٢١

٣٨٥

۱۵۰

کتاب حق الیقین من مؤلفات مرحوم مغفور مولانا محمد باقر مجلسی طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العالمین وفخر النبیین محمد وعترته الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد خامه شکسته زبان و بی بیان این ذره بی مقدار تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صحایف ارواح طالبان مناهج حق تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده است و آن سرا که جنت و جزای این جهان و علت غائی آفریدن انست برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نمایند و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو خصلت متینه خود را بسعادت باقیه آخرت رسانند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر هر مکلف در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمانست و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و قلیلی را که از ما فی چند مایل خود را فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا کرده قدم از درکه سافله گمان بدرجه عالیه یقین نگذاشته اند و اگرچه این حقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را ببیانات وافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق را باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین ما لا یعنی [illegible] یا بوفور اشتغال طلبه یا بعدم قابلیت ادراک آنها از انتفاع بسیاری بی بهره اند لهذا فقیر اراده نمود که در این رساله مختصره کافیه عمده این مطالب عالیه را ببیانات واضحه قریبه بافهام ایراد نماید و بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بروفق مراد باتمام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبرای اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کرام کار

۲

ملاذ خواقین جم اقتدار ازچراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز تحقیق عدل و داد شعله جانسوز نهاد جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای دولت و دین شرع متین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فایز بدرجه نرفع درجات من نشاء مصداق کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین ابو المظفر سلطان حسین بهادرخان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین و نفع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله وعلی آبائه الطیبین بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که بقبول طبع اقدس گردد و مثوبات ان برورگار فرخنده آثار عاید شود و چون ایمان عبارت از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیهیه او و اقرار بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوص جناب پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله و اقرار بانچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از ضروریات دین را بتفصیل و انچه ضروریست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آنها لهذا در تحقیق این مطالب عالیه در ضمن چند باب میشود باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصلست فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم است و این از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن خود و روح خود و غرایب صنعی که در هر یک از اینها بکار برده یقین میداند که اینها خود بخود بی صانعی بهم نرسیده و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کاملی بالذات است و هیچگونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول آنکه هر مفهومی که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محال است و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجبست بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو نظر بذات او رواست پس اگر عینی بهم رسد موجود میشود والله معدوم خواهد بود پس گوییم

که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان نباشد پس همه را
با هم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و علم بر مجموع اینها روشن است و هیچیک زیادی علت محال است و مجموع شق زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم
می آید و لازم نباشد بهر عقل محال است همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محال است و لازم علت باید موجود
باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب
الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزا علت دیگریست الی غیر النهایت و علت مجموع
مجموع علل اجزا است گوییم که هر یک بشرط وجود علت واجب است وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکنست هرگاه واجب
الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید دلیل دوم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای
آنکه محال است آنکه جمیع کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق
کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته انسان را
علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسبب اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و اصلا
اتفاق ایشان دلیلی بر این است که یا این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل اینها واضح است که شبهه را ره
خطا در اینها نیست و این دلیل در نهایت متانت است دلیل سیم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله
علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را
بدو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگی جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است
که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیقت ایشان بر دست ایشان جاری
گردانیده و عوام بلکه اکثر خواص را دلیلی اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن
مجید اشاره بآن فرموده کافیست بلکه علم بدیهی است و همه عقول بران مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از
کافران سؤال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر اینه گویند که خدا آفریده است و باز فرموده است افی الله شک
فاطر السموات والارض آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضا فرموده است که دین

حق فطرت خداست

حق فطرت خداست که مردم را بران مفطور و مخلوق گردانیده است و لهذا که پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و
یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نمودند نه باقرار بصانع و منبه بر این معنی است که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان
از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره
وارد شده است یکی از عارفان گفته است اکثر کفار و جهال اگر ظاهرا منکر وجود مبدا اند باطنا بتحقیق حقیقت و ثبوت وجودش
مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و نقل ذات
مقدس حضرت حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات محاط عقل غیر گردد اما واسطه رابطه صفاتی که در میان مالک
و عبید متحقق است و جهت علاقه افاضت رحمت بی غایت که زلال نوالش از ینبوع علم و قدرت بمجاری کلمات و ارادات
پیوسته جاری و روان است جبلت و طبیعت مخلوقات بحصول و مفطور است برا ذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام حدوث
وقوع وقایع و وقت اضطراب بسبق رویت روی استعانت و فرج بدرگاه دارنده خود میآورد و توجه طبیعی که تحمل و تکلف
در آن نیست و از این جهت ای لن مضطر استجابت دعا میشد چنانچه آیه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بآن ناطق است و انزعاج
حیوانات عجم درگاه عروض خوف و کثیر از آن در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل است و لهذا طوائف
مختلفه و امم متباینه که در عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه جهال
خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشکسال عظیم و قحط شدیدی بهم
رسید و مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی
از کوهها رفتم آهویی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آب میدوید چون بغدیر رسید آنرا خشک دید حیران
شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب
خورد و سیراب گردید و صاحب رسایل نقل کرده است که مکرر دیده اند حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند
و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه
در دست من دید مضطرب شد و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کوه آلی پیش آمد و من در آن

کودال خدام و بچه از دست مس ربایند و مادر شیر اندو او را بپرورد و انچه از احادیث شریفه درین باب وارد شده ذکر انها درین مقام مناسب نیست
پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست دلیل چهارم انکه حق تعالی قدیم و ازلی
و ابدیست و عدم برو محال است و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا برو روا باشد هر اینه
محتاج بعلتی دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محال است
که از و منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر انکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا برو محال است
دلیل پنجم انکه خدا قادر و مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و زیاده بر انچه افریده است تواند افرید بلکه
در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف انچه افریده است از اسمان و غیر انها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند
کرد و فاعل مختار است و انچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند
تاثیر آتش و هر ممکنی که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با انکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و بکلینی مرضی نیست که مذکور شد
که اتفاق کرده اند ارباب عقول باهوای مختلفه بر انکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست ششم انکه خداوند عالم عالم است بهر
معلومی و تغییر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل میدانست انچه
در ابد الاباد بهم رسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای
جانوران نزد او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست بی واسطه یا بواسطه و هر که از اراده و اختیار و از روی حکمت
چیزی را افریده البته بان چیز و صفات و آثار آن علم دارد و باندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد و دیگر انکه مجرد است
و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست و دیگر انکه هیچیک از همه ممکنات شریک وجود او نیند علم الهی و جمیع کمالات الهی با و منتهی میشود
و کسی که همه علمها از و باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس او از ان منزه است و بهمه این دلایل در سه کلمه قران مجید فرموده
الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی ایا نمیداند همه اشیا را ان کسی که همه چیز را افریده است و اوست لطیف یعنی
مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را میبیند

مراتب کمال او میرساند

مراتب کمال او میرساند و در امانت بخفایای امور کسی که نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در افلاک و ماه و ستارگان
و حرکات مختلفه انها بر قانون حکمت و در تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال این و در
تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای انها با یکدیگر و الات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراک حواس خمس
ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعضی از ان اغراض را نهایتی نبرده اند
بعین الیقین میدانند که چنین خداوندی هیچ امری برو مخفی نیست و از هیچ امری عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و این کریمه اشاره
باین مراتب هموار دارد باید دانست که علم او ازلی و ابدی است و غافل نمی شود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خراب و بیمی
در مقدمه خود است و در محال است زیرا که انها عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هر گاه عموم علم و قدرت
و تنزه او از ارتکاب قبیح ثابت شد بمعجزه حقیقت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانچه مذکور خواهد شد
انشاء الله پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج باستدلال عقلیه نیست و سهو نبود در این مقام
کلام را بسط دادیم هفتم انکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بانچه شنیدنیست از اوازها و بانچه دیدنیست لیکن
ادراکات شنیدن و گوش نبوده باشد و بدون الت دیدن و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب
خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود
انها نیست بلکه پیش از وجود انها و بعد از بر طرف شدن انها میداند بهمان نحو که در وقت وجود انها میداند و این دو صفت
بعلم بر میگردد و چون حق تعالی بخصوص باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند و شاید حکمتش این باشد که در ضمن انها رد
بر حکمایی شود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات
و مبصرات است این دو صفت را از مطلق علم بتخصیص بذکر فرمود که دخلی در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان
بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت و ورای صفت را علم میدانند و ذکر این ثمره ندارد هشتم انکه حق تعالی
حی است یعنی زنده و مراد از حیات صفتی است که از ان توانائی اید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است
پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی خواهد بود و در جناب مقدس الهی

وبذات خود زنده است بدون آنکه صفتی موجودی عارض او گردد و در حقیقت این دو صفت بعلم و قدرت بر میگردد نهم آنکه حق تعالی
مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن
آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده برای آن تخیل میکنیم
و آن تحرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض
نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که فلان چیز در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در آن
وقت لهذا متکلمان امامیه گفته اند که اراده او بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده که اراده همان
ایجاد است و از صفات فعل و حادث است و درین باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال
از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست دلیل دهم آنکه حق تعالی متکلم است
یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد کلام در
درخت کرد و آنحضرت موسی ع شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی میآورند یا ایجاد نقوش میکنند در الواح سماویه و ملائکه
میبینند و وحی میآورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات
فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی و حروف و قدرت برایجاد حروف و اصوات در هر چه
خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکلیف حق تعالی
و انزال کتب و صحیفه های الهی برای آنست و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانیست همه حادث اند و علم حق تعالی بآنها قدیم است و این
غیر کلام است و کلام نفسی که آن گروه قایلند باطل است دلیل یازدهم باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ بر خلق بر او
روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت که ما را رواست باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است
و این از عجز ماست که ما قادر نیستیم که مفسده آنرا بکلام راست دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین
و ارباب عقول منعقد است برآنکه حق تعالی صادق است در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله ضروریات دین است
دوازدهم آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات

مقدس او نباشد بلکه ذات

مقدس او نباشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفاتست چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجودیست عارض آن ذات شده است
و در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و تغییر ذات مقدس بسیط
مطلق حیثیتی نیست زیرا اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا که قدیم باشد تعدد قدما لازم
آید و قدیمی بغیر از خدا نمی باشد پس او نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و این محال است
چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و این مستلزم نقص و عجز است چنانچه آنحضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده است که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که
وصف کرد خدا را بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرد یا دو در ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب
جزو دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست و کمال
شناختن خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کنند و در عدد صفات کمالیه
الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن
و ابدی بودن و بعضی این دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره
و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی از این صفات ببعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات
منفیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردد بآنچه مذکور شد باب دوم در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و آن چند
بحث است اول آنست که او یگانه است و شریک ندارد نه در خداوندی و خلق اشیا چنانچه مجوس میگویند یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند
و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع
انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و بدیهه عقل معلوم است که انتظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت
اله میسر نمیشود و هرگاه تعدد کدخدا در خانه و دو حاکم در یک شهر و دو پادشاه در یک مملکت باعث اختلال اوضاع آنها گردد
چگونه تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد با این وسعت بدو اله انتظام توانند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود
که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است و همچنان که عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن

باشد تجویز نمیکند که دو آله مدبر عالم باشند محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده بصیرت و عبرت بگشاید و نگرد سراپای عالم برابر آید از فسحت امکان
که عالم روحانیان تا منتهای عالم جسمانیات همه را یک سلسله مشتبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و در یکدیگر تافته مرتبط چنانچه
پنداری یک خانه است و بر صاحب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط خفی و التیام جلی بر وحدت صانع صورت انتظام
پذیر و چنانچه از ملاحظه صانع صنع متحد مبصر نیز هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بتحقیق موجد همه یکیست چه نزد محققان
اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه هر صورتی صورتی مختلف است بس منافرت
و منافرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و از خوات این منع عقل هوشمند را معلوم گردد که
اینچنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع نمیتواند بود چنانچه مضمون آیه کریمه لو کان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا مبنی از آنست و اهل اعتبار را اولی تنبیهی کافیست که ان فی خلق السموات والارض و
اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع
بدیهی و فطریست وحدت او نیز بدیهی و فطریست و همگی رو بیک آله دارند و تعلیم بیک درگاه نهند و اتفاق عقول مستقیمه نیز بر این
معنی واقع و اکثر ثنویه نیز مبدأ از اصل را یک میدانند و میگویند نور و یزدان است که قدیم است و ظلمت و اهرمن از او بهم رسیده است و حادث
است و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت مینمایند و برهانات و آیه
ایشان نیز از حجب اهل کلام مشهور بطلان انها و بالبدیهه میدانند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرموده است که اگر خدای دیگر میبود بایست که کتابها و رسولان او نیز در ما بیایند و این برهانی است قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر
بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه که یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند
الی العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز میبایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است
یا کلیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد و لا بتهای که جماد چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند از عنصر و مغلوب قادر مطلق اند
مستحق عبادت نیستند از آن واضحتر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است دوم آنکه

حق تعالی

حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست زیرا که ممکن و جوهری نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست
که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنیه و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط
آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج باید جزو
خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات و عرض نیست مانند
سیاهی و سفیدی زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول
کرده است و خلا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکان بمکانی یا از جائی بجائی بر او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم
و جسمانیات است سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه
صفات با او شریک باشد و ضد ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی
از غلاة دارند که حق تعالی رسل خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفریده و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق
همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا
و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار در این معنی وارد شده است و آنچه توهم میکنند
که بر خلاف این وارد شده است مراد است با دراک بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند نه بیند او را
دیدهها بمشاهده دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند
عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف مکونات و افضل عارفان است اقرار بعجز نموده و فرموده است
ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناخته ایم ترا چنانچه سزاوار شناختن تست و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره
یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار است و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الا
بصار یعنی ادراک نمیکنند او را دیدهها و او ادراک میکند دیدهها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده دلها
ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر و ابصار لیس حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و چشیدن
و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال

مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و غلبهٔ شهوت و امانند آن که لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات نه کم و نه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و مجمل
سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیهٔ الهیه است حادث نمیتواند بود و از و منفک نمیتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر
اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض این صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از و منفک شود بعد از آن ناقص خواهند بود و در هیچ
حال نقص بر او روا نیست و اگر چیزی که حادث میشد صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست
و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده و البته باید که عالم قدیم
باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمالست
قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و لیکن قدیمست و هرگز حق تعالی از آن منفک نمیشود و گاه باشد که صفت
فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف
مصلحت و موجب نقص است و همچنین زید را نابود کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و لیکن آورد نقص او خواهد
بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات آنست که حق تعالی بآن موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود
و صفت فعل آنست که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است
و بجهل مطلق موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن هست و عجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد
دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آسمان بجهت مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را
خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف گردیده و یکی را غنی
و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات
مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را
در قابلیت ماده و مصلحت و انضمام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید بحال علم
شامل او خواهد بود و بکل مصالح و مصالح کل باطل تشبیه از نیست باران رحمت که بطیبا رد همه یک نحو میبارد اما اعتبار

هوا و قابلیت

هوا و قابلیت هر یک زمین اشجار و اثمار میرویاند و در یک زمین گل و سنبل و در دیگری خار بمقدار ظاهر میگردانند و دیگری را و بران
و همه از یک باران است بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
و در این قصاید زیاده ازین بیان مناسب نیست ششم آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده
و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بآن نامها و اسمای بسیار در آیات و اخبار
وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامهائی که در آیات و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرفی
چند اند و مخلوق اند و حادث اند و بعضی از سنیان قائل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار
وارد شده است که هر که باین قول قائل شود کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریکی قائل میکند خدا را یکتا
نپرستیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او را زن و فرزند نمیباشد و در چیزی حلول
نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها
همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه هیئات حکمیه امور
اعتباریه اند و یرجع ذات حق تعالی شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است
و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است
یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و امر
بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی در قدیم
بودن شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس اوست و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم
را عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب مللست آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد
و زمان وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیان
است و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار و غیره بدویست حدیث معتبره
از کتب خاصه و عامه درین باب ایراد نموده ام با ادلهٔ عقلیه و جواب شبههٔ فلاسفه و در احادیث معتبره وارد

وارد شده است که هر که قایل شود بتعذیب غیر از حق تعالی کافر است باب سیم در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی و در این
چند مبحث است اول آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را
بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر
از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی می‌باشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب میگردد و آن جهت را گاه هست که
ببدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بفکر
معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح اینها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول
اکثر عاجز است از فهم اینها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح اینها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه رمضان و قبح روزه
روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هرچه را شارع امر کرد حسن میشود
و هرچه را نهی کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب
قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است دوم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محال است
که از وی صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر
بر ترک آن هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنابر اول جهل خدا لازم می‌آید و بنابر دویم عجز و بنابر سیم احتیاج و بنا
بر چهارم سفه و هر چهار بر حق تعالی محال است پس قبیح از او صادر نتواند شد سیم آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که باختیار ایشان است
تکلیف بآن میکند نه بر فعل اینها و نه بر ترک اینها و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد
و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قایل اند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند که فاعل همه افعال بنده خداست و
بندگان مطلق در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان
میگویند که اراده بنده مقارن آن فعل می‌باشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است
بچند وجه اول آنکه ببدیهه عقل و وجدان خود می‌یابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست
و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می‌یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر

فعل باختیار

هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال دوم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب
بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عبد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن
بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی
یا بگوید بآسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت بر دست و دل
و زبان کسی که بی اختیار او جاری کند و او را بعد از آن بسبب این در جهنم بسوزاند و حق تعالی در بسیار جای در قرآن مجید فرموده که خدا
ظلم کننده نیست بر بندگان سیم آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار در قرآن مدح مقربان بارگاه حضرت کرده است بر طاعت
و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت و اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفه است و سفه بر
خداوند عبث و بر خدا محال است و بدان که احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه
تفویض است که ایشان را بخود گذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر
نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی
و آلات و ادوات که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین الامرین اینست و حق آنست که مدخلیت حق تعالی
در اعمال عبید زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد بلطفیات و اعمال
حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخیل است در فعل معاصی اما بحدیکه
بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بکاری
قبیح مأمور سازد مثل آنکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار بکنید
چند دینار باو بدهم و هر یک که نکنید ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند و در باب هر دو یا بکنند و یا نکنند آنکه کرده است
مستحق چند دینار است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات
بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد و بعد از آنکه بهر دو لطف تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او در تنبیه یا میر طلبد و ملاطفت بیشتر
و جهر یا نهی میکند و تأکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین

غلام میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچکس او را
مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت اما بر هر دو
تمام است و این قدر مذهب حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این
مسئله نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده
است وجه چهارم آنست که لطف بر حق تعالی واجبست بحکم عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور
گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم
آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منظور بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بی فایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض
صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این
محل اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار در بطلان
این قول دلالت میکنند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق واجب است
و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که می باید فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر تفکر در این
مسئله نیز ضرور نیست باب چهارم در مباحث نبوت است و در این چند مقصد است اول آنکه امامیه را اعتقاد آنست
که بعثت پیغمبران بر خدا واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا
از اول عمر تا آخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قائمست سهو و نسیان
بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی الهی جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر این از امور عادیه و عبادات
مشهور میان علمای امامیه آنست که جایز نیست و از بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از مجتهدین
گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو بدارد و از برای مصلحتی چنانچه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند بر خاست و دو رکعت
دیگر کرد و گفته اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و بگویند که

در این کمان

در این کمان خدا این کند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل
بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی لطفی چند نسبت باو میکند که باو
اختیار خود ترک معصیت میکند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه
باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر
گردد و از قید شهوات نفسانی بالکل بدر رود و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل
او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او
در آنست بر گرد خاطرش نگردد و اگر در خیال معصیتی در خاطر او در آید جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد
و از حیا شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوند جلیلی مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد و پیوسته از این باب
معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک
هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آنها ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخبار بسیار که موهم صدور
معصیت است از انبیا علیهم السلام مأول است یا بارتکاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلالت مرتبه ایشان
این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه
تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطاهای ایشان است اکثر از موضوعات
و مفتریات سنیان است که از کتب یهود برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را سهل کنند در کتب
خود ایراد نموده اند و جمعی از نادانان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بسیار در رد آنها
از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر
آنها ندارد پس بآنها اعتماد و بر آنها اعتقاد نباید کرد دوم طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است
زیرا که هر که مرتبه بلندی گمان کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانچه گفته اند بیت ای بسا ابلیس آدم روی هست ٥
پس بهر دستی نباید داد دست ٥ چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اعلام

من کند بمجرد گفتهٔ او کسی از او قبول میکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند فرمان نشان که مخصوص پادشاه باشد
نداشته باشد و معجزه مثل انست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان بان عاجز باشد و بر خلاف مجرای عادت
باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود انرا معجزه نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب
شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد انرا معجزه نیست مثل انکه گوید در وقت طلوع افتاب معجزهٔ من
انست که افتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد و او را کرامت میگویند نه معجزه مثل مائدهٔ حضرت
مریم و هرگاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من انست که حق تعالی باشارهٔ
من ماه را بدو نیم میکند یا این که مرده را زنده میکند و در همان ساعت ان امر واقع شود ما البته میدانیم که او راست میگوید
زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانکه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد
دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا اغرای امه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محال است
چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش
کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمهٔ کذاب دعوای پیغمبری میکرد با او گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری دعا کرد روشن
شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود و دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند محمد صلعم آب دهان مبارک
در چاهی که خشک شده بود انداخت ان چاه پر اب شد ان ملعون در چاه کم ابی اب دهن انداخت خشک شد
و این معجزهٔ مکذبه خوانند سیم باید پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول
عقلا قبیح است و باید عالم باشد بجمیع علومی که امت او بانها محتاج اند و باید بصفات کمال موصوف باشد مانند
کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و اینها از دیگران بیشتر و غیرت
در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از اخلاق
ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و جهل و از امراضی که موجب
نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد زنا و شبهه

نباشد و پدرانش

نباشند و پدرانش مشرک نباشند بلکه صفتهای دنیه نداشته باشند مثل جولاهی و حلاجی و حجامی و بیطاری و کارهایی که
منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیز خوردن در میان بازارها و در میان راه رفتن و مثل اینها و این امور را بعضی
از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبر ما که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده اند همیشه مسلمان
بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده
ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر این قائم نشده بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر علیه السلام و غیر او وارد شده دلالت
بر خلافش دارد و توقف در این باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر انکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم
افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادلهٔ عقلیهٔ بسیار نیز گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار است
و در این مسئله و عدد انبیا و اسامی ایشان علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید مجمل اعتقاد کرد که جمیع انبیا
و اوصیای ایشان بر حق اند و انچه در قران مجید وارد شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث
و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس
و الیاس از نبوت و حقیقت ایشان و حلیت و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است
و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم و ایشان سرداران اولوالعزم میباشند و شریعت ایشان
ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و بعد از ان حضرت ابراهیم علیه السلام از سایر
انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند رسول انست که ملک در بیداری برو نازل شود و نبی
شامل انست که در خواب برو نازل شود و بعضی گفته اند رسول انست که مبعوث شود بر خلقی و نبی شامل انست که بر کسی مبعوث
نباشد و بعضی گفته اند رسول انست که کتاب یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل انست که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث
معتبر وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده که در خواب
میدیده و صدای ملک را میشنیده و در بیداری ملک را نمیدیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است
یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم بود علیهما السلام پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدا میشنیده و ملک

میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت پیغمبر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب ببیند صدا را
بشنود و ملک را در بیداری ببیند و خود صاحب شریعت باشد او امامست و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی
آنست که در خواب ببیند و صدای ملک را بشنود اما ملک را در بیداری نبیند و رسول آنست که صدا را بشنود و در خواب
ملک را ببیند و در بیداری ملک را ببیند و امام صدای ملک را میشنود و او را نمیبیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا
از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند که پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت
نیست و توقف درین مقام اولی است **پنجم** در بیان حقیقت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی نبوت نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو
متواتر است اما دعوی پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قایل اند که او دعوی پیغمبری نموده اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست
بلکه جمیع افعال و اقوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و متواترترین معجزات آنحضرت قرآن مجید است که تا روز قیامت باقیست
و در هر زمانی هر پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس فنی بود که در آن زمان شایع تر بود و اهل آن زمان در آن
ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانچه در زمان حضرت موسی علیه السلام چون مدار بر سحر بود حق تعالی باو
عصا و ید بیضا و امثال اینها داد که قوم او از اتیان بمثل اینها عاجز باشند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی
که حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال
او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و کور روشن و خره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را
آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله مبعوث گردید
در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند
و بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را
بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند
پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند مثل سوره کوچکی

بیاورند بنابر حرصی

بیاورند بنابر حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن و آنچه از ایشان خواسته بود
بیاورند اگر قادر می بودند البته می آوردند با وجود فصحای در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانها
بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند
آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان
او جاری نمیکرد و الا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و این قبیح است و بر حق تعالی اتیان بقبیح
محال است و در وجه اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هرگاه اراده معارضه
میکردند حق تعالی صرف قلوب و دواعی ایشان از ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود و اگرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشد
ولیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود **اول** از جهت فصاحت و بلاغت و ملاحت که هر عجمی قرآن را میشنود
امتیاز آن از سخنان دیگر میفهمید و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی در لعل
بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت
کرده اند که هر که سخنی بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه میزد و می آویخت چون آیه و قیل یا ارض
ابلعی ماءک نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشتههای خود را برگرفتند و پنهان کردند **دویم** از جهت
غرابت اسلوب هر چند که تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شیوه
باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند **سیم** عدم اختلاف
چنانچه حق تعالی فرموده است و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند
در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از
دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا در قرآن که نزد آن سخن صاحب خط و سواد نباشند و دیگر آن
آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف در فصاحت
زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است و اگر یک بیت بلیت عالیست بیت دیگرش پست

واگر جزویش در تحقیق است جزو دیگر سهو و غلط و تزلزل نیست و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق
و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسی که هیچ گونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست چهارم
از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت
با هیچیک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت ننموده و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننموده که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین
هزار سال در معارف الهی ذکر کرده اند در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری بر خلاف عقول سلیمه و افهام مستقیمه
نشد … در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم علم و آداب مشهور آفاق بودند از فنون علم و محاسن آداب و
مکارم اخلاق بر صورتی کمال نسبت طباق گردیدند و علمای جهان در کسب علم و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم
از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در رسالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف
آن بیان شده و در شریعت تا دنیا باقی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و خلاف در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود
و احکام و حلال و حرام مقرر کرده که در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت
و در هیچ امر فایده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوانند یافت و اگر بتعمق
رجوع نماید میداند که این معجزه عظیمه میباشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیای سلف و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص
اهل کتاب بوده است و دیگران را خصوصا اهل مکه بر آنها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بی حد خصوصا اهل کتاب
نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند و در هیچ جزئی از اجزای این قصص بر آنچه مخالف … ایشان بود … اسرار بر ایشان ظاهر کرده
مانند کشتن و بدار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بوده برای صحت تحقیق مبدل شده
بر ایشان ثابت کرده اند مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که تفصیل در کتاب حیاة القلوب
ایراد نموده ام هفتم از جهت خواص سوره و آیات کریمه است که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع
تسلط نفس و وساوس شیطانی و امن از خوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات
و سوره فرموده است و تجربت صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن مجید را در جلای قلوب و شفای صدور سطور

بجناب مقدس

بجناب مقدس ربانی و نجات از کدورت مشتهیات نفسانی زیاده از آنست که صاحب دل ادراک آن نماید یا عاقل را در بیان
مجال تامل باشد هشتم از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده از آنست
که احصا توان نمود و لیکن بر دو قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کفار قریش و منافقان در خانهای
خود میگفتند با یکدیگر براز و پنهان و مذکور میساختند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت
نمیکردند و خطای خود را … و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند در این ساعت جبرئیل آنحضرت
خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده ام دویم آنست که در بسیاری از آیات کریمه
خبر داده است بامور آینده که غیر خداوند را بآنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن
از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر و خبر دادن از ذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد تا حال پادشاهی
میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزگارند و بذلت ایشان … و خبر دادن
از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه مشرفه و برگشتن آنحضرت بسوی بلده طیبه و خبر
دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه روم بر کسری … عجم و خبر دادن در سوره کوثر
از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت و برافتادن نسل امیه و نسل آنها که آنحضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم
آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر در حیات القلوب مذکور است سیم در بیان مجملی است از سایر معجزات
آنحضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آن را و زیاده بر آن را بآنحضرت عطا کرده است
و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و بعضی از آنها معجزات
بدن شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین نور آگینش ساطع بود چون ماه شعاع
جبین مبینش از معدن انوار بر در و دیوار میتابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند ده شمع
روشنی میداد دویم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میگذشت
میدانست که آنحضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای

دیگر میکردند و دلو را بنزد آنحضرت آوردند و کف آبی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک
خوشبوتر شد سیم آنکه چون در آفتاب میایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند او بلند
تر بود آنحضرت بقدر یک سر و گردن از او بلندتر مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سر مبارکش پرواز میکرد و جانوری مانند مگس و پشه
و غیر اینها بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه از عقب می دید چنانچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان و خواب قوای
ادراک او را معطل نمیکرد و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیدیدند و هرچه در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز
بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب دهان بهر چاه شوری میافکند در نهر برکت بهم میرسید و شیرین میشد و بهر صاحب
دردی که میمالید شفا مییافت و دست مبارک بهر طعامی میرسید در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را
سیر میکرد چنانچه از یک بزغاله و یک صاع جو جابر هشتصد نفر را سیر میکرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را می فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم
آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشیدند سیزدهم آنکه مهر نبوت بر پشت مبارکش
نقش گرفته بود و نورش بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری
که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم آنکه باشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح
میگفت و مردم میشنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن متولد شد و در وقت
ولادت از پا بر نیامد از سر و چون بر زمین آمد بوی بهتر از بوی مشک از او ساطع و فایح گردید و جهان را معطر کرد و سر رو بکعبه بسجده
افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و در کیفیت خلقت نوری از او ساطع
گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضله که از آنحضرت
جدا میشد بوی مشک از آن میآمد و کسی اثر آن نمیدید بلکه زمین مامور بود که آنرا فرو برد بیستم آنکه بر هر چهارپایی که آنحضرت
بر آن سوار میشد و بهر مرتبه پیر نمیشد بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم
آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم
و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را میجنبانید بیست و سیم آنکه اگر بر بالای نرم

راه میرفت جای پایش نمی

راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی
در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بروی مبارکش درست نظر نمیتوانست
کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم برخود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد و اما معجزات
دیگر آنحضرت پس چند قسمست قسم اول معجزات ولادت با سعادت آنحضرت است خاصه و عامه بطرق بسیار روایت کرده اند
که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنحضرت شیاطین را از صعود بآسمانها منع کردند و باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد
حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی در عالم
بود برو درافتاد و طاق کسری پادشاه عجم با نهایت استحکام بنائی که بود و هنوز باقیست بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت
و از میانش شکست و تا زمانی دو حصه شد و تا حال شکستگی تغیر انها ندارد و قصر پادشاه بر دجله بنا کرده بود خراب شد و وادی سماوه
جاری شد و دریاچه ساوه که اهل آن میپرستیدند خشک شد و الحال پاره نمکی است که نزدیک کاشان است و آتشکده فارس
که هزار سال بود میپرستیدند در آن شب خاموش شد و رودخانه ساوه که سالها خشک بود آب روان جاری شد
و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان
در آن روز لال شدند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعادت
حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند
و برای آنحضرت جامه ها و شربتها از بهشت آوردند که لوازم میبود و آنحضرت را بعد از ولادت با بهای بهشت غسل دادند و از عطرهای
فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند
پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت
ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزات آن در آن
حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از صد عدد و آنچه اینجاست و برخی در حیات القلوب مذکور است قسم دوم
آنچه متعلق بامور سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق قمر حق تعالی فرموده اقتربت الساعة وانشق

القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت
معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی بدو نیم شد چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان
نیز خبر دارند که ما ماه را در آن شب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه
افتاد و نیم دیگر بر کوه ابو قبیس دویم برگردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء بنت ابی
عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را برای کاری فرستاده
بود و بعد از آنکه حضرت رسول از نماز فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت
گذاشت و خوابید و در این حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند و چون وحی منقطع شد
حضرت فرمود یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک تو را بر زمین گذارم پس آنحضرت دعا کرد که خداوندا
علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برگردان اسما گفت والله دیدم آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها
تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس آفتاب بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت ا
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد سیم ریختن ستارگان و بسیاری شهب
در هنگام ولادت باسعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان پنجم
صواعق و عقوبتها که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم سیم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و بسیاری از آنها ظاهر
شد از معجزات مانند نالیدن چوب خرمائی که آنحضرت بر آن تکیه میداد و چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت
درختی را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برو افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک
در یک ساعت سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن درختان خرما برای سلمان و در ساعت بلند شدن و میوه
دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم معجزه زیاده از حد عدد و حصر است قسم چهارم سخن گفتن حیوانات است
با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت و ذئب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه
مولای آنحضرت را بر راه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است قسم پنجم مستجاب.

شدن دعای

شدن دعای آنحضرت است در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از شمار و حصر
توان گفت قسم ششم استیلای آنحضرت است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت
چنانچه در جنگ بدر و احد و غیر آنها شد و آثار آن بر مردم ظاهر گردید قسم هفتم استیلای آنحضرت است بر شیاطین و جنیان
و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانچه در قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان و رفع
ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم هشتم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه
و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن
حضرت امیر المؤمنین و حسین علیهما السلام و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاه عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن
از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن
از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد آنحضرت خبر داد و خبر دادن
از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبد الله ابن رواحه در ساعت شهادت
ایشان در جنگ موته و از شهادت خبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت
از آنچه منافقان در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردم چون بنزد آنحضرت می آمدند پیش از آنکه سخنی بگویند
حاجت ایشان را میفرمودند و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب
رجوع نماید نهم در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و نصوص صریحه قرآن مجید بر این دلالت کرده است و از جمله
ضروریات دین اسلام است و منکر او کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات این کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا علت
تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که یا در خواب بود یا در بیداری و بروح تنها بود یا ببدن و روح هر دو و تا مسجد اقصی
بود یا تا آسمان و بعضی از متأخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکی از دو جهت
که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق
سموات را بآنحضرت نمود و رازهای پنهان و معارف نامتناهی بآنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش
الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را
مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکنند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بوده نه بروح تنها بی بدن و در بیداری
بوده نه در خواب و در میان قدمای علمای شیعه در این معنی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان
تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج
مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین
و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سوال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ
و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را

دهم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت است باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب
و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران است و آخر
پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین
و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلات میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از آنحضرت بود
کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشریه بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی
نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و نفاق و جنگ
بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند و بر میجستند عبادت
ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحق که زیاده از هزار سال از بعثت

آنحضرت گذشته است

آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان هنوز طراوت دارد و کرا باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را هدایت میکند
و مینمودند که بمراتب پستی از انعام بدتر اند چنین کرده را آن جناب بهم رسیده با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم
و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند
و عشر عشیر آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آنها را در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ایم و الحال اجماع
امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه السلام
بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه عموی او بود و او را پدر میگفت
بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان
بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب
پدر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام بعد از عبد المطلب وصی ابراهیم بود و همه کتب بنی رسیده و کافر نبود ولیکن ایمان خود را برای مصلحت
از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای او بکنند و امانات آنحضرت پیشتر نزد او بود و جمیع ودایع
و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت مردن تسلیم کرد و در آن وقت
اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را
ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید و این مضمون احادیث متواتره از اهل بیت
علیهم السلام وارد شده است و اسلام ابو طالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث
معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که اجداد آنحضرت و مادران
ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات مکرمات بوده اند و آلوده بزنا نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان
در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد
ایشان چون پیوسته نطفه های کریمه در صلب ایشان بوده باید هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله

عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر منفصل و متعرض نشده اند والله الموفق نهم خلاف است که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث
بوده یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود در میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او از جمیع ملائکه مطیع
و منقاد ایشان شده و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر
آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می آید و بعد از آن پی کار میرود و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل خانه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نمیشد و چنین داخل میشد مانند بندگان بار در خدمت آنحضرت می نشست دوازدهم خلاف است در آنحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله پیش از بعثت آیا بشرع کسی عمل میکرد یا نه بعضی برآنند که بشرع کسی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند
و فرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت ابراهیم صلوات الله علیه
و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که پیش از بعثت آنحضرت تعبد بهیچ شرعی
غیر شرع خود نمی نمود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب
نمیفرمود و هرگز در هیچ امری تمسک بکتب سابقه نمیکرد و در حکم سنگسار زناکار خبر از تورات و از برای اتمام حجت بر یهود
و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و ایمائی که اشعاری بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است
و متفق علیه جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت صبر بر تحمل مشاق و امت و اما پیش از بعثت
مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مبادی
آداب زیاده از همه کس مینمود و چنین تواند بود که سید خلق در چهل سال مکلف بشرایع نباشد و عبادت حق تعالی نکند
و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلق مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین خود را نداند با آنکه منقول است که آنحضرت انواع عبادات میکرد
و بیست حج پیش از هجرت پنهان آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه
و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه اول آنکه اگر عمل
بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است دویم
آنکه شریعت آن پیغمبران را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود

موافق شرع

که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات آنحضرت این
بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا و تحریفی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس
چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در این عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست
کرد سیم آنکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت در ابتدای
تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیهما السلام را متابعت نماید و با او ایمان بیاورد و تابع
او گردد و بایست این معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن
وصی باشد و فضیلت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوئیم که پیغمبری آنحضرت مهمله بود و پیوسته بوحی و الهام
الهی و شریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید بر مردم که بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول
آنکه عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند مضمونش که پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد
شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را
از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند دویم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون گردانید
به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله در هنگامی که او را از شیر باز گرفتند بزرگترین ملکی از ملائکه خود را و دلالت میکرد او را براه
مکارم اخلاق و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت
سیم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را بنده خاص خود گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید
او را پیش از آنکه رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث
صحیح وارد شده است که نبی کسی است که در خواب می بیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری
پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از نزد رب العزت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است
که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید بودند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان
نگاه میدارد پنجم بر حسب قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و هر فضیلت و کرامتی که به پیغمبر الله

اند با ان حضرت زیاده از ان عطا کرده اند پس چنین تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا پیغمبر و نبوت
ظاهر کردد و حضرت رسالت با ان جلالت تا چهل سال صلاحیت نبوت نبوده باشد و الحال در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت اثار علم و حکمت ظاهر میشد و حضرت قایم علیه السلام در کودکی در دامان پدر ازین
مسایل عجیبه جواب فرموده و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در سه روز سی هزار مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی
نموده چگونه تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد سیزدهم خلافست که حق تعالی انحضرت را امی نامیده اکثر گفته اند مراد
ان بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده و در این
خلاف نیست که انحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نص قران بران دلالت کرده است و خلاف
در این است که ایا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق انست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی
همه چیز میدانست و بقدرت الهی کارها که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست اما برای مصلحت خود نمی نوشت و چیز
دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگران از امر میکردند تا مهمات میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه میخواند و نمی نوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام سوال
کرد که چرا انحضرت رسول صلی الله علیه و آله را امی میگویند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که
نمیتوانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که انحضرت میخواند و مینوشت بهفتاد و سه
زبان بلکه خدا او را امی نامید برای انکه از اهل مکه است و یک نام مکه ام القری است چهاردهم انحضرت را خصوصیات بسیار بود
که دیگران در انها با انحضرت شریک نبودند اول انکه نماز شب و نماز وتر بر انحضرت واجب بود دویم قربانی بر انحضرت واجب بود
سیم بعضی گفته اند مسواک بر انحضرت واجب بود چهارم هر بدی که میدید بایست الله اکبر کند پنجم مشورت کردن
با صحابه بعضی گفته اند بر انحضرت واجب بود ششم مخیر کردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکات
واجب بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و صدقات سنت خلافست هشتم واجب بود ادای
دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم انکه گفته اند انحضرت بسیر و بیار مینمود و بعضی گفته اند بر انحضرت حرام بود دهم

دهم بعضی

١٧

بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر انحضرت حرام بود و ثابت نیست یازدهم وصال در روزه برای انحضرت جایز بود و بر دیگران
حرامست و وصال انست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید بقصد دوازدهم
انحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است سیزدهم بر انحضرت حلال باشد زنی که خود را بانحضرت ببخشد
بدون عقد چهاردهم انکه نکاح زنان انحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیات انحضرت و بعد از وفات
بر دیگران حرام بود پانزدهم حرام بود که انحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قران در هیچ موضع انحضرت را
بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده شانزدهم حرام بود بر مردم که صدا
را در سخن گفتن بلندتر از صدای انحضرت کنند هفدهم حرام بود از پشت حجره ها انحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند
که اکثر انها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر انها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمود باب پنجم در امامت
و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحو حکم پیغمبر میکرد بلیغات و جانشین
پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در ان چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امام است بدانکه امت اختلاف کرده اند
در انکه امام بمعنی مذکور نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا بر امت
و الحال خلاف نیست که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و انچه فرقه ناجیه
امامیه بران اتفاق کرده اند انست که واجب است بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام عقلا بچندین وجه
اول انکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند وچه معلومست که مردم
را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت
نماید و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بوجه
حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مفطوراند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین او است
خصوصا بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست دویم انکه نصب
امام لطف است و لطف بر خداوند عقلا واجب است و الحال اصلح بر حق تعالی واجب است و شک نیست در انکه اصلح بحال

عباد و در جمیع احوال و از زمان وجود رئیس و حاکمیت علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیس
یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر باشد محتاج نیست به امام سیم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه وآله مخصوص
زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شده
و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرده و در
فرایض و مواریث و قضایا و معاملات احکام و قاعده حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود
و در این مدت جمع قلیلی ظاهرا ایمان آورده بودند که اکثر ایشان در باطن منافق بودند پس آیا هیچ عاقل تجویز این میکند که خدا
و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب
و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجملی که محتمل وجوه و معانی در میان ایشان بگذارند و هنوز این کتاب جمع و ترتیب
نیافته باشد و آنچه در میان باشد در نهایت اجمال باشد و هر کس بنحوی فهمد و مفسری از برای آن تعیین ننمایند با آنکه هزار
و یک احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و تو مسلمانی چند را
که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت گردانند که هر باطلی که خواهند برای خود
نمایند ولی باطل هر امری که رو دهد صحابه را رجوع کنند و خود مانند حیران در کل مانده باشد و از این و از آن پرسد تا بمقتضای
اغراض باطله یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا نمیدارد خداوند با آن
لطف و رحمت نسبت بعباد خصوص در این امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت
نسبت بایشان شوند پیغمبر بزرگواری که آن آزار را بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد
چون نشد از یک مرتبه دست از ایشان بردارد رئیسی و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود
و مزرع خود یکی تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر
آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین نمیکند اگر در این
باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد چهارم آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی

از جمیع انبیاء علیهم السلام

در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بوده تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نموده اند از دنیا رحلت نمیفرمودند و سلطان جهان
رسالت پناه صلی الله علیه وآله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه بدر میرفتند البته که تعیین رئیس
و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام بنا بر آنکه حاکمی نصب مینمود و امرای لشکر تعیین میکرد پس چون در این مفارقت
کبری و سفر بی انتها احوال ایشان را مهمل و امورات را معطل میگذاشت پنجم آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی نظیر منصب
جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق
و ایضا اکثر مصالح عامه عباد و عقول ناقصه است که حکم میتوانند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که رای از برای
نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس در باب دین و دنیای
عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند و ایضا عصمت در امام شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی
بر آن مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد اما آیات
که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و در این رساله بچند آیه اکتفا مینمایم اول آیه
وافی هدایه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم
بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام از اعظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیا منت اعظم
تر از امامت نیست پس باید حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه
وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد دویم در آیه کریمه و قالوا
لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا
بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ورحمة ربک خیر مما یجمعون مفسران عامه و خاصه گفته اند که بعضی
کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه
بود و عروة بن مسعود که در طایف بود از ایشان اموال و اولاد بسیار داشتند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرموده
که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار تو را یعنی پیغمبری و بهر کس که خواهند میدهند ما قسمت کردیم میان

ایشان معلوم است این نیز درزنده گانی دنیا و بعضی را بلند کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی
از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است
از آنچه از ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه قسمت اموال در خارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد
به ایشان نگذاردیم بلکه خود تقسیم کردیم پس چگونه قسمت نبوت را باین قدر شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه [illegible]
در مرتبه امامت نظیر درجه نبوتست و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که این نیز باختیار مردم نگذارد
و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد و ازین آیات کریمه اگر رد و تعصب و عناد دیده بصیرت
مخالف را نپوشانده باشد سیم حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی پروردگار
تو می آفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند هر که را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری و منزه است خدا از آنچه ایشان شریک
او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است برآنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خداست نه خلق و مفسران عامه روایت
کرده اند که این آیه برد آنها نازل شد که گفتند خدا چرا پیغمبری را بدیگران نداد چهارم آیات بسیار است که دلالت میکنند
برآنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب
از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده است پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان
فرموده باشد چگونه تواند بود که در تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است اطیعوا الله و ا
طیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان امرند از شما و چون
اطاعت خدا و رسول لازم است باید که اطاعت اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او
صادر نشود و الا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی اطاعت که حق تعالی
نصب کرده است و معصوم از خطا و غلط غیر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دویم در بیان
شرایط امامت بر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از همه امت

در جمیع جهات

در جمیع جهات خصوصا در علم والا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحکم عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید افمن یهدی الی الحق
احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است باین که مردم پیروی او کنند یا
کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز
فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولو الالباب یعنی آیا مساوی میباشند باهم آنها که صاحب علم
و دانایند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند لیکن مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة من میخواهم در زمین
خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کنند در زمین و بریزند خونهای مردم را و ما تسبیح
و تقدیس میکنیم ترا پس حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و باین حجت بر ملائکه تمام کرد
که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی
اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط امارت
و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت چه ظاهرش آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن دویم از شرایط
امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است برآنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره
و صغیره و احادیث متواتره برین مضمون وارد شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه
خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی اتامرون الناس بالبر
و تنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را
با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امور را نمی فهمید و باز فرموده است ای گروه مومنان چرا میگویید چیزی را
که نمیکنید و معلوم است که کسی که مستحق ملامت باشد قابل پیشوایی و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم
علیه السلام که من گردانیده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل مسرور شده از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت
من نیز امامان قرار بده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی

ستمگار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد دیگر آنکه
عمده فایده در نصب امام آنست که حفظ حدود شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید
که او را از معصیت منع نماید و خطای او را از او جدا و بیان او ظاهر سازد پس او امام کلی نخواهد بود اول و ایضا بر امت واجب است
که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا
نهی از منکر بر ایشان واجب است اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود
و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید این نزد امام دیگر باشد که حلال و حرام را از هم جدا کنند پس محتاج بود امام خواهند
بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهد بود یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود با امام معصوم و این دلیل بخودی دلیل بر میگردد و غیر از این
معلوم میشود سیم از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است و آن بنو عبد است بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله
علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و سنیان بعضی از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمان
ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد یا آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدران و مادرانش
غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کوری و لنگی و درشتی خو یا و کجی خلقت
و کجی و دمای ضعف مانند جولاهی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کنند و مثال اینها و سلطان المحققین نصیر
الملة و الدین رحمه الله در بعضی از رسایلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن از گناهان
کبیره و صغیره بعضی که مذکور شد دوم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت بان محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام
شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت
بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت برای دفع فتنهها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او که
سرکرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا سیم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت
و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول
لازم آید و این قبیح است عقلا چهارم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند

کوری و کری

کوری و کری و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دناءت نسب و ولد الزنا بودن
و تهمت در نسب او با پدر یا مادر او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات با عقل
دارند پنجم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد ششم آنکه معجزات از او ظاهر شود که دیگران
از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هفتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر
در او باشد و الا موجب خلاف و میانه رعیت گردد و اثبات این مدعا با جماع و احادیث متواتره اولی است مقصد سیم
در بیان صفات و خصایص امامت که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث ما بسیار است و در حیات
القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد مینماید کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام
ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بیرون آید دستها بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین
بلند میکند و محتلم نمیشود یا خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و لیکن دلش واقع میشود در این حال میداند
و خمیازه و کمان کشش نمیکند و از پشت سر می بیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از آن می آید و زمین از خدا موکل کرده
که از او بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد بر قامتش درست می آید و هر که دیگر میپوشد
خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاده می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمة الله
علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت علم بدقایق امور از همه
در پیش است و پرهیزکارترین و سنی ترین و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن
باشد که ظاهر چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله را سایه نمیبود و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین
موکل است با آنکه آنچه از او بیرون آید فرو برد و بر مردم ظاهر نشود و بوی آن از مشک خوشتر است و او را است
بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار
لیکن حالت بی نسبت باو بهم میرسند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع
و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بعمل می آید و آنچه مردم را از آن

نهی میکنند خود بیشتر از دیگران اهتمام در ترک آن میفرمایند و دعای ایشان مستجاب است حتی آنکه اگر گرسنه دعا کند هر آینه بدو بیم
شود و حربها و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد اوست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده و نزد او نامه ایست
که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست
که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوست گوسفندی و چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزندان آدم
بآن محتاج شوند و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک که یکی از پوست بزیست و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام
حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه
یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول املا فرموده و حضرت امیر المؤمنین بخط خود نوشته است و مصحف
حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای
تسلی آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلام
را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت
فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینوشت و در آن کتاب اخبار
آینده است تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرموده که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان
خدا را میبیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول نص
بر خلافت امیر المؤمنین کرد صلوات الله علیهم دویم آنکه هرچه از او بپرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سیم
خبر میدهد مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را میدانند و هر کس را بلغت او جواب میفرمایند پنجم
آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ائمه
از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر
مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب جره و پیسی را شفا دادند و در احادیث

و در احادیث

بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی
ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز و کمتر چندین مرتبه دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران
مانند توریه و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای
موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری شد و انگشتر سلیمان و [illegible] طالوت و سایر آثار انبیا علیهم السلام
نزد ایشان بود و اکنون همه نزد صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت
آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه بخوانند البته مستجاب میشود و یکی از آن اسما را آصف
میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چند نوع بود
گاهی صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح القدس که در خلقت بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است فهمیده بایشان القا میکرد و گاهی بالهام
حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیر که بر طشتی فرود آید و در احادیث
بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمی است که هر آن و هر ساعت از دریای معرفت الهی بر ما فایض میشود و ملئکه و روح که اعظم از ملئکه
است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض
میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم
جمیع پیغمبران اند و ایشان متوسمان اند که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر روز خبری و برکتی
و دیگی و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قران و علم ظاهر و باطن آن که هفتاد بطن است مخصوص امام است
و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام رسیده و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای
گذشته همه در آن مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و در احادیث
معتبره بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح

بر فتوح امام زمان را صلوات الله علیهم رخصت میدهند که باسمانها عروج مینمایند تا بعرش عظیم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط
طواف میکنند و نزد قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میگذارند پس بسوی بدنهای شریف خود برمیگردند با سرور فراوان
و علوم بی پایان و اعلمیت هر یک ازین است که از ایشان و بیان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند
بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم و پرده‌ها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع
علم ایشان نمیشود بر آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع علوم خود را بامیرالمؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که در آن وقت
هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هرچه
خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد و همچنین هر امامی در وقت
وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام بعد از امام غسل و کفن و دفن و نماز میکند و اگر امامی در مشرق
از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند
و تجهیز او مینماید بنحوی که کسی مطلع نمیشود چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و بعضی
در جلاء العیون ایراد نموده‌ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدس حق تعالی
شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربتی
ابا از زیر عرش برمیدارد و نزد پدر امام می‌آورد که او بیاشامد و آن از آب رقیق‌تر است و از مسکه نرم‌تر است
و از عسل شیرین‌تر است و از شیر سفیدتر و از برف سردتر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن منعقد
میشود و چون چهل روز بر او میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود
و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم
مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب
پا بزیر می‌آید و چون بزمین می‌آید رو بقبله میکند و دستها بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا

بکلمه شهادت

بکلمه شهادت بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش و دو کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندائی از میان
عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده‌ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم
و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هرکه ترا دوست دارد واجب گردانیدم رحمت خود را و بخشیده‌ام بهشت
خود را و بعزت و جلال خود قسم یاد میکنم هرکه با تو دشمنی کند او را ببدترین عذاب خود بسوزانم چون ندای منادی تمام
شود آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی میخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق او شود که روح
القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون بمرتبه جلیله امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری منادی و علمی از نور
برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شهر که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که
پدر و مادرش از آن اثر هدایت نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه
کرده بیاید و دندانهای پیشش همه روییده باشد و در یک شبانه روز نور از روی مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث
بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربان‌ترند از ما و دست زد بر بالشی از بالشهای خانه خود و فرمود در
بسیار تکیه کرده‌اند بر اینها ملائکه و بسیار بر می‌چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینماییم و ایشان
حجت خدایند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می‌آیند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان میپرسند
و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیست
گفت منم عمرو پسر عثمان پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شد چه میفرمایی حضرت او را بجای پدر خلیفه گردانید
اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتوانند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را تحمل نمیتوانند
و تاب شنیدن آنها ندارند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان
منور گردانیده باشد و در خبر وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر اینها

آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنند کم گفته خواهند بود حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان
تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا
پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل آن دریا مدد آن و در احادیث وارد شده است که ماایم کلمات
پروردگار و فضایل ما را احصا نمیتوان کردن چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت
و صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میسر میشود اول که از همه ظاهرتر و آسان تر است
و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت رسول است صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از ایشان
و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب
خدا و رسول و امام سابق دوم افضل بودن امام است از جمیع امت با آنکه جمعی مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان
بیرون نیست سیم معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت ببیعت معدودی قلیل حاصل
میشود اگر چه یک باشد چنانکه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند به پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجماع
پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقلی منصف تجویز این نمی کنند بوجوه اعراضی باطله و خیالات
فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر یا جماعتی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امر دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر
نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن شخص لعنت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند
و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت لعین
ظالم جائر ولد الزنا شارب الخمر با انواع عیوب از ایشان جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی در سقیفه بنی ساعده باتفاق
چند منافق دشمن امیر المومنین واقع شد بدون حضور حضرت امیر المومنین و حسنین صلوات الله علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون
حضور سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شد آنرا اجماع نام کنند و جبر امیر المومنین و سایر
صحابه کشند و به بیعت آورند لیکن آن اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابها نویسند با عقل عامی تجویز میکند
که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوت است بر چنین بارگیری بگذارد و اگر رئیسی در راهی خواهند

تعیین کنند

تعیین کنند اکثر اهل آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله بعد از این مذکور میشود
پس معلوم شد که تعیین امام منوط به یکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه ما
صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین رواة شیعه امامیه که علم الصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان
داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیت ایشان را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب
معتبره ایشان نیز برایشان حجت کردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت
کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود بود که در زمان استیلای خلفای جور منافقان
صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید
که ما از احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال
کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه
که مخصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت
تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت
و مناقب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک شده فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله
میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که نزد ایشان تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول
ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای
مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود است در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش
از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است
و مشهور است و در اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیثی را به ایشان
نسبت دهم چنان است که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر
علمای ایشان است و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم

علمای ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل اوست و تفسیر فخر
رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و تفسیر نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتب که نزد ما موجود و نزد ایشان معتبر و متداول
و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیوة القلوب ایراد کرده‌ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بلا
واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی بن ابی طالب است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول
نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم اوست و عمر در وقت مردن شوری میان شش کس
قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیرالمؤمنین کشته شود یا بناچار بعثمان بیعت کند زیرا که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق
کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند دو نفر یک کس را اختیار
کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفر که عبدالرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را
بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر عمر برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبدالرحمن پسر عم
سعد است و عثمان داماد عبدالرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمی‌شوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر
با من باشند چون عبدالرحمن در آن طرف است باید من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنین شد در روز
شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را برای ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود این عبدالرحمن بحضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرط آنکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت
فرمود که عمل بکتاب خدا و سنت رسول خدا میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای این سخن را گفت میدانست که حضرت
سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس
عبدالرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بمحض
تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند
و با خلیفه بر حق امیرالمؤمنین بیعت کردند لهذا آن حضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان

بخوش آید حنفیان

بخوش آید حنفیان عباسی اختراع کرده‌اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است
و بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمدالله منقرض شده‌اند و کسی نمانده است و با اثبات خلافت حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه بطلان این قول نیز ظاهر است مقصد پنجم در بیان بعضی از آیاتست که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام میکند اول آیه وافی هدایه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون یعنی جز این نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده‌اند آنها که برپا میدارند
نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع‌اند و عامه و خاصه اتفاق کرده‌اند بر آنکه این آیه در شان آن حضرت نازل شده
است حمیدی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم چون
ما تصدیق خدا و رسول کرده‌ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده‌اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی
این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجده و بعضی در رکوع
بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد پس سائل برسول خدا خبر
داد که علی در رکوع انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است
که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس
منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله باین دو گوش و الا کر شود هر دو و دیده‌ام باین دو چشم و الا کور شود
هر دو دیده‌ام باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی قاید نیکوکارانست و کشنده کافرانست یاری کرده شده است
هر که او را یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر را پس سائلی
در مسجد سؤال کرد و کسی باو چیزی نداد و سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد
رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و در آن وقت علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت کوچک دست
راستش و پیوسته انگشتری در آن انگشت میکرد پس سائل آمد و انگشتری را از انگشت آن حضرت گرفت و حضرت رسول
نیز در نماز بود و این امر را مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال

که و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گره را از زبان من
که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من برادرم هرون است و محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک
گردان او را در کار من پس تو دیدی او را مستجاب گردانیدی دعای او را و خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی تو را به برادر تو و برای
شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من کار مرا و بگردان از برای
من وزیری از اهل من که او علی است و محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل
شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را آنحضرت خواندند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند
و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوه و مؤلف مصابیح و سایر مفسران
و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبدالله و قیس بن الربیع و عبایة بن
ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت
آنحضرت است که الف و لام حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یا ور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف
و دو معنی آخر نیز نزدیک بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است که درین آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان بخصوص خدا و رسول
و بعضی از مؤمنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست یکدیگراند چنانچه حق تعالی فرموده است
و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنانند چنانکه فرموده اند نحن اولیاؤکم فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان میباشند و اگر گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده چگونه
بخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم با نکات دیگر در آیات
کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و همه ایشان
در وقت امامت الهیه باین فضیلت فایز میگردند و صاحب کشاف گفته است که مراد ازین آیه هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع
آورده تا دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤید آنکه آیه در شان آنحضرت است و مراد ولایت امامت است آنکه در صحیح
مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه را امیر آن لشکر کرد ایشان چون حضرت فتح کرد کنیزی از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد
و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بآنحضرت عرض کنند و قاعده چنان
بود که چون مسلمانان از جنگی برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند بعد از آن بخانهای خود میرفتند
چون بخدمت آنحضرت رسیدند سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس
دوم برخاست و همان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو گردانید چون چهارم نیز گفت رو بایشان
کرد و غضب از روی مبارک ظاهر بود سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستی که علی از من است و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است
بعد از من و ابن عبدالبر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب
علیه السلام گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امری است که مخصوص اوست و ولایت در آیه امامت
و ریاست اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را بآن جناب بود دیگری را نبوده
و ایضا تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیوة نیز بود و هر عاقل
میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود دویم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین بعضی از گروهی که ایمان آورده اید میفرماید که بترسید از خدا و باشید با صادقان
و راستگویان در همه چیز بخصوص در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است مراد از بودن با ایشان متابعت
ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که آن محال است و بی فایده و معنی آیت
همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت در همه زمانها هست باتفاق است پس باید
که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست والا لازم آید که هر
یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد
باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول
و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه ثابت شد با آنکه طبرسی در تفسیر

در منثور از ابن عباس و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب علیه السلام و از ابراهیم بن محمد
ثقفی و خرگوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از صادقین محمد و علی است
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که صادقون آل محمد اند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد
از صادقین آنهایند که خدا فرموده است در شأن ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من
ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جملهٔ مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بران بسته بودند
که با رسول این ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان
بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین
خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است
و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیه السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله برندارند
و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه السلام بود و از جنگ
نگریختند مانند ابو بکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از حرق
عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل
و دو وجه اول در این آیه نقل میکنیم برای تشیید این مدعا یکی از اعاظم علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنست که فخر رازی
که امام سنیان است در تفسیرش گفته است که حق تعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشید پس باید که صادقان
موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت
اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت
شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین هست تا روز قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات هست
و تخصیص ببعضی از ازمنه از آیه معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است و ایضا حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی
و این امر شامل هر کسی هست که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که

جایز الخطا

۲۷

جایز الخطاست واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و آنها باشند که حکم کرده است خدا بآنکه
صادقند و ترتب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق
که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول
داریم اما ما میگوییم که جمیع امت است و شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوییم که آن قول باطل است زیرا که اگر
چنین بوده باشد ما باید بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا
ترجمهٔ کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل بنهایت
اتفاق چنین سخنی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگرچه بر هیچ عاقل ضعیف این جواب
پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او میگوییم اول آنکه هرگاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم
هست از برای حفظ از خطا هیچ عاقل تجویز نمیکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت پناه مشرق و مغرب
عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس در این مسئله مخالفت
نکرده است خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل را دعوی میکند که نه از
از همه علما شنیده است معلوم نیست در ده مسئله مذهب امامیه را دانند چه جای سایر فرق و اگر بر فرض همه را ببینند
و از همه بشنوند از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را گفته اند شاید تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جایز است
و ایضا از کجا معلوم میتوان شد که نامردان برای مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع
دویم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکنست و علم بتحقق آن هم میتوان رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا
بالکلیه نمیشود سیم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که مأمورین با صادقین غیر صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود
که عین یکدیگر اند چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر ملیت ما بدانیم که کیست مثل آنست که اهل
کتاب گویند در نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که اگر حق بوده بایست که ما او را بشناسیم و حقیقت او را بدانیم و یهود
گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام مبعوث بوده بایست ما حقیقت او را بدانیم و اصلش آنست که این سه جمع متعصبان است

باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و اثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

حق بر ایشان ظاهر شود اکثر است که بینند که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت هوای نفس اظهار نمیکنند

و اگر گویند که وجه حجیت در عدم تحقق اجماع که غیر علمای شما نیز دارد میآید جواب میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت

میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که و هر نفر یکی از ایشان معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم

در میان ایشان داخل نباشند حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر هر یک خطا و غلط جایز است و علم بدخول معصوم علیه السلام در اقوال

علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بان ممکن است از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله تحقیق این سخن نیست

دوم از شیخ سدید مفید رحمه الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیه کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است شیخ قدس الله روحه از جواب

فرموده این آیه جلیله الدلاله در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان

دین و ائمه صادقین اند جاری شده و درین باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر است زیرا

که جناب مقدس الهی درین آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقین را و از ایشان جدا نشوند و باید که

ایشان غیر ایشان باشند که امر فرموده غیر ایشان باشند تا ایشان را مامور ساخته که با ایشان باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند

که با خود باشد و متابعت خود کند پس گوییم مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشانند و اول باطل است

زیرا که مومنین باعتبار ایمان صادق است و در ان دعوی راست گویست پس لازم اید که همه مومنان مامور باشند بمتابعت خود

و این محال است و اگر بعضی ایشان مراد است یا بعضی معهود معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشند

زیرا که بعضی غیر معهودی مراد است بنا بر اول باید که این جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند

و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر این جماعت که ما دعوی

میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان

حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین ایشان بخلافت نشده بود بنا بر دوم که بعضی غیر معهود مراد باشد پس

باید که بعد از ان البته تعیین و تخصیص ان بعضی نبود و الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان بان نتوانند

نمود و الا محال است و معلوم است که در غیر ائمه علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و ننموده اند که پس ثابت شد که مراد

ایشانند و الحق دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه امر شده است که همه ماموران

باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و ان محال است و چون عصمت امری است باطنی که کسی بغیر حق تعالی بران

اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص غیر ایشان نشده است پس ثابت شد

که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی است که حق تعالی در قران صادقان را باوصاف چند ستوده که در غیر حضرت امیر المومنین علیه السلام

ان اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست نیکی انکه

بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب و لکن البر من امن بالله والیوم الاخر والملئکه والکتاب وا

لنبیین و لیکن نیکوکار کسیست که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران و اتی المال علی حبه

ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب و عطا کند مال را با محبت خدا

و خویشان خود یا خویشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یتیمان بی پدر و بمسکینان محتاج و مسافران که بجانب خود نتوانند

برگشت و بگدایان سوال کننده و ازاد کردن بندگان واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا

والصابرین فی الباساء والضراء وحین الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون

و بر پا دارد نماز را در اوقات فضیلت با داب و شرایط و ادا کند زکوة را و انهایی که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم

کرده اند و انها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و در دو ازار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند انها که راست گفته

و صادق اند   ایمان و وفای بعهد و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی در این آیه

شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق

بلکه گفته که است صدق و تقوی او در این جهات منحصر در علم متعالی و بما مقرر است پس آیه اولی بان آیه که ظلم میکند

مفاد شان این میشود که متابعت کنید صادقان را که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغیر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید

ماموران [illegible] اطاعت ایشان [illegible] الاطلاق علی [illegible] ایشان [illegible] معصوم [illegible]

که مراد از صالحان در آیه اولی او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری
نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملئکه و کتابها
و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورد و باخبار متواتره میان خاصه و عامه
مشهور است که اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج
کردم بکسی که از همه صحابه بقدیمتر است باسلام و افضل از او و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر علیه السلام فرمود منم بنده
خدا و برادر پیغمبر او و نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ گوئی افترا کننده و نماز کردم
پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و گفت در روز
رسیدن از خوارج بآنحضرت رسید فرمود آیا میگویید که من دروغ میگویم من بر کی دروغ می‌بندم بر خدا و دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام
که او را عبادت کرده است یا برسول او اقرار میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آورده ام و تصدیق او کردم
و یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت امیر از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفت که
پیشینیان برو پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات باو نمیتوانند رسید و دلایل این قول بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام
میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن و تصدقات را فرموده و بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه
در پیش است و حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی و میخورانند
طعام را با آنکه رغبت و محبت آن دارند برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران در روایات عامه و خاصه
بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم
و لا هم یحزنون یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشانست اجر ایشان
نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ گفته است روایات مستفیضه
وارد شده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بدیده خود جمع

کثیر از غلامان

کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست حق پرست خود
احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن برپا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و این نیز در شان آنحضرت است بدلالت آیه انما
ولیکم الله که باتفاق گفته اند اهل تفسیر بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مؤلف گوید که تواند بود
که شیخ این آیه را حمل بر آن معنی کرده باشد باینکه واو و آتی الزکوة را واو حالیه گرفته باشد بقرینه این آیه و قرینه آنکه این معنی سابقا
در این آیه مذکور شده و پیشتر اولالت از تاکید پس شیخ گفته است بعد از این حق تعالی فرموده وفا بعهد و صحیح است از صحابه نسبت
که نقض عهد ظاهرا نکرده باشد یا نسبت باین پیغمبر وفادار باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد نقض کرده باشد در باب وفا
و حمایت آنحضرت پس این صفت مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شدتها و جنگها را فرموده و معلوم است هر کس بعد آنحضرت
در جنگها و شدتها صبر نکرد و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید
پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرموده ایشانند صادقان و ایشانند که گویند نه غیر ایشان و ایشانند که
پرهیزکارانند یعنی ایشان صادق و ما امر بمتابعت او که امام است که این صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر المؤمنین است و از برای
تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت
او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند لیکن ایشانرا که با او جمع دیگر نیز باو در این امر شرکت کنند و در اینجا نیز مراد میتواند
بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد
و از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر از آن نبود پس یک درهم
را پنهان و یکدرهم را علانیه و یکدرهم را در روز و یکدرهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل
شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن رومان روایت کرده است
که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شد مترجم در احادیث بسیار از طرق
مؤالف و مخالف تعبیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در منثور
و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون

یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق نمود آن را ایشانند پرهیزکاران گفته اند که کسی که صدق آورد حضرت رسول است
و آنکه تصدیق آن کند علی بن ابی طالب است و بنابر این موصول در او صدق متعدد است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف
موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم
ونورهم احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شان علی و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده ابن عباس گفت یعنی
آنها که ایمان آوردند بخدا و رسول او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان و گواهانند بر آنکه ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی
فرموده است ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین وحسن اولئک رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا
انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان
بعد از پیغمبران درجه ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت و عامه و خاصه بطرق
متواتره روایت کرده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه
در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب نجار مؤمن
آل یاسین است و حزقیل مؤمن آل فرعون است و علی بن ابی طالب که او افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است
که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نشده اند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب و صاحب آل یاسین و مؤمن آل فرعون
پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله
که شنیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغ گوئی هفت سال پیش از دیگران
نماز کردم و صدیق اکبر در لغت عرف معصوم است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است
و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس

علیه السلام

علیه السلام گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف علیه السلام گفته است یوسف ایها الصدیق و کسی در صدق این آیات
و صاحب این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را با فرا صدیق گویند حیف بلکه
بر عکس نهند نام زنگی کافور چهارم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه یعنی آیا کسی که بر حجتی و برهانی
از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در شاهد
خلاف است و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که گواه بر حقیقت آنحضرت است و ابن
ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله و عبدالله بن الحارث که
روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده
باشد پس مردی پرسید در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود در سوره هود نخوانده این آیه را که رسول خدا
بر حجت است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم فخر رازی بعد از این روایت ذکر کرده است گفته اند که حق تعالی از برای شرافت
این گواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست و بنابر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول باشد
و بعد از او بلافاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت بر عصمت
آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعی ثابت نمیشود پنجم انما انت منذر ولکل قوم هاد یعنی نیستی تو
یا محمد مگر ترساننده ای که از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی هدایت کننده هر گروهی است و کسی
که در سیاق آیه تفکر کند میداند که معنی اول ظاهرتر است و بر آن احادیث مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است و عامه نیز
بطرق متعدده روایت کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابا برزه اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت و بسینه حقایق دفینه خود چسبانید و گفت انما انت
منذر پس دست بر سینه علی گذاشت و گفت ولکل قوم هاد پس گفت تویی نوربخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان
قرآن گواهی میدهم که وصی منی و حافظ ابونعیم اصفهانی که از ثقات محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند
سند از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه نازل شده است دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت

و گفت تو ئی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیگر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان و بروایت
دیگر از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده
فرموده چنانکه ثعلبی و غیر از ائمه این روایت را بدو سند از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که گفته یعنی نفسه یعنی حضرت
خود را بر دیگران از بنی هاشم اراده کرده است و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنابر تفسیر
که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد
از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی نگاه دارد مردم را از ضلالت
و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد عدل است ششم و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی و از جمله
مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربانست ببندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طریق
خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مومنان نازل شد در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و آنحضرت از جانب خدا مامور گردید که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار
صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در جای خواب آنحضرت بخوابد که کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت
بیرون رود چون حضرت رسول این را بحضرت امیر گفت شاد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان عالمیان میکند سجده
شکری آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه منتظر بر جان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول
آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر
و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضائل و غزالی در احیاء و سایر مورخین و محدثین و شعراء ایشان در نظم رساله بر چند
روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا میکنیم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام
نازل شده در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و ابو نعیم روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند

و در شبی که میخواست

و در شبی که میخواست بغار رود مشرکان بخانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد
حضرمی سبز مرا که بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت
امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را دراز تر
از دیگری کرده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچیک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار
طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش
او خوابید و جان خود را فدای او کرد و زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان حفظ نمایید
پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر حضرت امیر و میکائیل علیه السلام نزدیک پای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست
مثل تو ای پسر ابو طالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان
علی علیه السلام و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر
بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است
که این آیه در شان امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره
ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در شان من
و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شده و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه
آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای
خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند و در این وقت حق تعالی این آیه
فرستاد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد
و گفت خداوندا اینها اهل من و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی

ام سلمه گفت پس سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شما هستم یا رسول الله دو مرتبه فرمود عاقبت تو بخیر است و مرا داخل نکرد و ایضاً
ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتیم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را در جنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا
مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سؤال میکنی از کسی که محبوبترین مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوبترین زنان بود نزد آنحضرت
بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان
و دوستان من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک کردنی گفتم من خواستم داخل شوم گفت دور شو
والقصة نزول این آیه در شان ایشان از عبدالله بن جعفر طیار روایت کرده است و آنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد
و از واثله بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود اهل بیت من احق اند یعنی سزاوارترند بخلافت و هر چیزی و از ابن عباس
نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته
بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو بخیر است و تو از زوجات رسول خدائی و در آن خانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبائی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل من اند دور گردان از ایشان رجس را و پاک
و پاک گردان ایشان را پاک کردنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر آنحضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس
ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در ایشان و آنحضرت قبول ننمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر ابن ابی سلمه همین مضمون
را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بیرون آمد و عبائی منقش سیاه موی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرده و این آیه را
خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر متعصب ترین علمای اهل سنت در کتاب صواعق محرقه
گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه
ضمیر عنکم جمع مذکر است که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت او نیند زید گفت نه بخدا سوگند زن
در مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه
بر ایشان حرام است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیه تطهیر در شان اهل بیت

علیهم السلام

علیهم السلام نازل شد حضرت رسول تا قریب بشش ماه چون بنماز بیرون می آمد بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و میگفت الصلوة اهل
بیت من پس آیه تطهیر را تلاوت مینمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه
و واثله ابن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه
و خاصه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند پس آیه دلالت
میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصوم اند زیرا که اراده بچند معنی اطلاق میکنند اول
اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون یعنی
نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر آن را باش پس فی الحال موجود میشود و بهم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و آن
در حق تعالی محال است و ممکن نیست و این سابقاً نیز مذکور است در آنکه اراده الهی تخلف از مراد نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف و این
معنی در این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف در باب
رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلف اند باین امر حق تعالی فرموده است من نیافریدم جن
و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود
لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص گردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان من اند پس آیه
مؤکد بتأکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند
و یطهرکم تطهیراً یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد که کفار و فساق همه در این شریکند
چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در این خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از دعا و استدعای آنحضرت نازل شد
و آنچه حضرت استدعا نمود از باب رجس بود نه اراده که ممتنع الحصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای آنحضرت خواهد بود نه
اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و آنحضرت چرا مضایقه مینمود در داخل
او در معنی که همه کس در آن داخلند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتی است که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت
شده است پس باید که در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند باطل است بچندین وجه اول آنکه تغییر ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیل است

ذکر که تتبع آیات کریمه قرآن مینماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب
بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب با زوجات عدول بخطاب مومنان شده است و باز بخبر از ان
امر بمخاطبه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تمام است اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تعبیر بنسبت بزنان است که تمادی نیست
همه با آنحضرت محشور نمیشوید بلکه معاشرت شما بشرط است چرا مثل ایشان نمیباشید در طهارت و تنزه است و رعایت آداب معاشرت
با آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان باین اختصاص هرگاه منتقم اعمال از ایشان صادر شود حکمت که از اهل بیت
علیهم السلام مثل اینها و العیاذ بالله صادر گردد لذا برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان این آیه را در میان داخل
کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات میگویند واضح تر و انسب است
دویم آنکه اگر سخن صورت داشته باشد و فقیر حجت میشود از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع
الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را بجز نزد خزیمه بن ثابت
یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سوره بقره بود و آن را
کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سوره
ها مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکن است در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع
دانسته باشند الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص
اهل بیت است اگر جهت ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد
نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل کرده باشد باید جمیع افراد شک
منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند
پس ثابت شد که معصوم اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند گوییم همین در عصمت فی الجمله رسیده کافیست
زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است و آن را

جایز نمیدانند با آنکه هر جا که در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از ان حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر
یرید الله ان یخفف عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله یرید الشیطان ان یضلهم و مثل اینها بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت
نیز ثابت میشود و در رجال ایشان بدلایلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت نیز غیر ایشان معصوم نیستند پنجم
آیه مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس کسی که حجت کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از انچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیایید
تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم
لعنت خدا را بر دروغگویان و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام
نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون
آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل
بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامداد بیرون
آمد و بر او عبائی ملون بود پس حسن و حسین آمدند و ایشان را در زیر عبا کرد پس فاطمه آمد و او را در زیر عبا کرد پس علی علیه السلام
آمد و او را در زیر عبا کرد پس این آیه را خواندند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون
اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه فرستاد رسول خدا آمد با علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس با ایشان گفت
هرگاه من دعا کنم شما آمین بگویید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده
که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده تا فکر کنیم و فردا بیاییم چون با یکدیگر خلوت
کردند گفتند بصاحب رای خود که عبد المسیح چه مصلحت میبینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است
و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبری که بزرگ ایشان زنده ماند و کودک
ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته همه هلاک میشوید و اگر البته الفت بدین خود دارید و میخواهید از ان جدا نشوید
پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود و حضرت

امام حسین علیه السلام را برداشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفت و در عقب و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول بایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما آمین
بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم روئی چند را که اگر خدا خواهد که کوهی را از جای خود بکند باین روها میکند
پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رأی ما بران قرار
قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس
مسلمان شوید که از برای شما باشد آنچه از برای مسلمانان است پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت
جنگ عرب نیست لیکن صلح میکنیم با تو بر آنکه با ما جنگ نکنی و ما را از دین خود برنگردانی و بتو دهیم آنکه در هر سال دو هزار
حله بدهیم برای جزیه هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت بایشان باین شرط صلح
نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که هلاک شدن او نزدیک بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند
همه مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوکها و این وادی برایشان آتش میشد و پیش از آنکه سال بگردد تمام شده جمیع
نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعنوان نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را
ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیه و مضمون
قصه مباهله متواتره است میان عامه و خاصه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی خصوصیات آن اختلاف
کرده‌اند و خلافی در این نیست که مباهله بال عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و کار اینها دلالت میکند بر حقیت رسول
رسول خدا و امامت ائمه مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم افضل الصلوة والتحیة والثنا بوجوه بسیار اما وجه اول آنکه اگر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جرأت اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع الابتلا
گروهای مرض حقیقت ایشان داشت با احتمال حقیقت ایشان میداد بدنهمی اورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب
حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقیق مباهله مینمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار
کذب خود بود و هیچ عاقل چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود

انکه نصاری امتناع

انکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معدود دیر از اهل بیت او نکنند و حفظ
رتبه خود در میان قوم نکنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حرب و مهلکه می نمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسیر و قتل
و نهب بدر می‌آوردند و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام
بر مباهله مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که او پیغمبر موعود انجیل است و باین سبب از مباهله
امتناع نمودند پنجم از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده‌اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان
مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده‌اند و زمخشری را از همه متعصب‌تر است در کشاف گفته است
اگر گوئی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای این بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود
پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد
بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود تنها متوجه مباهله نماید زیرا که با هم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه عزیزترین خود و پارهای جگر خود و محبوب‌ترین
مردم نزد خود در معرض نفرین و هلاک درآورد و اکتفا ننمود بر خود تنها و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گو بودن
خصم خود داشت که خواست که خصم او با عزیزان و دوستانش هلاک شود و مستأصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله
پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهل‌اند و بدل و جان از دیگران میچسبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک درآورد
برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده‌اند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه
مباهله ایشان را بر نفس مقدم داشته است تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم‌اند پس بعد از این گفته است که این دلیلیست
که از این قوی‌تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز
خلق بوده‌اند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که
محبت آنحضرت از برای دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب‌تر بود آنحضرت او را دوست‌تر میداشت
و چون چنین باشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و آباء و غیر ایشان بدون حجت دینی وارد شده

والیضاً از سیرت آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک بسیاری را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دور را رعایت میکرد بجهت آنکه
خدا ایشانرا دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اضراب ایشان چنانکه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف آنحضرت
فرموده است و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب‌ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند
تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلاً قبیح خواهد بود ششم فخر رازی که از اعظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است
که شیعه از این آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا
که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت مقتضی
مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران که از انفسنا از او تعبیر
علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محالست پس
باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوی
در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او در آن شریک نباشند و جمله کمالات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنست که او افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از اینها باشد
و بعد از آنکه دلیل شیعه را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل است از علی اجماع منعقد است
بر آنکه پیغمبران افضل‌اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جواب نگفته است زیرا که در این جواب برداشته است و جوابی که در باب
پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند که اهل سنت اجماع کرده‌اند ایشان
بتنهائی چه اعتبار دارد و اگر میگوید که جمیع امت اجماع کرده‌اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست
که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام افضل‌اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه ما در این باب روایت کرده‌اند
و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او را انصاف نتوانسته است کردن امامت کسی
حضرت امیر علیه السلام نیز بهمین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب امامت و وجوب اطاعت و لیکن
غیر پیغمبریست پس باید که حضرت امام باشد و ایضاً افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه بر

یعنی پس در جمیع کمالات و کمالات

بایجاب

برجیح مرجوح قبیح است و اگر معاندی مناقشه کند و گوید ممکن است که دعوت نفس مراد باشد زیرا که مجاز او مجازی از مجاز دیگر اولی نیست
بچند وجه میتوان گفت و در این رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر است
و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این معنی در روایات
بسیار از طریق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحیح عامه منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیه السلام گفت
که انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از تو ام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله
سر منست از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح منست از بدن من و بکرو بهر از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة
بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست یعنی علی علیه السلام و از این باب احادیث بسیار است و اینها
همه قرینه این مجاز است دویم آنکه آیه کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که حق تعالی
متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول مخاطبات است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای
وافر بودن نیست و بنابر دو احتمال اخیر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و ندعوا ابناءکم و شک نیست در آنکه
احتمال اول اظهر احتمالات است و آن نیز دو احتمال دارد اول آنکه مردان باشند که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان
و نفس خود دویم آنکه هر یک از ما و شما دیگری را و نفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران
تصریح بآن نموده‌اند و اگرچه اکثر این وجوه دخلی در مانحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنائنا
و انفسنا محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول مخاطبین است یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام این باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم
و ابناؤکم و اعاده ابناء از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است میانه اهل عربیت یا باعتبار
آن باشد که ابتدای نظر بظاهر حال محتمل بود که اینها که صلاحیت این امر داشته باشند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون
بنا نشدند کسی که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان لهذا جمعیت را آورده‌اند و تعیین خصوص آنجماعت قبل از کشف مباهله
ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا و همه احتمالات را دارد و بعید احتمال سیم و این در اول نیز در نهایت
بعد است زیرا که معلوم است که دعوای هر یک با خصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس الشخص باشد

که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت یا بصورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا او را آورده و حال
آنکه در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند در آنحضرت از برای شدت اختصاص و ثبات بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند
لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام نهایت بعد دارد و در مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر با ایشان نخواهد داشت و اما وجه
دوم میگویم که اگر راست باشد به دخل در مباهله بودند چرا عقلا هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نشد مگر آنکه گوییم که حاضر
کردن جمیع موجب غوغای عام و خلط اصوات میکرد دیده و موهم این بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده
که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترسانند یا در لزوم باب اعتماد بر دعای مردم کرده است پس خود حاضر شد که قائم مقام همه بود
والا نفس او بود نسبت به همه و امیرالمؤمنین را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و الحق اثنا عشر پیغمبر ابنا او بودند و فاطمه
علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس با این اسباب آنحضرت سوای میان سایر امت و صحابه اختصاصی با این امر داد و هر دو
از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانچه آنجماعت نیز بزرگ همه جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس این وجه
نیز از صرح خواهد بود و در مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت در نهایت فضل آنحضرت میکند زیرا
آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر از حضرت و زوجه و اولاد او نبوده باشد همین
دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان از معنی اول را فائده با ایشان نمیرسد
با آنکه این معنی مؤید باخبار معتبره جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند که حمل بر اقرب مجازات و فنی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد
و این معلوم است که این معنی در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم هر چند آنچه از احادیث
که سابقا اشاره کردیم اکثر دلالت میکنند بر آنکه مخصوص همین معنی مراد است اما ما به منافسته در این ضرورت نیست و از برای
اثبات امامت و احق بودن آنحضرت که مطلب اصلی ماست در این مقام حصول این معنی کافیست و بنفس بر تکرار مذکور شد نهم
و تعیها اذن واعیة یعنی و حفظ میکند و حفظ مینماید آیات قرآن و حقایق ربانی را گوش حفظ کننده و نگاه دارنده است عامه و خاصه
بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این در شان حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم

در حلیه و احدی

در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصائص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب
و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیرالمؤمنین و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی
باین لفظ است که حضرت امیرالمؤمنین گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که
ترا بر خود نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود بکنم در حق تو و بر تو لازم
است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود از خدا
سؤال کردم که این را گوش های تو گرداند و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از آنحضرت شنیدم هرگز
فراموش نکردم و چگونه توانند بود فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت
را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شان او باشد که هر چه را بشنود حفظ کند و
ضایع نکرده اند بترک عمل بان پس این روایت اخیر را روایت کرده است که بعد از آن گفته است که اگر گوئی که چرا اذن
را بلفظ مفرد نکرده ادا کرده است جواب گوئیم از برای اشعار بآنست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنش است مردم را با
امر و از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و برابر است با سخنیت جماعت
دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که فائده بعثت و نزول آیات
در خصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعمل آمده است و اوست حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم چند جاهلی
باشد که در همه احکام محتاج او بودند و از او استفسار مینمودند و حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون با بر
آیات و ادله که سابقا مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده و بر کی نازل
شده است و در کجا نازل شده است بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمیده و زبانی گویا و اصفهانی گفته است که ابن سعد و
دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سؤال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست
مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت

کرده است که چون حضرت رسول بعالم قدس ارتحال کرد علی علیه السلام به بیعت ابو بکر حاضر نشد فرمود سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش
نمیگذارم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که مجموع قرآن را بهتر ترتیبی که نازل شده بود جمع کرد ابن کثیر میگفت چه بود اگر آن
قرآن را می یافتم در علم در آنجاست و روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
علی با قرآنست و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند ایضاً روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا ببرند و قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و بیشتر
با شما سخن میگویم و عذر خود را بسوی شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند
پس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه خلافت مرا در حق ایشان کرده اند مؤلف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث
متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت
آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت
امیر را گیرد و فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با اوست و مفسر قرآن اوست
و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن برسبیل تاکید فرماید که در قیامت
از ایشان سؤال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقلی در این حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند
که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و لکن افضلیت از برای او لیث بامامت وهشتم ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنان را که ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد
از برای ایشان خداوند مهربان دوستی یعنی گفته است که بعضی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن می اندازد
و از اهل سنت تفسیرها و منبعها بی سند روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی بن ابیطالب علیه السلام
که بگو ای خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه های مؤمنان مودت و محبتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد
و حافظ ابونعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای خود از براء بن عازب روایت کرده است و ایضاً

بسند خود

بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است
یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان می افکند و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام گفت
سر بلند کن و از پروردگار خود سؤال کن تا عطا کند ترا آنچه سؤال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان
از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیه را آورد و ایضاً از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی
محبت علی در دل هر مؤمنی است و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی هست
و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت
نماز کرد بر کوه بلند پس بسوی آسمان سر بلند کرد و علی علیه السلام را گفت که دستهای خود را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه
خواهی سؤال کن که بتو عطا میکنند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد
خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه را بر اصحاب
خود خواند و ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شأن
ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است
و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شأن علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه در شأن آنحضرت اکثر
مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند ثعلبی در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب
القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه
شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله آنها را ایراد نمینمائیم و معلوم است که این مودتی که خدا از دلها
آنحضرت نازل شده بود باشد بخصوص او باشد غیر این مودتی است که سایر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانست
و ترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت و ایضاً صالحات جمیع معرف بلام است و افاده عموم میکند
پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت و ایضاً اگر والعیاذ بالله از او فسقی صادر شود بغض او لازم
بود از آن جهت و آن منافی وجوب مودتست و مؤید آنکه مراد مودت تامه مؤمنانست و محبتی است که از ارکان ایمانست

بلکه مراد آنست که او بمنزلهٔ علی کنیز را بان جهت محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة
از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوست نمیدارد علی را منافق و دشمن
نمیدارد او را مؤمنی و ایضاً از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن
عبد البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند از حضرت رسول که با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی و دشمن
نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر علیه السلام خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امّی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن
نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد
بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق که مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق که خدا را آزار کرده است
و از جابر روایت کرده است که ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی بن ابی طالب تا اینجا احادیث ابن عبد البر و در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین
علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست
دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابا ذر روایت کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان
را میشناختیم ببغض علی بن ابی طالب علیه السلام گفت سوگند یاد میکنم بان خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق
را آفریده عهد کرد نبی امّی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول
روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم
حضرت فرمود هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر علیه السلام بیمن رفته بود چون برگشت
با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه از خمس را تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این را بحضرت رسول بگو چون بعد از خشم او بیفتند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را از وی شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی
دشمنی میکنند و غیبت او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است
علی از من است و من از وی ام و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را

خوانند ذریه

۲۰

خوانند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است و این
مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق
بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستی که خدا امر کرده است مرا بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و
مقداد و معلوم است که محبت این سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام جدا نشدند و ایضاً ابن حجر بچند
سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت روایت
کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست
دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته
است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عنوان
صحیفه اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود
که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت
من جنگ خواهی کرد هر که بر عهد من بمیرد او در کنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از تو بر
محبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و امثال این بسیار وارد شده است
که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روات
مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه است که با آن ضرر
نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه است که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب
گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان
میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس هر یک را میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشتند میدانستیم که حلال
زاده نیستند و اخبار در این باب نیز از طریق مخالف و مؤالف فوق حد و احصاست و از سیاق این خبر بر هر(?)
ناقد بصیر(?) و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار امامتست یا مرتبه که فوق امامتست و لازم دارد امامت او را زیرا که چه ما ر

بودن شخص در میان جمیع امت با انکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خداوند رحمان
باشد و دشمنی او نشان نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانه و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتوانند بود مگر با انکه پیش و از او خلیفه
خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این بدون
مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثواب است و ان
بمحبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان از جهت معصیت اگر چه
بد است اما تنها چنین نیست که اگر ظاهر کننده گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست پس معلوم شد
ولایت انحضرت تالی شهادتین است و همچنانکه با انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند با انکار ولایت بلکه ترک محبت انحضرت
از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند و اگر کسی گوید بنابر انچه گفتی لازم اید که رتبه انحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگر انکار نبوت
مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بان مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوییم هر چند اقرار بنبوت افضل است و ان
اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جمله اجزای
ایمانست از این جهت اقرار بامامت موجب نجات است و اقرار بنبوت بتنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم
تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل انکه هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان
هست البته حیوان هست و چنانچه اقرار بکلمه توحید شهادتست از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت
لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید او را و اقرار بهر دو بتنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با نها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین
و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل
ایمان عالمیان است و بیان او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده از این جهت ولایت انحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاصی
از عقوبات است یازدهم لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست نیکی
بانکه بروید خانهها را از پشت انها و لیکن نیکوکار کسیست که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانهها را از در
های انها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان مفسران گفته اند که مراد انست که امور دینی و عقائد

را از اهلش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه ان ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقول است که آل محمد ابواب خدا اند و سبب او اند و دعوت کنندگان و کشندگان اند بسوی بهشت و دلالت کنندگان براه بهشت
تا روز قیامت و موید این معنی است انکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینة العلم و علی
بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده است انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته
من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این روایت کرده است و مضمون همه انست که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه انست پس هر که علم خواهد باید بسوی درگاه
بیاید و این حدیث از متواترات است و شک در این حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیه کریمه باید برای طلب علم و انچه
موقوف بر علم است بسوی انحضرت بیایند و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علوم و معرفت امری چند است از قضایا و احکام که
اجرای انها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن انحضرت در میان قوم امامت دیگران عین خطاست و بدانکه این
حدیث یک دلیل است از دلایل اعلم بودن انحضرت و اعلمیت ان سرور از افتاب روشن تر است ابن عبد البر که از اعاظم
علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن
ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم انحضرت است و کسی که تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این
امر نمیباشد او را و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت علم ما بقضای علی است و گفته است که از عطا پرسیدند
که ایا در اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و
محدثین ایشانست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود
و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله
مشکلی که او را حاضر شود و علی علیه السلام حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفان است
در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابی طالب علیه السلام اعلم صحابه است اما اجمالا برای انکه هیچکس را نزاع نیست
در انکه او در اصل خلقت در غایت ذکاء و فطنت و استعداد علم و نهایت حریص در طلب علم بود و رسول صلی الله علیه و آله افضل
فضلا و اعلم علما و در نهایت حرص در ترتیب و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجره تربیت او بود و در بزرگی

دامادا و بود ودر همه اوقات پیش او میرفت واو هرگز از خدمت او مانع نبود ومعلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی
با چنین خصوصیات احوال بنهایت معارج فضل وکمال میرسد واما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید ودر اوقات هم شبانه روزی
بمرتبه میرسید وآن هم اندک زمانی بیشتر درخدمت نمیبود ومشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر وفی الکبر کالنقش فی المدر یعنی
علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است برطرف نمیشود وعلم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد پس ازین
مجملاً ثابت شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که هرگاه سؤال
میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه وآله عطا میکرد یعنی جواب میفرمود واگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود وایضاً از صحیح نسائی روایت
کرده است که علی علیه السلام گفت که مرا نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه وآله منزلتی بود که احدی از خلایق را آن منزلت نبود ومیرفتم
در سحر بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت ومیگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد بر میگشتم والا داخل میشدم ودر مشکوة روایت کرده است
از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله حضرت امیرالمؤمنین را بجنگی فرستاد ودیدم که دستهای مبارک خود
بسوی آسمان بلند کرده بود ودعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی وازین نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات
وشدت اختصاص این دو بزرگوار با یکدیگر وشدت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما میکند بسیار است پس
گفته است واما تفصیلاً بچند دلیل اول وتعیها اذن واعیة در شان علی نازل شده است وهرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص
خواهد بود بزیادتی علم دوم آنکه حضرت رسول فرموده که اقضاکم علی چه قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس
مرجح باشد در همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود وآنحضرت او را هدایت فرمود وازین باب
چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته وامثال این قضایا وحکایات غیر علی را بسیار میبود وآنحضرت هرگز
مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرموده بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود ومسند حکومت
برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم میان اهل تورات بتوریه ایشان ومیان اهل انجیل بانجیل ایشان ومیان اهل زبور بزبور ایشان
ومیان اهل فرقان بفرقان ایشان والله هیچ آیه نازل نشده در صحرا ودریا ودر دشت وکوه وآسمان وزمین ودر شب وروز مگر

انکه همه را میدانم

آنکه همه را میدانم که در شان کسی آمده و برای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین ومعرفت خداست وخطب وکلمات آنحضرت
مشتمل است بر اسرار توحید وعدل ونبوت وقضا وقدر واحوال معاد بقدری که در کلام هیچیک از صحابه شمه ازان یافت نمیشود
ایضاً همه فرق متکلمین منسوب باو و درین علم واما شیعه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است واما خوارج با کمال دوری که از او دارند
همه پیرو اکابر خود وایشان شاگردان او بودند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگردان اویند واما علم
فقه بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در شان او فرموده اقضاکم علی واز انجمله علم فصاحت است ومعلوم است که هیچیک
از فصحا که بعد از او بودند بادنی از درجه او نرسیدند واز انجمله علم نحو است ومعلوم است که ابوالاسود مدون این علم بارشاد او تدوین نمود
علم نحو واز انجمله علم تصفیه باطن است ومعلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت است که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله او استاد همه
عالم است در همه صفات رضیه ومقامات شرعیه وچون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجب است که افضل باشد از همه عالم
چنانچه حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وایضاً فرموده است یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم
درجات مؤلف گوید پس ازین دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف وکمال ورفع درجات ایمان وعلم است و
زیادتی آنحضرت درین دو صفت معلوم شد و بعد ازین بشرح وضوح خواهد پیوست دوازدهم فان تظاهرا علیه فان الله
هو مولاه وجبرئیل وصالح المؤمنین یعنی اگر عایشه وحفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذا وآزار رسول خدا پس خدا یاور اوست
وجبرئیل وصالح مؤمنان یعنی شایسته ایشان وعامه وخاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول دست علی
را گرفت وگفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین وحافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی وثعلبی در تفسیر
وابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس وغیر او روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح مؤمنان علی علیه السلام
است وفخر رازی در اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب است ومراد بمولا اینجا یاور است
زیرا که معنی مشترک باشد میان خدا وجبرئیل وصالح مؤمنین بغیر این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه
اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی این خواهد بود که محمد صلی الله علیه وآله را یاوری نیست بغیر خدا وجبرئیل وعلی

و معلوم است که نصرت محمد اعظم مراتب خلافت است دوم آنکه هرگاه اگر خدا بنده را کرده و بعد از آن چیزی را ذکر کند و بعد از آن عاری را ذکر کند و این منصب
بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوئیم از جهت دیگر نیز دلالت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح المؤمنان در آن زمان
منحصر در آنحضرت بوده و این خود معلوم است که صفتی را دیگری در میان صحابه نبود پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر
امری از امور خیر و از جمله آنها امامت است و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه
شکی نیست آیه بیستم اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یعنی آیا میگردانید
آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است
در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت
کرده اند بدار الاسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند
بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده حتی صاحب کشاف
و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب
علی بن ابی طالب و عباس و طلحة بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت منم صاحب خانه کعبه و کلیدش در دست منست اگر
خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم در مسجد میخوابم حضرت امیر علیه السلام
گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم این آیه نازل شد و در جامع الاصول
همین روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در درّ منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر
از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلام و عباس منازعه شد عباس گفت من عمّ پیغمبرم و تو پسر عم اویی و سقایت الحاج و عمارت المسجد الحرام
با منست پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ابن المغازلی روایت کرده است از انس و حافظ ابونعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر از ابی مالک
که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو
اشرفم امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر

شده وایشان

شده و ایشان این سخن را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو و من اول کسی ام که ایمان آورده ام و هجرت کرده
و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله و این سخنان را ذکر کردند جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز
این آیات تا ده آیه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن
عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخره علی علیه السلام و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یأتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی
از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت و گفت بر چه چیز
فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت
که عمارت مسجد الحرام بمن داده است امیر المؤمنین علیه السلام گفت خدا مرا در طفولیت چیزی داده که بشما نداده گفتند کدام است که بتو
داده شده است فرمود زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر
زمین میکشید و بشکایت آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و گفت نمی بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود که علی
را بطلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی بروی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب
آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میگوید این آیات را بر ایشان بخوان
چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات در شأن آنحضرت است آنست که در آخر حق تعالی فرموده است
که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضائل صحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول صلی الله
علیه وآله پرسیدند از حال علی علیه السلام گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میگفت بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت
نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون بنقل مؤالف و مخالف معلوم شد که این آیات در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است
پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز و سعادت در این
ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق که آنحضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه
ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن
ارقم که علی علیه السلام اول کسی بود که اسلام آورد و همه این جماعت تفضیل میدادند او را بر همه و از محمد بن اسحق نقل

کرده است که اول کسی که ایمان بخدا و رسول آورد و از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است که روایت شده است
بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسیست که پیش
از همه من اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این در روایات بسیار مذکور است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است
که علی بن ابی طالب را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود که اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با او بود و در روز حنین که همه گریختند او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و دفن کرد و ابو المظفر سمعانی
در فضائل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس
روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبدالله ابن حنبل در مسند خود بسندهای
بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره
از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است
سوره از قرآن مگر آنکه علی علیه السلام امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع
بسیار و نگفته از برای علی علیه السلام مگر خیر و نیکی و ایضاً روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب با صحابه محمد است
صلی الله علیه و آله حذیفه گفت هر جا این خطاب در قرآن وارد شده است لب و لباب آن از برای علی بن ابی طالب است و ایضاً از مجاهد
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه
علی علیه السلام سید و شریف آن آیه است و بروایت دیگر مگر آنکه علی رئیس و قاید آن آیه است و بروایت دیگر سید و شریف آن
آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از عکرمه و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و
معلوم است که مراد آنست که کسی که ولایت او را ندارد داخل مؤمنان نیست و آنکه عتاب آیه پیش از همه کرده است و آنکه کمال
ایمان و سبقت اسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین
آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین

و محمد بن حنفیه

و محمد بن حنفیه و عائشه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی
علیه السلام و ولید ابن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستی که تو کودکی و من والله از تو زبانم
گشاده تر و نیزه ام تیزتر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن
کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مؤمن باشد مانند کسی که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما آنها که ایمان
آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست بهشت های ماوی که ماوای مؤمنانست و ماوای ایشانست بسبب آنچه کردند از ایمان
و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است و بسندهای بسیار از حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن
عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه
بر کمال آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اکثر
در این سخن زود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را در این مقام کافیست چهاردهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر
البریه یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشان بهترین خلایق اند بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات
عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان
باغستانهای اقامت است که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند
از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود برآنکه در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیات
در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت
که مصداق این آیه توئی و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل
در گردن و ایضاً بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ما اهل بیتیم که کسی
بما قیاس نمیتوان کرد مردی نزد ابن عباس رفت و این سخن را بسبیل استغراب نقل کرد و ابن عباس گفت مگر علی منکر
نیست در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شد ان الذین

امنوا وعملوا الصالحات تا آخر آیه وابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از آنحضرت
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله قبض روح مقدس او نشد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در آن حالت گفت یا علی آیا نشنیده قول حق تعالی
را ان الذین امنوا تا خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تو اند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب
خوانده خواهند شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهل بیت او
علیه السلام نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این است
که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین
بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله درباب فرج الذیه
گفت میگفت او را بهترین خلق و بروایت دیگر میگفت او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی الیسر الانصاری از پدرش روایت کرده است
که گفت رفتم بنزد عایشه پرسید که کی کشت ایشان را یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس من است برآنکه حق را
بگویم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله میگفت که میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم میگفت که علی با حق است و حق با علی علیه السلام
و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که آنچه در این باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسول خدا ایشان شر خلق
و خلیفه اند میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیفه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بهمین سند دیگر از مسروق
روایت کرده است و در بعضی چنین است میکشد ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی میکشند
ایشان را نیکان امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل حدیث دوم روایت کرده است پس از این احادیث که متفق علیه خاصه و عامه است
ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس او را حق است بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد
و برق شمشیر آتشبار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و آتش جان سوز منافقان است و بعد از این نیز مجملی بیان
خواهد شد آیه بیست و سیم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان من و میان شما
و آنکه نزد او است علم کتاب یعنی علم قران یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طریق عامه و خاصه وارد شده است که مراد
بآن کسی است که نزد او است علم کتاب حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان اوست علیهم السلام چنانکه عامه روایت کرده اند

از ثعلبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی طالب و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت
ندیدم کسی را که قراءت قران را بهتر از علی علیه السلام کند و ایضا از ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی
را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت مگر نزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود نزد او رفتم
و ثعلبی بسند خود از عبد الله ابن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودیم که حضرت
باقر علیه السلام گفتم سنیان گمان میکنند که آنکه علم کتاب نزد او بود عبد الله ابن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب
علیه السلام بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت کرده است که گفت من عنده
علم الکتاب علی علیه السلام بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب ابا عبد الله سلام است گفت
چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قران مجید اعلم
است از دیگران و حق تعالی میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم آن در قران هست پس آنحضرت اعلم از جمیع است بلکه از بسیار
انبیا نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت امامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانچه مکرر مذکور شد
دویم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود کردانیده و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفا بشهادت
آنحضرت تنها دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است
چنانچه گذشت بیست و چهارم آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب آنحضرت را سؤال
بسیار مینمودند سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی باین سبب از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد کدام یک در مقام اجلال و بذل
جان و مال ثابت قدم اند این آیه فرستاد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای گروه مؤمنان
هرگاه با رسول سر گوشی سخن گوئید پس پیش از آن راز گفتن تصدیقی بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز [illegible] مفسران گفته اند
راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باتفاق مخالف و مؤالف تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی فرمود
أأشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله و رسوله
والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقه بدهید پس چون نکردید و خدا شما را بخشید

پس نماز را بر پا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا را و رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این
آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت از عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از جمله روایت که نه حافظ ابونعیم و سایر مفسران
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آیه در قران هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی
بعد از من و آن آیه نجوی است مرا یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه میخواستم راز بگویم یکدرهم تصدق کردم تا آنکه
این آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و بسیار روایت کرده است
از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند و بر امیر بر حضرت
دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان راز بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز
گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی علیه السلام بچندین سند از ابن عباس روایت
کرده است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسی
که تصدق کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول گفت و در هر رازی یک درهم
تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن با حضرت
و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکردند پس منافقان
گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی است
از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله در خلفای جود ایشان ببذل اموال عظیمه
در راه دین کرده اند محض افتراست و معلوم است که اگر اغنیا بوده اند مردم میدانستند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یک درهم بلکه
یکدانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند هفدهم واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان
خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا گفته است از جزو حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صایغ از آن حضرت روایت کرده است

ایضاً عامه از ابو سعید

ایضاً عامه از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز گذاشته ام که اگر متمسک
شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت
من اهل بیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند هجدهم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی
بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است
احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقول است که مراد آنکسیست که پیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن
ابی طالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر علیه
السلام منقول است که مراد آل محمد است و الصادق حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا آنکسیست که تقویت
کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام یا مراد
بنصرت خدا نصرتیست که خدا بر دست امیر المؤمنین علیه السلام جاری کرده و بنا بر اول مراد آنست که عمده و سر کرده مؤمنان علی
بن ابی طالب است یا مراد بمؤمنان همانند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در منثور بسند خود از ابو هریره روایت
کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و آنست آنچه حق تعالی
فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین
مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمراء خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که
از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته یعنی
تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این
آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است
ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب است که پیش از همه کس و بیش از همه او را متابعت
کرده است و از محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است که سر کرده مؤمنان است مؤلف گوید از این آیات و اخبار بمقبوله
الطرفین مبرهن گردیده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و واقعی حضرت رسول صلی الله

علیه و آله و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و للّٰه الحمد ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله مخصوص
آنحضرت است پس امامت مخصوص اوست **نوزدهم** وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشانرا که ایشان سؤال کرده میشوند حافظ
ابونعیم در کتاب حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر
ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام
و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بودیم فرمود که بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سؤال میکنند
از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عملی کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده و در چه مصرف صرف کرده است
و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت
محبت اینست که هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از این احادیث
گذشت **بیستم** قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث معتبره عامه و خاصه معنی آیت آنست
بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میکنیم از برای او
در آن نیکی و ثواب خود و در جای دیگر فرموده است قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سؤال میکنم از مزد پس آن از برای شماست
و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه قرابت آل محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن
عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که شاید
خرجها داشته باشی در اموال ما هر حکمی میفرمائی روایت پس این آیه نازل شد و ایضا ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت
کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت خاصه و عامه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منقول است که در خطبه خود فرمود ما
اهل بیتیم که خدا مودت ایشانرا بر هر مسلمان واجب کرده است در این آیه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت
ما اهل بیت است و ابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه
گفتند یا رسول الله کیستند اینها که ما مأمور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم

و دو پسر ایشان

و دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل
آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه‌های آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که
از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود
و محبت ما نبوده در دنیا بد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند
دو عضاده در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه
و ابو سعید خدری روایت کرده است ایضا از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام
و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس
گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من
اصل آن درختم و تو فرع آن و حسن و حسین شاخهای اویند هر که بیک شاخ بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر
علمنا منطق الطیر روایت کرده است که قبره فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را و ثعلبی
و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بر محبت
آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است
هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و نکیر به بهشت هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند
عروس را بخانه داماد ببرند هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش دو در بهشت بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت را
بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر
شود در میان دو دیده اش نوشته شده باشد که ناامید است از رحمت حق تعالی هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که
بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب علیه السلام دوست او دوست منست و دشمن
او دشمن منست و هر که دشمن با من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی
آمد و بآنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که از پیغمبران سؤال نمای که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت علی بن ابی طالب
علیه السلام و احادیث این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیر گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت
راجع میشود و هر که امر ایشان امرش باو بیشتر باشد ایشان آل آنحضرت شود و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان
و آنحضرت اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتره است پس واجب است که ایشان آل باشند و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند
امت اواند اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بهر تقدیر
ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است از صاحب کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله
کیستند این قرابت تو که واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب
پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیه در شان ایشان دوم
آنکه چنین ثابت شده است که رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن منست ایذا میکند مرا
آنکه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجب
است بر امت که ایشان را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب راستی و متابعت آنحضرت
سیم آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیمی است و از این جهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل محمد
وارد نشده است پس اینها همه دلالت کند بر آنکه محبت آل محمد واجب است و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است
که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گفت بیاور شوهر ترا و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست خود برداشت
بر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستی که تو حمید و

مجید انکه

مجید آنگاه ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است مبحث دوم الذین آمنوا و عملوا الصالحات
طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشانست نیکو بازگشت بآخرت و ثعلبی
از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علی علیه السلام است در بهشت و در خانه هر مؤمنی شاخی
از آن درخت است و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال
از طوبی فرمود که درختیست که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود درختیست در بهشت
که اصلش در خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه
منست و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود خانه من و علی در بهشت یکی است و در یک مکانست بدانکه آیاتی که
که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت امیرالمؤمنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است بسیار است و در کتاب
حیاة القلوب ایراد نموده ایم و در این رساله بهمین اکتفا مینمائیم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت
بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و مصایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است فصل
اول در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت آنحضرت
نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است
وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال آثار آن مسجد باقی است و اهل آن نواحی و اطراف و دور همه آن قصه را نقل میکنند از پدران
خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند و ایضا چنانکه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای
بیان منزلت جلیله از منازل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و امر بجمع نمودن جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف
نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت و حجیت احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این
مختصرات احصا توان نمود مجملی از آن قصه و با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد مینمائیم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب
اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر بامامت از آن واضح تر است که احتیاج
ببیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم اسامی جماعتی را که در این باب تصنیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده

از الجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفان است در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست
نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه به هفتاد و پنج طریق روایت کرده است
و ابو القسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس
تفصیل این قصه سوای مؤلف کتاب النشر والطی نقل کرده است و او از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفه ابن الیمانی
که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر این آیه را النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشانند و خویشان
بعضی از ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما بآن احق اید از ما
بجانهای ما فرمود شنیدن و اطاعت کردن است آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد
واذکروا نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا واطعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی را که محکم کردیم بر شما در وقتی که
گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و این ما در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام
نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انقدر گریست که ریش مبارکش
تر شد و گفت ای جبرئیل قوم من عهدشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در آوردم تا اطاعت من کردند پس
حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بیمن فرستاده بود در مکه بحضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سؤال کرد
حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه انما ولیکم الله نازل شد چنانچه در سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول
صلی الله علیه وآله الله اکبر گفت و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید تا بطلبیم این صفت را که خدا فرمود در کی ظاهر شده است
چون حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند
لیکن انگشتر در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و با وی گفت که امروز چه
کار خیر کرده ای علی تصدق انگشتر ذکر کرد حضرت رسول مرتبه سیم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند

وگفتند دل ما تاب

وگفتند دل ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط باشد میرویم و سؤال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون سخن خود بحضرت اظهار کردند
حق تعالی این آیه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون آیه بنا بر تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات
واضحات ما گویند آنها که اعتقاد قیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی سوا از آن بگو یا محمد نمیشود مرا
از برای من آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنکه آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم اگر معصیت کنم
پروردگار خود سوا از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی
تدبیرهای منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول بر منابر منبر برآمد و گفت ایها الناس من بعد از خود
دو چیز در میان شما میگذارم که اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من از اهل بیت من اند و بدرستی که خداوند لطیف
خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید
هر که چنگ در این ها زند نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند بلی حضرت
گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله را فرستاد
حضرت فرمود این خبر مرگ منست که بمن دادند چون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس گردم پس
در ساعت داخل مسجد خیف شد فرمود که ندا کنند که مردم حاضر میشوند چون جمع شدند خطبه خواندند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس
من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگترست که آن کتاب خداست یکطرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست
شماست پس چنگ زنید در آن و کوچکتر عترت منست که اهل بیت منند بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند حبیب
لطیف و دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من درآیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان
دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری
زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان
از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد
یا کشته شود مگذارند که خلافت با اهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیه را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون

ام لا نسمع سرهم ونجواهم بلى ورسلنا لديهم يكتبون يعنى آيا محكم كردند امرى را پس ما نيز كار خود را محكم ميكنيم بلكه گمان ميكنند كه ما نميشنويم سر و راز
ايشان را بلكه ميشنويم و رسولان ما از ملائكه نزد ايشانند و مينويسند گفتار و كردارهاى ايشان را ضبط ميكنند و در حديث خود پس از حجة الوداع رسول خدا
صلى الله عليه وآله مردم را كه بار كنند و متوجه مدينه شوند چون بضجنان رسيدند حق تعالى امر كرد حضرت رسول را كه امامت على را علانيه
بمردم بگو پس در صحيفه جحفه فرود آمد و چون مردم بجاهاى خود قرار گرفتند جبرئيل نازل شد و گفت امامت على را ظاهر گردان حضرت گفت پروردگارا
بدرستى كه قوم من نومسلمانند اگر اين امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعايت پسر عمش كرد و مسعود بن ناصر سجستانى در كتاب درايت روايت
كرده است از ابن عباس كه چون در جحفه جبرئيل نازل شد حضرت بمردم گفت آيا من اولى نيستم بمؤمنان از جانهاى ايشان گفتند بلى
يا رسول الله حضرت فرمود پس هر كه من مولاى اويم على مولاى اوست خداوندا دوست دار هر كه او را دوست دارد و دشمن دار هر كه او را
دشمن دارد و يارى كن هر كه او را يارى كند و اعانت كن هر كه او را اعانت كند ابن عباس گفت بخدا كه واجب شد اطاعت او در آن روز
بر گردن مردم و واجب شد پس در روايت اول گفت كه چون بار كردند جبرئيل نازل شد و اين آيه را آورد يا ايها الرسول بلغ ما انزل
اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس يعنى اى رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است
بسوى تو از جانب پروردگار تو و اگر نكنى پس نرسانيده رسالت او را و خدا نگاه ميدارد ترا از شر مردم حذيفه گفت وقتى
كه اين آيه نازل شد كه بغدير خم رسيده بوديم و هوا بمرتبه گرم بود كه اگر گوشت را بر زمين مى‌افكندند بريان ميشد پس فرمود ندا
كنند كه مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر كردند زير درختان خار را بروبند و سنگها بر روى يكديگر گذارند
بشكل منبر بقدر قامت رسول خدا پس ساختند منبر را و جامه بر روى آن افكندند حضرت رسول صلى الله عليه وآله بر منبر بالا رفت
و خطبه طولانى در نهايت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنكه گفت اقرار ميكنم از براى خدا بر نفس خود ببندگى و گواهى ميدهم
از براى او بخداوندى و ادا ميكنم آنچه وحى كرده است بسوى من از ترس آنكه اگر نكنم بلاى عظيمى نازل كند و وحى كرده است خدا بسوى من
يا ايها الرسول بلغ ما انزل تا آخر آيه پس گفت اى گروه مردم من تقصير نكردم در رسانيدن آنچه خدا بسوى من فرستاده است و من بيان
ميكنم از براى شما سبب نزول اين آيه را بدرستى كه جبرئيل مكرر بر من نازل شد و امر كرد مرا از جانب خداوند جليل كه بگويم
در حضور مردم و اعلام كنم بر سفيد و سياه كه على بن ابى طالب ع برادر منست و خليفه منست و امام است بعد از من ايها الناس

علم مرا اعلام كرده

علم مرا اعلام كرده است بمنافقانى كه ميگويند بزبانهاى خود آنچه نيست در دلهاى ايشان و اين را سهل و آسان مى‌انگارند و نزد خدا
عظيم است و مرا آزار كردند در باب على عليه السلام آزار بسيار بمرتبه كه گفتند او گوش است يعنى هر چه ميگويند قبول ميكند
بسبب آنكه ميديدند كه على هميشه با منست و من پيوسته متوجه اويم تا آنكه حق تعالى فرستاد ومنهم الذين يؤذون
النبى ويقولون هو اذن يعنى از جمله منافقان جمعى هستند كه آزار پيغمبر ميكنند و ميگويند او گوش بحرف مردم است
بگو يا محمد او گوش نيك است از براى شما ايمان مى‌آورد از براى خدا و ايمان مى‌آورد از براى مؤمنان پس حضرت فرمود كه اگر
خواهم كه گويندگان را نام ببرم ميتوانم گفت و بدانيد كه حق تعالى نصب كرده است على را از براى شما ولى و صاحب
اختيار و امام او را واجب گردانيده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و متابعان و بر صحرانشينان و شهريان و عجمى و عربى
و آزاد و بنده و بزرگ و كوچك و بر سفيد و سياه و بر هر كه اقرار بيگانگى خدا دارد پس او حكمش بر همه رواست و گفتارش
نافذ است و امرش جاريست ملعونست هر كه مخالفت او كند مرحومست هر كه تصديق او كند اى گروه مردم تدبر كنيد در قرآن
و بفهميد آيات محكمات او را و عمل كنيد بآنها و تتبع مكنيد متشابهات او را پس بخدا سوگند كه واضح نميكند از براى شما تفسير قرآن
مگر على بن ابى طالب ع اى گروه مردم بدرستى كه على و طيبين از فرزندان من از صلب او بهم ميرسند ثقل كوچك ترست
و قرآن ثقل بزرگترست از هم جدا نميشوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند و حلال نيست امارت و پادشاهى مؤمنان
از براى احدى بجز از من بغير او پس دست زد و بازوى على عليه السلام را گرفت و بالا برد و يك درجه پايين تر از خود بازداشت
تا بر دست راست خود پس دست او را بلند كرد و گفت ايها الناس كيست اولى بشما از جانهاى شما گفتند صحابه خدا
و رسول اولى پس هر كه من مولاى اويم اينك على مولاى اوست خداوندا دوستى كن با هر كه با او دوستى كند و دشمنى كن
با هر كه با او دشمنى كند و يارى كن هر كه او را يارى كند و واگذار هر كه او را واگذارد بدرستى كه كامل كرد خدا از براى دين
شما را بولايت و امامت او و هيچ آيه نازل نشده است كه خطاب بمؤمنان كرده باشد مگر آنكه ابتدا باو كرده است
و شهادت داده است در سوره هل اتى مگر از براى او و نفرستاده است سوره هل اتى را مگر براى او و ذريت هر پيغمبر
هر پيغمبرى از صلب خود ذريت است و ذريت من از صلب على است و دشمن نميدارد على را مگر شقى و بدبخت و دوست نميدارد

ع را مگر منفعتی و بهره کاری و سوره عصر در شان ما نازل شده است و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان
یعنی دشمنان آل محمد در زیان کاری اند مگر آنها که ایمان آورده اند بولایت ع و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت
برادران خود و وصیت کردند یک دیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی ع و اولاد اوست و وصیت کردند یک دیگر را بصبر و فتنهها
دشنه‌ها در غیبت قایم آل محمد ای گروه مردم ایمان بخدا و رسول او و بنوری فرستاده است در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت است
که در علیست و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت ای معاشر الناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من
پیغمبران گذشته اند و منم برسالت و طریقه ایشانم بدرستی که علی موصوف است بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر
الناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سؤال کنید از خدا
هدایت بسوی این راه پس بعد از من علی ع و بعد از او فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بر الحق و در این روز بیان
کردم از برای شما و فهمانیدم حق شما را و پیا بعد از من لیشما میفهمانند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت
علی ع و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکردم از برای خدا و علی بیعت میکرد از برای من و من بیعت میکردم از برای او
از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت
را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا باو مزد
بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بیک دست با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبان
شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامامت علی بن ابی طالب ع و امامان که بعد از من می آیند که از نسل منند و از نسل او چنانچه گفتم
ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانید پس بگویید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی ایم بآنچه رسانیدی
بما از جانب خدا بیعت میکنی برای امر دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما برای عقیده زنده گانی میکنیم و برای اعتقاد
میمیریم و برای حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم داریم بخدا و بتو و بعلی و حسن و حسین
و امامان که یاد کردی بر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم
و آنچه فرموده خواهیم رسانیدن بهر که به بینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر

خدا و امر اول

خدا و امر رسول او را ایمان آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر صلوات الله علیهما و دست گشودند به بیعت
کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آوردند و باقی روز مشغول به بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت
ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و این خطبه مشتمل است بر ذکر آیاتی که در شان آنحضرت نازل شده است و در آن
روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت
جبرئیل آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه
دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضه حج
و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نگردانیده ام و بعد از این نخواهم گردانید
و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج
از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را همه بشنوند پس
همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را از ایشان
گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از مثل این عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و متابعت
ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس منتشر شد صدای تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت
یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت بآخر رسیده است و من ترا تکلیف میکنم بامری
که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تو است از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح
و تابوت و جمیع آنچه نزد تو است از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو و حجت کامله منست
بر خلق من علی بن ابی طالب ع پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان
بیاور پیمانه را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته ام که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است

یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بر بندگان و دوستان
خود و دشمنی دشمنان خود و این کامل کردن به پیروی تست و تمام نعمت به نصب برادر تست بر خلق من تا متابعت کنند و اطاعت نمایند و علی مرا پس امروز
کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولایت خود و مولای هر مومن و مومنه
که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرونست طاعت او با طاعت محمد پیغمبر من و مقرونست
طاعت هر دو با طاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده‌ام
میان من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مومن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک
گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس ای محمد
علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که تو را در این زودی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان
که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینه‌های ایشان را نسبت بامیر المومنین علیه السلام میدانست و سوال کرد از جبرئیل که از خدا
درخواست کند که او را از شر ایشان نگاهدارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد و تاکید کرد اما خبر نگاه داشتن
از شر ایشان نیاورد پس حضرت در مابین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم
که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند جبرئیل بازگشت و بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد
در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان
اصحاب گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل
فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است در آن وقت
اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانند و عقب قافله را نگاه داشتند و جانب
راست راه منبر کردند و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول
خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام از برای بیعت اول کسی که بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود و تا سه
متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده‌اند و متعصبان ایشان چون دیده‌اند که

انکار این قصه

که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیائی دارد بعضی از این واقعه بود با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح امامت نیست نقل
کرده‌اند و هر عاقلی میداند که در قصه‌ای با این قدر ابهت و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مراد در چنین وقتی در چنین جائی
فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده‌اند و باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب مشهوره
معتبره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که آنرا خم میگفتند
در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی گفت و موعظه کرد و خدا را بیاد آورد پس گفت ایها الناس من بشرم مگر بشری و نزدیک است
که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان
شما میگذارم اول اینها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس
ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می‌آورم در حق اهل بیت من دو مرتبه این فقره را
پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل
خانه او هستند ولیکن اهل بیت در اینجا آنهایند که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل
و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه تصدق حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاده
کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور است هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که
از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست
هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است گفتند کیستند اهل بیت او زنان او گفت نه بخدا
سوگند زن چندگاهی با شوهر میباشد و طلاقش میگوید و بخانه پدرش و قومش میرود اهل بیت او خویشان و عصبه او اند
که تصدق بر ایشان حرام است مؤلف گوید که معنی اهل بیت را سابقاً بیان کردیم که مخصوص آل عبا است و آنچه زید
گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد با آنکه منتهی مطلب ما است زیرا که خلفای ثلاثه البته خارج اند و خویشان آنحضرت
کسی در آن زمان دعوای امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوائی کرده باشد قایلان

بان متعرض شده‌اند واتفاق مذهب حق ملیا بید درمیان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر و اعتصموا بحبل الله
جمیعا ولا تفرقوا روایت کرده است که از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت ایها الناس
من درمیان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه من اند اگر اخذ کنید با آنها گمراه نشوید بعد از من هرگز یکی از آنها
بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن ریسمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت من اند بدرستی که از یکدیگر
جدا نمیشوند تا حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده‌اند و در آخرش
ذکر کرده‌اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن
ارقم روایت کرده‌اند و عبدالله ابن حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفر
پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند درمیان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز
ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت خدایا
دوست دار هر که با او دوستی کند و دشمن دار هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی
مولای هر مومن و مومنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند
پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداخت که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی
نمیدهید که من اولی ام بهر مومنی از جان ایشان گفتند بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المومنین علیه السلام مردم را
جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشانرا بخدا که هرکه در غدیر خم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که در حق من چه گفت
بگوید سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا وعاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعت
کثیر از صحابه این مضمون را روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده‌اند که در روز غدیر خم مردم متفرق شدند
و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المومنین را امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه کرد بر دست
علی علیه السلام و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند

خویشان

خویشان مرد ولیکن علی را خدا گردانیده است نسبت بمن بمنزله من نسبت بخدا دارم و خدا راضی است چنانچه من از او راضیم
زیرا که او برقرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستهای او را بلند کرد و گفت هرکه من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه سبب دل آزردگی تو گران باشیم
و پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابو هریره
و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح
ترمذی و از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بعد از آن پس گفته است بعد از آن عمر
علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابی طالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه و حافظ ابو نعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلام یا
ایها الرسول بلغ ما انزل تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است
و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد
الرحمن ابن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را در روز خیبر بعلی بن ابی طالب
داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را بازداشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن و مومنه است
و با و گفت تو از منی و من از توام و با و گفت تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او
که تو از من بمنزله هرونی از موسی و صلحم با هرکه با تو صلح است و جنگم با هرکه با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم
آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت با و توئی عروة الوثقی و گفت توئی امام هر مومن و مومنه و ولی هر مومن و زن
مومنه بعد از من و گفت با و توئی آنکه در شان تو نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو آئی
آیات را بر مردم خواندی و گفت با و که توئی در نسبت من اخذ خواهی کرد و رفع ضرر سو از ملت من خواهی کرد و گفت با و
اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با و من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من
خواهی بود من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از تو حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام و ذریه خواهند

شد و گفت با او که خداوند چنین فرستاده بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل تو را بیان کنم و کردم آنچه خداوند در شأن تو گفته که بیان
کنم کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینها که در سینه جماعتی هست از تو ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان را خدا
و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت رسول گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اهل
من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان ایشان را خواهند کشت و ستم بر ایشان
خواهند کرد و بعد از او خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قائم ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت
بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی
ظاهر میشود که پیش از او شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج ناامید شده باشند پس در آن وقت قائم
ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق
با ایشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیرهای ایشان آتش اهل باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد بعضی از روی
رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود که بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای
خدا رد نمیشود و او است حکیم دانا بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل منند پس ببر از ایشان
از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشان را و پاک گردانیدی خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و
عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلام است و از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و چون آیه نازل شد دست علی را
گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عز و جل
سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سؤال کرده سؤال کننده عذابی را که واقع است
از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب خداوند صاحب معراج است این آیه کی نازل شده است گفت از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدران خود علیهم السلام روایت کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغدیر خم وارد شدند

امر کرد مردم را

امر کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلام را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها
رسید حارث بن نعمان فهری آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود آمد و ناقه
را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا
و رسالت تو پس قبول کردیم این را از تو و امر کردی ما را که پنج وقت نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان
بداریم قبول کردیم و امر کردی بحج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی
دادی او را و گفتی هر که منم مولای او پس علی مولای اوست بگو این از جانب تو است یا از جانب خدا است حضرت فرمود که سوگند
یاد میکنم بحق آن خدائی که بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خدا است پس روانه شد حارث رو براحله خود و
گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذاب دردآورنده را پس
هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه فرستاد
و حسکانی نیز که از مشاهیر مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است در اکثر کتب مخالفین
ابو القسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از جمع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمتهای خود را و راضی
شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن دین
و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب و بروایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن
دین تا آخر آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن
دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان
یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود
گفتند که اگر بر ما کرده بود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است
هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که

که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او به ولایت جبرئیل
بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضاً روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن
عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس
در آیه بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان این آیه را کنی و ایضاً روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن
مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح بخاری گفته است که من کنت مولاه فعلی مولاه
را روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه و بسیاری از سندهای او صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از
کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام
و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست
پنج نفر از صحابه روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول در قصه غدیر گفته است متواتر است و در جمیع
کتب مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب هر کسی حق خود را
بدو گواه میگیرد و از برای علی علیه السلام ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص بر آنحضرت را شنیده بودند و حق
خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید سمان روایت کرده اند که شیطان بصورت پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول آمد
و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه فرستاد و لقد صدق علیهم
ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقاً من المؤمنین یعنی بتحقیق راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را
مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جمعی از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند در روز حجه در مسجد خیف گفت
آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آن است که او را هلاک کنیم پیش

از آنکه وارد

از آنکه وارد مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان
جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند چون آنحضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند و چون
شام شد حضرت نماز کرد و بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه نشسته روان شد چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد
آنحضرت را یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا بناگاه هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست آنکه
در عقب منست حذیفه گفت منم یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی فرمود پنهان کن چون نزدیک
ایشان رسیدند ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله
شدند و شترهای خود را عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بآنحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت که
شتران کدام جماعت اند چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته
شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند
و سوگندها خوردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد ا
سلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغنیهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیراً لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذاباً الیماً
فی الدنیا و الآخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفته اند آنچه بایشان نسبت داده شد و البته گفتند کلمه
کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند یعنی و مجاهد و مفسران عامه گفته اند که مراد اینست که
قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کردند ایشان را خدا و
رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی
درد آورنده در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی
و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم
آن چهارده منافق دبه ها را پر از ریگ کرده بودند و از عقب ناقه آمدند و دبه ها را از زیر پاهای ناقه انداختند و نزدیک بود رم کند
حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر کننده فصیح گفت بخدا

سوگند یا رسول الله که حرکت بکند هم دست را از جای برداشت و پای را از جای تا تو را پشت منبر چون دیدند که ما قدم بگرد نزدیک آمدند
که ناقه را بلند ازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاریک بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه اراده کرده بودند
پس از یکی سطح شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت ده نفر قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن
عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری
بود و مغیره بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری **مؤلف** گوید که حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما
بسیار طولانیست و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث در این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافیست
و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود دو جلد بزرگ بود و کتاب
دیگر در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان
صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بودند و بر پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من
کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رضی الله
عنه در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار صحت حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر
خلاف کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینماییم و آن **اول** آنکه مولی بمعنی اولی با مراد اولی بتصرف
که مطاع باشد و در هرچه امر کند آمده است **دوم** آنکه در این مقام این معنی مراد است **اما اول** آنکه ما معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل
عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی
که مأواکم النار هی مولاکم گفته است که معنی مولاکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این آیه این معنی
را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد آنست که ایشان اولی
و احق اند بمیراث و فراء و مبرد از اهل عربیت تصریح کرده اند بانکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار
بسیار باین معنی کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است و از جمله
آنها اولی بالشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر

[illegible]

جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و همسوگند و کسی که پیمان
با او بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسی که انعام بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام باو نماید و آن مولی و ولی
آن امر است و از جمله آنست خبر من کنت مولاه فعلی مولاه (در حدیث) بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله آنست حدیث که هر زنی که نکاح
کند بی رخصت مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کار
گفته است در آیه انت مولانا یعنی آقای مائی و ما بندگان تو ایم یا یاور مائی **و اما دوم** که مراد از مولی در این مقام صاحب یا متولی امور مائی
اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر است مراد است بچند وجه اثبات مینماییم **اول** آنکه گوییم که آزاد شده و همسوگند معلوم است
که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود **اول** ظاهر است و **ثانی** از برای آنکه آنحضرت همسوگند احدی نشد که
باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده
و مالک و اسم به و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه فایده است مانند پسر عم و هم قسم
دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و والی عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب
ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بآن پس برای چنین امر واضحی کسی بیش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام
جمع کند و همچنین اگر مراد والی عتق بود تعلق آن به پسر عم امر معقولی بود و جاهلیت در اسلام احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمرا
صحبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه منافی اینها احتمال است پس ماند که مراد اولی بتدبیر امور است و امر و نهی ایشان باشد و آن
معنی امامت است این وجهی است که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر میرسد **اول**
آنکه اگر مخالفان مانند فخر رازی و قوشچی و غیر او اصلا که داده اند از روی اضطرار است که مراد ناصر و محبت باشد و بر هیچ عاقل
پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام
از این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرموده و ایضا این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر
علیه السلام را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن
مردم باین امر فایده معقول نبود دیگر آنکه مراد بان نوعی از محبت و نصرت باشد که امراء نسبت برعایا میباشد یا مراد

حب محبت ایشان باشد نسبت بانحضرت و واجب باشد متابعت ایشان او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع
مواطن و دوست میدارد ایشان را از جهت ایمان پس باز مدعای ما ثابت است دویم انکه بر تقدیری که محبت و ناصر مراد باشد
بقرینه خصوصیت این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم
یکی از پادشاهان نزدیک وفات خود جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد
باو و بگوید هرکه من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از آن دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را
و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند در انکه مراد خلافت
اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او سیم انکه هرگاه پادشاه نامدار حکمی
در حق مرد ضعیف بی سعادتی بگوید هرکه مرا یاورم او فلان یاور اوست قبیح مینماید چه ظاهرست که از پادشاه یاری همه کسی بر آید
و از این مرد ضعیف اگر اعانتی بباید اعانت جماعت قلیل خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر انکه باید
انشخصی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را در حق او گوید در مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و اطلاق
ولایتی و نفاذ امری و حکمی داشته باشد در محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بهر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت
دارد وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر انکه او بمولی اولی بتصرف و امامت است آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست
بر انکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرموده آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از ان فرمود که پس هرکه من مولای
اویم علی مولای اوست و هرکه عارف باسلوب کلام است میداند که ان سؤال اول قرینه واضحه است بر انکه مراد بمولی اولی است
که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و حالی از احوال نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل بیت
گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد و الا لغو در کلام لازم می آید خصوصا
انکه در اینجا من انفسکم مذکور شده و آدمی را راهست که هرگاه تصرف مشروعی در نفس خود بکند و متولی هر امری مشروع که خواهد بشود
پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور
دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را نیز باو اختیاری نباشد و معنی امامت همین است ایضا معلوم است که انچه حضرت اول

از ایشان سؤال

اول از ایشان سؤال نمود و طلب اقرار از ایشان فرمود آن معنی است که حق تعالی در قران مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر انکه مراد از این آیه آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که النبی
اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجب بر ایشان
آنست که آنحضرت دوست تر باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذ تر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر بر ایشان
از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و انکه جان خود را بذل کنند نزد او
و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او گردانند در جنگها و انکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان
دعوت میکند بسوی آن یا منع میکند از ان و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بان بخوانند و ترک کنند انچه ایشان را
از ان منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات اولویت است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله داشت از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و انچه بعضی از متعصبان عامه مثل بلدیجا و شیخ و غیر او گفته اند که اللهم وال
من والاه قرینه است که مراد از مولا محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه اول انکه چون از
برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرموده و تمشیت آن محتاج بود بعسکر و اعوان ناصح و خیر خواه و اثبات
چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانت
است خصوصا با وجود انچه میدانست که از کینهای دیرینه در سینهای منافقان خاطر بود تاکید آن نمود بدعا کردن از برای
اعوان او و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعا مخصوص امرا و اصحاب ولایات است
و مناصب است و در غیر ایشان نیست دویم انکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت
از و صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند انکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید
پس چنین دعائی از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر انکه آن شخص هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق
ترک موالات و نصرت گردد سیم انکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود از این کلام
طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محبت باشد چنانچه ایشان میگویند مقصود بیان

آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب این شخص است پس دعا در برابر کسی که موالات و نصرت او کند با ولی انسب خواهد بود و از اینجا چنانکه بر منصف
ظاهر است وجه سیم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر
متأخرین مخالفین است در کتاب الاتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شد و این دلیل است
بر آنکه مراد بمولا معنیی است که با امامت کبری برمیگردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین
باشد بلکه اعظم و اهم آنها باشد و آن امامت است که بان تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بان قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم
آنست که در اخبار مستفیضه از طرق عامه و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی
گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول آیه کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام و چون نازل شد
دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای
پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی
در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید
کردن باینکه اگر تبلیغ نکنند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثار فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن
شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیلست بر آنکه آن امری که مامور بتبلیغ او گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن
موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع
و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی گفته اند هیچیک این قسم امور نیست
مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم میگردد
امور مسلمانان و از جهت کینه ها که از آنحضرت در سینه داشتند و از فتنه های بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن
آنحضرت را از شر ایشان وجه پنجم آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزدیک است که
اتصاف داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد بر آنکه مراد بمولی معنییست که متضمن
امامت خصوصا هرگاه ملاحظه شود باینکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین

میکرده اند

میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم باین قرائن دیگر که سابقا مذکور شد وجه ششم آنست
که از نظم و نثر آن جماعتی که در آن مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب و غیر
آن مذکور است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرخص شد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین
مثل حارث بن النعمان فهری این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانچه گذشت و امثال این بسیار است و اقوی دلایل
بر آنکه مراد آنحضرت این بود و عجب دارم از بعضی علمای مخالفین که در مقامات دیگر بنقل یک لغوی یا دو راوی اکتفا می نمایند و با اندک ایما
اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت رسیدند قناع حیا را از سر میکشند و در رد صریح منع میکنند
عصمنا الله و ایاهم العصبیه و العناد و هدانا الی سبیل الرشاد فصل دویم حدیث منزلت است و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است
و ما به الاشتراک همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مواطن بسیار با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که انت منی بمنزله هرون
من موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در
این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان مذکور است چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح
ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک علی بن ابی طالب را در مدینه گذاشت
علی علیه السلام گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون
باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت که غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این عبارت
و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بمن رسید خواستم که این حدیث را از سعد بشنوم
رفتم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و
گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است و از جابر انصاری مجموع
این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت
چه مانعست ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز را در حق علی شنیده ام
هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوست تر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول

خدا صلی الله علیه وآله که باو میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر
همان را که در حدیث سابق مذکور شده و در این گفت الا انه لا نبوة یعنی مگر آنکه بعد از من نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم
که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول را پس همه
ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را طلبید چون علی علیه السلام حاضر شد دیده اش رمد داشت و درد میکرد آب دهان
مبارک خود بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل بیت من اند و ابن عبد البر که در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه
هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و باو گفت
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت
ترین روایات و صحیح ترین آنهاست روایت کرده است این را از رسول خدا صلی الله علیه وآله سعد بن ابی وقاص و طرق حدیث سعد
بسیار است روایت کرده است حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری
که ذکر آنها بطول می انجامد و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی میگفت
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب
منی و ابن عقده حافظ جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای جمع سندهای این حدیث
و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیر از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در
تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا گفت با علی تو اول
مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از منی بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمای عامه است
این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری
و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش

[illegible]

زید و ابو شریح و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و حبشی بن جناده و معویه بن ابی سفیان
و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن سعد روایت
کرده است و گفته است که همه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح
این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت
امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله با علی گفت می باید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید جمعی از منافقان
میگویند علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند
حضرت فرمود آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل این حدیث را
غیر سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس ابن مالک و جابر بن
سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق این را ابن عساکر در ترجمه علی ذکر
کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر
آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی راجع است و ابن ابی الحدید که از بزرگ علما و محدثین عامه است در شرح این سخن
بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل کرده است دلیل بر آنکه وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی
از حضرت موسی علیه السلام نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقه های اسلام که تو از منی بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت
گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب هرون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت
کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم می بود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود آنها را آیا در میان شما کسی هست بغیر از من

حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو گفته باشد که تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب
صواعق محرقه با آن تعصب و عنادش که با اهل بیت و امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث
کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعت
بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قبول هر یک از آنها را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه
از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین بهر حدیث که در یکی از صحاح ایشان مذکور است
استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما
وجه استدلال باین حدیث متواتره بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزلة عموم است بحسب عرف
خصوصاً هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه کسی
گوید فلان مرد بمنزله منست مگر آنکه بلند است هر کس میشنود میفهمد که در غیر جهة در صفات کمال دیگر امثال اوست پس این کلام
دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هرون علیهما السلام بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله
نسبتها خلافت برادرش بود چنانچه گفت اخلفنی فی قومی پس هرگاه موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس باید که این
حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد این معنی غیر پیغمبریست که استثنا شده است اگر گویند که باشد خلافت در حال حیوة
مراد باشد جواب میگوئیم استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد عام است والا احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلاف ظاهر
لفظ است دویم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت
آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلاً چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این
سخن را در مقامات متعدده فرمود اگر مطلب منزلت خصوصی بود در وقایع مناسبه میفرمود مثل آنکه مسدود کردن درها از مسجد و
مفتوح کردن در خانه آنحضرت این را فرمود و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسامی اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر این را فرمود و در
استخلاف مدینه این را فرمود و در نصب غدیر این را فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است نه خصوص منزلت خلافت چهارم
آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل او واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند

که در احادیث

که در احادیث بسیار وارد شده است لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها که پیش از شما
بوده اند دو تا کفش که با هم موافق اند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری
شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امر عظیم تر از قصه عجل و سامری صادر نشد پس باید در این امت مثل او نیز واقع شود
و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر این نبود که بعد از آنحضرت خلیفه او برادرش شد و او را ضعیف کردند و منافقان بر او غالب
شدند و مؤید این است که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر را از برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول
کرد و این آیه را خواند که متضمن بود بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی
یعنی ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از محققان نقل کرده اند که وصایت
و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هرون علیه السلام پس از جمله منازل هرون از موسی است که اولاد او خلیفه و اوصیای
او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین علیهم السلام که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسرهای هرون شدند خلیفه های
حضرت رسول باشند پس باید پدر ایشان نیز خلیفه آنحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند
محمد شهرستانیست که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون علیهم السلام
چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت
که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع ششم آنکه در غزوه
تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم
در این شکی نیست که ولایت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر حسب منزلت هرون و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت
نسبی و مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر اهلیت مذکوره عین نقص است و نسبت
کمال در آن نیست مقدم داشتن عین جهالت و نزد هر عاقلی ردایت والله الهادی الی سواء السبیل فصل سیم در بیان اختصاص آنحضرت
بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک
که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور

بگو من محبوب‌ترین خلق خود بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که زرین گفت که این حدیث
قصه است و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلام گفت که طلب آمرزش کن از برای من از گناه خود پس این حدیث را نقل کرد و در سنن ابن
حنبل از سفینه مولای رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای آنحضرت
رسول بهدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشت گفت خداوندا بیاور بسوی من دوسترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای
خود را بلند کرد آنحضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا چون در را گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول نمودند و ابن
مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسیار طرق این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنهاست آنکه از انس بن مالک روایت
کرده است که از برای آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی از مدینه آوردند چون نزدیک آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من
احب خلق خود بسوی خود که بخورد با من از این مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را
آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم آنحضرت مشغول حاجتی است آنحضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول رفتم بار دیگر فرمود خداوندا
بیاور بسوی من محبوب‌ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی
علیه السلام آمد و در را کوبید گفتم مگر نگفتم آنحضرت مشغول حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی
علیه السلام آمد و در را سخت کوبید آنحضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم نظر آنحضرت بر او افتاد دو سه مرتبه فرمود بسوی من بیا
پس نشستند و از آن مرغ هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از او و از ابن حنبل و دیگران چون آنحضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر
کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب‌ترین خلق را بسوی خود و بسوی من بیاور بسوی من که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سیم نمی‌آمدی خدا را
بنام تو میخواندم که تو را بیاورد آنحضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی
گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کسی قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضل
تر از او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند از جمله مناقبی که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله بر اصحاب شوری احتجاج نموده اینست
منقبت بود و همه اعتراف بحقیت آن کردند و حضرت از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ گویی مبتلا شوی
بمرضی که نتوانی پنهان کرد آنرا از مردم بعمامه پس بعد از آنکه آن پیسی در او بهم رسید مکرر میگفت که این نفرین علی علیه السلام است

وابن مردویه

وابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود که کاشکی امیر مؤمنان
رسید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با آن از آن مرغ خورد و خطیب خوارزمی
نیز این حدیث را بچند طریق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان کرده باشد میداند
که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و گوشی در شرف المصطفی و سمعانی
در فضائل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در خصایص روایت کرده اند و روایت
کرده است او را از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و نسائی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق ابن عبدالله بن ابی طلحه
بن عمیر و سعید بن کلثوم و داود بن علی ابن عبدالله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندها بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه
بیست و سه طریق روایت کرده است و خطیب ابو بکر بغدادی از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث بتنهائی تصنیف کرده است
و بیست و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر
ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت
زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است
و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمی‌باشد و ایضا معلوم است که محبوب
دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمی‌باشد زیرا که تفضیل فاسق بر کامل
و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جای از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم
یعنی بزرگی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند با اموال خود و جانهای خود
بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگی و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که کرده اند
و فرموده است فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا ببیند و فرموده است و ما یستوی الاعمی و البصیر
والذین آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته

کرده اند با بنکه از بسیار کم متذکر میشوید حق تعالی و معلوم است که وی بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون و ایضا
معلوم است که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول
افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه آنحضرت خود قایل این قول است و با ثبوت افضلیت احق
بودن بخلافت معلوم است چنانچه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض باین دلیل کرده اند **اول** آنکه میگویند که شاید مراد احب
خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و بنیان
اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اصل در کلام جواب اهمال است و قید احبیت نیست
و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست یا آنکه احبیت در اکل با اعتبار فضیلت و کرامت است باز مطلب ثابت میشود
نه با اعتبار فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه بسیاری فقیرتر از آنحضرت بسیار بودند و شیخ مفید علیه الرحمه
از این اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این مراد باشد منقصتی و ضعیفی خواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد و آنحضرت را بر میگردانید
و خود را مستحق ملحظ حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نفرین برای فهم کرد و میفرمود
که هر کسی قوم خود را دوست میدارد با آنکه در میان انصار از او بهتر است و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این
سخن بود که میخواهی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چرا که حضرت امیر این را حجت بر فضیلت و حجیت خلافت خود
میکرد در شوری و اینها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد
تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که اگر این دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت آن منافقان کتمان شهادت میکرد
تا مستحق نفرین آنحضرت شد و پیس کرد **اعتراض دوم** آنکه ممکنست آنحضرت در آن وقت احب و افضل خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه
افضل شده باشند و جواب همانست که این مخالف اطلاق عموم لفظ است که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع
احوال و ازمنه حتی بر سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جواب بسیار اکثر
در این جا است خصوصا قضیه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مردد اند میان
دو قول **اول** تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات **دوم** تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات این احتمال که

تو گفتی

تو گفتی هیچیک از امت بان قایل نشده و بدانکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود که مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه
بر آن آنست که حضرت بان سخاوت و فتوت انس و غیر ان از حاضران را شریک نکرد و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام
بهشت در دنیا بر غیر معصومین روا نیست خوردن و بنا بر این فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت
و امامت هر دو میتواند شد **دوم** منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا او رسول
او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز خود را بنظر آنحضرت در آوردم با میدآنکه
مرا از برای این امر طلب نماید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و در عقب مکن تا حق تعالی
فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندکی راه رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند بحضرت رسول خطاب کرد که بر چه
چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که بایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه اینرا بکنند
خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده است از سلمه بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه دیده مبارکش رمد
داشت و درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من
با او نروم پس از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا
خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و یا گفت دوست میدارد خدا و رسول او را
خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را باو
داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند از سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله
علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم علم را فردا بدست مردی که خدا فتح کند بر دستهای او دوست دارد خدا و رسول خدا او را و دوست
دارد او را خدا و رسول او را پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکه خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد
بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود که کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله

چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و در دیدهای او رمد بود پس آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا
هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت با ایشان قتال کنیم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتأنی روانه شو تا نزول
کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشانرا بسوی اسلام و خبر ده ایشانرا بآنچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا
بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ موی که در میان عرب بسیار معتبر است و در روایت سعد بن ابی وقاص مشتمل بر این منقبت بود
در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود
تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدیدی مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل ایشان شدند عمر و اصحابش گریختند و
بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را در آن روز درد شقیقه
عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او را دوست میدارد خدا و رسول او و
و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلام در آنوقت در میان لشکر نبود و چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی او ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش
و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلمة بن اکوع را فرستاد و علی علیه السلام را طلبید و
برد در حالی که بر شتری سوار بود تا نزدیک رسول که رسید شتر خوابانید و دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه از برد یمنی بسته
بود سلمه گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا نزدیک حضرت رسول آوردم فرمود چه میشود ترا گفت رمد در دیدهایم بهم رسیده
فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود
درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام علم
را بدست معجزنما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود
از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که تورات را بر موسی فرستاده
است او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارغوانی پوشیده بود
چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای

خود بر سر گذاشته

خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلام شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی
بر سر او زد که سنگ و خود و سر او هر دو را بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او رسید چون یهودان این حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند
و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجزنما را در آن سوراخ کرد و در را
بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر آنرا بر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام
دور افتاد و چهل نفر خواستند که او را حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در را عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفر
میبستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا بود در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده
روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیات القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است
نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی غاصب خلافت آنحضرت بودند در این جنگ گریختند و با این از روی بیشرمی آرزومند این منزلت
عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل
در مسند بطریق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلایل النبوة و حافظ
ابونعیم در حلیه و اشهبی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبدالله
بن عمر و سهل بن سعد و سلمه ابن اکوع و ابوسعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابق علم
را بابوبکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بحضرت رسول در مدح
آنحضرت گفته مشهور است همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت
و خلافت آنحضرت پس بدو وجه متین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اوّل آنکه هر عاقلی معلوم است که
اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند با آنحضرت هر آینه صحابه با آن جهتی که اکثر ایشان
داشتند و جان خود را عزیز میداشتند آنقدر آرزو میکردند که علم باز بایشان داده شود و آنقدر حسد با آنحضرت در این باب
نمیبردند و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول
را محبتی است که هر که مخالفت ایشان را اختیار نماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت

خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه امور و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم امامت است
چنانچه مکرر مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان
هست و مخصوص هر کس و جهت و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بآن مستلزم آنست
که از این جهت او را دوست ندارد و اگر از این مراتب هم تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظیمی هست برای
آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت بر جمیع مرجوح است و بر حکیم علیم محال است دویم آنکه بعد از اندک تاملی بر عاقلی مخفی نمیماند که هرگاه اول علم را بابو بکر
و بعد از ان بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از ان بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که این صفات
در او باشد و بر دست او فتح شود البته باید آن شخص مخصوص باین صفات باشد و آن صفات در آنها منعدم باشد پس اگر آنحضرت بجای
این صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در آنها که پیشتر علم را گرفته بودند
بود دور از قانون بلاغت بود پس از این معلوم شد که ابو بکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند
و شکی نیست در آنکه اینها منافی رتبه امامت و خلافت نیست بلکه منافی ایمانست و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد خدا و رسول او را
دوست ندارند و حال آنکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی و آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است
از محبت مشرکان ببتهای و ایضا فرموده است اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم
دارد که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستی که حق تعالی دوست میدارد آنها را که
قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست میدارد توبه کنندگان را و مطهران را پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه
ایشان از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد دیگر میباید ایشان نه از محسنان باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل
کنندگان و نه از محبین و نه از متطهرین زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر
ایشان از یکی از این جماعت میبودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت
داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و متکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد
کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده و کسی

[illegible]

که این مشابه باشد چگونه مستحق خلافت رسول و امامت امت داند و هرگاه اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت
باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکنست این دو دلیل را یک دلیل تمام برگردانیم و آنکه گوئیم اگر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و از جمیع جهات
پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر جحود مرتبه معارضان آنحضرت از جهات
شتی چنانچه گذشت و بدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان
آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد از ان بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا
و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل
خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا و داناست و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که گروهی که حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه
مذکور ساخته حضرت امیر المؤمنین و اصحاب اویند که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر
المؤمنین علیه السلام را باینها وصف کرد موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصا یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف
در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمیتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس
روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شده و مؤید اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جمعی از روسا و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون آمده اند
بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما از خدمت گریخته اند پس رد کن اینها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و گفت ای گروه
قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما بشمشیر بزنند و آنها گروهی اند که خدا
امتحان کرده است دل ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشانست
خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل و چون نگاه کردند متعلق بجد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه اینها میشد
در آن وقت حضرت نعل خود را داده بود بحضرت که پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و عبد الله بن احمد حنبل در مسند بطرق بسیار
این حدیث را روایت کرده است و بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی

شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله ابوبکر است گفت نه
گفتند پس عمر است گفت نه ولیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابوسعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله
فرمود نه عمر گفت منم یا رسول الله فرمود نه ولیکن آنست که نعل را پینه میکند سیم احادیث متفرقه ایست که در کتب معتبره عامه در این
باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو لشکر
فرستاد بجنگ یمن و بر یکی علی علیه السلام را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کارزار منتهی شود علی علیه السلام بر همه امیر
باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنیمت آن قلعه جاریه را از برای خود برداشت خالد شکایت علی را و برداشتن جاریه را
در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه میگویی
در باب علی مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب
رسول او من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت کرده شده و در آنجا این زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده
از آنست که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت
علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه
از غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت رسول بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را برای من بگذارید بدرستیکه علی
از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را
احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از منست و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی و این
حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت
کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه آن بود که اگر خواهند
گفت در حق تو آنچه نصاری در شان حضرت عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه

خاک پای

۲۳

خاک پای ترا بردارند و بقیه آب وضوی ترا ببرند و بآنها طلب شفا کنند و لیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو
وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکنی ذمت مرا و قتال خواهی کرد
بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود بمن و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیشتر از همه کس در حوض کوثر بر من
وارد خواهی شد و اول کسی که حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت تو خواهی بود و شیعیان تو بر منبرها از نور
خواهند بود و با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ
است با من جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار منست و پنهان سینه تو پنهان
سینه منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعده های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان
دو دیده تو است و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر بر من وارد نمیشود دشمن تو و غایب
نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و همه تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم
خدا را که منت گذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بر من قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان کرد ایضا بجهت
احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر نمیبودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند فصل چهارم در بیان اخوت
حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است
مطلب اول اخوت است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابن عمر که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری قرار داد
میان صحابه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت تو از من بمنزله هارونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است
که چون عمر محتضر شد خلافت را شوری قرار داد میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن و سعد پس حضرت امیر علیه السلام با ایشان گفت
شما را بخدا سوگند میدهم آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول برادری میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را
با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابی عبدالبر که گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی علیه السلام میگفت منم بنده خدا و برادر
رسول او و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگویی و قصه مواخات از متواترات است ابن جبر در مسند از شش سند
روایت کرده است از جمعی صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت

کرده است و حاصلش این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر کردانید هر یکی از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت و یا شقاوت
نظیر او بود چنانچه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبدالرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر کردانید
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول فرمود منع نمودم از برای چه گذاشتم پس دست او را
گرفت و بلند کرد و گفت علی از من است و من از ویم و او از من بمنزله هرون است از موسی و مضمون این اخبار صریح اند در آنکه آنحضرت مختار
بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه
آنحضرت باشد و در مسند احمد حنبل بسند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت دیدم که در در بهشت
نوشته بودند دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست علی برادر رسول خداست مطلب دویم آنکه آنحضرت
صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت صاحب سر من
علی بن ابی طالب است و از صحیح ترمذی و مسند ابویعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز
فتح طایف حضرت رسول با علی صلوات الله علیهما راز گفت و بسیار طول کشید عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود
و بروایت ترمذی و صاحب جامع الاصول است و صاحب مشکوة روایت کرده اند که مردم گفتند که رازش دور و دراز شد چون
این سخن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت
کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را
طلبیدند چون نظرش با و افتاد رو از او پوشید و باز گفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند و رو از او گردانید و باز گفت یار مرا طلبید
عایشه گفت علی را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم بقا ارتحال نمود مطلب
سیم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانه‌ها بنا کردند و درهای ایشان را بسوی
مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا سعد بن جبیر را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را مسدود کنید
مگر در خانه علی پس در این باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من نه درها را بستم

و در خانه علی را گشودم

و در خانه علی را گشودم بلکه خدا امر کرد مرا که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابویعلی در مسند و صاحب خصایص علویه
و سمعانی در فضایل و ابونعیم در حلیه و دیگران از زیاده از ده صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را
بسند بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت خلج روایت کرده است و در روایت حدیث شده است
که چون ندا کردند که بیرون روند از مسجد همه کس بغیر آل علی (آل رسول) بیرون رفتیم از مسجد و خیمه‌های خود را میکشیدیم بیرون و میبردیم و در این زمان
نیز علامت در خانه امیرالمؤمنین در مسجد مفتوح بوده موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده است
از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و خصوصیت منقبتی است
که فوقش متصور نیست مطلب چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای
قریش را از بام کعبه بزیر آورد دوش مبارک حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد در مسند و ابویعلی موصلی و خطیب
تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیاری دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با
رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که آنها را
بر و اندازند و بر بالای خانه بتی بزرگ گذاشته بودند که آن را هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول بر او افتاد فرمود که یا علی می باید
تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازیم علی علیه السلام گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر
المؤمنین گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت
نشستم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخواست بحق آن خدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چندان
بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و الم
بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و ناکسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد پا بر دوش نمیتواند گذاشت و در کتب
مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه مینشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص
نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطسه میکرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت رفع الله ذکرک

یعنی خدا ذکر ترا بلند کرداند پس حضرت رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر دشمنان بلند کرداند و چون حضرت
غضبناک میشد بغیر علی کسی جرأت نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده‌اند که گفت دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه
السلام را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علی حاضر نبود میفرمود کیست محبوب خدا و محبوب رسول او
و ابن حجر جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحیح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده‌اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از منست و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من مگر علی و ابن عبدالبر که در استیعاب روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله در سال دویم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را تزویج نمود بعلی علیه السلام و با او گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید
و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم
در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو برگزیده خدا را بیکدیگر داد و دعای بسیار از برای ایشان کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و از برای
علی علیه السلام دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا میکرد و ایضا روایت کرده است از مطلب بن عبدالله که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب
کرد بگروه ثقیف در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن
شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که هرگز آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه
خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس رو کرد بعلی و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت او اینست مولف گوید که چون آن لعین ایمان و اعتقاد
بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن سوگند بیمین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی ازین دو دروغ
خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا ازین نداشته است که مردم از احوال او دانند که او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بود بخلافت
ذکر کرد مرادش این بود که اهلیت این امر را در خود نمیدید این راست است اما بایست در این مراحل نیز آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح
نسائی و در مشکوة ترمذی روایت کرده‌اند که ابوبکر و عمر فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند حضرت نداد و عذر را
فرمود که او کوچک است و علی علیه السلام خواستگاری کرد و با او داد در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده از آنست که در این
رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته
مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و جزئیه توسل جوید بدو و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند

البته او را ابراز

البته او را ابرای خلافت خود مهیا کرده و این دلالت است بر امارت و نیابت او از آنکه او صریح بگوید که او جانشین منست خصوص هرگاه این
امور از کسی صادر شود معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و مبنی بر امور دنیویه و روابط بشریت نیست پس اینها اول دلایل اند بر امامت
و خلافت آنحضرت **فصل پنجم** در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه متفق بقبول نموده‌اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر
المؤمنین علیه السلام است و او از حق جدا نشده و در مناقب خوارزمی از ابولیلی روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون
آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی بن ابی طالب علیه السلام که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابوایوب
انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی
برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت که علی با حق است و حق با اوست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است
همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد
هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامه رحمه الله در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق و
جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق
روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علی است
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است
و مؤلف کتاب فضائل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و از فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون را
ندارد و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین وجه **اول** آنکه دلالت بر عصمت
آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است **دویم** آنکه دلالت بر فضیلت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلا
سیم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که عامه و خاصه روایت کرده‌اند معلوم است

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ثلاث هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه
ایشان بر خلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کاذب خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما
چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمایم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن اوس
که علی علیه السلام و عباس آمدند نزد عمر و طلب میراث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر بایشان گفت که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده
دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود و چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار
و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده آمده میگویید میراث را بما ده
پس این حدیث که در سنن صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار
میدانسته پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و الحق شبهه که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند
اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیرالمؤمنین و عباس داخل نباشند کی اجماع متحقق است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است
از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک
میکردند و حصه خود را از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت از ما میراث نمیماند آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد
از این مال میخورند و لهذا من هرچه پیغمبر میکرده است من عمل میکنم پس چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر از علی و عباس داد و ما متصرف شد
و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفت ... بود در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجرت
کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او حاضر نکرد پس عایشه گفت علی روی در میان
مردم داشت تا فاطمه در حیات بود چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او میکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش
ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد و چون علی علیه السلام دید روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر

که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود بیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر
گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیرالمؤمنین
برخاست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر گریست و دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر
برخاست و خطبه خواند و عذرهای ناموجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورة بیعت کرد پس هر عاقلی که در این
حدیث تامل کند میداند که باعتراف خصم در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان در این مدت
در فروج و اموال و ادیان مسلمانان بمحض جبر و غلبه بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصرة از محض خوف و قلت اعوان و
کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت حقیقی در حق هیچ پادشاه جابر ظالم قاهر متحقق نیست و شنیدم این سخن ان شاء الله در مطاعن عمر مذکور خواهد شد
و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی علیه السلام نامه نوشت که مضمونش
اینست اما بعد حسد ... جزوی است نه جزو آن در تست و یک جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت بر نگشت با احدی بعد
از رسول خدا مگر آنکه حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آه های
بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا تا آنکه میکشیدند ترا بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت
تا آخر نامه میشود پس حضرت امیر در جواب او نوشت که آمد نزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان
و الفت کردن من خلافت ایشان را پس عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و امت
او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد قریش گفتند محمد از ماست و سزاوارتریم
بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احق ایم باین
امر از غیر ما و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو دست بده بیعت کنم ترا
بهر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان بر پسر ابوقحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان
اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلینی روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست که بجانب بصره رود و خطبه خواند و
بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند

و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه مسلمانان را پراکنده کنیم
و خونهای مسلمانان را بریزیم و مردم نومسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد میشد و
باندک تأملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار جزا رفتند و ابن الحدید بطرق متعدده
روایت کرده است که حضرت امیر میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرموده خداوندا طلب
یاری میکنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعهٔ من امری را که من اولی بودم بآن از ایشان
و هرگاه امیرالمؤمنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان او را دوست نمیداشته اند و ایشان او را دوست نمیداشته اند و از ایشان
متأذی شده بوده و صاحب مشکوة از صحیح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مگر منافقی و در صحیح ترمذی
از ام سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
که هرکه علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هرکه ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هرکه مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید
ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ولهم عذاباً عظیماً و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم
خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست **فصل ششم** در بیان فضیلت آنحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابق مذکور شد باقرار مخالفان ابن
ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است قول بتفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قائل بان
بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابوایوب و سهل بن حنیف و ابوالهیثم
بن التیهان و خزیمة بن ثابت و ابوالطفیل و عباس بن عبدالمطلب و بنی عباس و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب کافه و زبیر نیز اول
قائل بود و بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قائل بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبدالعزیز و ثعلبی از اعاظم مفسران اهل سنت
نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد صاحب
در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با حضرت مساوی اند در سلام که حق تعالی فرموده است السلام
علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس و در صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی طاهر و فرموده و
یطهرکم تطهیراً و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی و ابن ابی

الحدید گفته

الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن مستبعد است و بعد از آن گفته چه گویم در شان مردی
که اعدای او اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش نتوانستند کردن معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب
شدند و نهایت سعی و حیله در اطفاء نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منبرها سب و لعن او کردند
و مادحان و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام
کردند که نام او را بر زبان جاری گردانند و هرچند ایشان در این امر اهتمام و سعی کردند نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هرچند پنهان
کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم او را نبیند چندین چشم دیگر ببینند و چه
گویم در شان کسی که همه فضیلتها باو منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکردهٔ همه فضیلتها و سرچشمهٔ مکرمتها و معدن جمیع فضایل
او بود و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از او هرکس نصیبی از فضیلت داشته از او داشته و هرگاه بهره از کمال یافته از او یافته
نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هرکه خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و راه
خداشناسی کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما انداخته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقلند و در این فنون استاد مردم اند
شاگردان اویند و اشاعره نیز عایله بر روش این شیخ بوده اند زیرا که اسناد ایشان ابوالحسن اشعریست و او شاگرد ابوعلی جبائیست
که یکی از مشایخ معتزله و واصل بن عطا است شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه است و او شاگرد پدرش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است و اما امامیه
و زیدیه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی از او مأخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است و اکثر
این علم از او مأخوذ است شاگرد او است و از او پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چون است گفت مثل قطرهٔ باران بدریای محیط و از جمله علوم
علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری
و ابویزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در روغ فخر میکنند و خرقه که شعار ایشان است بسند متصل باعتقاد
خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابوالاسود دئلی استاد این علم
بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا بیان فرموده از جمله آنست که اقسام کلام اسم و فعل و حرف است
و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است

و در صف القتال جرّار است و همین قول ابن ابی الحدید نزدیک است که معجزه باشد و اکر ملاحظه فضایل نفسانیه و خصایل انسانیه اش نمائی میدانی در رایت جلالش
در رفعت بجائی رسیده و شارق تابش از کلام مشرق دمیده و اما شجاعتش پس شجاعت کذشتکان را از یاد مردم برده و نام آیندکان را
از اذهان فسرده ساخته مقامات او در حروب مشهور و حروب او تا قیامت معروف و مذکور است او شجاعی که هرکز نکریخته و از هیچ لشکری
نترسیده و هرکز خصمی برابرش نیامده که از او نجات یافته باشد و هرکز ضربتی نزد که محتاج بضرب دیکر باشد شجاعی را که
او میکشت قوم و خویشانش افتخار میکردند باینکه کشته اوست چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند
کفت مضمون آن اینست اکر کشنده عمرو دیکری میبود تا زنده بودم براو میکریستم اما چون قاتلش بی مانند است از شجاعت
ممتاز و یکتاست سرافراز کشتن او عاری و کشته او را ننکی نیست پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی در لحظه در برابرش ایستاده
بالفعل افتخار مینمود و روزی معویه بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبدالله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده عبدالله از روی مزاح با او کفت
ای امیر اکر میخواستم میتوانستم بعض ترا کشت معویه کفت دعوای شجاعت میکنی عبدالله کفت مکر انکار شجاعت من میتوانی کرد من
در صف قتال برابر علی بن ابیطالب ایستاده معویه کفت اکر راست میکفتی ترا و پدرت را بدست چپ کشته بود و دست راستش
بیکار مانده طلب دیکری مینمود مجملا اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب او را اسم میبرند و بنام او مثل میزنند و اما قوت و زورش
ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را بیک دست از جا کند و چندین کس نتوانستند حرکت دهند
و سنک عظیمی بود از سر چاه برکرفت که تمام لشکر از حرکتش عاجز بودند و اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است که باید کفت روزها روزه
میکرفت و شبها کرسنه میکذرانید و قوت خود را بدیکران میداد و سوره هل اتی باین سبب نازل شد و آیه کریمه الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیه در شان او آمده مرویست که برای نخلستانها از یهود بدست خود آب میکشید آنقدر که دست حق
پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از کرسنکی سنک بر شکم میبست و کفته اند آنحضرت السخی بالتی بود در سخاوت و جود بدر
بود و خدا خواسته و پسندیده و هرکز بر کفته حق آنکه منافقی از خدمت آنحضرت روکردان شده بنزد معویه رفت دشمن ترین مردم
بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت او مینمود و کفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معویه کفت وای بر تو
او را بخیل میکوئی و حال آنکه اکر خانه از طلا و نقره و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ از او نماند او است که خانهای

اموال را تصدق

اموال را تصدق میکند تا آنکه جاروب نموده بر جایش نماز میکذارد او است که با طلای دنیا خطاب میکرد و میکفت دیکری را فریب دهید
که من شما را طلاق کفته ام که هرکز رجوع ندارم و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نکذاشت و اما حلم و عفو حلیم
ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که باو بدی مینمود و صحت این قول معلوم است از آنچه کرد با اعدی عدو خود مروان بن الحکم و عبدالله
زبیر و سعید بن العاص که در جنک جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض ایشان نشد
و تلافی ننمود و با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد وقتی که او را اسیر کرد سر داد
و کفت برو تا ترا نبینم و از آنچه با عایشه بعد جنک کرد چون باو ظفر یافت بنهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل بصره شمشیر براو
و بر اولادش کشیده بودند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اطفال و اولاد ا
یشان را نکذاشت که غارت کنند و آنچه در جنک صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آب را کرفته ملازمان آنحضرت را از آب
منع کردند بعد از آن حضرت ابرار از تصرف ایشان کرفت و ایشان نزدیک بصحرای بی آبی رسیدند اصحاب کفتند تو هم ایشان را از آب منع نما
تا از تشنکی هلاک شوند و حاجت بجنک نباشد فرمود والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود طرفی
از آب را کشودند تا اینکه آنها ابرار بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است
بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیکر را سوای او جهاد نیست و در این باب اطناب بیفایده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور
ضروریه متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام و سید بلغا و استاد خطبا است بلغا کلام او را کفته اند که دون کلام الخالق و
فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت پیش معویه رفت و کفت از پیش عاجزترین مردم از کلام آمده ام کفت وای بر تو او را
عاجز میکوئی والله راه فصاحت و بلاغت را بر قریش غیر او نکشوده و قانون سخن و بر اسلوب او کسی تعلیم ننموده و اما حسن
خلق و شکفته روئی او ضرب المثل است تا حدی که اعادی او را باین عیب کرده اند و عمرو بن عاص میکفت او بسیار مزاح و خوش
طبعی میکند و عمر این را از قول او برداشته او و برای عذر اینکه خلافت با آنحضرت نداد و کفت با زیکر است و صعصعه بن صوحان
و دیکر شیعیان در وصف او کفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم می آمد و هرچه میکفتیم میشنید و هرجا میکفتیم
مینشست و با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه برابرش ایستاده باشد و خواهد که کردنش را بزند

روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابو الحسن را او بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه
خندان و خوش طبع بود ای معویه تو لفظا هر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد تو ذم او کردی والله که او با آن شگفتگی و خندانی هیبتش از همه
کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل شام از تو دارند و آن تا امروز از او در میان دوستان و اولیاء
او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما زهد دنیا او سید زهاد دنیا و بقیه زهاد روی از او (؟)
با و دارند هرگز طعام سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان ریزهای خشک را میخورد و انبان نان را مهر میکرد که
مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن باو بیالایند و جامه را پینه میکرد و کلاه بیپاره پوستی و کلاه ملیف خرمائی و پیراهنش
کرباس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود میبرید و نه میدوخت و رشته رشته بر سر دستش میریخت تا وقتی که تمام میشد و کم بود نان
خورش با نان هم کند و اگر گاهی میکرد سرکه و نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از این هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت
نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای شام
که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بمردم قسمت میکرد و اما در عبادت اعبد ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر بود و روزه اش
از همه فزون تر بود و از او نماز شب و ملازمت و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از شعل او افروختند چه توان
گفت در عبادت کسی که یک شمه از آن اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و
بر آن نماز میکرد و تیر از راست و چپ او میگذشت و در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد
و پیشانی نورانیش از طول السجده مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی
که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که بهمه ملاحظه نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون
آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین علیه السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت
جدت چون است گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قرائت قران او در این باب مرجع همه بود و همه
متفق اند بر اینکه از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تمام قرانرا کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از حضرت
اول کسی که قرانرا جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قراءت کنی دانی که استادان قراءت همه شاگردان او چنانکه

و قراء ان همه

و قراء ان همه منتهی باو است و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیرش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا
و امرا رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاک نگاه داشت و عثمان را مخالفت امر او در آن بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود
از آن ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانچه
خود گفته اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه زیرک تر بودمی و خلفای دیگر برای خود هر چه صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه
نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیای او انتظام آن کسی است که پیروی دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت
در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و ابن عباس کرد
و آنچه بیان نمودیم خصالش واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام عالم است و چه توان گفت از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب
نبوت و عناد ملت او را دوست میداشتند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود میکشیدند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای
تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته و با خود میداشته اند و چه گویم در شان مردی که همه کس میخواهند
که از او و منسوب باو باشد حتی در مردانگی و جوانمردی مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب او میکردند تا حدی
که در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدند که ملائکه ملأ اعلا میگفتند لا فتی الا علی لا سیف الا
ذو الفقار و لا فتی الا علی و چه گویم در شان کسی که پدرش ابو طالب است سید البطحی و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کم است فقیری
که پدر بزرگ باشد و ابو طالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اول صغر سن تا ایام
کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حراست مینمود تا در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد
و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در این شهر یاری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان
پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین و الاخرین است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیدة نساء العالمین و
پسرانش سید شباب اهل الجنان و پدرانش پدران رسول الله و مادرانش مادران خیر خلق الله گوشت و خونش بگوشت و
خون او مقرون و نور روحش با نور او متصل و مضمون پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب
عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول مظهر و ثانی ظاهر و چه گویم در شان کسی که بر همه

مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده و قریب همه کس مشغول عبادت احجار بودند هیچ کس بر او در توحید الهی سبقت نداشته مگر
رسول خدا و در رایت سبقت در عالم افراشته اگر اهل حدیث برآیند که او از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده و با او ایمان آورده و خلاف
این نگفته مگر اندکی و شک ننموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس
و صلیت قبل صلوتهم و هر کس تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین داند و آنچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنجناب و اگر
شرح مناقب او تفصیل کنیم محتاج شویم بکتاب بزرگ غیر این کتاب و اینجا ترجمه بعضی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند
ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنست که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمام
که در ذکر مناقب آن ولی خدا نموده باز آن منافق جاهل حسد را بر او در خلافت مقدم میداند و عداوتی از این بالاتر متصور نیست و از همه غریب تر آنست
که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا
کرد با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان میکرده و مکرر میفرموده که غصب حق مرا کردند و بر من ستم کردند
و قطع رحم مرا کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود خلافت را ایشان بچه بود چرا چنین بزرگواری عارف برائمه خود میشد و این افترا در حق ایشان
میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری تالی مرتبه نبوت است مگر منصب دنیویست یا جاه دنیای فانیست که کسی دست از آن بردارد
و بدیگری که اهلیت او نداشته باشد بگذارد پس بر هر عاقلی مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان
امت باشد و دیگری بهره از این جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده باشند نهایت قباحت دارد که
خلافت بچنین کسی تفویض نمایند و مرد با آن کمالات را رعیت او گردانند که باید اطاعت او بکند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای
کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام خود را در حق خود نکرده اند تا مخالفان
و منافقان بر او غالب شدند چنانکه قوم موسی هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر آنها صریح است در امامت و ایشان تعاطی
و تجاهل از آنها نموده اند چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا مینماییم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه
است روایت کرده است از ابی الحمراء خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود

لا اله الا الله

لا اله الا الله محمد رسول الله علی وزیره تبعه و نصرته به و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مردم از درختهای مختلف اند
و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام گفت در تو شبهی
و شباهتی از عیسی است یهود او را دشمن داشتند تا بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات
کردند که او را آن نبود تا آنکه او را خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی
من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام
داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام مفاخره درآید و خواهد که فضایل و مناقب
خود را بشمارد بآن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بآن گردانیده و جمیع فصحای عرب او را اعانت کنند نمی توانند
رسید بعشری از آنچه رسول صادق القول در شأن او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت
و قصه برائت و خبر راز گفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت و در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان آورد
وصی و خلیفه منست و اول کسی که ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من از اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان
حدیث در شأن او روایت کرده اند و اندکی بسیار قلیلی از آنها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از آنها نقل میکنم که روات
آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند بشیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند نیز از روایتی که ایشان
نقل بان مرطمین میکرد و غیر روایت دیگران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد مینماییم
اول آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه
السلام گفت یا علی بدرستی که خدا ترا زینتی داده است که بزینتی زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از آن و آن زینت
ابرار نیکوکاران است نزد خدا و آن زهد در دنیا است گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت
مساکین را پس گردانیده است ترا که راضی هستی که ایشان تبع تو باشند و ایشان راضی اند که تو امام ایشان باشی و این خبر را نیز زیاده کرده است
پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حدیث
ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعمرو ثقفی گفت که مسلمان میشوید یا بفرستم مردی را

از ملت باکفت عدی بن نعمی ملتست و از زوی عمر را نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که
مردی را امیر ستم که بمنزلهٔ جان منست ابوذر گفت من در این حالت من در حجره خود بودم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت که بر دو دست
گفت او را یافتم و از من پرسید که کی را گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد او را میخواهد نفس او را که پیشه میکند یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام سیم
حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو برزه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی
من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو بدرستی که علی علامت راه هدایت است امام اولیای منست و نور کسیست که اطاعت
من کند و او کلمه است که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است بایه کریمه والزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست
داشته است و هر که اطاعت کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت من بنده
خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان منست و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بان وعده فرموده است پس او سزاوار
تراست بانکه بکند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بگر
گردان خدا قبول کرد دم اما او را مخصوص گردانیده ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او
برادر من و مصاحب منست فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد و این حدیث لفظ بسند دیگر
از انس روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایت
است و منار ایمانست و امام و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست علی امین منست در قیامت و بدست علی خواهد بود
کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در علم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب
مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بن بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی
آدم در علم او و بسوی نوح در تقوای او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب
پس از جانب شیعه گفته شده است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی ایشان است در آن صفات و شک نیست که ایشان افضلند
افضلست پس باید علی افضل از ایشان باشد پنجم ابو نعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت

کرده‌اند

کرده‌اند که هر که دوست که زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخ الذیا قوت سرخ است و خدا او را بدست قدرت
خود خلق کرده است باینکه گفت باش پس بهم رسید پس باید متمسک شود بولایت علی بن ابیطالب ششم از مسند احمد روایت کرده است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید
و مباهات کرد بعلی خصوصا و گناهان او را آمرزید من سخنی میگویم و رعایت خویشی خود میکنم بدرستی که سعادتمند و کمال سعادتمند حق
سعادتمند کسیست که علی را دوست دارد و در حیات او و بعد از موت او هفتم احمد بن حنبل در کتاب فضایل و مسند روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت اول کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس می‌ایستم از جانب راست عرش در
عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری میطلبند و از جانب راست عرش باز میدارند و حله‌ها بایشان میپوشانند
پس علی بن ابی طالب را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است
و آدم و هر که بعد از آنست همه در زیر لوای علم اند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو با علم من رو تا در ایستی میان من و میان
ابراهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت
باد ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ در حلیه روایت
کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت ای انس برای وضوی من حاضر کن پس برخاست و وضو ساخت
و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت که اول کسی که بر تو داخل میشود از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه
ایشان و خاتم اوصیا و کشنده روسفیدان و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار
گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت کی آمد گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او خندان
و دست در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز می‌بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت
فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای
ایشان آنچه در آن اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بطلبید
از برای من سید عرب را که او علی است گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدمم و علی سید عرب است چون علی علیه السلام

انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید او را بگرامی داشتن من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما دهم ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی علیه السلام آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر آنچه بمن انعام کرده است یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من او را کاشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوست دارد دوست او را و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضائل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی علیه السلام که نظر کردن بروی تو عبادت است تو سیدی و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که ترا دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که شبی بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت کیست که امشب از برای ما آب بیاورد مردم همه امتناع کردند علی علیه السلام مشکی را برداشت و شب بسیار تاریک بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیق و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدائی که هر که میشنید مدهوش میشد چون بنزد چاه رسیدند همه آن ملائکه بر آن حضرت امیر علیه السلام سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است که از آنی و در آخرش زیاد کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقه‌های بهشت را برای تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من برابر خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس

وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بن ابیطالب دوست نمیدارد او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضائل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است اول آنکه او متکای منست در پیش خدا تا آنکه فارغ شود از حساب خلایق دوم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر لوای علم خواهند بود سیم آنکه در کنار حوض من خواهد بود ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او نمی ترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابونعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش در آنها با تو منازعه نمیتواند کرد پیشتر از همه ایمان آوردۀ بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خداوندی و از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و داناتری از همه بقضیه و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا اطلاع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ بسیار مداومت مینمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچ کس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای آنکه تقدیم که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد تو است بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد و حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کرده ام که بسیاری از الجماعت که

منحصر نیست اطلاعات چنین یستعد الحضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تحدیث نعمتهای خدا بر خود در خطبهای فضایل و کمالات خود را ذکر میکند انحضرت را

نسبت تکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز بیشتر ایراد میگفته اند چنانچه بعمر گفتند که عمارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده

از آنست که این را قبول کند و زیدبن ثابت میگفت متکبر تر از علی ندیده ایم لهذا ما این حدیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی

در این منزلت نیز حضرت رسالت داشته باشد و انحضرت در شان او اینها را گفته باشد که آسمان بالا رود با ملائکه و انبیا مفاخره کند سزاوار است

و ملامتش نباید کرد با آنکه انحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش

او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و کاهی که این نوع سخنان از انحضرت صادر میشد از باب جوششی بود که سینه پر دردش از ظلم اعدا

هجوم میکرد بضرورت اظهار مینمود و آه سردی بود که از دل پر درد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود و یا شکر نعمتهای الهی

بود یا وعظ و نصیحه بود و تنبیهی بود که عاملانرا که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از

فضایل خود را اظاهر کرد اند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته

است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم

و گوش و دل مخالفان را میبندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند که حدیث این فضیلت در حق دیگران وارد نشده است و اقرار

بافضلیت انحضرت از همه جهت میکنند و اعتراف بمظلومیت انحضرت میکنند و بر انحضرت واجب میدانند برای نهی از منکر اظهار فضایل

خود و نقص اینها بکند استشهاد میکنند باین آیه کریمه صریح است در آنکه با وجود عالم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذالک اینها را خلیفه میدانند

و در بیعت و پیغمبری انحضرت را رعیت اینها میدانند و اینها را نسبت باو امام و واجب الاطاعه میدانند ان هذا لشیء عجاب و بدانکه

احادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت اینها کرد زیرا که آنچه از شش صحیح ایشان

نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت اینها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای

ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل و مؤلف او از ائمه اربعه ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی

میشود و کتب حافظ ابونعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی از تفسیرهای مشهور ایشانست

و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتب که از اینها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضلا و اعتبار ایشان

زیاده

نزد ما ثقه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و چون آن شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست اینها را معتبر شمرده اند و احادیثی

که ما برایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه اینها در برابر ما آوردند حدیثی موضوع

چندیست که مرطلق در کتب ما از آن اثری نیست و آثار وضع بر اینها ظاهر است و کسی که اشتمام رایحه از انصاف کرده باشد

میداند که اکثر احادیث که در این مقام ذکر و نقل شد اکابر علمای ایشان حکم بصحت اینها کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت

در عرف حدیث و قران صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر علی نباشد و حدیث ابتلا صریح

در امامت و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او در جه اش میان

رسول خدا و ابراهیم باشد رعیت هر شقی لئیم و چندین منافقی با و بیعت کرده باشند نمیباشد و حدیث وضو تر و متصف عارف بلغت

و مصطلحات اکثر فقرات نص دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا

که معلوم است که مراد از وصیت نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیای دیگران این معنی دارد

و الا انحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که انحضرت میراث

نمیدارد و احادیث وصایت انحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که مضمون وصایت است

و ایضا آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که ادا کردن رسالت از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صوت انحضرت

بر ایشان شنوانیدن باین معنی که آنچه از او شنوید باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده انحضرت است و گویا صدای او را شنیده اند

و ایضا چون بمنزله نفس او و جان اوست پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضا بیان حق اختلاف امت همه کار امام و ثمره امامت است

در حدیث نهم از سید و سرور جمیع عرب بودن و حجت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامت و هم صریح است در ا

بجهات مذکور شد و یازدهم صریح است در امامت او و امامت اولاد امجاد او و در دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص

و کرامت ظاهر است در امامت و سیزدهم که دلالت میکند که افضل است از سایر خلق بغیر حضرت رسول حجت کامله است بر امامت

بتقریری که مکرر مذکور شد و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلافت برای او تعیین کرده بود و انحضرت

بر وفق امر خدا کاری میکرد و حق تعالی مرتبه خواهش رسولش نمیکرد و انحضرت مکرر این را از خدا شنیده بود و بمردم اظهار

نمیشود و سیرا حضرت جرح ایت و در عدالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر او بر او تفضیل مفضول است و عقلا قبیح است و اکر متعصبی در هر یک از اینها
مناقشه کند شک نیست که در اجتماع همه با هم موجب علم الیقین است و استحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که از تعصب و عناد دیده
بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد هیچ حقی در و بنیاد از عیان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل هشتم** در بیان
مطاعن آنجماعتی که غصب حق آنحضرت کردند و آنکه ایشان قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع حق منحصر بود
در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت ایشان باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر
و آن بسیار است بقلیلی در این رساله اکتفا مینمائیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امور عظیمه را رجوع میداد به بعضی صحابه و لیکن
مینمود و هیچ امری را با ابوبکر تفویض نمینمود مکر خواندن آیات سوره برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا
نمیکند رسالت تو را مکر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند و معلوم است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه اول حق تعالی امر کرد با بوبکر بدهد و بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر
نیست بغیر آنکه معلوم شود او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول
نشد و همراه بودند در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلاف در روایات ایشان هست اکرچه فایده از برای ایشان ندارد و آنکه جمع دیگر
گفته اند که عادت عرب چنین بود که بزرگ ایشان عهدی میکرد یا باطل عهد او بزرگان قبیله او میشکستند حرفیست بی اصل و در کتابهای اکثر
معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست و این تاویلیست که متعصبان
ابوبکر اختراع کرده اند و ایضا اکر عادت معروف مقرر بود بایست بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستد و اکر
بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند در فرستادن
ابوبکر مخالف قاعده است و ایضا اکر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را اظهار نماید و در هیچ روایت
مذکور نیست که آنحضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است اینست که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو
مکر کسی که از تو باشد و از همه غریب تر آنست که بنابر مذهب ایشان زیرا که ثابت نیست که بگفته رسول صلی الله علیه باشد بلکه خلافتش معلوم است و باعتقاد ایشان
هر بیر و فاجری لایق امامت هست میتواند کرد و لیکن خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را با میرالمؤمنین با مر خدا منافی خلافت (?)

او میگفتند

او میگفتند **طعن دویم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که
متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بغیر این احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از تنفیذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان این بود که
مدینه از منافقان خالی گردد بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن
ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله ابی عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت ببرد
بر موته بهمان موضع که پدرش در آنجا شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و آن تمکن مینمود اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید
میشد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی چند روزی اقامت
نمایم تا خدا تو را شفا بدهد فرمود بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اکر بیرون روم و تو به این حال باشی بگذارم دلم از برای تو مجروح
خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال تو را از سواری بپرسم حضرت فرمود بیرون
رو و اطاعت امر من بکن پس مرض بر آنحضرت غالب شد و اسامه برخواست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه
و لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه بیرون کنید خدا لعنت کند کسی که از او تخلف کند و باز او
بیرون نرود و مکرر این را فرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او بیرون رفتند تا آنکه در جرف که بیرون
مدینه است فرود آمدند و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین از اولین و بسیاری از انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد و خبر داد اسامه
که بیا بمدینه که آنحضرت رسول صلی الله در کار رفتن است چون اسامه این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را برداشت و داخل مدینه
شد و علم را بدر خانه حضرت نصب کرد و آنحضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابوبکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه
بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که
ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری که
با منند تو را والی نکرده ایم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت تو و صاحبت عمر بی رخصت
من بر گشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من نکرد ابوبکر خواست خود را خلع

رسول خدا
صلی الله علیه و آله در مرض موت
جمعی را امیر کرد اسامه بر لشکری که در آن
مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله ایشان
ابوبکر بود و عمر و ابو عبیده بن جراح
و عبدالرحمن

کمتر از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بر او امیر کرده او
مرا عزل کرده و دعوی امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافهائی که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت دویم آن
بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهیا سازید لشکر اسامه را و خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجبست بر ما که امتثال
امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت از مدینه رفته است و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده دل ما تاب نمی آورد که از آنحضرت جدا شویم و در این حال صبر بکنیم
پس صبر کنیم تا ببینیم که امر آنحضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه
از سه جهت دلیلست بر بطلان خلافت آن غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اسامه را بر ایشان امیر کرده بود
و معزول نکرده بود و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند
و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت بخلیفه دیگر بکنند
دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعونست و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم
آنکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حق تعالی و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق
منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان آورده ایم بخدا و رسول و اطاعت ایشان کرده ایم با وجود این فرقه از ایشان رو
میگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت مؤمن نیستند طعن سیم در بیان جوری که او و عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت
اول مختصری از روایات شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات و معتمدین صحابه منقولست نقل مینمائیم و بعد از آن بر هر جزو از اجزای آن
روایاتی که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهورست بر طبق آن ایراد مینمائیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بآن متمسک شده اند در خلافت
آن منافقین دلیل کفر ایشانست بر خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه
مذکورست که چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه کرد بر ستونی
از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان
شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشانرا ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید
بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک

فرسخی مدینه

فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که مبادرت کرد برفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن الجراح و رفتند در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید
و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون
این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و عمر نیز همراه آمد پس ابوبکر شمشیر کشید بر در مسجد آمد و فریاد کرد ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید
اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از آن رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته
شود شما از دین خود برخواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را در سقیفه بنی ساعده بردند
که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو با سرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده را که همراه ایشان بود با خود برداشتند و در
سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار در میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر
بانصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر با ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو
تقدم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین امری انصار گفتند میترسیم غالب شود باین امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای
خود امیری میکنیم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب
بن منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شمایند و کسی جرات بر مخالفت شما
نمیکند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمیشوند که
امیر شما باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند باینکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشانست و کی میتوانند منازعه کنند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوئیم
مگر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه بر پا کند باز حباب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد
قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم ابوعبیده برخواست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود
و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی
شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ
قریش اند با هر یک که میخواهید بیعت کنید عمر و ابوعبیده باعتبار توطئه که با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را
دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت که منهم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند با ابوبکر بیعت و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد

کم در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بریش عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیه
ترسان و گریزان در جنگها شیر غران در حرم ایمنی اگر یک مو از بدن او کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر
که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله اگر قوت برخواستن داشتم هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدائی
از شما و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید الحال بر من
جرات بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت
کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری در کمانه دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت
گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما
دو عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است
از بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته شوند او را بگذارید و بیعت او بشما ضرری
ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان عمل نمیکرد و اگر یاوری مییافت البته
با ایشان جنگ میکرد و پیوسته برین حالت بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا
مرد و با هیچیک بیعت نکرد و سبب مردنش آن بود که در شب تیری باو زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جنی او را کشته و بعضی
گفته‌اند که جعاله برادر محمد بن مسلمه انصاری قرار کردند و او سعد را کشت و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که مغیرة بن شعبه او را کشت
و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون روح حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعالم اعلی
رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی بایست بگوید ایشان گفتند
حجت ایشان این بود ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قریش است و مهاجران
بهترند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و او مشغول غسل دادن حضرت رسول

صلی الله علیه و آله

بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که بغیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس
هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر
و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم و با او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را
گرفت که آن نماز را ندید پس رخصت داد هر بار که ده نفر ده نفر داخل شدند و بر دور آنحضرت می‌ایستادند و علی علیه السلام
آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی را تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار
داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شده بود و اگر ایشان خبر میشدند خلع میکردند
که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمؤمنین را بآنچه اینها فعل کردند در وقتی که مشغول غسل بود
و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند
حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بالا رفت
که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه
پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم
مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر
نشست او اول بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله که نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز
کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان
دانستی که بود گفتم نه ولیکن لحن او مرا بد آمد و چنانکه شماتت میکرد بوفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فرمود او شیطان
بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بخلافت
نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولیم بایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع ابلیس لعین و متمردان
اصحاب او گفتند که این امت مرحوم و معصومند و تو و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود و امام خود بعد از پیغمبر را
شناختند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون من از دنیا بروم مردم

در خلافه بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود
بصورت مرد پیری متعبد و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده
خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام
امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما میگفتید که مرا بر ایشان راهی نخواهد بود دیدید چگونه ایشان را بمخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که
حق تعالی فرموده است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان
گمان خود را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلام فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین
علیهم السلام را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب
یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگوئید سرهای خود را تراشیده
و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید بنزد من و با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر
چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و در روز بغیر این چهار نفر
حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام عذر و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع کردن قرآن شد
و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و رقعه ها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من سوگند
یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سر آن را مهر
کرد پس آن را بمسجد آورد و در وقتی که ابوبکر با همه در مسجد بودند ندا کرد با آواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول صلعم از دنیا رفت مشغول
غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآن را در این جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است مگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر من
خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت نگوئید ما از این غافل بودیم و نگوئید من شما را بیاری خود نخوانده ام و حق خود را
بیاد شما نیاورده ام و شما را بکتاب خدا دعوت نکرده ام عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود
دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من ظاهر گردد و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را طلب تا بیعت کند
و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بخدا و

رسول

رسول الله بستید ابوبکر و جمعی که بر دور او بودند میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت
کن امیرالمؤمنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است پیغمبر از میان ایشان رفته است
او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و ایشان هفت نفر جمعی بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را امر کرد
که بر من سلام کنند و مرا امیرالمؤمنین بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود بلی بحق و راستی از جانب
خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است و سید مسلمین است و صاحب علم غر المحجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشاند تا
دوستان خود را به بهشت فرستد و دشمنان خود را بجهنم چون این خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانه جمیع صحابه رسول برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر از چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر
گفت چرا نمیفرستی که علی و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابوبکر گفت کی را فرستیم که او مرد درشت غلیظ بی حیائی است
و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند همه برگشتند و گفتند رخصت
نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من شوید قنفذ
انجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را بگفته زنان چه کار است و امر کرد جمعی را که دور او بودند
که هیزم حاضر کنند و خود هیزم برداشت و بر در خانه اهل بیت گذاشتند حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
با سایر اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات میزنم
پس حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در بگشا و گرنه خانه را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی
که بخانه من میخواهی در آئی آن بی حیا برنگشت و آتش طلبید و بر در خانه انداخت حضرت فاطمه فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف
شمشیر را بر پهلوی آن حضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر بازوی شریفش زد فاطمه خطاب کرد بپدر بزرگوارش و گفت یا رسول الله بد سلوکی
کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیرالمؤمنین بیتاب شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و
بینیش را شکست و گردنش را پیچید و خواست آن ملعون را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که او را امر بصبر
و نهی از مقاتله ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشته به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه

نقدیر میسّر شود از حق تعالی پیش گذشته و عهدی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این باب با من کرده هر اینه میدانستی که به
رخصت من داخل خانه من نمیتوانی شد پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند
و حضرت امیر شمشیر خود برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید و یکی را زنده
نگذارد دوید بنزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند آتش بر در خانه اش بریزید و او را بگیرید و اگر مانع شود
آتش در خانه اش بریزید قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت گرفتند و ریسمانی در گلوی حق
جوی آن مطلع انوار الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند و بروایت عیاشی خالد شمشیر را خود خواست که حضرت را کشد حضرت
شمشیر از دست او گرفت و خواست بر او بزند او حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه
مانع بیرون آوردن علی شود بر او مکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه نزدیک در آمد و مانع
شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که یک دنده از دنده های پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را
در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز ممانعت مینمود تازیانه بر بازویش زدند که استخوان شکست و بهمین ضربتها شهیده شد
و چون از دنیا رفت در بازویش گره بزرگی از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر را بآن حال بیرون کشیدند تا نزد ابوبکر لعین
آوردند و عمر با شمشیر برهنه بالای سر حضرت ایستاده و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر
و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمّل و مسلّح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت
داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد و یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفته و
ابوبکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابوبکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر
میگفت ما را کار زنان نیست بزنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی علیه السلام را بنزدیک ابوبکر آوردند حضرت فرمود که بخدا
سوگند اگر شمشیر من در دست من میبود شما بر من دست نمی یافتید والله من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که
که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و
شکستند و چون نظر ابوبکر خبیث لعین بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود برجستید

بخلافت

بر جای رسول خدا صلی الله علیه و آله و از دست اهل بیت او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز با من خدا و رسول
او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنها را بگذار دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت
و خواری حضرت فرمود که خواهید کشت بنده خالص خدا و برادر رسول او را و بروایت عیاشی گفت که بنده خدا را قبول داریم اما برادر
رسول را قبول نداریم حضرت فرمود آیا انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود گردانید گفتند بلی حضرت خطاب کرد بسوی ایشان که ای گروه مهاجران
و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیده اید از رسول خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول
علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت کرد
و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که گفت بعد از اینها ما اهل بیت را
خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و پیغمبری را با خلافت هر دو در ما جمع نکرده است علی علیه السلام
گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله ما هم این را شنیدیم پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه
و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا
بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کرده ایم
حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که این پنج نفر نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان
چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین
کنند من چه کنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال کن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده حضرت امیر
گفت اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر
از من غصب کردند با حدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در افترائی که بر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بستید این آیه است ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یعنی
آیا حسد میبرند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان

ملک و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود که کتاب پیغمبریست و حکمت سنت نبیست و ملک عظیم خلافت است و ما ئیم آل ابراهیم پس مقداد برخواست
و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر مانع شوی باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد
حضرت رسالت را و آنچه تو را بآن وصیت کرده است بجا بیاور سلمان گفت من برخواستم و گفتم بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست
که اگر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود میکشیدم و میزدم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او
و خلیفه او را امتش و پدر و فرزندانش را باین مذلت میکشید و می آورید پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رخا
پس ابوذر برخواست و گفت ای امت حیران بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول کرده اند حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اخلاف نوح اند و آل ابراهیم اند و بر
گزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان
بلند محل رحمت الهی اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم
حقیقه اند مانند ستارهای درخشنده هدایت کننده خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان منور کرده است محمد خاتم انبیا و سید
ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قاید غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث
علم او و اولای ناس بمومنین از نفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشان اند و خو
یشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که مقدم داشته است و موخر دارید هر که را
خدا موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس در آن وقت عمر برخواست و گفت چه عبث
در بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر نشسته است و بر نمیخیزد تا تو بیعت کند یا از منبر بزیر آی بفرما که گردنش
را بزنیم و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند
کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینه خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما
واران ذلیل تر و بیمقدار تر اند که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید

حسد و نفاق

حسد و نفاق خود را و عمر گفت ما را با سخن زنان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت تو با برادر
رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و تو را در میان قریش میشناسیم بآن صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا صلی الله
علیه و آله نگفت بتو و ابوبکر که بروید بعلی و سلام کنید بر او بامارت مومنان و شما پرسیدید که بامر خدا و رسول است گفت بلی
ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا
نگفته است والله که در شهری که تو در آن امیر باشی من نمیمانم عمر امر کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابو طالب
برخیز و بیعت کن حضرت گفت که اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت که گردنت را میزنیم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را
شنید تا حجت بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد و بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی
دست حضرت گذاشت و بروایت عیاشی چون عمر گفت گردنت را میزنیم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن
نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از آنکه این کار توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی
ترا حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش برید سلمان گفت چون حضرت را از مسجد
آوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند نزد ابوبکر جانب قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی
یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیده اند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او
گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمیع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر
بیعت کرد و سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سبحه در گردن بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت
فرمودند و بغیر امیرالمومنین تا چهار نفر بیعت کردیم و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند
اگر این طاغیان نبودند تو را اعانت نمیکردند تو غلبه نمیتوانستی بر ما جبر کنی و در وقتی که شمشیر در دست من باشد مرا جبن تو و نامردی تو را خوب میدانم و
لیکن طاغی چند تو را اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک
کیست که منع نام او توانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم عبدالمطلب و او زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او
بهم رسید و بعد از آنکه دو ولد الزنا از او بهم رسید عبدالمطلب صهاک را با جد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان

اصلاح کرده و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاکت و ملعون
شدید تا قیامت آیا میدانید چه کردید با خود سنت کافران پیشین آنچه را اختیار کردید و افتراق و اختلاف این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود
برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت که حالا که تو و امامت بیعت کردید هرچه خواهید بگوید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله میگفت بر تو و بر صاحبت ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود
عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده ات روشن نشد تا آنکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتب بهای خدا
خوانده ام که یک در از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تو است گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را
خدایان خود گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ لا یعذب عذابه
احد ولا یوثق وثاقه احد که این آیه در شان تو است یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا اعدای بیت
را بگیرد ای غلام فرزند زن گندیده پس حضرت امیر علیه السلام گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند که
اگر حضرت مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیثی که از حضرت رسول در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون
عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید که تو مرد مطیع و منقاد اوئی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و هیچ نگفتند عمر گفت ای سلمان
چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو صاحبت بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از اینها نیست ابوذر
گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و جفا کند برا
یشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین
خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حقی نیست و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر
گفت پس چرا احتجاج کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود ای پسر صهاک پس ما را در آن
حق نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر و فلان زاده است پسر زن خورنده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان
بردار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت
باد ترا و مصاحبت را و آنها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او وای بر تو ای پسر خطاب میدانی

چه کرده

که چه کرده و چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم
بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش از این
امت و آن تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند میفرماید تا
سنگ را از آن چاه برمیدارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی علیه السلام فرمود من در حضور شما از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم که اینها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر حضرت آدم که برادر خود را کشت و فرعون و
نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و از این امت دجال است و پنج نفر اتفاق
بر نوشتن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا آنکه
پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم و در آن وقت
عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشید علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چه
کار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا ببینی ترا بر خاک مالد
عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت
در آن وقت حضرت امیر علیه السلام آهسته بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت
مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر چهار نفر مردم بعد
از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هرون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری
و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته باشند
بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من
بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند بمن که نمیدانی اینها که بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت

کروهی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور بر بدیشان نزد و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرتکب خواهند شد سنت و
طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعلین با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریه و قران مجید بیک
دست و بیک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساوی اند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
چون حضرت امیر المومنین علیه السلام را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم
با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید گفت دست از پسر عمم بردارید بحق خداوندی که محمد را
بحق فرستاده است اگر دست از او بر ندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح
نزد خدا گرامی تر از فرزند من نیست و بچه او گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد
از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون
من خدا پدرت را رحمت عالمیان ازاد کننده بود و تو سبب نزول عذاب بر این امت مشو پس آنحضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود
فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام دست حسنین علیهما السلام
را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که نفرین کند حضرت امیر المومنین علیه السلام بسلمان گفت برو و دختر
محمد را دریاب که میبینم پهلوهای مدینه را که بحرکت آمده است و اگر موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد
بدرگاه خدا برآورد این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت
حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المومنین علیه السلام را میکشیدند و نزد ابو
بکر میآوردند چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید این آیه را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا
یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابو بکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای
آنحضرت است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدی بان خدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه
پس ترا درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده

نفر از انها بر مهاجر

نفر از آنها که بر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابو بکر خلافت او را و حجتها بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی
بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابو بکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم و او را از منبر بزیر میآوریم و بعضی دیگر گفتند
اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رفتند و گفتند یا امیر المومنین ترک کردی
حقی را که تو اولی و احق بودی بان از ابو بکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود علی با حق است و حق با علی است
بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند
که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از بابت نمکی اید در میان طعام و از بابت سرمه اید در چشم
کشنده و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان نیز خواهند آمد که بیعت کن الا ترا میکشیم پس باید با ایشان
قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که
بزودی امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و بعد از من از بابت هرون
و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر یاوران بیابی مبادرت کن
و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آیی و چون بلا عظمی واقع شد مشغول
تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین علیهما
السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند
و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و عمار و مقداد پس از خدا بترسید و ساکت
باشید برای آنچه میدانید از کینهای که در سینهای این جماعت است و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول
و اهل بیت او و اینها همه با هم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید برای او آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده اید در حق من و آنرا
تا حجت بر او تمام شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که او را ملاقات
میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه آن شقی بر منبر بالا رفت و همه بر دور منبر او جمع شدند اول کسی که از مهاجران

لکی گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد برامانت بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه
مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستیکه علی ابن ابیطالب امیر شماست بعد از من و خلیفه من است در میان شما باین وصیت کرده
مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاوری او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین
شما و والی شما خواهند شد بدترین شما اهل بیت منی وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت
من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشانرا محشور گردان در زمره من و از برای ایشان بهره کاملی از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند
نور رستگاری آخرت را خداوندا هر که بد و خلافت من کند در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض او مانند عرض آسمانها و زمین است
پس عمر با او معارضه شد و خالد در سب و جسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت ساکت شو در این امر بمنزله شیطانست که
حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند شیطانست در وقتی که بانسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من از تو بیزارم
پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخواست اول بفارسی گفت کردید و نکردید
و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه مشکلی را از تو سؤال کنند بکی پناه خواهی
برد و چه عذر داری در آنکه تقدیم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتأویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر
تر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را فراموش
کرده انکار نمودید و وعده او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما را
از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید و بر امت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید بر هم زدید و در این زودی عمرت
بآخر خواهد رسید و باین وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را با جزئت مبر بتحقیق که آنچه ما در حق علی
شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخواست
و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند
شد و در این دین شک خواهند کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید و اکنون چنین
کردید هر که زورش بهم رسد خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همگان

شما میدانند

شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح
کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبر خود کافر شدند
و بزودی وبال کار خود را خواهید کشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد
برخواست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که بیعت علی علیه السلام در گردن تو است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو
و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیرالمؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد تا این خیال بخاطر شما نرسد و بار
دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و آن منافق بود که در شان او ان
شانئک هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر سر منافقان و عمر و شما را چاووش لشکر کرد از چاووشی
یکبار ترقی کردی بخلافت و میفهمی میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی بن ابیطالب است حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی
برخواست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله امر کرد ما را که علی را امیرالمؤمنین بگوئیم و سلام کنیم بر او بامارت مؤمنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مؤمنان
و کشنده قاسطان است از خدا بترس و حق را بکسی که احق است باو برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش
ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولا ایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین پیش از همه میتوانند نمود
و حفظ ملت رسول بهتر میتوانند کرد و خیرخواه تر اند نسبت بامت از همه کس پس بگوئید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش
از آنکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق
گذاشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میان شما و او در مواطن بسیار در بار از مسجد سد کرد بغیر از در او و کریمه خود فاطمه را باو داد و
بسایر طلبکاران نداد و گفت من از شهرستان حکمتم و علی درگاه آنست هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید و همه شما در امور
دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچیک از شما ندارید پس چرا از او میل بدیگری
میکنید و حق او را بغارت میبرید بئس للظالمین بدلا پس ابی ابن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای
دیگری قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخواست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول

خدا شهادت میدهند به این قبول کرده گفتند بلی ما شهادت میدهیم که شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق
را از باطل و ایشانند امامان بعد از پیغمبر و اطاعت ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین ابو الهیثم برخواست و گفت
من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را
برای آن باز داشت که مردم بدانند که مولای هر که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم از آنحضرت سؤال کردند حضرت فرمود
بگوئید که علی ولی مؤمنان است بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد
ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخواست و بعد از حمد و صلوات گفت
ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که دیدم او را در این مکان یعنی در ما بین قبر و منبر و
دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شما است بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات
من و قضا کننده دین منست و وعده منست و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت او
و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که اهل بیت من ستارهای زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشان اند والیان بعد از من پس
مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اند اهل بیت تو گفت علی و طاهرون از فرزندان او پس مباش ای ابو بکر اول کسی که
کافر شود باین سخن و خیانت نمائید با خدا و رسول و خیانت نمائید امانتهای خود را و حال آنکه میدانید حق را پس ابو ایوب برخواست و گفت
بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید بایشان حقی که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق
که شما شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیده اند در مقامات متعدده میگفت اهل بیت من امامان شمااند بعد از من و اشاره بعلی
میکرد و میگفت که این امیر بره و کشنده کافران است هر که او را واگذارد خدا او را وامیگذارد و هر که او را
یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا تواب و رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ابو بکر
ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید
پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نتوانستی گفت چرا خود را در این مقام باز داشتی والله میخواهم

تو را خلع کنم

تو را خلع کنم و خلافت را به سالم مولای حذیفه بدهم پس ابو بکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل
مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم طمع افتاده
اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکر می آمدند تا چهار هزار منافق جمع
شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدند پس عمر گفت بخدا سوگند
ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخنی میگوید مثل آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک
حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانید یا بجمعیت خود ملحق شده اید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با
قلت عدد از شما بلندتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او
بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنشین ای خالد خدا
دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم
گوشهایم کر شود که میگفت روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم او را
در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنها اید پس عمر برخواست که بر او حمله کند حضرت
امیر المؤمنین برجست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته
شده و عهدی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیشتر شده هر آینه نمینمودم که کی یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است پس بسوی
اصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهید شد مگر بروشی که
دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی با او گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمی آییم
والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم بحق در آن بکنم زیرا
که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه این حدیث و قلیلی است
از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه ها وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق
وارد شده است و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از جمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قصه سقیفه

مختلف است واز شیعه میگویند وجمعی کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت تا آنکه اورا باکراه درآوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت وگفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابوسفیان وخالد بن سعید وعباس عمّ رسول خدا صلی الله علیه وآله و پسرهای او وابوسفیان بن الحارث وجمیع بنی هاشم وگفته اند زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد وگروهی از انصار وغیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند وشکستند وهمه را بجبر آوردند نزد ابوبکر تا بیعت کردند وکسی بغیر از علی علیه السلام نماند واز برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند وبعضی گفته اند بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری وبسیاری از ایشان روایت کرده است وگفته است که چون انصار دیدند که خلافت بایشان نمیرسد گفتند علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ خود والضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم ابن سو نصر بن مزاحم در کتاب صفین وبسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند وآنچه اکثر محدثین عامه واعیان معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر المؤمنین امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه وملازمت خانه خود را اختیار کرد وبیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا وعنا بعالم رحمت وبقا رحلت نمود وچون آنحضرت رحلت نمود بیعت ودر صحیح بخاری ومسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه وفات یافت روی مردم از او گردید واز خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد ومدت حیات فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید که از جمله غرایب آنست که با آنکه این فاضل از صحیح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد وحال آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا عون نیافت وتمکن نبود او را امتناع قبول بیعت نکرد وچون روی مردم از او گردید ومضطر شد بیعت کرد والضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق ومدح میکنند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر ومقداد با جمعی از صحابه نزد علی علیه السلام تردد میکردند واو در خانه فاطمه علیها السلام بود ومشورت میکردند در امور خود بیکدیگر ومصلحت میکردند پس عمر آمد وداخل خانه حضرت فاطمه شد وگفت ای دختر رسول الله احدی از خلق محبوبتر نیست نزد ما از پدر تو وبعد از پدر تو احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو وبخدا قسم این مانع نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم وخانه را برایشان بسوزانم چون عمر بیرون رفت وایشان آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت ومیدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه میائید

ایشان رفتند

ایشان رفتند وبا ابوبکر بیعت کردند وباز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معاویه است که بعلی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زنت را بر درازگوشی سوار کردی ودستهای دو پسرت حسن وحسین را گرفتی وروزی که با ابوبکر بیعت کردند ونگذاشتی احدی از اهل بدر وسوابق را مگر آنکه با زن وپسرانت بدر خانه ایشان رفتی وخواهش از ایشان کردی که از برای قتال با صاحب رسول خدا صلعم واجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر واگر محق میبودی اجابت تو میکردند واگر فراموش کنم هرچیز را فراموش نکنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که بتحریک تو از جا بدر آورده که اگر چهل نفر می یافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر والضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان وزبیر وانصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند سلمان گفت اختیار را درست کردید که با انصار ندادید اما خطا کردید که بمعدنش که علی باشد ندادید ودر روایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید واگر بایشان میدادید دوکس با شما اختلاف نمیکردند وبرفاهیت آنرا کاملی میکردید والضا از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردان چند از مهاجران در بیعت ابوبکر وبغضب آمدند علی وزبیر وداخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از ایشان اسید بن حضیر بود وسلمة بن اسلم پس حضرت فریاد زد وایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد وهجوم آوردند وشمشیرهای علی وزبیر را گرفتند وبر دیوار زدند وشکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد وکشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد وخطبه خواند وعذر خواست از مردم که بیعت من امری بود ناگهانی واقع شد وبی تأمل وخدا از شر آن نگاه داشت ومن ترسیدم که فتنه بشود وبخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم وامیری بگردن من انداختند که طاقت او ندارم واز دست من بر نمی آید ومیخواستم که قوی ترین مردم بجای من میبود واز این مقوله عذرها خواست ومهاجران قبول کردند ودر روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با ایشان بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند ودر روایت دیگر عبد الرحمن بن عوف با ایشان بود ومحمد بن سلمه نیز همراه بود واو شمشیر زبیر را شکست وباز از کتاب جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی علیه السلام وزبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلام بودند پس عمر آمد بسوی ایشان وگفت بحق خدائی که جانم در دست اوست بیرون می آئید بسوی بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید وشمشیر از دست زبیر افتاد وابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند وشکستند پس ابوبکر گفت

بکذارید خدای را و روایت نیز از جوهری کذشته است در روایت دیگر آنست که سعید بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود
و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میکریست
و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابو بکر و عمر کفت جواب میدهم شما را الجواب کی عبد الله
بن الحسن کفت در وقتی که از حال این دو کس از او سؤال کردند کفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود مرد و غضبناک بود
بر جماعتی که این دو نفر از ایشان بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضا جوهری از امام محمد باقر روایت کرده است که عمر با ابن عباس کفت
که صاحب تو اولی بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا صلعم مکر آنکه نترسیدیم بر او از دو چیز کفتم کدام است انها کفت نترسیدیم بر کمی
سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید کفته است اما امتناع علی علیه السلام از بیعت ابو بکر تا آنکه او را بالعنف بیرون
آوردند بان نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث و تواریخ
نقل کرده است و همه ثقات اند و مأمون اند و غیر او نیز از امثال او ذکر کرده اند که حصر آن نمیتوان کرد و ایضا روایت کرده است از ابو بکر
باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابو بکر بعمر کفت کجاست خالد بن ولید کفت حاضر است ابو بکر کفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید
تا بیعت کنند پس عمر داخل شد و خالد بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر کفت این شمشیر چیست کفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه
جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنکی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست
زبیر را کرفت که برخیز آنرا و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل
شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست حضرت را کرفت و کشید و آورد و بدست
خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و میکشیدند آن حضرت را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند
و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیات و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا
کرد ابو بکر را و کفت چه زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا سوکند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات
کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابو بکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه راضی شد و ابن ابی الحدید بعد
از آنکه این روایت را نقل کرده است کفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت

کرد که انها بر او

کرد که انها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب از جمله کناهان صغیره بود که امر زیده شدند و اولی آن بود که او را کرامی دارند و رعایت
حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحدید کفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب
دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه خون او را هدر
کرد چون این حدیث را خواندم نقیب کفت هر کاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب
و سقط ولدها ظاهر حال آنست که اکر در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند محسن نام از او سقط شد او
تقیه کرد و کفت صحت و بطلانش را هیچیک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت
سقیفه را بهمان نحو که سابق ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده
که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی علیه السلام و کفت بیرون آیید و الا خانه را بر شما میسوزانم و ابن حرانه در کتاب غرر از
زید بن اسلم روایت کرده است که کفت من از آنها بودم که با عمر هیزم بر داشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند
از بیعت و عمر بفاطمه کفت که بیرون کن هر که در این خانه است و الا میسوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی و فاطمه و
حسن و حسین و جمعی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه کفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی کفت بلی و الله یا بیرون آیند و بیعت
کنند و ابن عبدویه که از مشاهیر ایشانست کفته است که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشسته بودند و ابو بکر بعمر کفت
که اکر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتش بر داشت و آمد که خانه را بسوزانند فاطمه کفت ای پسر خطاب آمده
خانه ما را بسوزانی کفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوطتر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان
نحو روایت کرده است تا آنجا که کفته است بنو هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود و زبیر خود را از بنی
هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرانش بزرک شدند و او را از ما کردانیدند پس عمر
رفت با کروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام با اسید و سلمه کفت بیایید و بیعت کنید و ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید
و بیرون آمد عمر کفت سک را بکیرید سلمة بن اسلم شمشیر را کرفت و بر دیوار زد و او را زدند و علی را کشیدند و بسوی ابو بکر بردند
و بنو هاشم همراه بودند و علی علیه السلام میکفت من بنده خدا و برادر رسول او ام چون آن حضرت را بنزد ابو بکر بردند کفتند

بیعت کن حضرت فرمود من احق‌ام باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولی‌اید باینکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید
بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید
والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت که حیث با یکدیگر
ساخته‌اید امروز از برای او میکنی که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابو بکر گفت
اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را
نداری و ابو بکر قوت برای این امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس باو راضی شو و اگر زنده بمانی
و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی علیه السلام
گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام
او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احق‌ایم باین امر از شما ما در میان کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و داند
فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش
نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابو بکر میشنیدند دو کس
بر تو اختلاف نمیکردند ولیکن ایشان با ابو بکر بیعت کرده‌اند پس علی علیه السلام بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود شد
تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام
حضرت فاطمه را سوار کرد و شب بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول
خدا ما با این مرد بیعت کرده‌ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی علیه السلام فرمود رسول خدا
را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت میرآمدم فاطمه گفت علی آنچه کرد خوب کرد و ایشان کردند کاری که خدا
جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط
تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر بابو بکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده‌اند و در خانه علی علیه
السلام جمع شده‌اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و ایشان را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائی

که جان عمر در دست

که جان عمر در دست اوست یا بیرون می‌آئید یا آنکه خانه را با هر که در آن هست میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند
مگر علی که گفت سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی
بحیاتر و بدکردارتر از شما ندیده‌ام جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما مشغول غارت خلافت شدید
پس عمر بنزد ابو بکر آمد و گفت علی تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابو بکر قنفذ را گفت برو علی را بیاور
قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله ترا میطلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آورد نزد ابو بکر گریست
و گفت برو و بگو امیر المؤمنین ترا میطلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون
قنفذ این رسالت را آورد باز ابو بکر بگریست پس عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمده و در را کوبید چون
حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون
مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود
و عمر با جمعی ماند علی را بدر آوردند و بنزد ابو بکر رسانیدند و گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را
میزنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت بنده خدائی اما برادر رسول نه و ابو بکر ساکت بود و سخن نمیگفت
عمر گفت با ابو بکر که در باب او چه امر میکنی ابو بکر گفت من او را اکراه نمیکنم مادامی که فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلام بنزد مرقد
مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس عمر با ابو بکر گفت
که بیا برویم بخانه فاطمه که او را بغضب آورده‌ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر
آمدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون
داخل شدند حضرت رو از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابو بکر گفت ای حبیبه رسول
خدا من قرابت رسول را دوست‌تر میدارم از صله قرابت خود من آرزو میکنم که کاشکی روزی که پدر تو مرد من
میمردم و بعد از او نمیماندم آیا گمان داری که من ترا نشناسم و حق ترا ندانم و میراث ترا از حضرت رسول منع نمودم
من شنیده‌ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما گروه انبیا میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت اگر حدیثی

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم آیا اقرار با و میکنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را که نشنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه از رضای منست
و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی
کرده باشد و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه
را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خوشنود نگردانیدید و هرگاه رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد و با ابو بکر گفت
پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابو بکر العظر گریست بر حدی که نزدیک بود هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم
ترا در هر نمازی ابو بکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابو بکر و با مردم گفت شما هر یک میروید
و با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول خدا
این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابو بکر گفت اگر نه ترس این بود و آنکه میترسم عروه اسلام
سست شود هرآینه یک شب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت
و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلادری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت تعصب است روایت
کرده است که چون ابو بکر علی علیه السلام را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در
در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت آری و این قوی تر است در آنچه پدر تو آورده است
پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با ابو بکر نکرد تا آنکه دید دود از خانه اش بلند شد و ایضاً بلادری از ابن عباس روایت کرده است
که چون علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابو بکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را بنهایت عنف و شدت پس چون او را آورد
گذشت میان ایشان سخنی پس علی علیه السلام بعمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند تو را حریص نکرده است بر امارت
او مگر آنکه فردا ترا امیر دیگران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلام مگر بعد از شش ماه و جرأت
بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات فاطمه علیها السلام و ایضاً ابراهیم روایت کرده است که قبیله اسلم ابا کردند و گفتند تا بریده بیعت
نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله با بریده گفته است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود

علیه السلام فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و میان آنکه بیعت کنم با کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد
شوند و از دین بر گردند و من اختیار این کردم بر من ستم کنند و مردم از دین بر نگردند و ایضاً از عدی بن حاتم روایت کرده است
که گفت بر هیچ کس آنقدر رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند و نزد ابو بکر آوردند و ابو بکر با او گفت بیعت
کن علی گفت اگر نکنم گفت سرت را بر میدارم پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست را گشاده
نکشود و بلند کرد و گفت المنان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید که ای طالب حق یقین بدانکه دلیل عمده مخالفان بر خلافت
ابو بکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند
اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است
بحث اول آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند اول آنکه تحقیق چنین امری ممکن است یا محال
دویم بر تقدیر امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سیم آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حقیقت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجت
بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعه بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابو بکر باجماع موقوف
بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و آنها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چه گونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد
با خلاف کرده اند در آنکه اجماع بتنهائی حجت است یا سندی میباید داشته باشد و این سند حجت است و سندی که ذکر کرده اند
بر این قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را بنماز و آن بوجوه چند باطل است اول آنکه علمای امامیه با
احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود بلکه بامر عایشه
بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس یا عباس کرد و بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود
نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی
محراب پس ابو بکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابو بکر یعنی بتکبیر او دویم آنکه حجت بودن قیاس
ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل در فیه بر ابطال او
اقامت نموده اند سیم آنکه بر تقدیر حجت در جای حجت است که علت در اصل بوده باشد و وقوع ما وی در اصل باشد در آن علت فرع

این مخصوص نیست بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر نیکوکار و بدکردار جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت
و قرشی بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضاً امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت
و نسب و امور دیگر در آن معتبر نیست و چون خلافت و سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست در آن علم بسیار و شرایط بی
شمار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خر در گل میماندند و استعانت از حضرت امیرالمؤمنین و سایر صحابه
مینمودند و آنکه بعضی از آن ملاعین گفتند که حضرت رسول صلعم او را برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را برای دنیای خود اختیار نکنیم
محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا
و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست بقرابت زدند چهارم آنکه قیاس اگر حجت باشد
در مسائل فروع حجت است نه در مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه گردانیدن حضرت رسول امیرالمؤمنین را
در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از آن معزول نکرد و هرگاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل
بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز بحث دوم آنکه از
اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت
نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت
رسالت بلند نکردند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط بیابد از او جمعی فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت
کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست که بیعت بخت نصر و نمرود و شداد و مسیلمه
کذاب باین رسوائی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیرالمؤمنین بیعت کرد اجماع
متحقق شد جواب گوییم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند
چنانچه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند ابوبکر در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا
رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده
و طایفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب استیعاب و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند

که سعد با هیچیک

که سعد با هیچیک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند برای آنکه اقوام او از قبیله خزرج
بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر
بیرون رو و سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیرش باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق
داشت هر هفته نزد جماعتی میبود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا
گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست
و بلاذری در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد هر یک بر او تیری انداختند و او کشته
شد پس بتوهم مردم انداختند که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیرالمؤمنین از ایشان
تا آخر ایام حیاتش متواتر است و آنچه آنحضرت در جواب معویه نوشت صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرده بحث سیم آنکه بر تقدیر
تسلیم تحقق بیعت بعد از ششماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و اموال و امور مسلمانان
میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و ایضا دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک
امر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشند ممکن است متقدم پیش از موافقت متاخران از رای برگردد پس اجماع مدعیان ابوبکر
چه فایده میکند و از جمله غرایب آنست که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران
چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند و گفته اند هرگاه ثابت شد حصول
امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی
و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در
دین داشتند اکتفا کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقدشان اجتماع
هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکاری نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند اعصار بعد از آن تا این زمان
و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است اول اجماع اهل عقد و حل هر چند از بعضی بعد از تردد و تو
قفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شدید

که بلیغی دالی شما باشد بر حکم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح بخاری و غیر آن از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار
در فرستادن ابوبکر و عمر و ابوعبیده را بسوی علی رسالت لطیفی است که ثقات بسندهای صحیح روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت
کرد چون برخاست گفت خدا برکت دهد شما را و ران امری مرا از رده کرد و شما را ش دکر دادید و آنچه روایت میکنند با
ابوبکر بیعت نکردند علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر پس ابوبکر روز دیگر با اهل بیش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد
از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت
ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین
نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است و از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند بان
مثابه که کسی از باران بگریزد و خود را بکنیفی بیندازد و هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه
معلوم شد که بنایش بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج بود و تواطیه در میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را خلیفه کنند و ابوبکر
بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت جماعت اجماع متحقق نشد و عدم انکار چون معلوم نشد و هرگاه
ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت
که اجماع بر خلافت و امامت ابوبکر بر عدم اکتفا به بیعت آحاد است متحقق بود زیرا که در صحیح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی
از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک
فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه روح دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست و امامان از فرزندان
او امینان پروردگار منند و ریسمانی کشیده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف
کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و اعجب آنکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نماید
در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق بآنکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف
دیگر باشند این یک شخص شهادت دهد که درهمی زید از عمرو طلبید از و شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت

او اکتفا مینمایند

او اکتفا مینمایند و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را تیر باران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند اگر بحوار
در قیامت یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در روز وبال او شریک باشی اختیار داری بحث چهارم آنکه هرگاه
باحادیث سابقه و اقرار بیشتر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی قریب شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام و ابوبکر و عمر در خلافت و آنحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس باید
قایل شوند باینکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند باینکه آنحضرت در این مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی
تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند
بصحت این حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق با علیست و علی با حق است با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن
تعصب در کتاب احیاء علوم گفته است که هرگز صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود
روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر در میان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانچه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی از حنابله که قرض
از مردی از اهل کوفه داشت و نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب
خود در روز غدیر رفتم نزد قبر حضرت امیرالمؤمنین که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه
و سب صحابه علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت اینها چه گناه دارند و الله که این راه را نگشوده و جرأت
نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آن مرد گفت صاحب قبر کیست گفت علی بن ابی طالب آن مرد از روی تشنیع گفت
او ایشان را جرأت بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آنمرد گفت اگر علی بحق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد با بکر و عمر
داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت چون اسمعیل این سخن را شنید برخاست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت
کند اسمعیل را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد بحث پنجم آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمده دلائل
ایشانست بر خلافت خلفای خود ما بهمین احادیث که سند اجماع ایشانست اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت اینها را بلکه کفر و
نفاق ایشان زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود با امر ابوبکر با بر حضار او و آن خانه

محیط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم دران خانه بودند و استخفاف و تهدید و ایذاء
ایشان نمود و ایشانرا بخشم و غضب آورد بلکه از روایات مستفیضه محفوفه بقراین جلیله معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه
تازیانه و غلاف شمشیر براو زدند تا اورا مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و
خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام بنزد عایشه
رفتیم پس عمه ام ازو پرسید که از زنان کی محبوبتر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان که محبوبتر بود بسوی آنحضرت گفت شوهرش
و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که فاطمه پاره تن منست هرکه اورا آزرده
میکند مرا آزرده میکند و هرکه اورا آزار میکند مرا آزار میکند و هرکه اورا بتعب میاندازد مرا بتعب انداخته است و از ترمذی روایت
کرده است که فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان مؤمنان است یا زنان این امت و ایضا بروایت
ترمذی از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا صلعم از فاطمه در سیرت و رفتار و نشستن و بر
خواستن و چون بنزد آنحضرت می آمد حضرت برمیخاست و اورا میبوسید و بجای خود مینشانید و چون حضرت بنزد او میرفت برمیخاست
و اورا میبوسید و بجای خود مینشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلعم بعلی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم گفت منم جنگ با هرکه شما با او جنگ کنید و صلحم با هرکه شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم
گفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از او سؤال کنم که استغفار کند از برای
من و از برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا کردم چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون
صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادر ترا بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بر
زمین نیامده بود از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است
و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که حدیثی که حذیفه بشما نقل کند تصدیق او
بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول از

صحیح بخاری

صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم رسول خدا را حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا
من اینرا دوست میدارم پس تو اورا دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از اهل
تو نزد تو محبوبترند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که طلب کن از برای من دو پسرم را پس ایشانرا میبوسید و در بر میگرفت و ایضا ترمذی از
ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله دست در گردن حضرت امام حسن کرد و گفت خداوندا من اینرا دوست میدارم
پس تو دوست دار اورا و دوست دار هرکه اورا دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا ترمذی
از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله دست در گردن حضرت امام حسین کرد و گفت خداوندا من اینرا دوست
میدارم پس دوست دار هرکه اورا دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا ترمذی از اسامه روایت
کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من اند و دو پسر دختر
من اند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشانرا دوست دار و هرکه ایشانرا دوست دارد اورا دوست دار و ایضا ترمذی
از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود حسین از منست و من از حسینم خداوندا دوست دار کسی را
که حسین را دوست دارد حسین سبطی از اسباط و ایضا ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که
حسن و حسین دو سید و مهتر جوانان اهل بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود حسن
و حسین دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که درین رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است
که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت
کرده است در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب دردناک خوار کننده پس معلوم شد آنها که این اذیتها بایشان
رسانیده اند ملعون اند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و شقاق و نفاق اند پس چگونه صلاحیت امامت
داشته باشند **طعن چهارم** مصیبت عظمی و داهیه کبری آنست که در غصب فدک از ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد **اول**
از طریق شیعه مجملی از آن روایت میکنم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آنرا ایراد مینمایم تا معلوم شود در فضایح این قضیه متفق علیه
هر دو فرقه است و مجمل این قضیه هایله آنست که چون ابوبکر غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نمود از مهاجران و انصار بجبر بیعت

کرفت و کار خود را محکم کرد و طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه
قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی دیگر ممکن باشد که باعث میل منافقان از ایشان لیکن با آن ظالمان نشود آن
خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد
ممکن است که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد باین سبب در اول حال در وقتی که صحیفه ملعونه
را نوشتند این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله
بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیرالمؤمنین علیه السلام جاری شد
اهل فدک و سایر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند لهذا بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل
شد و آت ذا القربی حقه یعنی بده بخویشان خود حق او را پس حضرت رسول صلعم از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت
فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول صلعم فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ
گرفته شده است و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و فرزندان تو است تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت
غصبی برا او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد
که وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث
مرا از پدرم رسول خدا بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی او را بمن داده بود ابوبکر گفت
برآنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را آورد ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم بآنچه رسول
خدا صلعم در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول صلعم گفت ام ایمن زنیست از زنان اهل بهشت ابوبکر گفت
بلی پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خود که بده بذا القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بطعمه بحضرت فاطمه داد بامر خدا
و حضرت امیرالمؤمنین نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز شهادت دادند پس
ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر گفت که فاطمه:

دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی علیه السلام برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد و فاطمه گریان شد
و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیرالمؤمنین نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او جمع بودند و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی
فاطمه را از حق و میراثش از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول او مالک و متصرف شده بود ابوبکر گفت این حق همه
مسلمانان است اگر اقامت شهود بکند برآنکه رسول خدا او را بآن داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهم والا او را در او حقی نیست پس حضرت
امیر گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد
و مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از که گواهی خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود پس چرا در فدک از فاطمه
گواهی طلبیدی برآنچه در دست او بود در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه طلبیدی چنانچه از من طلبیدی
در آنکه فرض کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت ای علی سخنان را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می آوری میدهیم والا
تو را و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت
پس اگر گواهان در نزد تو گواهی بدهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر لعین گفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر
مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت
و قبول کرده شهادت مردم را همچنانکه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را که فدک را بفاطمه داده اند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی
را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داده که از پیغمبر میراث نمیماند و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانانست و تحقیق که رسول خدا فرمود
که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول را و برعکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند شد
و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر علیه السلام کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و
شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان غدار که در و دیوار بگریه آمد پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت
دیدی امروز علی با ما چه کرد اگر در یک مجلس دیگر چنین معارضه با ما بکند کار ما را برهم میزند در این باب چه تدبیر بخاطر میرسد عمر گفت رای
آنست که امر کنی بقتل او ابوبکر گفت این کار را که میکند عمر گفت از خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامر عظیمی بداریم

گفت بهرچه میخواهید بدارید اگرچه بر قتل علی بن ابی طالب باشد گفت ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر
گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت
عمیس که در آن وقت زن ابوبکر بود و سابقاً زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این سخن را شنید و نتوانست علانیه این خبر را بآنحضرت
برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام و سلام مرا بایشان برسان و در گذر این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی علیه السلام
پیغام کرد ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون
رو بدرستی که من از برای تو از خیرخواهانم و اسماء گفت اگر متفطن نشوند مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت
امیر فرمود که فلانه را سلام برسان و بگو که خدا نمیگذارد اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند کی با ناکثان و قاسطان
و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر برخواست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود تنها بعمل آورد
و خالد لعین شمشیر بسته در پهلوی حضرت ایستاد چون ابوبکر بتشهد نشست ازان اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت سطوت و شجاعت
آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهوی کرده است
پس ملتفت شد بجانب خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن
سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود که آیا
میکرد گفت آری بخدا اگر پیش از سلام مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد و عمر گفت
بخدای کعبه که میکشد او را پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست ازان لعین برداشت و بگریبان عمر بدگهر
چسبید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و لشکرم یاور کمتر و عددم
و داخل خانه خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود و ابوبکر تشهد را طول داد و فکر میکرد که نزدیک بود آفتاب طلوع شود و بروایت
ابوذر حضرت خالد را بانگشت سبابه و میانین گرفت و فشاری داد و نعره زد که نزدیک بود که جان پلیدش برآید و جامه اش نجس کرد
و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر با عمر گفت از مشورت شوم تست من میدانستم این حالت را خدا را رستگاری
که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاه بر او میکرد که او از ترس بر میگشت پس ابوبکر عباس را

طلبید که شفاعت

طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم قسم داد حضرت دست
برداشت پس عباس میان دو دیده نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
بابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست
فدک را و خلافت را هر دو رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را صاف کرده ام که بیاشامی و تو میخواهی تشنه
باشی چنانچه همیشه بودی و گردنهای گردنکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر او را نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان
قریش را کشته است و سلسله ها را بر انداخته است و فتنه های او را آرام میکنم تو از تهدیدات او پروا مکن ابوبکر گفت ای عمر ترا
بخدا سوگند میدهم که دست از این افسانه ها برداری بخدا سوگند که اگر او اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ هر دو را میکشد
بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد دویم آنکه
رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینه در دل دارند اگر اینها
نبود الحال خلافت باو برگشته بود آیا فراموش کردی روز احد را ما همه گریختیم و تنها شمشیر کشید و علم دران دشت و شجعان ایشان را بر خاک
هلاک افکند تو فریب خالد را مخور تا او متعرض ما نشود متعرض او مشو مؤلف گوید که اگرچه سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را در قضیه
امیرالمؤمنین علیه السلام اخفا کنند و در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب خالد را
نقل کرده اند و از قرینه واضح است بر صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب
پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را بقتل علی ابوجعفر گفت که بلی گروهی از سادات علویه این را روایت کرده اند و الفاظ روایت
کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و از او سؤال کرد از آنچه ابوحنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر
سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت چه بود آنچه ابوبکر گفت
زفر گفت بر تو نیست که این سؤال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که این از اصحاب ابوالخطاب خواهد بود ابن ابی
الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم لکن امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب
الایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبدالله و جمعی دیگر از فقهای عامه

روایت کرده است و گفته است از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگوئی در آنکه ابوبکر کرد همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمع دیگر از اهل مدینه
گفته‌اند قصوری ندارد و اگر از برای صلاح است که متفرق نشوند مردم را کشد چون مردم را از بیعت ابوبکر منع می‌نمود او هم امر تفتیش او نمود و بعضی از اهل
در زمان شناخت این عمل را روایت نکرده‌اند اما اصل تمهید ابوبکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن
که با خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده‌اند و همین نحو او را لیس جواز حرف زدن پیش از سلام کرده‌اند بعد از آن نقل کرده است که
کسی از ابو یوسف قاضی بغداد اش کرد ابوحنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر گفته بود ابو یوسف جواب نگفت گفت خموش باش نور از این
چه کار است والله که اگر علی راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او واجبی لیس همه شهادت میدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده علی از
اهل سنت است پس چه بر روی زمین از این بیشتر بلا باشد که با این حال امر تفتیش او کند و اگر علی به بیعت او راضی نبود این عین مذهب
شیعه است که ابوبکر بجبر از علی تقدم کرد تا این کلام فضیل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته‌اند و از خفای سایر جماعت علی سخن
گفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب آن سبب چنین امر شنیع بوده است که از خوف فضیحت اظهار او نمی‌نوشتند کرده و کدام مسلمان تجویز این می‌نمود
کرد که که اراده قتل چنین بزرگواری نماید فایبت امامت و خلافت دارد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدک
وارد شده از آن جمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیت ایشان میدهد و این قسم سخن از غیر ائمه انام که منبع وحی و
الهام‌اند از دیگری نمی‌تواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بعثمان بن حنیف نوشته **فصل اول** در آنچه وارد شده از اخبار و سیر که از دانای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان
ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنم در این فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است و این ابوبکر جوهری مرد محدث عالم کثیر الادب ثقه
صاحب ورعی است که ثنا کرده‌اند بر او محدثان و روایت کرده‌اند از تصانیف او و غیر تصانیف او پس بسند این خطبه را روایت کرده است
از زینب دختر حضرت امیرالمؤمنین و از امام محمد باقر علیه السلام و از عبدالله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و
مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه ایضا در شافی بسند عامه از عایشه
روایت کرده است و سید بن طاوس رحمه الله از طرق عامه روایت کرده است و خطبه‌ای باین شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار
طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد می‌نمایم روایت کرده‌اند

که چون ابوبکر

که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهر را بر سر بست و چادر عصمت را در سر کرد و روانه
شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش در پایش می‌پیچید از حیا و رفتارش را از رفتار حضرت رسالت هیچ فرق
نمی‌توان کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین آمد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش
کشیدند و در پس پرده نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود
که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه بعد از حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق
نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و رغبت که او را
راحت آخرت را برای او پسندید و از تعب او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی پروردگار غفار
و مجاورت خداوند جبار و صلوات خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین اوست بر وحی او و برگزیده است از جمیع خلق و سلام و رحمت
و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل امر و نواهی خدائید و حاملان دین و وحی
اویید بر شما خوانده شده و شما را امین گردانیده است که حجت بر بندگان خدا تمام کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید و خدا را
عهدی در میان شما هست که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل قرآن را به بلیغ
وجوه ذکر کرد و علل و اوامر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را بآن امر کرده است
یا نهی از آن فرموده است بدرستی که نمی‌ترسد از خدا مگر علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است آنچه میگویم و آنچه میکنم در آن تجاوز
از حق و عدول از حق نمی‌نمایم پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما دشوار بود
بر او عزوبت شما حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم بود اگر نسبت او را یاد آورید پدر منست نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان
شما و برادر و پسر عم منست نه مردان شما چه نیکو بزرگوارست این نسبت یا را یاد دارید پس رسالت خدا را بر شما رسانید و نبوت خدا را ظاهر
گردانید و مشرکان طریق معارضه مسکوت داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت و بتهای ایشان را در هم شکست و سرهای سرکرده‌های
ایشان را بتیغ بی دریغ شکافت و راه حجت را برای ایشان بست بحکمت و موعظه نیکو و جمعیتهای ایشان را برایشان و شجاعان ایشان را گریزان
گردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره زیبای حق از پرده جهالت رخ نمود و اهل دین برسند هدایت

شدند و اعوان شیاطین و راه زنان دین لال گشتند و از زلزل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق گشوده شد و کلمه اخلاص
تمام و دین اسلام عام گردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار گودال جهنم بودید و خار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پایمال
طمع هر ستمگر بر شما میگذشت و هلاک و استیصال شما را آسان تر از آب خوردن و آتش ربودن می پنداشت آب متعفن چرکین و بول
و سرگین شتر را میخوردید و پوست برگها یا برگ درخت را قوت خود میکردید و با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان
از دور بربایند شما را پس حق تعالی شما را از این مهالک و مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه و آله نجات داد بعد از آنکه آزارها کشید و ببلاهای
کوچک و بزرگ مبتلا گردید و بعد از آنکه گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شده و هر بار که آتش
جنگ را افروختند حق تعالی آتش ایشان را بآب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از
مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت از جنگ رو نگردانید تا فرق جرأت ایشان را پامال قدم شجاعت خود گردانید
و سرکهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را بآب تیغ بی دریغ خود فرو نشانید خود را بتعب می افکند در اعلای دین حق تعالی و انجام
ملتهم در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از او جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود دامن برزده بود در طاعت خدا و خیرخواه
خلق بود خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما
منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار حوادث میکشیدید و چون جنگی رو میداد پهلوتهی میکردید و در هنگام قتال پشت بدشمن داده میگریختید پس چون
حق تعالی از برای پیغمبرش خانه پیغمبران خود در آخرت اختیار کرد و او را بدار اصطفای برگزید کینهای پنهان شما ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و
هویدا گردید در شما آثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جامه دین و بسخن در آمدند گمراهان که از ترس شمشیر دهان بسته بودند و پیدا شدند گمنامان حقیر
و از همه کس ذلیل تر بودند و شتر اهل باطل بصدا در آمد و بجولان آمد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از جائی که فرو برده بود بلند کرد و شما را
صدا زد دید که همه اجابت او کردید و چشم بر عزت و بنیاد او خندید و گفت برخیزید سبکبار برخواستید و شما را بغضب آورد و براهی حق دیده
غضبناک پس بر شتر دیگر داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد
پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین
فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور امت و چگونه بشما درست میشود امر ملت و شیطان شما را

بکدام جانب

بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست و امور آن ظاهر است و احکام او واضح است و نشانهای او هدایت است و او
امر و نواهی آن لایح و هویداست انداختید آنرا بر پشت سر خود آیا رغبت بغیر آن دارید یا حاکمی بغیر آن میخواهید بد است برای ظالمان
حکمی مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیانکاران است
پس آنقدر صبر کردید که خلافت بطریق خود بر قرار گردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنها و پیدا کردن بدعتها و هر صدای
که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار دین جلی را فرو نشانیدید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو گردانید
و در پرده و بمکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته میخواهید در لباس دینداری انوار شریعت را پنهان
کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید و کینهای رسول را در اهل بیت رسول تدارک کنید و ما صبر میکنیم بر ضررهای شما مانند کسی
که بکارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جمله آنها آنست که گمان میکنید که من از پدر خود میراث نمیبرم پس آیه خواند
که مضمونش اینست که آیا حکم جاهلیت را طلب میکنند و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت
مرا بلکه دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است که حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما
معاونت کنند ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خداست آنکه تو از پدر خود میراث ببری و من از پدر میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب
افترائی بر خدا بسته اید آیا عمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید و ورث سلیمان داود
یعنی برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته است رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا بخش
مرا ولی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی
اولی اند ببعضی در کتاب خدا از بیگانها پس آن حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید
مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم
را از آنها بیرون کرده است آیا میگوئید من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث نمیبرم آیا شما داناترید
بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه دید که از آن منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر فدک
را امروز بی معارض و منازعی تا روز حشر ترا ملاقات کند در مقام حساب از تو سؤال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده

حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید و هر چیز را قرارگاهی هست و بعد از این خواهید
دانست که کیست آنکه می آید بسوی او عذابی خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب با انصار نمود و فرمود که ای گروه شجاعان که خود را
یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافل است در ستمی که بر من میرود و میبینید آیا رسول خدا پدر من
نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند خوش زود در حق ما بدعتها شدید و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه
طاقت آنچه از شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من در شما هست و اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی عظیم است اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت
و صحراها ظاهر شد و ستارهها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد و از این عظیمتر مصیبتی نمیباشد اما این سبب نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی
میفرماید و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد و کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند
و بزودی خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قبیله آیا ستم میراث پدر مرا از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه
کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت ننمائید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید
بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتله کردید و در معرکهها تعبها کشیدید هر امری که میکردیم اطاعت میکردید
و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی به برکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین
محکم شد پس اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و سرکش شده اید بعد از ایمان پس آیه را خواند که مضمونش اینست آیا مقاتله
نمیکنید با گروهی که شکستند عهد کرده بودند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند آیا
میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است باینکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان در آن منافقان اثر
نکرد فرمود که میبینم مرا بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت از شما دور کرده اید و از شدت بر فاهیت
میل کرده اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است
خدا بینیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود
اظهار کردم و خواستم حجت بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عذاب ابدی و غضب خدا
و عقاب روز جزا خدا میبیند و میداند آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند بازگشت ایشان بکجا خواهد بود

منم دختر انکسی

منم دختر آنکسی که انذار و بیم میداد شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم روز جزا را
که حق در باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران
عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را که نسبت میدهیم پدر تو است نه زنان دیگر و برادر شوهر تو است نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر
خویشی و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه
رسولید و نیکان و برگزیدگان اید راه نمایان ما اید بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راست
گوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند و منع نمیکند که من از رای رسول خدا
تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیده ام از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث
نمیگذاریم نه طلا و نقره و نه خانه و نه عقار نیست میراث ما مگر کتاب و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ما است ولی امر خلافت بعد
از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسباب و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال
کنند و اینرا باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم
آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است
در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله هرگز
پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور قرآنی مینمود آیا با من مکری که میکنید افترا بر پدر من میبندید و این
حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاکت او کردید در ایام حیات او و اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما
میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت
داده است بشما امری را پس صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت که خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته صبر میکنم
و تو که دختر اوئی راست میگوئی و تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمت و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار
نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بگردن من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم و بخود
آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی قول باطل

بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه
حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تأویلی کرده اید و بدترین امور را راه نمائی نموده اید و ضلالت
را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بار سنگین آن را گران و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیده‌ها
گشوده شود و عذابها که در کمین غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت
زیانکار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رو کردند و شعری چند از روی درد
خواندند که مضمونش اینست بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار شد که اگر تو میبودی اینها نمیبود ما گم کردیم ترا مانند گم کردن زمین باران و سر برگها همه
بگردید از سموم جفای بدکاران گواه باش و دل ما بواسطه تغافل محرابش و اهل بیت پیغمبر را نزد ذات حق قرب و منزلتی بود بغیر
از ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی و روها ترش کردند بر ما گروهی و سبک شمردند
حق ما را چون ترا ندیدند و زمین را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که ما روشنی می یافتیم و بر تو نازل
میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش
پیش از تو ما را مرگ در می یافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلائی چند که هیچ اندوهناکی از خلایق
بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بجانب خانه برگردید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی غصه خطابهای درشت با سید اوصیا نمود مانند جنین
رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاکت افکندی مغلوب این نامردان گردیده
اینک پسر ابوقحافه بظلم و جبر بخشیده پدر مرا و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و به آواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری
نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیدند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و نه شفیعی خشمناک
بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان میدرند و تو از جای خود حرکت
نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم وای بر من هر صبحی و شامی محل اعتمادم مرد و بازویم سست شد شکایت
من بسوی پدر منست و مخاصمه من بسوی پروردگار منست خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدید

ترا

تر است پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن توست صبر کن و آتش خون خود فرو نشان
ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقیمانده ذریت پیغمبر من سستی در امر خود نکردم و آنچه از جانب خدا مأمور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدورم
بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را خدا ضامن است و آنکه کفیل امور توست مأمون است آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت
مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه فرمود خدا بس است مرا و نیکو
کفیلی است از برای من و ساکت شد مؤلف گوید در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چند که ممکنست که
در خواطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با وجود عصمت هر دو چه صورت
دارد در جواب گوئیم که این معارضه محمول بر مصلحتی است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیرالمؤمنین ترک خلافت برضای خود نکرده
و بغصب فدک راضی نبوده در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول شده و غرض تهدید و تأدیب دیگرانست و از این قبیل است
آنچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شد در وقتی که بسوی قوم بازگشت ایشان عبادت گوساله کرده بودند و از انداختن الواح و سر و ریش
هارون را گرفتن و به پیش کشیدن با آنکه میدانست که هارون تقصیری ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که
حق تعالی با حضرت عیسی علیه السلام خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مادرم را خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این
بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک در مجامع حاضر شدند و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه
و زهد دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق حقوق آنحضرت تنها نبود که از سر آن
بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله در این امر موجب
تضییع حقوق ایشان میشد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دویم آنکه غرض آنحضرت
محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق لئیم اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بسبب
ایشان فریب نخورند و بر همه حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه اشاره
باین فرمود که با آنکه میدانستم از شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه با آن منافقان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب

جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد این جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود سیم بیان کفر ابو بکر و عمر که در این واقعه ثابت
وارد شده است و عاصی میدانسته اند در این واقعه و اینها نیز دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلافت حق دعاق امام میدانسته اند
و یکی از این دو فرقه باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود
و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از طاعت سلطان بدر رود
بمرگ جاهلیت بمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعتی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابو بکر راضی نشد و او را
بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که با امامت ابو بکر قایل شد باید که قایل شود که سیده نساء عالمیان و کسی که خدا او را
از هر رجسی پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول
از صحیح مسلم و از صحیح ابو داود روایت کرده است که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابو بکر که قسمت کند از برای او میراث را و آنچه از رسول خدا
مانده است و از آنچه خدا برای او برگردانیده است از انفال پس ابو بکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است
پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه
سؤال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابو بکر قبول نکرد و نداد عمر نیز چنین
کرد اما صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی این را روایت کرده است و ابن
ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابو بکر فدک را از فاطمه گرفت و او را جواب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز
با تو سخن نخواهم گفت ابو بکر گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر گفت بخدا سوگند
که از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابو بکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کنند و عباس
بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر المؤمنین و احدی
از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابو بکر بیعت نکردند پس باید که خلافت ابو بکر باطل و در اخذ فدک غاصب باشد و در روایت حدیث
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله کاذب باشد یا امیر المؤمنین با وجود عصمت و طهارت و جدا بودن از حق عاصی و ظالم و منافق امام
نخواهد باشد و ایضا عداوت امیر المؤمنین علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدیدتر میباشد از آنچه در این واقعه و غیر آن نسبت

بالجمله انکار کردند

بالجمله انکار کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت
و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از باب روباهیست که
گواهش دم او بود او ملازم جمیع فتنه هاست میخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید بضعیفان و یاری میخواهد از زنان
مانند ام الطحال که دوست ترین اهل او بسوی او زناکاری بود اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود
میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و حق دست و زبان نمیگشایم تا کسی مستحق
نکال نشود چون حضرت فاطمه این سخن را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که من تعجب بر استاد خود گفتم این قسم سخنان را آیا

که ابو بکر این کنایها را بکه داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم

داشت گفت بلی دیده بود هرچه میخواست میگفت و میکرد چون انصار از جا برآمدند ترسید که ایشان اعانت امیر المؤمنین بکنند
بتهدید ایشان مبادرت کرد و ساکت گردید و نقیب گفت ام الطحال زن زناکاری بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند مؤلف گوید
ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کی نسبت بسید اوصیا و پسر عم برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضایل
که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد
یا از اسلام بهره میدارد دویم آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه
در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضا از طریق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فاطمه پاره تن منست
پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و مرا آزار داده است و هر که او را آزار دهد چنانچه گذشت و این دلیل عصمت
آنحضرت است زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او دوست و بلکه اقامت حد و تعذیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در آن
معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گوید مراد آنست که آزار او کردن از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسول است
و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است
و ایضا اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی و تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و
باتفاق این کلام در مقام مدح آنحضرت وارد شده است و ایضا تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بی فایده خواهد بود
زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریک اند و ایضا احادیث در صحاح ایشان وارد شده است که مرا در میان شما دو چیز

میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید انها را گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت
احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین از اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت
ایشان سبب هلاکت باشد پس باید که گفتار ایشان حق و کردار ایشان مطیع باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و مخالف
ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد سیم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبران میراث نمیدهند محض کذب و افترا بود بچندین
وجه اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد از میراث علم و پیغمبری است جواب
گوئیم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق را گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصاً آنکه
در آیه قرآن است که مراد میراث مالست زیرا که شرط کرده است که او را خدا پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این
شرط بی فایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان بمال مناسبت دارد نه به پیغمبری و علم و چرا زکریا بترسد و مضایقه داشته باشد از آنکه
خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکنست که داند معقول فسق و فساد ایشانست از این جهت مضایقه داشته باشد و
همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمان است از داود علیهما السلام بوجوهی که مذکور شد و ایضاً مخالف آیات میراث است و چون توانند
بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض اینرا ذکر کرده اند دویم آنکه ابوبکر تنها
که بروایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب از چندین جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد
بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر
گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت هرگاه خدا پیغمبری را طعمه بدهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت مینماید بعد از او و دیگر آنکه از قرائن مظنون
بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند نمود و همین
از برای تهمت کافیست و این اقوی است از آنچه که ابوبکر در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند
تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت اهل بیت علیهم السلام معروف بودند تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم
آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت

کرده است

کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را
دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راست گو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا
و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند من راست گو و نیکوکار و تابع حق ام و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت
کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق با
علی است و از علی جدا نمیشود و آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها که در این زودی گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت
این حدیث را حجت قاطعه است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بوده است بایست آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله
این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوی ناحق نکند و به آنحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود حکم نفرموده بفهماند تا نگذارد که او دعوی
ناحق بکند و هیچ عقل تجویز این نمیکند که سیدهٔ نساء عالمیان این حکم را از پدر خود نشنیده باشد و مع ذلک تا این قدر مبالغه و تظلم در این
باب بکند و بجمیع مهاجران و انصار رسید و این عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص
بر قتال او بکند و این باعث شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را لعنت کنند
و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه که منازعه
با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین
مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصاً نسبت باهل بیت خود و برادر خود و پاره تن خود مینماید پس این برهان قاطع
است بر آنکه حدیث محض کذب و افترا بود پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری
که خلاف معهود و متعارف بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان
آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام دارند بضبط احوال انبیا علیهم السلام
و سیر ایشان و احوال و اولاد ایشان خصوصاً امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف
متعارف در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر مثلاً یا دو سه منافق دیگر بر این
امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بآن [illegible] در تواریخ [illegible] کنند و بکت

کس نقل نکرده که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را یا صحیفهٔ فلان پیغمبر را صدقه بفلان شخص داده‌اند یا آن فخر کنند که ثیاب فلان پیغمبر
بمن رسید پس کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده‌اند و بی‌تدبیر انرا افترا کرده‌اند و فکر در عاقبتش
نکرده‌اند و آنچه از صحیح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است باین آنست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل
نکرده و بعضی گفته‌اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده‌اند بر آنکه
بروایت صحابی عمل میتوان کرد با آنکه بروایت ابوبکر بتنهائی باین حدیث عمل کردند اما روایت کرده‌اند که در زمان عمر که علی و عباس
مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس باتفاق
شهادت دادند **ششم** از جمله اموری که ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرده بود در حق حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام آنکه
بود که منع کرد حق ذوالقربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع
فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالث نیز با او نزاع کرد و ابوبکر باو نداد و آن
سهم ذوی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و گفت که میدانی
که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقه‌ها را و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی را قرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت
این آیه را خوانده‌ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شماست فاطمه گفت ایا ملک تو و اقربای توست گفت نه بلکه بعضی را
بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خداست اگر
حضرت رسول در این باب با تو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و اهل تو وا میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص
چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد
بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نمیفهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب
تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است در جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس و دیگران
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر کم کردند
و همه را بایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام منقولست که حق تعالی نصیب از خمس از برای آل محمد فرض کرد

و اما کرد ابوبکر

و اما کرد ابوبکر آنکه نصیب ایشان را برید بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا پس ایشان
فاسق‌اند و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که اصناف مساوی باشند
در قسمت چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقارب و صحابه و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده پس آنچه ابوبکر
کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است **هفتم** از جمله طعنها که بر ابوبکر
کرده‌اند در این واقعه آنست که زوجات رسول را تمکین و رخصت از تصرف کردن در حجره‌های خود باتفاق و نگفت آنها
صدقه است و این تغییر در حکمی است که در باب فدک و میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق فاطمه علیها السلام
کرد زیرا که انتقال حجرها بایشان یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش **اول** منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرد
محتاج به ثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر از آزار اهل بیت علیهم السلام
نداشت سخن ظریف ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود که از او پرسیدم آیا
فاطمه در دعوای فدک صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را
بمحض دعوای او باو میداد فردا می‌آمد و ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر نمیتوانست عذر گفتن
و مدافعه کردن چون پیش از این خودش بی بینه و شهود حکم بصدق او کرده بود و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگرچه این کلام
را بر سبیل شوخی و خوشطبعی گفت اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و در
کتاب بحار الانوار بسط تمام داده‌ام **طعن پنجم** آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده‌اند
که عمر در ایام خلافت خود بر منبر رفت و گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی
بیعت ابوبکر امری بود که بی‌تدبیر و مشوره واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را
بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح‌تر از این نمیتوان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان
خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابوبکر القدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی که موجب
قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر چون فواند

که مدح کنند و در آن باب حیله و مکری که او داشت جواب گوئیم چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها
جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او برهم نمیخورد و سبب جرأت اعتراض بر او نمیشود و میترسید که بعد از او خلافت بامیر
المؤمنین علیه السلام برسد این سخن را گفت تا این راه را به بندد و تدبیر شورای شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده
که چون عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی علیه السلام بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند
که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما میگفته است اگر امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور مشوید
بانکه بیعت ابوبکر فلته شد آری چنین بود و لیکن خدا شر او را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المؤمنین او را باین باب کرد و این
بر زبانش جاری شد و مطلبش نهی از بیعت حضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن ششم آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن
ولید پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد و سبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را فرموده بود
که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود
که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال
کرد از حقیقت ایمان در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی منست و وارث من یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام چون حضرت
از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر رسول دید پیش آمد و گفت کی ترا بر این منبر بالا برده
و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی خود گردانید و امر کرد مرا بموالات او ابوبکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند
قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را طلب کرد و گفت دانستی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه بیندازد
که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند
ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد و ایشان احتیاط نموده اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه
برداشته اید ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای
ایشان را بستند و بنزد خالد آوردند ابوقتاده که با آن لشکر بود و بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند و شما ایشان را امان

وا زید خالد

وا زید خالد الکف بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را
لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بجهت خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد پس ابوقتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد
هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد بسوی ابوبکر برگشت و قصه را با او نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت
قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و داخل مسجد شد با هیئت اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخاست و تیرها را از سرش
کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمان را کشته و بازنش زنا کرده والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخنی
نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم خطای او با عمر شریک است چون خالد بنزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه گفت و ابوبکر از برای اغراض
باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند از لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم
اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرد و بنزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما
شمشیر خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است که خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا
بر کافران کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا
کرده بودند تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس حصه خود و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در دست
مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشان را از مهر خود کرد و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون
خالد از وعده کشتن عمر ترسان و گریزان بود پیش عمر آمد و گفت میروم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه
گذشت پس عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانی او را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن خالد را بکش گفت
من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایت شیعه وارد شده است که چون اسیران را بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد حنفیه در میان
ایشان بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد صدا بگریه و فغان کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستاد
خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند ما را اسیر کرده اند مانند کافران ترک و دیلم و بچه گناه که گناهی نداشتیم بغیر آنکه محبت
اهل بیت ترا در سینه خود داشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را به بدی انگاشتند و بدی را بنیکی پنداشتند تو انتقام ما را
از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند

گناه شما آنست که زکوة نداده اید گفت اگر راست گوئید مردان ما نداده اند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را بکشند
خود بردارند گفت نه والله مرا مالک نمیتوانند شد کسی و نیست شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد که در هنگام ولادت من چه بر زبان گذشته است
در این وقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد و فرمود من خبر میدهم چون مادر تو در وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این
حمل را بر من آسان گردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی همان ساعت زبان گشودی و اداء شهادتین
نمودی و بمادر خود گفتی که چرا بهلاکت من راضی بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان از
شنید فرمود اینها را بر پاره مسی نقش کرده در آن زمین دفن نمودند و در وقتی که ترا اسیر میکردند ترا اهتمام این بود که آن نوشته
را ضبط نمائی تا آنکه او را برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن بمبالغه عثمان و دیگران آن لوح را گشودند بهمان عبارت که فرموده بود
منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد و برادرش آمد و او را بآن حضرت تزویج نمود و از او ذریت
عاقبه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب نقل کرده است که چون
مالک را آوردند بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک گفت دور شو
که من کشته نشدم بسبب تو و جزری در اسد الغابه و ابن اثیر در نهایه در لغت افتله این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار
مخالف و مؤالف را در این واقعه شنیدی بدان که ابوبکر در این واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک است اینکه
بی گناه و تقصیر شرعی لشکر بر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند
آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز
کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس شهادتین بگوید و نماز بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را
با بوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع
زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با والیان اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آمد و ایشان را گرفت
بغدر و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه با صحت دین قایل باشند کافر نیستند و بغیر
لغوی اطلاق ردة بر ایشان جاری نیست پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و الیه ذهب شارح و جمهور بحث با غیر آن گفته است

کم ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا نکنند و باید که امام امین ناصحی را بفرستد که از ایشان سؤال کند علت بغی ایشان را اگر علت
آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آن از ایشان بکنند و اگر شبهه داشته باشند رفع شبهه ایشان بکنند و اگر هیچیک از اینها نباشد
ایشان را موعظه و نصیحت بکنند و اگر اصرار کنند اعلام کنند ایشان را که با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها
را در باب ایشان بعمل آورده باشد و از اینجماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشده و اگر نه تحقق عصبیت باشد چرا ابوبکر
و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و غصب حق امیرالمؤمنین و سیده نساء نمودند و رد شهادت
الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت حضرت فاطمه و نفی عصمت از اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند
و عایشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محاربه و مقاتله نمودند و اینقدر از اهل بیت طاهرین و ذریه
طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت که مرتد
نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره محض آنکه گفت
که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته که زکوة باو بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت
نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورت است عذر دیگر برای او پیدا
کرده اند و گفته اند در اثنای گفت و گو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته
خالد گفت حضرت صاحب ما است صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول
ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر این واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید و ابوبکر نیز در دفع
با عمر که مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید یا آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست و برای دفع حد
و شبهه کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد بر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز
بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را
مثل کفار اسیر کردند و به بندگی بمردم دادند بدون تزویج و نکاح بزنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم
رسیدند دویم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت بودند

پس ابوبکر که این جماعت کثیر از مسلمین را بی گناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و هتک حرمت
اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر این جماعت همه مرتد
و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران که بنده مسلمین شده بودند و اولاد
مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده
نسبت خطا باو داده و فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم آید و خلافتش باطل شود و چون
خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب **سیم** آنکه ابوبکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را
بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا بر خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر مقتولین را که خون ایشان را باطل کرد
و قصاص و دیت ایشان را معطل نمود و در این کارها عمر هم با او شریک است و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت
یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده بی گناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل
مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که عمر در این باب نمود از راه دین داری نبود بلکه برای آن بود که با او در جاهلیت
آشنا و همسوگند بود و الا بایست عشر این بدتری را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برد و از جمله غرایب آنست
که ملا علی قوشچی علیه اللعنه در دفع تشنیع زنان خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه را
داخل از هیچ کس نقل او نگفته بود در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتی که عمر او را تهدید بسنگسار میکرد این عذر
بگوید **طعن هفتم** آنست که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفا از خلافت میکرد
چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضائل ابوعبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند
بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت و بیعت من بردارید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان
شماست و حضرت امیر صلوات الله علیه در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرموده که چه بسیار عجب بود از ابوبکر که در
حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر گفت
من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی

است که عارض

است که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتی که مرا غضبناک ببینید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در موهای شما و در پوستهای شما
و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود افضل میدانسته و امامت مفضول قبیح است و الفاظ
القا میکند در عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است اگر این شیطان که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و مصروع
میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر بدر نمیبرده و خبط خود میدانسته است که در آن پس فاسق بوده و شرط دوم که مفقود
بوده و ایضا آنکه امام یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجه اضطرار نکرد تا کشته
شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بر من پوشانیده است و حال آنکه بی خلافت اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت
جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری
دارد میداند از شواهد احوال آن سکارت حید و رفیقش را اینها همه محض مکر و حیله و مواطئه با یکدیگر بود تا مردم مراد این باطل
محکم ترکنند و چنانچه بعضی فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است بر این **طعن هشتم** آنست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر
الفاظ قرآن که اکثر می بایست ندانستند بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما در این رساله چند موضع را ذکر
میکنیم **اول** معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند یا برادران پدری و مادری یا پدری تنها باشند موافق روایات اهل بیت علیهم السلام
چنانچه از آیات سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است و از ابوبکر پرسیدند ندانست
چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست و بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است
گفت برای خود میگویم اگر ثواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از آن بریست کلاله ما سوای
ولد و والدست و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکنست که مرادش
از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرد که بعضی در صحیح و غیر او از عامه بطرق بسیار
روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر حضرت رسول جمعی را
دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بر هم زدند هر که
برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه راهها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافق است

هرچه میدانید بگوئید و هرچه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید و روا نیست ندانستن پرسیدن است این همه روایات ایشانست و فخر رازی گفته است
که عمر میگفت که کلاله ماسوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند
نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مولف گوید که عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بود
وای بر کسی که بی مستندی تغییر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته باشد وای بر او که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از او
برگردد و ایضا روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای ما بیان
کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته همه برای
خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر رشک داشته است و ظاهر شد که بنای جمیع امور ایشان
بر هوای باطله و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده و دلیل بر جهل ابوبکر همین بس است با وجود آنکه او را سبق اسلام
میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت
نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و اشباه آن و ابوهریره در مدت
قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است دویم آنکه اب بمعنی گیاه و مراعی حیوانات است و هر چیزی میداند او
ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا برمیدارد و کدام آسمان
بر سر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سیم آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست دست چپش
ببریدند فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم آنکه زنی میراث خود را
از فرزند زادهٔ خود خواست گفت در کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نمیبینم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجده سدس داد او بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاءهٔ سلمی که اطاعت او نکرد باتش بسوزانید
با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند که در میان آتش شهادتین بآواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و باتش
عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام کرد و عذر

که بعضی گفته

که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبهٔ زندیق قبول نیست بی وجه است زیرا که در روایات از او بغیر
این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه ثابت
صحیح است و در صحیح بخاری از ابوهریره و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن نهم
آنکه چون آثار موت بر خود مشاهده نمود و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست
خواست و بال شنایع اعمال عمر را نیز با و ضم کند و لهذا خواست وفا کند بآن عهدی که با عمر کرده بود و باز میدانست که بغیر
عمر کسی مانع حق امیرالمومنین علیه السلام نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید
روایت کرده است که در وقت جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این
عهدیست که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم
بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این غشی بمیرم مردم
اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهدنامه را تمام کرد و امر
کرد او را که بر مردم بخوانند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت
مرا بنشانید نشانیدند اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را برایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرد
اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند با آنکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان
خلیفه تعیین نکرد و تاسی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله بنص قرآن واجب است دویم آنکه گفت عمر بهترین امت بود چنانچه
گذشت و خود گفت لست بخیرکم و علی فیکم سیم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیم
برای چنین فظ غلیظ جاهل فتاک بی باکی بکند بایست او را منع و زجر کند چرا چنین کرد در چه جا آنکه او را تحسین کند و جزای
خیر از جانب اسلام و اهل اسلام با وی دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و
برای کارهای خود سخنی نمیگفت این جاهلان بی باک ابا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند
و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول صلعم باشد

که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقلی از این اطوار شنیعه قصه و اقوال متنافیه میباید که در همه احوال غرض ایشان
اجرای صحیفه معهوده و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و افعال ما عامه و خاصه نقل کرده اند که در این حال
از او ظاهر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و مطلب دویم در بیان
قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دویم سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب آن منیع فتن و معدن این زیاده
از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان نمود فکیف این رساله و در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر یک شعبه از شعبهای
او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در این رساله ایراد مینمایم طعن اول در بیان دوات و قلم است و اشتباه آن و این
مشهور است بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافیست که در اسلام
بهم رسید و سببش عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول
خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواتراتست که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار آن
نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش به اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند
و مضمون مشترک میانه همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبهی و آنقدر گریست که آب دیده اش سنگریزها
را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای روی او جاری بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد
وجع و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید
که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید استفهام کنید
که چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا است بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف
و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته گفته خداست و حاضر کنید
دوات و قلم به او و بعضی گفتند گفته گفته عمر است و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت فرمودند برخیزید از نزد من و بیرون روید
سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان
رسول خدا و نوشتن آن نامه آنحضرت بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این حدیث را بهمین

نحو و زیاده از صحیح

نحو و زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا از این مبسوطه تر و شنیع‌تر
روایت کرده است و بر ما فقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این حال تنگ و وقت قلیل در کتفی بنویسد جمیع شرایط
ایمن نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشینی
عالم عادل معصوم حق تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسایل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر شریعت
طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظ و معنی برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان
مسدود کرد و چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در
روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که اینها را با وجود حجت نا شنیده خواهند انگاشت خواست تاکید حجت در این
وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافی آن تمهیدی بود که او
با منافقان دیگر در این باب کرده بود و این شبه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت ما
دید که آن بی حیا در حیات آنحضرت انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این اهتمام بفرماید و چیزی
نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتباری ندارد و اکتفا بر نصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را
از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه بعد از نوشتن نامه
منازعه شدید شود و کار بطرز منتهی شود و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین ع
باین سبب نهی از مقاتله و امر به مهله با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که در آن وقت و آن حالت
تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگانست و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند چون تواند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد
و وصی برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت فرموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابو داود از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که گاه هست زنی و مردی شصت سال طاعت خدا میکنند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکنند آتش
برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح میکنند که احدی نباید یک شب و دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و مؤید
آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود

سوار است و تنها میرود و من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلام سؤال کردم
از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می‌یابم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه جهت است
گفتم تو هم سببش را میدانی گفت که گمان میکنم در غضب او برای فوت خلافت است از او گفتم سببش همین است او چنین میداند
که رسول خدا خلافت را برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواسته که باو برسد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را
خواست و خدا غیر آنرا خواست مگر هرچه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود و چون نخواست
نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا صلعم خواست که در مرض موت خود اسم او را
خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر اسلام پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در
نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در
اول خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد و مرا تکلیف کرد یکدانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی
در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجای آورد پس گفت از کجا می‌آیی ای عبدالله گفتم از مسجد
گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله بن جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ
شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم
که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت گمان میکند
که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده از این هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت
راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود
یعنی صریح نبود گاهی از جهت تجربه با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت
خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و حفظ اسلام که بحق خانه کعبه
سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند
کرد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دانست که من یافتم آنچه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و

خدا ابا کرد

خدا ابا کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایت ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا صلی الله علیه و آله
تعیین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را میخواسته و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بوده و معلوم شد
که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته است بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مریدان او نیز را
از کرامات او حساب کرده اند لیکن شومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق بامیرالمؤمنین برگردد که
موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت داد مردم را در عرض بیست و پنج سال با آنکه رؤسا و بزرگان
بر اموال بسیار رسیده اند و ضعفا و زیردستان را ذلیل و هرچه مصلحت دنیا بوده در آن داخل بکنند و دست از حکم خدا بردارند
لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع بیک نحو
سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تعیین کرده بود و تمهید کرده که اگر
حق بامیرالمؤمنین برگردد او را اطاعت نکنند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آن حضرت
برای این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول نبود خون شهدا تمام در گردن اوست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار
متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین جهت لازم می‌آید اول آنکه نسبت
هجر و هذیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی
و خلاف واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب
چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت پیغمبر سخنی نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحیی که
از جانب خدا باو رسیده است دویم آنکه سخنی باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیائی است که دلیل کفر
و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید یا اگر زید او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس
که اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی همه جا در قرآن
مجید بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول

بینکم کدعاء بعضکم مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید و ایضاً بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروایی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند و در چنین حالتی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت و محل نزول ملائکه مقربین برپا کند بلکه دلالت بر شعف و سرور و شماتت او میکند و در این حال فرصت بدست او افتاده و آنچه خواهد میکند سیم آنکه در حکم الهی خلاف کرده که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و رسول را و فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول حکم کنند در امری آنکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرقی در میان صحت و بیماری آنحضرت است یا آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده که کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقان و ظالمان و کافرانند چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که آنحضرت در آنوقت خواست که تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین مشاقه و معارضه بآنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی الآیه یعنی هر که مشاقه و مخالفه کند با رسول خدا بعد از آن که حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت رسول است او را بگردانیم بر خود واگذاریم و او را بجهنم فرستیم و بد جاییست جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب آورد بحدی که با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بالخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید و اعراض فرمود ایشانرا راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشانست عذابی دردناک و باز فرموده ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده

لم

سیم آنکه در قول او حسبنا کتاب الله چندین خطا کرد اول آنکه اظهار جهل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله یا خطای او کرد زیرا که آنحضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که در استنباط احکام از آن کرده اند پانصد آیه است تقریباً و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و در غایت اجمال و اشکال و متشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده و بعضی گفته اند محکم ترین آیات کریمه آیه وضوست قریب بصد تشابه در آنست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها است پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضاً اگر کافی بود چرا خود در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی آنکه زنها در حجلها و در پس پردها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله کتاب را مقرون باهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امام معصوم کتاب باشد کافی است نه کتاب تنهائی و لهذا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای مشهور شیعه و اهل حال صوفیه است در مکاتیب خود گفته که راه بی راه نما نمیتوان رفت و گفتن که کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست مرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند مارا باطبا مراجعت نباید کرد چه این سخن خطاست برای آنکه نه هر کسی فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن میتوانند کرد در مراجعت باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب تحقیق صدور اهل علم است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چندین موضع اول در روز سقیفه پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوات بر آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مریدان ایشان عذری میگویند برای ایشان که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود ضرور نشد و چون است وقتیکه حضرت رسول صلعم بخواهد که نصب خلیفه کند او نسبت بهذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفه ناحق میکنند صلاح امت است و ضرور است و ایضاً

وقتی که ابوبکر در سکرات موت بود عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند پیش از آنکه نام عمر را ببرد غش کرد و بی شعور شد عثمان
از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آن که بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را بهذیان نداوند با آنکه هذیان از جهات شتی با و قرب الموت
و چرا حسبنا کتاب الله در اینجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال مختلفه علم بهم
میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود و این اول
غاروره نبود که در اسلام شکست آن شقی پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و رد بگفته و کرده آنحضرت مینمود چنانکه بخاری و مسلم
و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان
برود پس نگیرند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیاید بدهند بایشان پس بدهند عمر در غضب شد و بنزد آنحضرت آمد و گفت تو رسول خدائی
گفت بلی گفت ما مسلمانیم و ایشان کافر حضرت گفت بلی پس عمر گفت چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا بان
امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت
فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد پس غضبناک برخواست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت
آنحضرت کرد و ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را طلبید چون آمد حضرت فرمود
اینست آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی که مسلمان شدم شک در پیغمبری
او نکردم مگر در روز حدیبیه و این خبر صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله راضی نشد و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و آنحضرت
فرموده که حق تعالی میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی
پس نه بحق پروردگار است قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی
در آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که از مؤمن نبوده با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا
وعده تو بعمل نیامده و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را شک کننده میدانست و القدر خاطر خطیر آنجناب برانگیخته بود و آنرا
در خاطر داشت و متوجه اثبات صدق خود بران منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ
بمن دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من

پیش حضرت رسول

پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتیم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود که این
دو نعل را ببر و هر که را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بان داشته باشد پس بشارت
او را به بهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت
رسول است مرا باینها فرستاده هر که را ببینم ان بشارت را بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد
ای ابوهریره برگشتم بخدمت آنحضرت و میگریستم و میگریستم عمر از پای من می آمد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را
نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدرم و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را بابوهریره داده که ان بشارت را بدهد
گفت بلی عمر گفت مکن این کار را مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم را که اعمال خیر بکنند آنحضرت فرمود پس بگذار اعمال خیر
بکنند اگرچه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت
بر بی شرمی و بی حیائی و بی ادبی میکند و رد قول آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و آن عین شرک است و ابوهریره بی
گناه را زد و خفت رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در آن وقت ترک اظهار این سخن فرمود و شاید :
مصلحت ترک معارضه و بی حیائی آن ملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن
ابی منافق مرد پسر او آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سؤال کرد که حضرت پیراهن خود را بشفقت فرماید که پدر خود را در ان
کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخواست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت
را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت
دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم
که اگر زیاده هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است پس حضرت برو نماز کرد و
بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر آنحضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم
تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از برای تألیف قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا مگر ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی

حضرت جواب نگفت عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی هر چه گفتم می‌گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و قبرش
را از آتش و او را بسوزان باتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون برمصلحت حضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که مخوفست ظاهر شود
و دل پسر عبدالله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی‌ادبی و بیحیائی در این مقدمه از او بظهور آمده و نسبت بدل کسی چنین حرکتی روا نیست که جامه اش
با کریبانش از غضب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرت است که احترامش بر عالمیان واجب است
و جزو اسلام است و ایضا انکار رفعه قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون
حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که آن نامه را بزنی داده و در فلان باغست حضرت
رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مؤمنان کرده است
بگذار می گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این را از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه
بودند و کسی را در آنجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید مگوئید
نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد
باهل بدر که هر چه خواهید بکنید من آمرزیده‌ام شما را و بهشت برشما واجب کردانیدم و این حدیث اگر چه مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان
میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او مگر خیر باز
دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده کردن زدن او کردن رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آنحضرت است و ایضا
ابن ابی الحدید در شرح نهج و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده‌اند از مسند احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده‌اند از ابو سعید خدری که گفت
ابوبکر آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم مردی خوش هیئت با خشوع دیدم که
نماز میکرد حضرت فرمود برو او را بکش ابوبکر رفت چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت
برو و او را بکش او هم رفت و چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس علی علیه السلام را گفت تو برو و او را بکش چون حضرت
رفت او را ندید رفته بود پس حضرت رسول فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره گردنشان نمیگذرد و از دین
بیرون خواهند رفت مانند تیر از کمان بدر رود و بعد از آن هرگز بدین بر نخواهند گشت و ابن حجر گفته است که سند این

حقیقت این حدیث است

حقیقت این حدیث است حدیث جابر و رجال آن همه ثقه‌اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اگر این کشته
میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر از کمان
بجهد و این مضمون را نیز حافظ ابونعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عقده در عقده و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده‌اند باین نحو
که صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را به ابوبکر داد و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش روایت کرده‌اند
و در آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریحی بود
برای امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او
کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از او رسواتر بود زیرا
که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز را گفت و حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین عذر نامربوط را گفت و معلوم شد که مخالفت
ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز قیامت همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این
اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطن مکرر از او صادر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت
او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه گفته‌اند یک خطا یا دو خطا یا سه خطا اما در خطا آنقدر خطا **طعن دویم** آنکه
انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع او مخفی نمیتواند بود چنانکه خاصه و عامه باطلاق متواتره روایت کرده‌اند که چون وفات حضرت رسول
صلی الله علیه وآله معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و برخواهد گشت و دستها و پاهای مردان
چند خواهد برید که نسبت مرگ باو داده‌اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده‌اید این آیه را انک میت وانهم میتون و این
آیه را که وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست
محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته‌اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پی پشت بر خواهید گشت عمر چون
این آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در
اساس اللغه روایت کرده‌اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود بآیات
قرآن و آثار نبوت چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی

هر تو منزلت هارون از موسی دارد و فرمود که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک
شده در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقت رحلت دوات و قلم طلبید و اشعار باین فرمود و ایضا از کجا بر او معلوم شد که دست و
پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده از آنست که بیان باید کرد یا غرضش حیله دیگر بود که مبادا اما ابوبکر با حضرت
امیرالمومنین علیه السلام بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود و این سخنان را در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید
اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار ایراد نموده ام طعن سیم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را
با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله مقرر شد و خلافی که کرده اند در آن آنست که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت
علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شد این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن
اجورهن فریضة بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر
اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس
شکایت کردند اصحاب حضرت از طول عزوبت حضرت فرمود که متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول
روایت بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله رخصت متعه داد و در صحیح مسلم
از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن من این را
بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله چون عمر خلیفه شد
گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را
چنانچه خدا شما را امر کرده است و نکاح زنان را دایم قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را
سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر
خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی در تفسیرش اینرا روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران
بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که او را نسخ کند و امر کرد با آن ما را

رسول خدا صلی الله علیه وآله

رسول خدا صلی الله علیه وآله و متعه کردیم و مردمان را از آن نهی نکرد و بعد از آن گفت مردی برأی خود آنچه خواست گفت و حج تمتع اجماع
مسلمانانست که مشروع است و حکمش باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده اند در آنست که آیا این بهترین انواع حج است یا نه و آیه
فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر اینها از احادیث بسیار روایت کرده اند
از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله
متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا صلی الله علیه وآله و طلحه و دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آن راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم
مانند احرام رسول خدا صلی الله علیه وآله و حضرت رسول صد شتر با خود آورده بود و حضرت امیر را شریک در هدی خود گردانید و این
یکی از مناقب آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون آنحضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند
حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیش میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که
هدی با خود نیاورده است باید که عدول به نیت عمره بکند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص امسال است یا همیشه
خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست خود را در انگشتهای دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود
چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول صلی الله علیه وآله کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش
و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم
روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت
امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف
من میکنی حضرت فرمود من دست از سنت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت
کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه
رسول خدا صلی الله علیه وآله امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد برای این حکم که نسخ کند و نهی نکرد تا از
دنیا رفت و بعد از آن مردی برأی خود آنچه خواست گفت و برای این مضمون روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در

جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبههای ایشان ذکر کرده‌ام و عامه در صحاح بطرق متواتره روایت کرده‌اند
که عمر بر منبر باواز بلند میگفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند
در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد میداند
که این عبارت صریحست در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخلست تحت آن آیه و من یشاقق الرسول
تا آخر آیه که ترجمه‌اش گذشت و ایضا حکم نکرده بانچه خدا فرستاده است و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند
کافران بعضی از عامه نقل کرده‌اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کی فرا گرفتی گفت از عمر
که نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود در منبر گفت دو متعه در عهد رسول خدا بودند من این روایت او را قبول
کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رائی او را که از پیش خود اختیار کرده **طعن چهارم** آنست که چون مغیره بن شعبه از
جمله رؤسای منافقین و دشمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق
کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند و نگذارند خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از ایشان مغیره بود
و سالها بر منبر سب آنحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است اصحاب بغدادی ما گفته‌اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد
که در کتب مذکور است که از برای [illegible] و بسبب مصلحت بود و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبر لعن
علی علیه السلام میکرد و با همین حال شد و میان عمر [illegible] زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته
عمر خود را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت
کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر میکرد و مردم را امر بآن مینمود و همچنین اعتراف کرده است
ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود لیکن دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل قصه
طولی دارد و مجملی از آن را در اینجا ذکر میکنیم و آن چنان است که عمر مغیره بن شعبه را والی بصره کرد و در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند
از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند ابن ابی الحدید و طبری روایت
کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارعی در میان فاصله بود و مسکن ایشان در دو غرفه مقابل

یکدیگر بود و هریک

یکدیگر بود و هریک از غرفه‌ها روزنه داشت که بسوی یکدیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی صحبت میداشت ناگاه
بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره برخواست که در را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد آنرا نیز مفتوح نموده و او در میان
پاهای زنی نشسته است پس ابوبکره بان جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست
گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما رانهای چند دیدیم اما روها ندیدیم ایشان صبر کردند و بعد از حرکات ملاحظه نمودند تا فارغ شد
چون برخواست شناختند که ام جمیل است در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خودش نماز جماعت بکند ابوبکره آمد و
مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز چیزی دروغی در این باب بعمر نوشت چون نوشته‌ها بعمر رسید عمر ابو موسی
اشعری را که دشمن امیر المؤمنین بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو
الفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفین است روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید
پس اول ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا الحال میبینم اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر
لطیف دقیقی کرده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند تو را بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در
سرمه‌دان دیده‌ای داخل میکرده و بیرون میکشیده قبول نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در این وقت رنگ عمر
متغیر شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته‌اند عمر این را گفت پس نافع را طلبید و از
او پرسید گفت گواهی میدهم مثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی که مانند میل در سرمه‌دان فایده ندارد نافع گفت
چنین گواهی میدهم که دیدم تا پر و سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام گفت ای مغیره نصف رفت
پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود او هم چنین شهادت داد پس علی علیه السلام با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان
متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز وارد مدینه نشده بود و مغیره میگریست و بنزد مهاجران میرفت
و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و بنزد زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد
شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار
حاضر شدند چون زیاد حاضر شد گفت مردی را میبینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را باین عبارت تعلیم او کرد

که نباید شهود را تمام گفت چون نزدیک رسید دید جوان مغرور است دستها را حرکت میدهد و می آید لنجام نحسش رسید که او
تهدیدی هم باید کرد و مهابت عمر با وجه نامردی در میان عرب و عجم معروفست بصدای بلند و روشن گفت چه گواهی نزد تو
هست ای که لوله عقاب و گویا مدح و ذم هر دو این عبارت هست و عبدالکریم راوی حدیث گفت که چون ابوعثمان نقل
روایت عمر میکرد برخواست صدای خود را شبیه بصدای همواره عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک بود من غش کنم پس از این اخبار
معلوم شد که باعتبار خبثی که در میان عمر و ان فاسق (منافق) بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و ان سه نفر بیگناه را
حدش بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در ان کردن مطلقاً بدعت است و اگر متضمن جلد زدن چندین بیگناه باشد قبیح و شنیع تر است
و از سیاق اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را بیک نحو نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تمهید عمر بهم رسید و ابوالفرج
گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیه های او را دیدم
که تردد میکرد و در میان رانهای او صدای بلندی و نفس تندی میشنیدم و ابوالفرج گفته است که عمر را گفته زیاد و تغییر شهادت دادن
و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است (گفت) که بعد از آنکه ابوبکره را حد زدند گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که بار
دیگر او را حد بزند حضرت امیرالمومنین علیه السلام او را نهی کرد از این و فرمود اگر او را حد میزنی مغیره را سنگسار میکنم و از این (نهی)
معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این
سخن را و ابوالفرج گفته است که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی فرمود بلی گفت عهد کرده ام
گواه نشوم میان دو کس تا در دنیا باشم مادام که در دنیا باشم و گفته است که چون ان گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا
شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا جانت را بگیرد و بروایت دیگر نفس گیر شو خدا خوار کند انمکانی را که انها تو را دیدند
ابوالفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من
بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت تو را نمی بینم مگر آنکه میترسم که مرا از آسمان سنگ
باران کنند بسبب تو و حضرت امیرالمومنین علیه السلام میفرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگ باران خواهم کرد و هر که
تامل کند در این اخبار او را شکی نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیرالمومنین علیه السلام و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای

رعایت مغیره

رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهی چند کرد **طعن پنجم** آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه
روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بروایت
دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخواست و گفت خدا تو را رخصت نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری
بیکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناترند و فقیه ترند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانه ها و بروایت
ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب از امامی که خطا کرد و زنی در حق رسید و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن
گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت
و از این روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست
مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد **طعن ششم** که از اعظم طعنهاست و صریحست در معانده خدا و رسول و اکثر
علمای امت نیز متفطن نشده اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده اند و ان انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت
کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است و همه از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبدالله بن مسعود و ابوموسی
اشعری پس ابوموسی گفت اگر مردی جنب شود و یک ماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکند باین آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم البته خواهند کرد گفتم از برای
همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی پس ابوموسی گفت آیا نشنیده سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای
حاجتی فرستاد پس جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت آمدم خبر ذکر
کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و رو را مسح کرد
عبدالله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است از شقیق بن سلمه
که گفت من نزد ابن مسعود و ابوموسی بودم ابوموسی گفت که اگر کسی جنب شود و آب نیابد چکند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب
بیابد ابوموسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که عمر باین قانع نشد ابوموسی گفت قول عمار را بگذار آیه را
چه میکنی عبدالله نتوانست جواب گفت ان عذر ما موجه سابق را گفت و ایضاً بخاری از سعید بن عبدالرحمن از پدرش روایت

کرده است که مردی بنزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو
نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله این واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود که ترا کافی بود
که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار گفت
اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را با احدی نقل نکنم و صاحب
جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد
عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمییابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت ایا بخاطر نداری
که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول صلعم و عرض کردیم حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود
عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر میخواهی والله این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بگفته خود وا میگذاریم **مولف گوید**
که این احادیث از صحاح سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد
سایل را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عالم بود بآنکه خدا تیمم را
بر فاقد آب واجب گردانیده و متذکر آیه بود که در حق تیمم وارد شده و آیه تصریح بان نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را به تیمم و بیان کیفیت آن
کردن یا جاهل بود و نمیدانست فرموده خدا و رسول را که شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را در صریح خواهد بود بر خدا
و رسول بطلان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر قبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیح تر و ظاهر تر نمیباشد اگر چه
از او غریب نبوده و مدار او بر این بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر اموری که از او متواتر است
و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود
در نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بود چنین امر عام البلوایی
که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عموم دانند و احتیاج بان بسیار واقع شود و نداند پس چنین کسی چگونه صلاحیت
ریاست عامه و دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنست که در وقت مرگش گفتند چرا عبد الله پسر خود را خلیفه
نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر المومنین علیه السلام نمیتواند کرد و امامت زود بحضرت امیر بر خواهد گشت ::

قبول نکرد

قبول نکرد و عذرش که گفت آن بود که کسی که نداند چگونه طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و اباعیش هم چنین حکمی شده باشد
او و طلاق از جهات بسیار فرقی هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پرسش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت و عمر مقر بر انکار
شد و نکرد که بعد از قول عمار رجوع به سایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه در اکثر مواضع
بان متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد دعوی خلافت او را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح بدیهی را خلاف کتاب و سنت را
جمع بوده حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشند مگر عمار را بعد از اظهار حق باز ترسانید و گفت اگر میگویی من این حدیث
را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه که چندین غرضی و منفعتی بان متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امر خلافت
و سلطنت کی میتوانستند انکار کردن **طعن هفتم** آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر صحابه بتنبیه میکردند و برمیگشت چنانکه حکم
کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن حکم هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی
روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سوال کرد و اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار
کنند در راه حضرت امیر المومنین علیه السلام ایشان را ملاقات کرد از واقعه سوال نمود چون مطلع شد فرمود که برگردانید او را و آمد بنزد
عمر و فرمود که امر کرده که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست ::
سلطنتی نداری پس حضرت فرمود شاید او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر
نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس
عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجزند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک میشد
و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست او را
سنگسار کند حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که مگر نشنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است
از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت و این قصه را قاضی
القضاة و ابن ابی الحدید نقل قبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر اینها ندارد **طعن هشتم**
بدعتهاییست که او در دین خدا کرد برای خود با سنتهای پیغمبر و قلیلی را در اینجا اکتفا مینماییم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک

رمضان نوافل بسیار بجماعت میگذارده‌اند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بان کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان
روایت کرده‌اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمة البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم
و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده‌اند که ابو سلمه از عایشه سؤال کرد که نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان
چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد پس چه مقدار نیکو و طولانی میکرد
پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه
دیده‌های من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده
رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
حجره مسجد از حصیر بود ماه رمضان ساخت و بیرون آمد در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و
بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگریزه بر در میزدند حضرت
غضبناک بیرون آمد و گفت پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود و از عهده بر نیائید ایها الناس در خانهای
خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمدند تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت
یافت ما را در عقب او ایستاده‌ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید بر من ترک
نماز در مسجد و از این باب احادیث بسیار در صحیح خود روایت کرده‌اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در ماه رمضان مطلق نافله اضافه نمیکرده‌اند و راضی نبوده‌اند که بجماعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردند و بجماعت
مستحب گردانیدند و سنت مؤکد قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خطبه خود
میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است صلی الله علیه و آله و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسد
و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرموده که هر چه سبب وارد

که چه عذر

که چه عذر کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح
ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار احتراز کنید از امور تازه بهم رسیده زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است
و آنچه جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته‌اند که بدعت پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است و از نصوص صریحه مستفاد
میشود که هر امری را که در دین احداث کنند در شریعت خصوصاً یا عموماً وارد نشده باشد بدعت است و حرام است و هر فعلی که بر وجه عبادت
واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعلی مخصوص باشد یا وصف عبادتی باشد که اصلش از شرع متلقی
نشده باشد مثل آنکه واجبی را بقصد سنت کنند یا سنتی را بنیت واجب بجا آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه
طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادتی را در وقت مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر
همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و به پنج قسم منقسم گردانند شکی نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دویم
آنکه تجسس را بدعت کرد که شبها گردد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از او فرموده و گفته است ولا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران
روایت کرده‌اند که عمر شبی از برای تجسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته‌اند
گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کردم تو سه
خطا کرده‌ای خدا فرموده است که تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است وأتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانه‌ها از درهای آنها شوید
و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانه‌ها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو
عفو کنم آیا خیری از من خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار را اعاده نخواهم کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو سیم آنکه سه طلاق متوالی را بدون
رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ابو بکر و بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت سه طلاق حساب کرد
چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم جرأت
بر طلاق میکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در
جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعضی کارها در جهه حکم نمیفرمود عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل ناقص خود تغییر بدهد چهارم
آنست که از ائمه علیهم السلام بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم علیه السلام در زمان ابراهیم و بعد از او متصل بود بدیوار خانه کعبه

تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله مکه را فتح کرد مقام را برگردانید
بجائی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کی هست که بداند که مقام
در جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه آنرا بریسمانی برداشته ام و نگاه داشته ام عمر او را طلبید و مقام جاهلیت را معلوم
کرد و مقام را برداشت و در همان موضعی که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در آن موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول
برخواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله در آنجا بود
کرد و ترک گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که
میدانی که موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان او داد بهمین موضع و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول
کسی بود که قرار کرد نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت
و اول کسی بود که عسس و شب گردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش
بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد
و زیاده کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و آن مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجا هست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده
با حضرت رسالت از این واضح تر و صریح تر نمیباشد که سنت آنحضرت را دانسته برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را اختیار کند پنجم آنکه چون
حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان بر ایشان جاری
نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم بخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش دختر بغیر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند
پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که مسلمانان
کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که در میان
عرب متولد شده باشد و این معارضه صریح است با حکام میراث حق تعالی که در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث عول
و تعصیب قرار داد و در آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست هفتم آنکه الصلوة
خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاده کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است طعن نهم آنست که بیت

المال وغنایم

المال و غنایم و فیء را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله و در زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر آنرا برهم زد و زوجات
حضرت رسول صلی الله علیه وآله را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت
اهل بدر را از مهاجران پنجهزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بانصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد
پس صبر کنید تا در حوض کوثر بمن وارد آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت
بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنهها در زمان خلافت حضرت امیر متفرع
بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر المومنین علیه السلام خواست که سنت حضرت رسول صلی الله علیه وآله را در میان ایشان جاری کند اکابر
اصحاب آنحضرت بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنهای دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جابر نبود تفضیل در قسمت البته حضرت
امیر المومنین علیه السلام نایره آن فتنهای عظیم را بآن منطفی میساخت که آنقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت معاویه
و دیگران نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویی که ابوبکر قسمت بالسویه کرد چنانچه امیر المومنین علیه السلام کرد
و کسی انکار بر او نکرد چنانچه انکار بر امیر المومنین علیه السلام کردند جواب گوییم در زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول صلی الله
علیه وآله و بسیرت او عمل میکرد و کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بآن الفت
گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که
مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد لاجرم بطریقه عادت عمر سلوک کرد و عادت مردم بآن
طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر المومنین علیه السلام رسید خواست برگرداند مردم را بعادت حضرت رسول صلی الله
علیه وآله بعد از آنکه بیست و دو سال بامر دیگری عادت کرده بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان
دشوار بود بحدی که بیعت لازمه را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و جمع دیگر را که عمر بر ایشان تفضیل داده بود گمراه کردند و با خود
شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه اکثر فتنهها را از آنحضرت منحرف گردانیدند
مؤلف گوید که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنهها که در اسلام بهم رسید و ظلمها که بر اهل بیت رسالت علیهم السلام واقع شد همه

از بدعتها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و تفضیل در عطا از برای بیعت کرد و تدبیر شوری از برای او آورد و تا ظهور
قائم آل محمد علیهم السلام هر ظلم و جوری بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات آن شجره ملعونه است فلعنة الله من غرسها
و سقاها و اثمرها و رباها طعن دهم قضیه شوری است که از اعظم قبایح و اشنع قضایاست و مجمل آن قصه باطله چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر
مخالفان ایراد نموده اند آنست که چون ابو لؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که هلاک میشود و دانست که خواهد شد مانع نشد با آنچه در باب حرمان اهل بیت علیهم السلام
از خلافت و نقص مرتبه ایشان در ایام حیات خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که متمم آن باشند که بعد از آن نیز هرگز امر خلافت برای ایشان
مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده باشد و کسی گمان حیله باو نبرد و او را به بیغرضی شناسند اول مشوره کرد با اصحاب در این باب که کی را از برای
خویش اقتدا او کفت عبدالله پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه او را صاحب غرض نمیدانند والله میدانست که اگر او بشود براه نمیتوانند برد
و حق را و لیاقتش بر میگردد و قبول نکرد و کفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نمیشوند بس است عمر را آنچه کرد خلافت
برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از آن کفت بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دنیا
رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف لهذا امر مرا خلافت را میان ایشان بشوری
قرار دهم تا برای خود هر یک را خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و کفت هر یک از ایشان
بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید کفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه اعاده کرد این سخن را زبیر
کفت چه مانع است ما را از طمع خلافت و تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بعد از آن کفت که میخواهید بگویم شما چگونه مردمید کفتند اگر بگوییم دست از ما برنخواهی داشت کفت اما ای زبیر بدخو و مفسدی
اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان هست که اگر خلافت بتو رسد همان روز برای یکصاع جو
بدر بازاری نمیدانم اگر خلیفه شوی روزی که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود با آنکه تو باین صفت باشی لکن رای است نمی آئی و تو ای طلحه
بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیه حجاب کفتی ابن ابی الحدید کفت که شیخ ما
ابوعثمان جاحظ کفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد طلحه در حضور جمعی کفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر
زنان خود میکند بزودی خواهد مرد و ما زنانش نکاح خواهیم کرد بعد از آن برای تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا تنکحوا

ازواجه من بعده ابدا

ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از او هرگز نکاح نکنید و اما تو ای سعد متعصب
و متکبری بکار خلافت نمی آئی و اگر ریاست دهی تو باشد از عهده او بر نمی آئی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو
ای عبدالرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو اگر
خلیفه شوی و خویشان خود را بر مردم مسلط کردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی گویا می بینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم
خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را نفی مسلمانان مخصوص دهی بعد از آن گرگان عرب بر تو بشورند و ترا بکشند و بعد از آن رو
بعلی علیه السلام کرد و کفت اگر تو مزاح و شوخی نمیداشتی برای این کار خوب بودی والله اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه
زیادتی کند و بعد از آن حضرت برخواست و بیرون رفت عمر کفت والله قدر این مرد را نمیدانم و مرتبه اش را نشناسم اگر کار
خود را با و کذارید شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد و برسانید که کیست او کفت آنکه از میان شما برخواست و میرود اگر او را
صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد کفتند پس چه مانع است که با و نمیدهی کفت میخواهم بار این کار در زندکی و مردکی بردوش
من باشد و بروایت دیکر در غیر روز شوری کفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیکر کفت که کم کسی است
بعد از آن عمر کفت آه اکر ابوعبیده جراح یا سالم مولای ابو حذیفه زنده میبود مرا هیچ تشویش و ترددی نمیبود و از برای این
کار مناسب و بی عیب بودند بعد از آن عمر ابوطلحه انصاری را طلبید و کفت پنجاه کس از انصار بر دار و این شش نفر را در خانه جمع کن
و شما همه با شمشیر بر در خانه بایستید و تعجیل کن پیش از سه روز مهلت مده تا ایشان با هم شوره کنند و یکی از جمله خود را برای این کار اختیار نمایند
اکر پنج نفر متفق شوند و یکی مخالفت نماید کردن او را بزن و اکر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس خلاف ورزند کردن هر دو را
بزن و اکر سه کس اتفاق کنند که عبدالرحمن میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اکر سه کس دیکر بر مخالفت مصر باشند کردن
ایشان را بزن و اکر سه روز بکذرد و اتفاق بامری نکنند کردن همه را بزن و مسلمانان را بکذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون
عمر را دفن کردند ابوطلحه با پنجاه نفر همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروایات مستفیضه و مؤالف
قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیه خود را برای ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با یکدیکر مشوره کردند و کفتند اکر خلافت
با و داده شود هیچکس را بر دیکری زیادتی نخواهد و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت

خود مأیوس شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم زبیر چون عمه
زاده امیرالمؤمنین علیه السلام بود برای رعایت قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت
باو نمیرسد گفت من حصه خود را بابن عم خود عبدالرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبدالرحمن گفت منهم از حصه خود گذشتم
و میان علی و عثمان گذاشتم و بعلی علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه شیخین ابوبکر و عمر
آنحضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم و رایم بآن تعلق گیرد بعد از آن بهمان نحو بعثمان گفت
عثمان گفت باین شرط قبول کردم و بار دیگر بعلی علیه السلام گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی علیه السلام
قبول نمیکرد چون دید که علی علیه السلام شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
پس علی علیه السلام گفت که والله که تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امیدی که عمر با ابوبکر کرد خدا میان شما جدائی اندازد و چنانکه
اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان خلاف و عداوت بمرتبه بهم رسید که هیچکس با دیگری سخن نمیگفتند تا آنکه مرگ
در میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت این قصه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج
مسلم داشته اند و بر عاقلی مخفی نتواند بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و رفقا
و اعوان ایشان اول آنکه گفت بس است عمر را آنچه کرد در حیات و ممات متحمل این کار نمیشوم اگر آن کار حق و موافق امر الهی و حضرت
رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت و بار آنرا از دوش خود میریخت و اگر
خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شد و حق را
از صاحب حق گرفت اول برای ابوبکر و بعد از او برای خود دویم آنکه اول گفت که رسول خدا صلعم از همه این شش نفر راضی بود
و از این جهت همه لایق خلافت اند بعد از آن برای هر کس عیبی گفت که باعتقاد او منافی آنست و اکثر آنها اگر کفر نباشند بیشک
معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرده و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ
نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا بطلحه میگوئی که
از تو آزرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگر اند اما کی جرات میکرد که کمتر از این سخن بگوید چه جای این سیم آنکه عیب

کرد امیرالمؤمنین علیه

کرد امیرالمؤمنین علیه السلام را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی رسول خود صلعم را باو مدح کرده
و فرموده است فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اگر مراد او بدعابه و مزاح امری باشد که منافی
تمکین و وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بهمه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و رعبش در دلهای
کافران و منافقان بمقتضای اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بمرتبه متمکن بود که نامش را که میشنیدند بدنشان میلرزید و باین
سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود را نسبت بفخر و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود
ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی
خلافت بشود میترسم از عجبی که او دارد او را از راه ببرد و باز از ابن الانباری روایت کرده است که علی علیه السلام آمد بمسجد نزد عمر نشست
و نزد او جماعتی بودند چون برخواست یکی از حاضران نسبت او را بتکبر و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر شمشیر
او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است و از او است سوابق و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است
چرا او را خلیفه نمیکنی گفت ما از خلافت او کراهت داریم از جهت آنکه کم سن است و فرزندان عبدالمطلب را دوست میدارد و
روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت شما اهل رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسران عم اویید چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن
عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما
باسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گویید که اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود و او مطلبش این نبود و لیکن امری روداد
که علاجی بغیر این نداشت و اگر نه رای ابوبکر بود در حق من هر اینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما گوارا نمیشد زیرا که
قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو میکند بقصابی که او را میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبدالله بن عمر روایت کرده که روزی
پدرش با عبدالله بن عباس گفت میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت و لیکن من میدانم گفت
از چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود
تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و راه درستی اختیار کردند ابن عباس گفت اما خلیفه غضب خود را از من دور میکرد دانم که جواب
این سخن را بشنود عمر گفت بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید و ربک

یکی ما باشیم و یکی از ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هر چه را میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آنست و تو میدانی
که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آنرا که اختیار کرد و اگر قریش از برای خود اختیار کرده اند خدا را اختیار کرده اند حق است والا باطل است و آنچه
گفتی که کراهت داشتند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال آن جماعت را ذکر کرده است و گفته است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم
یعنی این بسبب آنست که ایشان کراهت داشتند آنچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرد و اما آنچه گفتی و اگر
چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی نیز ملیو لنیم کرد ولیکن خلقهای ما مشتق است از خلق خدا
که خدا در حق او گفته است که بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا باو خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند
از مؤمنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه ای که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس
گفت تأنی بر راه رو ای امیر المؤمنان و دلهای بنی هاشم نسبت بغش و فریب مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که خدا
پاک و پاکیزه گردانیده است و منزه از همه عیبها و بدیها و ایشان خانه ای بوده اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است
و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ماست چگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند
پس عمر گفت اما تو ای عبد الله از تو سخنی بمن رسیده است که میخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل نشود ابن عباس گفت کدام است
مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر گردانم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر گفت که میشنوم که مکرر میگوئی که این خلافت
را از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان
آدمیم و حسد بما بسیار میبرند و تو میدانی ای صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت میگیرند عرب بر عجم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ماست
و ما بهتریم از شما و قریش دعوای فضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول خدا از ماست پس ما نیز بر سایر قریش این حجت داریم
عمر گفت الحال برخیز و بخانه خود برو و چون برخاست و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که من هر چه
از تو صادر شود دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کرد و گفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیمی
هست بسبب رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که حق او را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند بهره خود را
باطل کرده است این را گفت و رفت پس عمر بحاضران گفت مرحبا ابن عباس را ندیدم هرگز با کسی مباحثه کند و مغلوب

کنند مگر آنکه

کنند مگر آنکه بر او غالب بر آید مؤلف گوید که ازین اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که آن منافقان میدانسته اند که خلافت حق
امیر المؤمنین علیه السلام است و با این بسایر وجهی سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک ازان گفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق
او مثل آنکه گفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هرگاه میدانی که امیر المؤمنین علیه السلام صاحب این حق است و اگر خلیفه شود
همه را براه خدا میبرد و همیشه میگفت لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت باو نمیدهی تا بد کفاره بعضی از گناهان تو بشود و اگر
نمیخواهی در العصر متحمل شوی چرا با قبیح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که باعتراف تو احق و اولی است منحرف گردد و بکسی منتقل
شود که باعتراف تو و لجب و دعوی سرکشی از او بهتر است و در غایت فضیحت کشته خواهد شد و آنکه گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم
جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی درین باب گفت و حق تعالی میفرماید ان الامر کله لله یعنی بدرستی که امر همه از خداست و فرموده است لا تقدموا
بین یدی الله و رسوله و آیات و اخبار بسیار ازین باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه
معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدا اند و چرا در سایر انبیا مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق
و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان با شرف پیغمبران مانع شد و آنکه
اگر نبوت و خلافت هر دو با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا ایشان را برای خلافت پسندیده
و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی
و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه چهل سال کافی
باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا کس آنحضرت برای حمل سوره برائت در غزوه تبوک برای منزلت هرون و
خلافت در چندسال در حضرت پیش ازان بود کم نبود و بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله در چندسال بعد ازان بود کم بود و عذر دیگر
که گفت ایشان محبت دارند هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد و منزلت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتمل است
بر خطاهای بسیار چهارم آنکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد
شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابی حذیفه میبود در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه او بیگانه از قریش بود و این
مناقضه صریح است با مخالفت نص و اتفاق اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمر بن میمون روایت کرده است

که چون عمر را زخم زدند با وگفتند اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم واگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم
که از پیغمبر شنیدم که میگفت سالم محبتش نسبت بخدا شدید است وسید مرتضی رحمه الله از بلاذری روایت کرده است که بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از
اصحاب خود حریصی بر خلافت نمی بینم ومن بایستی نظر میکردم که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت از ایشان راضی بود بعد از ان گفت
که اگر یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم واعتماد براو میکردم وقاضی القضاة ونیز این روایت را نقل کرده است وطعنی در ان
نکرده است واما مقدمه دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری ومسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت که مردم
تابع قریش اند در این امر مسلمانان تابع مسلمان ایشانند وکافران تابع کافر ایشانند وایضا از هردو واز ابن عمر روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که پیوسته این امر از قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند وبخاری از معاویه روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که این امر در قریش است ودشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر انکه خدا او را برو بجهنم میافکند مادام که
دین را برپا دارند وترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت که قریش والیان مردم اند در خیر
ودر شر تا روز قیامت وقاضی القضاة ودر معنی این روایت نقل کرده است وگفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد وهمه
شهادت بر حقیقت ان دادند وبحد استفاضه رسید پس معلوم شد که در این تمنا وحکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم تفریق کفته خود
کرده وهم مخالفت نصوص قاطعه نموده وایضا عذری را از برای خلافت سالم پیدا کرده بود باانکه مجهول است معلوم هم است زیرا که شدت
حب امر نیست که مستلزم استجماع جمیع شرایط امامت وقدرت بر تحمل بار کران خلافت باشد واگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر
باشد چرا وصف امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث متواتر باانکه او احب خلق است بسوی خدا حجت تامه امامت او نباشد باانکه محبوب خدا
بودن بالاتر است از محب خدا بودن وشدت محبت مستلزم فضیلت بر جمیع خلق نیست ومحبوبتر بودن هست پس چرا التفات بحضرت
نکرد وقطع نظر از ایات متکاثره ونصوص متواتره دیگر وبعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضح است برانکه شیعه روایت کرده اند
که عهد کرده بودند ابو بکر وعمر وابو عبیده وسالم برانکه امامت را نگذارند که ببنی هاشم برسد واگر این نبود چه معنی داشت ارزو وجود
این دو نفر کردن که بهیچ فضلی موصوف ومعروف نبوده اند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل وصفات ممتاز ومعروف بودند پنجم
انکه اول قسم خورد که من بعد از فوت متحمل نمیشوم وبعد از ان متحمل شده ورجوع بشوری کرد وچه دلیل بود که بر حجیت شوری که تمام خلافت

کرار دادند

کری توانند شد نهایتش آنست که مبنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود وچرا خود را خود بسوی خلیفه میدانست
اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند ورجوع باجتهاد دیگران کرد ومحتاج بامر تعیین دان همه تقسیم وتهدید وتوعید شود واگر باجتهاد امر خود اکتفا
میکرد چنانکه ابو بکر در خلافت او کرد البته از فتنه وآشوب اسلم بود وفی الحقیقه منشأ مقاتله جمل وصفین ونهروان هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه
ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد وخواهشها ایشان را متفرق نکردانید مگر شوری عمر در میان شش نفر
قرار داد زیرا که آن باعث این شد که هر یک از انها داعیه خلافت بهم رسانیدند وقوم ایشان نیز برای خواهش بهم رسانیدند واگر عمر یک کسی
خلیفه میکرد چنانچه ابو بکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید وتمام کرد براکنکین این فتنه را بانکه بطمع انداخت معاویه وعمرو بن العاص را در خلافت
زیرا که معاویه را عامل شام وعمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای انکه عداوت ایشان نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام میدانست پس
بایشان داد برای انکه اگر روزی خلافت بانحضرت برگردد ایشان اطاعت نکنند وچون مجروح شد واز حیات مایوس گردید گفت ای اصحاب
محمد صلی الله علیه وآله خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو ومعاویه وچون این سخن بایشان رسید داعیه خلافت
بهم رسانیدند ودر زمان حضرت امیر علیه السلام سر برآوردند وایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی صاحب روایت کرده است که محمد بن سلیمان صاحب
الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود وتتبع علوم فلسفه نیز کرده بود وتعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سؤال کردم از احوال علی علیه
السلام وعثمان گفت این عداوت قدیمی بود میان بنی هاشم وبنی عبد الشمس وبعد از سخن بسیار در این باب گفت سبب دویم در اختلاف
در امامت ان بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد ونص بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت
وبه درستی دارند وپیوسته این امر در خاطرهای ایشان مذکور بود وچشم بر این دوخته بودند وانتظار این امر میکشیدند تا انکه نزاع
میان علی علیه السلام وعثمان قوی شد وکار منتهی شد بقتل او واعظم اسباب قتل او طلحه بود ولیکن نداشت که خلافت بعد از عثمان باو
خواهد رسید باعتبار سابقه او وانکه پسر عم ابو بکر بود وابو بکر در نفوس اهل ان عصر منزلت عظیمی داشت وسماحت وجود هم داشت و
با عمر در حیات ابو بکر نیز در خلافت منازعه کرد وپیوسته باین سبب سعی میکرد در تضییع عثمان وشورانیدن مردم باو ودلهای اهل مدینه
واعراب واهل شهرها را از او منحرف کرد وزبیر نیز در این باب معاونت او میکرد وخلافت را از برای خود میخواست وامید این دو نفر
در خلافت کمتر از امید علی علیه السلام نبود بلکه طمع ایشان قویتر بود زیرا که علی علیه السلام را ضایع کرده بودند ابو بکر وعمر او را در نظر

مردم بی قدر کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از فاطمه و لیکن عترة خصایص و فضایل و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دیده و شنیده بودند اکثر ایشان مرده بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند که او را نمی‌شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل
او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه میدانستند پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل را فراموش کرده بودند و
از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت القدر که از برای هیچیک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش
طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی علیه السلام در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند و ایشان نیز
وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای
خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را پسندیده بودند و چون عثمان کشته شد
طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بران و اکثر نبی‌عمان عرب که با او بودند خلافت را در علی علیه السلام قرار نمیدادند بآنحضرت نمیرسید
و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن رخنه عظیم در خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل مقدمه تمهید
بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معاویه جرات بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی علیه السلام فاسق شد
بمحاربه عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی از اهل بهشت را بکشد از اهل جهنم است پس معلوم شد
که فتنه صفین از فتنه جمل متولد شد و فرع آن فتنه بود و گمراه شدن معاویه باعث شد هر فتنه و قبیحی که جاری شد در ایام بنی امیه
و فتنه عبدالله بن الزبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان تعیین بقتل خود بهم رسانید طلب خلافت
از برای خود کرد و مروان بن الحکم و جمع دیگر بر این گواهند پس نیک ببینید که سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع
بر اصلیست و هر شاخی بدرختی پیوسته است و هر شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشجره خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه و ضلالت
غرس نمود و گفت عجیب‌تر از این آن بود که بعمر گفتند که سعید بن العاص و معاویه و اکثر منافقین را که از مولفه قلوبهم بودند و اینها
ستهای جنگ و فرزندان ایشان که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلق ولایتی و حکومتی
ندادی در جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از آنست که از جانب من قبول حکومت بکند و اما این جماعت دیگر از قریش میترسم
که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای

خود بکنند

خود بکنند و چگونه نترسید در وقتی که شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد از آنکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنه‌های اسلام
متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و سایر که بالاتفاق و باخبار صحیحه متفق علیها از جمله اهل بیت و راستگوترین اهل زمان و ملازم حق و یاور
آنحضرت محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیر المومنین علیه السلام بودند و عباس عم حضرت رسالت را در شوری داخل نکرد و جمعی را
که باقرار خودش معیوب بهمه از عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند و صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم آنکه در قضیه
فدک که امر جزئی بود متعلق بدنیا دعوی و شهادت چهار معصوم را که جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و
طهارت و صدق و حقیت ایشان داده‌اند بتهمت جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام
دین و دنیا و آخرتست رجوع بعبدالرحمن نمود که همه را شریک در آن امر کرده بود و تهمت جر نفع اصلا مانع نشد هشتم آنکه اگرچه
بحسب ظاهر حضرت امیر المومنین علیه السلام را داخل شوری کرد اما تقسیم امر را بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب
آنحضرت بگردد و بغض او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او اگرچه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود نفاق و بغض نسبت بآنحضرت
باعتراف عمر و عداوت با امیر المومنین علیه السلام باعتبار ربطی که با ابوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبدالرحمن
بخویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را میگذاشت و همچنین سعد که از جمله بنی زهره و بنی امیه بود جانب
عبدالرحمن و عثمان را نمیگذاشت و ایشان با وجود آن بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر را باقرار عمر که گاهی انسان و گاهی
شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماندند و اگر در خدمت آنحضرت اقامت مینمود دو کس میبودند بر تقدیری که سعد هم
با ایشان موافقت میکرد و سه نفر میشدند عبدالرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند پس در هیچیک از این سه صورت خلافت
بآنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب مشهور و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده‌اند از سهل بن سعد انصاری
که گفت چون حضرت امیر المومنین علیه السلام و عباس از مجلس عمر برخواستند در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان
میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که با این تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود
نشنیدی میگفت که در جانبی باشید که عبدالرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت عبدالرحمن نمیکند زیرا که پسر عم او است و عبدالرحمن

نظیر عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها در یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر باقی باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه مرا امید بهر دو نیست که یکی
از اینها نیز دارم و با این مراتب مطلب عمر این بود که بفهمانند بمردم که عبدالرحمن افضل است از ما نخواهد گذاشت که اول ایشان که ابوبکر بود
بر ما فضیلت نداشت چه جای عبدالرحمن و نخواهد گذاشت که اگر عمر درین مرض نمیرد من فاطمه را خواهم کرد بدی عاقبت آنچه از اول
تا آخر با ما کرد و اگر بمیرد البته که ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بگیرند خیر ایشان خود را از من خواهند یافت والله من
رغبت بپادشاهی ندارم و دینار را نمیخواهم و لیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام خدا و سنت رسول
خدا اگر کسی گوید که هرگاه آنحضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری شد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر در روز
اول آن حدیث را وضع کرده بودند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مذکور شده
بود اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و حق باو برنمیگشت چون آنحضرت با مر او داخل شوری شد
دانستند که آن روایت موضوع است و حرف بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی علیه السلام را در آخر همه نوشت عباس بآنحضرت گفت
که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از خلافت بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس
گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا ابا کرده
اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود
و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضاً در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بآنها نمیرسد و این
نیز معلوم بود که آنحضرت داخل در شوری نمیشد جبر میکردند او را در بیعت یکی از اینها و حکم بود که مردم توهم کنند که آنحضرت برضا و رغبت ترک
خلافت کرده و با اینها بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و حجت با ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار
برطرف میشود چنانکه طبری درین قصه روایت کرده است که عبدالرحمن با آنحضرت گفت یا علی برای جان راهی بگذار که کشته میشوی من نظر
کردم و با مردم مشوره کردم ایشان کسی معادل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود که آنچه مقدر شده است خواهد شد
و در روایت طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی علیه السلام مضایقه کرد در بیعت عثمان این آیه را خواند که

فمن نکث

وارثان خود را و امثال ان در بیعت رسول الله را شکستند نازل شده و من نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه چون حضرت این تهدید را شنید
برگشت و بیعت کرد و میفرمود که مکر کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی رضی الله عنه از بلاذری که معتبرترین مورخین عامه است روایت
کرده است که چون عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بود نشست عبدالرحمن گفت بیعت کن اگر نکنی گردنت
میزنم و در آن روز کسی بغیر از او شمشیر نداشت پس علی علیه السلام غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت
کن و الا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس باین احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود و
اجماعی متحقق نشد و چگونه شبهه اختیار میماند با تهدید بقتل و جهاد و سید رحمه الله گفته است که اول مکری که عبدالرحمن کرد آن بود که اول
خود را از میان بدر کرد که مردم او را بی غرض بدانند و هرچه بگوید قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد
خلافت را اما بشرطی که علم داشت که حضرت بان شرط قبول نخواهد کرد با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت
سیرت ایشان را بدعت و باطل میدانند و قبول این شرط نخواهد کرد و میخواست حضرت اظهار این کند که سیرت ایشان باطل بود زیرا
که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضاً محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و باین مکر و ا
منع چنین امر باطلی را از پیش بردند نهم آنکه در چهار صورت امر بقتل آن جماعت نمود مخالفت عمر با عبدالرحمن یا سایر اولیای عثمان
یا بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه گونه معصیتی بود که باینها مستحق قتل شوند و امر او در رای عبدالرحمن و دیگران چه
دلیل و حجت بود و کدام امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب
قتل جمعی از مسلمین بر خلاف قرآن قتل ایشان حرام و از اکبر کبایر است شود دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام نمود بلکه امر بقتل نمود مکرر برای آنحضرت و اتباع او چنانچه از حیله تقسیم ظاهر شد با آنکه باسانید صحیحه از طرق مخالف
و موالف ثابت شد که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم آنکه
بر تقدیر وجوب اطاعت رای آن جماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصاً آن معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت
بر خصوص تعیین این مدت کرد که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را با آن
مناقب و مفاخر و بروایات صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم و حکمت است

و اما حق و حجت بر جمیع خلق نیست با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت بر عبدالرحمن بکنند و از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان
را نعم داده و دامادش بود نمیگذارد و باعتراف خودش ضعیف الرای و محبت قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای آنحضرت
ترجیح داد و اطاعتش برا او واجب نمود حدی که اگر خلاف رای او کند او را بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نباشد سیزدهم
هر گاه باتفاق مخالف و موافق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است
و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نباشد بر ضلالت ایشان و بطلان
طریقه ایشان زیرا که اگر طریق ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا آنحضرت او را قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا با آنکه
او را قبول کرده بود و عبدالرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالف آن بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است
چهاردهم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضاً بر تقدیر وجوب اجتهاد علی علیه السلام
و عثمان اگر مجتهد بودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت بودند زیرا که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را در شوری
خلافت و عبدالرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبدالرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد عمر و ابوبکر تجاوز ننمایند و چرا
عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضاً هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که واجب است متابعت او بنصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را باین توجیه
میکنند چرا مخالفت شیخین جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا درین قضیه است که استقصای آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد
از برای عاقل منصف بس کافیست پانزدهم آنکه ابوبکر را در خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفن کرد و وصیت کرد که او را نیز در آن
خانه مقدسه دفن کردند و آن جایز نبود بچندین وجه اول آنکه تصرف او در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست دوم آنکه نهی کرد حق تعالی
داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن سیم آنکه کلنگها نزدیک قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد قبر
آنحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصاً آنحضرت در حیات و موت یکیست و در هر دو حال رعایت آن واجب است و تفصیل سخن
در این باب آنست که موضع قبر رسول صلی الله علیه و آله خالی از آن نیست که تا وقت وفات بر ملکیت آنحضرت باقی بوده یا در حال حیات
آنحضرت بعایشه منتقل شده بود و چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست که بمیراث بدیگران رسیده یا صدقه

بوده اگر میراث

بوده اگر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است
که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا بخریدن و استعمال آن از ایشان کرده باشند و اگر صدقه بوده بایست که از مسلمانان خریده باشند و اگر انتقال آن در حال
حیوة بعایشه بود در این باب عجبی باشد هرگاه از عایشه طلبیدند چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلام طلبیدند و از برای آنکه در نظر عوام تسویل کنند فرستادند
بنزد عایشه و از او رخصت طلبیدند و بر عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون
رخصت سایر ورثه حرام بود و ارث عایشه به تنهائی نفعی نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت
بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود گفت والله که ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس بنزدیک رفت
و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه مرا برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب است علیه السلام و من میگویم
بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از آن عمر برای من دلیلی بگو که بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بس است
از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابه آنحضرت اند در قبر او کدام حجت از این واضح تر میباشد فضال گفت من گفتم این را با برادرم او گفت
که اگر آن موضع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر
از آن ایشان بود و بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان
بازای مهر دخترهای خود در آنجا مدفون شدند گفت که من گفتم برادرم گفت که آنحضرت مهر زنان را نمیداد بر او حلال نباشد چنانچه
حق تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه گفت بگو بمیراث دخترهای خود بود در آنجا مدفون
شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت نه زن داشت و بمجموع آن زنها هشت
یک آن خانه میرسد پس بهر یک حصه از نه حصه از هشت یک میرسد و آن بقدر شبری نباشد چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن
کردند و ایضاً ایشان حضرت فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث
بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید این را که خود رافضی است و برادری ندارد و آنچه در کتب مبسوطه در مذمت
نسب و حسب عمر و ولدالزنا بودن او مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب سیم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان
است قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از آنها را در این رساله بیان مینماید طعن اول

اینست که اقرار کافر و منافق و فاسق چند بود که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط گردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه گردانید و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس در اثنای نماز بایشان گفت اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این قصه از مشهورات و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را سنگسار کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیر المؤمنین او را حد شرب خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر جور و عدوان که خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر گردانید چون مصریان از او شکوه کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون این جماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشان بتراش و حبس کن و بعضی را بر دار بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین اسباب کشته شد طعن دوم آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را از مدینه بیرون کرده بود باعتبار کفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بآنحضرت میرسید و تا آنحضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون آنحضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاق نفاق که با یکدیگر داشتند عثمان بنزد ابو بکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد و ابو بکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد هر چند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و هم مخالفت سنت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران باتفاق بسیار روایت کرده اند طعن سوم آنکه ابو ذر رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون منکر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچهای مدینه

میگشت و میگفت

میگشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا چون بدعتها و ستمهای معاویه دید و بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام را روایت میکرد و معاویه هر چند میخواست او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشورانند معاویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را بنزد من فرست بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معاویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنیف بر او موکل کرد و مقرر نمود که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون آن مرد پیر ضعیف را بآن عنف آوردند بمدینه رسید رانهایش مجروح شده و گوشتهایش ریخته و چون او را بنزد عثمان آوردند دست از نهی منکر بر نداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود نقل میکرد و میگفت شنیدم که گفت آسمان سایه نیفکنده و زمین گرد آلود بر نداشته سخنگوی راستگوتر از ابوذر پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شان ابوذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را بر من پراکنده کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی علیه السلام گفت پس آن آیه را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر اوست و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی آنچه که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که باعجاز آنحضرت چون آن ملعون کشته شد دهانش پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید و بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که در آن ناحیه فساد کردی پس گفت بعراق فرست گفت میخواهی بنزد جماعتی روی که اهل شبه اند و طعن بر امام میکنند گفت مرا بمصر فرست باز هم راضی نشد پس او را بربذه فرستاد که بدترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متوجه غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبودند دختر

گفت من چگونه تنها با مرتو قیم مایم ابوذر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که جمعی از عراق تجهیز من خواهند نمود و چون من فوت
شوم جامه بر روی من بپوشانید و ببرید بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسانید چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق
رسیدند و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه محزون و گریان شدند
و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده
و این یک سبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب
او نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد که بمشایعت او رفت و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل سوابق در تردد
در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین راستگوتر از او کسی نیست و او شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار
دیگر در صحاح خود روایت کرده اند چنین بسختی رو دارد و نسبت به برگزیده اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم آن اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد
از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله بن مسعود را از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان
احادیث در فضایل او نقل کرده اند و صفحه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگر برای
آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود تحریک لغات و کم و زیاد کرده بود موافق گرداند و او نداد او را آنقدر زد که استخوان پهلویش را
شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید
که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا را گفت طبیب از برایت بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده است
گفت وظیفه ات را قطع کرده بودم باز برایت مقرر کنم گفت محتاج بودم قطع کردی اکنون مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت
باشد گفت ایشان را روزی میدهد گفت برای من طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند
و ضرب زدن عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند
و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند طعن پنجم زدن عمار است که از صحابه کبار است و در کتب خاصه و عامه مشحون است
بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول صلی
الله علیه و آله نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخن میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت

مملوّ است عمّار

مملوّ است عمار از ایمان حتی گفت پاهای او و بروایت دیگر پر است از کف پاهای او تا مرتبه گوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که این را از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست
داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود مشتاقست بهشت بسوی سه کس علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بوده بر بدنش و در مشکوة از مسند
احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود من سخن درشت بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله رفت و از من شکایت کرد و من بر خدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت
بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند
خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم در خوشنودی عمار تا او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است
از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت دو خشت
بر میداشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بر آن حال مشاهده کرد و بدست مبارک خود خاک را از او میریخت و میفرمود بیچاره
عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنهها و اما قصه عمار چنانچه اعثم کوفی
در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله اتفاق نموده فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند
که باو برساند چون باو داد و یک سطر را خواند انداخت عمار گفت ای امیر این نامه اصحاب رسول خداست مینداز و بخوان و تامل کن و یقین
بدان که خیر تو را میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر او را زدند که از حرکت انداختند
پس خود پیش آمد و لگد چند با کفش بر شکم و بر اعضایش زد آنقدر که علت فتق بهم رسید و بی هوش شد تا نصف شب بی هوش
بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخته نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم
کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند
ابوذر را و آه از دل میگوییم عثمان گفت تو را گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان

لذا این سخن از آن رده شد گفت بر گردن شتر برنشیند و از مدینه اخراجش کنند بهالی را ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه نباید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان
و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخواسته بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق کردند بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده و اگر این کار کند میترسیم
از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داده فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس حضرت نزد عثمان رفت
و گفت در بعضی از کارها بی تابی میکنی و سخن خیرخواهان نمی شنوی پیش از این ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج بربذه
نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان این را نه پسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار بدار عثمان از این سخن و دیگران
در غضب شد و گفت اول تو را بیرون باید کرد که همه را تو فاسد میکنی حضرت فرمود که ترا حد آن نیست که با من این سخن گوئی و این کار توانی
کرد والله نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که ف عمار و غیر او همه از تو است و ایشان گناهی ندارند کارهای بد میکنی
که تاب نمی آورند و بزبان می آرند و تو را خوش نمی آید پس برخواست و بیرون رفت و کسی که در این روایات تأمل نماید میداند که کسی که اذیت
و اهانت و شتم و ضرب واقع سازد نسبت بکسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق او اینها را گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده
باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است آن سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد
و آنچه از اخبار معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانکه ابن ابی
الحدید روایت کرده از ابن عباس که عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر خال من چه کار دارند و از من چه میخواهند گفتم کیرا میگوئی عم زاده
من و خالزاده تو بسیار بد گفت علی را میگویم گفتم والله من از او بغیر خیر و خوبی چیزی نمیدانم گفت والله که از تو پنهان میدارد آنچه بدیگران
میگوید در این اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتید بعضی را شنیدم گفتم همانست که شنیدی گفت لب حضوری که خبر ندارد و ظالم خود را بنادانی
میگذارد عثمان گفت تو از دشمنان ما و اتباع اینها بعضی خدا اگر رعایت بعض امور نباشد ترا ادب کنم در تلافی گذشته و مانع آینده
باشد عمار گفت اما دوستی من از او عذر نمیخواهم و اما ادب کردن مرا پس حجتی ندارد من بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان گفت والله
که تو از اعوان و انصار شر و مانعان خیری عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم روزی که از غار حنیفه مراجعت
کرده بود تو آمدی و دیگری بود من در سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما تو را دوست

میدارم و تحقیق

میدارم و بتحقیق که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن
عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت خداوندا تغییر ده هر که او را تغییر داده و این حکایت از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان ایذای عمار
چند بار و نفرین عمار بر او سه بار و نسبت شر با فعال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دادن و اهل شر گفتن آنحضرت و بغض و عداوت آنحضرت
که خود دعوی کرد و اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر راست گفت بیقین کفر زیرا معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت
نمیدارد و بغض او با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است نفاق و کفر است طعن ششم آنکه خمس که حقوق اهل بیت است صلوات الله علیه
و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود زیاده از حد و اندازه داد و از جمله بچهار کس که چهار دختر خود را
بایشان داده بود چهار صد هزار دینار داد که تقریبا بحساب این زمان شصت هزار تومان است و از مال فریضه بمروان صد هزار
دینار داد و بروایت حکمی شهرستانی دویست هزار دینار و سی هزار تومان باشد باو داد و بروایت واقدی همه آن مال را باو داد
و گفته عثمان میگفت که ابوبکر و عمر از این مالها بخویشان خود میدادند و منهم بخویشان خود میدهم و ایضا روایت نموده که مال عظیمی از
بصره آوردند و همه را بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را
بحارث بن حکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار رسید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص
داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من
خازن بیت المال نمیتوانم بود با این سلوک که بطرید رسول الله سیصد هزار دینار میدهد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت
بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار بدهد آن
نوشته را رد کرد و آن مبلغ را نداد عثمان گفت تو خازن مائی هرچه میگوئیم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم
خازن تو غلام تو است کلیدهای اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه
این کار نشود و عثمان کلیدها را بنابر غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود
که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن ارقم برد و گفت امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت
مرا باین حاجتی نیست و من برای آنکه عثمان مزد بمن دهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانان است

کار من اینقدر نیست در مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهم در نقصان باو برسانم او بیت المال را بهر که خواهد بغیر حق بدهد
و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند چون آفتاب بر او میتابید مثل منقل آتش شعاعش بلند میشد
بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن گمان دارم که بر سر این بلا و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت که این
یک دانه جوهر است به همه مسلمانان نمیتوان قسمت کرد و کسی نیست که از عهده قیمتش برآید امید از حدوث بد است و دیگر حق تعالی فتح مسلمانان را روزی کند که
کسی را اینقدر قدرت بهم رسد که تواند این را بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آن را بدختران خود
داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال خطایاست
نه والله هرگز بشفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند
که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه دو لک و چهل و نه هزار دینار پانصد و سی و دو هزار دینار باشد و مبلغ اخیر
تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که اموال
مسلمانان خصوصاً خمس ذوی القربی اینقدر از برای خود و اقارب خود نقض نماید در صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کند و فقرا و مساکین
در مشقت و عسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلافت ان شرائطی در اول برای او قرار کرده بودند در طریقه ابابکر
و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل در عطا را او بدعت کرد اما نحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه میشد و جهات واقعیه را فی الجمله رعایت میکرد
و خود کم تصرف مینمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم
آنکه جمع کرد مردم را بر قراءت زید بن ثابت برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام بود و چون خواست مناقب اهل بیت و
مثالب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد او را برای جمع قرآن اختیار کرد و بای سبب قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد
از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت امیر
آن قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از او بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که مس نمیکند آن مصحف را مگر مطهران
از فرزندان من و ظاهر نمیشود آن تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن بدارد و عثمان چون خواست که قرآن را
جمع کند زید بن ثابت امر کرد که جمیع قرآن و مصحفهای دیگر را که عبدالله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند

که آن نیز داده

جوش پیدا و دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را برآنها اطلاع بهم نرسد سبب زدن ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان
بدهد با آن خفت و اهانت از او گرفتند و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میان است مشهور بمصحف عثمان است نسخه ایست که از آن برداشته اند
و چون این خبر بعایشه رسید گفت افتتوا احرق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزاننده مصحف را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق
لعن او است اول آنکه رد کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانچه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل
ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی آیا ببعض از کتاب ایمان میآورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست
جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی بدترین عذاب و این مصداق صاحب آن بد مال است
که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبی رسید و ایضا کراهت داشت از نزول بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال
چنانکه حق تعالی فرموده است ذالک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی بسبب آنست که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا
عملهای ایشان را دویم آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و بمصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوش دادن
و از سوزانیدن نمیباشد سیم آنکه ترجیح قراءت زید بن ثابت را از جمله قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسول صلی
الله علیه و آله است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منع نمیکرد مردم را از قراءات مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل
قرآن را بر من بر یک حرف خواند پس پیوسته از آن طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است از هشام بن الحکم در حیوه رسول
خدا صلی الله علیه و آله که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قراءت او را بر حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم و
گفتم این قراءت که خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی از رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت
آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده ام حضرت فرمود رها کن او را پس با هشام
گفت بخوان خواند بنحوی که از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر پس خواندم بنحوی که میدانستم

فرمود چنین نازل شده است بدرستی قرآن بهفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر باشد از آن و ترمذی گفته است این حدیث صحیح است
وایضاً در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضمون
روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرائت و منع قراءت دیگر مخالف حکم رسول است باعتقاد
ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قراءت سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خواندن این مصحف
عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف و بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود و کلماتی را بی الف
بود و الفها را انداخته بود باین جهت اختلاف قراءت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی در روایات ایشان وارد شده نیز برین دلالت نمود
و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوه اهل سنت است تصریح نموده است براینکه سبعه آن سبعه احرف نیست که در روایات وارد شده است و اشتراک
لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و بدانکه اینها برایشان الزام میتوان باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است
و رد میتوان کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن حروف واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است
و آن مصحفی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است و یا منسوخ کرده اند
از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق
بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و الا ترجیح مرجوح لازم آید زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند
بر آنکه ابن مسعود متابعت قراءت او ارجح است از زید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت قراءت او واجب است و ترک قراءت او جایز نیست
چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با بن مسعود کرد
و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای حذیفه را فرمود که هر که خواهد که قرآن را نیکو و تازه بخواند و بروشی که نازل شده است
بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین ایشانم بکتاب
خدا و بهتر ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وایل گفت
نشنیدم که کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قراءت
قرآن را میخوانی گفتم بقراءت اول یعنی قراءت ابن مسعود گفت بلکه آن قراءت آخر است جبرئیل هر سال قرآن را یکمرتبه بر رسول خدا

صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت میکرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود از اعلم قرا بود و در آنجا حاضر بود
پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضاً روایت کرده است که از علی علیه السلام سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن را
خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد عبدالله
بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنند مرا که قرآن را بقراءت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست اوست که از دهان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن
نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر
بکتاب خدا است و شتر مرا بآن میتوانند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقهای اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله در میان آنها داخل بودند وارد شدم و نشنیدم که کسی رد این قول بر او کند و در جامع الاصول اکثر این احادیث
را از صحاح ایشان روایت کرده است پس تصحیف ابن مسعود که این روایات صحیحه ایشان در فضل آن وارد است و امر باخذ قرآن از او وارد شده است
ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قرآن زید با عشر این فضایل که در حق او روایت کرده اند و مذمت او را روایت نکرده اند
نقض معقول و مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر علیه السلام با او
حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او در عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعدای ایشان را
نتوانند بیرون کرد و از جمله مصحفهائی که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن
از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن ششم که از اعظم طعنهاست آنکه کبار صحابه باجماع و اتفاق جمیع علمای
مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر ظلم و کفرش دادند مثل عمار از طرق
بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و آیات اینهاست ومن لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است
که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وایل روایت
کرده است که عمار میگفت عثمان را در میان مردم نگذاشت مگر کافر تا آنکه معاویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است از عمرو بن

العاص از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت
خدا او را کشت و ما با او بودیم گفت تو با فلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت
خواست دین ما را تغییر دهد کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت الحمد لله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم
اینست که آیا قاتل او کافر بود که کافری را کشت یا مومن بود که ایمانش افضل از همه مومنان بود به نیت قاتل مرتکب قتل او گشت
و ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه آن جمعی که گوساله پرستیدند
و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران
اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن آنحضرت رسالت را بدست گرفت و
گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده است و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه باسکینه بودند از مهاجران
و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او و بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند
و انکار ننمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات
میکنند قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر یا فسق و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت اند
و خلیفه واجب الطاعه بودن ندارد یا اعتراف نمایند به بطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آن جماعت در این اجماع داخل بودند و اکثر
اینها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بر هر قول اضعاف اینها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا
که همه ایشان از روی خاطر بودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معاویه چنانکه در تاریخ
اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است با آنکه بسبب بغض و عداوتی که با آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام خون عثمان را بهانه کرده عالمی
برهم زدند و فتنه اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از آزار
بازدار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر
سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیره کفتار را شبیه میکردند او را بمردی یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت
کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد و لعن الله

الحدید از ابن ابی

الحدید از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که اشتر از حریص تر و ترغیب طلحه و عایشه بود و چون معاویه را یاری
طلبید گفت تا او را طاعت خدا طلبد من خدا هم رعایت او طلبم بعد از آنکه او تغییر داد حرمت دین خدا را از آنکه نداشت خدا هم او را واگذاشت
و کسی که حق تعالی رعایت نکند من اعانت نکنم و اینجور و همان مثل است که دین من کفر نبود و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه که بار
در این اجماع بودند که الحق مخالفت نمودند حتی حضرت امیرالمومنین علیه السلام چنانچه سابقا دانستی که اگر بیعت نکردند بعد از شش ماه و آنهم
بجبر و اکراه و این بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او دادند و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت
قتله الله و زیاد معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم و ایضا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت
بعینه بعد از قرآن از آن اجماع بر خلافت حضرت امیرالمومنین علیه السلام کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باین اجماع خلیفه
و واجب الاطاعه میدانند چرا اجماع آن در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن بر چنین طعن است و برای اختصار باینجا
ختم کردیم طعن نهم شهادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین
یقینی است بظلم و فسق او چنانچه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها
موجب تطویل کلام است و ایضا شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و نفاق و فسق کافیست و احتیاج
بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان آنحضرت فرمود خوشم نیامد و بدم نیامد و الفه پرسیدند از آنحضرت
بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی فرمود نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت
امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود پس خونش و ریختن او مباح بود و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلم و فسق
عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از آن جهت بود که آنحضرت میدانست که
قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان
ظاهر است که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس بوجه بین مضایقه
نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر آنکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این
همه فتنه و آشوب برابری میکرد بلکه زیادتی از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند

دلالت بود از قتل عثمان و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت موروثی چه خطبه خوانده مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل
مائل واستبدل الله بقوم قوماً وبيوم يوماً وانتظرنا الغير انتظار المجدب المطر وانما الأئمة قوّام الله على خلقه وعرفاؤه على عباده ولا يدخل الجنة
الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم وانكروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع
و کوکب امارت در فلک وصایت درخشید و امور را از منهاج حق مبین بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی بقومی تبدیل نمود
و روز حق بوبدل روزگار باطل آورد و ما منتظر تغیّر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان
دینی از اهل بیت رسالت قیام نمایندگانند از جانب خدا بامور خلق او و شناسندگان نزد مومنین بر بندگان او و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را
شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه
گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت بآنحضرت و از فقره چهارم اعوجاج امور در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است
بتبدیل جناب بنی عثمان و شیعه او بعد از آن گفته است که اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت
چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهة جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهة اقامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از آن
گفته است که ایا جایز است بمذهب معتزله که علی علیه السلام منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب
گوئیم انتظار تغیّر گفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب احداث اعمالی کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست پس
از این کلمات شریفه حضرت امیرالمومنین علیه السلام موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شده که آنحضرت شاد و خوشحال بوده اند از قتل
او و همین بس است از برای شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس
واجب است لعن علی بن ابی طالب علیه السلام اگرچه جوری باشد بسبب آنکه فتوای بقتل عثمان داد و امیر را برآن داشتند که برین حکم کند و در ممالک
خود رواج دهد امیر فرموده محضر سه تبرد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او درین باب معلوم شود شیخ در پشت آن محضر نوشت که اگر عثمان را
مرتضوی فتوای بخون او داده امیرم نوشته او خوش آمده محضر را باطل و ابتر کرد طعن دهم آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده
بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز براو نکردند چنانچه میدانی در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبدالبر
و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را

از نماز براو

از نماز برو و غسل و دفن او منع مینمودند حتی مروان و سه کس دیگر از ملازمانش او را می بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران
کردند و بعد از سه روز حضرت امیرالمومنین علیه السلام مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را شب برداشتند و در مقبره یهودان دفن کردند
و اکثر گفته اند که او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد
از آنکه معاویه والی شد فرمود دیواری را که در میان آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و بامرا و مسلمانان امر کرد که مردگان خود را در حوالی قبر او دفن
کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که درین زمان موجود است مذکور است که امیرالمومنین علیه السلام فرمود که عثمان را دفن کردند
و هی آنکه سه روز بود که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یکپای او را بریده بودند پس او را برداشته بر روی تخته دری کوچک گذاشتند
که بالش از آن گذشته بود و سرش بر روی او میجنبید و بروایت دیگر بر آن تخته میخورد و طقطق میکرد و حکیم بن حزام و ماجرین بطعم براو
نماز گذارد و معلوم است که اگر حضرت امیرالمومنین علیه السلام و سایر صحابه او را از اهل مسلمان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه
روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیگذاشتند که سگ و گربه او را بخورند و هر که اندک انصافی داشته باشد میداند که جمع نمیتوان کرد میان
اعتقاد بخلافت امیرالمومنین علیه السلام و خلافت عثمان و در این واقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان است و خلافت و جلالت
امیرالمومنین علیه السلام متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست روا نیست
و چرا امیرالمومنین علیه السلام در ایذای عمار و اخراج ابوذر الغفاری معارضه و انکار و اصرار میفرمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان
اهمال که باعتقاد ایشان آنحضرت رعیت او بودند مداهنه و مساهله میفرمودند و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که
از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت سلونی قبل ان تفقدونی تغیر رسید از من هرچه میخواهید
پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخواست و سؤال کرد که میگویند سلمان در مداین فوت شد و علی علیه السلام از مدینه در یکشب
رفته است در یکشب آمد و او را تجهیز فرمود و باز گشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز
در مزبله افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود و براو نماز نکرد گفت راست است زن گفت پس یکی از ایشان خطا کرده
ابن جوزی گفت اگر باذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو باد و اگر باذن او بیرون آمده لعنت براو باد
زن گفت عایشه باذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ علی علیه السلام از خانه بیرون آمد یا باذن آنحضرت ابی

این جواب ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال و اقوال عثمان زیاده از آنست که در این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه
مذکور شده و اکثر آنها را در کتاب بحار ایراد نموده‌ایم و آنچه ایراد شد از برای منصف کافیست و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است
جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد و بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند و لیکن ما ادعا میکنیم
که آنها بمرتبه فسق نرسیده و باعث حبط ثواب او نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بودند زیرا که میدانیم که او آمرزیده است و از اهل
بهشت است البته بسه وجه اول آنکه او از اهل بدر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هرچه خواهید
بکنید که گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه ماند
و آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله ضامن حصه غنیمت و اجر او شد دویم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی
شد زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و او اگرچه در آن بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که ارجافه مذکور شد که او را کشته‌اند پس حضرت در زیر درخت
نشست و از مردم بیعت بر مرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را
بر دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان سیم آنکه او از جمله آن ده نفر است
که در اخبار وارد شده است که ایشان اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و مرتکب کبیره نیست اینها
سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون الله تعالی از همه این وجوه اجمالاً و تفصیلاً با آنکه بنای این وجوه همه بر
اخباری چند است که وضع کرده‌اند و خود متفرداند بروایت آنها مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب
مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایت ایشان
که بخاری روایت کرده است ناصبی چند از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند و ابن عمر کسی است که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد
و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمل
رد و تکذیب نمود چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل بصره ملاقات
کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید او با طلحه در برابر آنحضرت آمدند آنحضرت فرمود که بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله
علیه و آله

علیه و آله و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا و خایب و نا امید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ملعونیم و حال
آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که اگر ما شما را از اهل بهشت میدانستیم قتال شما را حلال نمیدانستیم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن
عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را
بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بست حضرت فرمود که من
جواب ترا نمیگویم تا نگویی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیدة بن
جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود که نه نفر را شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من بهشت و آنچه از برای خود
و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت که آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسته است حضرت فرمود که
گمان ندارم و الله که یقین میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها را که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک
جهنم و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر آن چاه برمیدارد و شنیدم این را
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو
و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضاً ایشان در صحیح خود از ابوسعید بن
زید و عبدالرحمن بن عوف روایت کرده‌اند و هر دو داخل عشره‌اند و در این روایت متهم‌اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه ببراهین
عقلیه اثبات نموده‌اند که جایز نیست عقلاً که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر
قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبوده‌اند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضاً اگر این خبر واقع بود چرا
ابوبکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را نشمرد و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در روزی که او را محصور کردند و اراده
قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا متمسک باین خبر نشد و این اگر الحق میدانست از برای او انفع بود از خبرهای دیگر که مذکور
ساخت و ایضاً اگر این خبر واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرات بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصاً حضرت سید الاوصیا را خبر
میشد مردی را که اهل بهشت است با آن منزلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او بر ایشان حجت نمیکردند
و ایضاً اگر چنین باشد لازم می‌آید که طلحه و زبیر را باتفاق حلال میدانستند قتل او را و ایضاً لازم می‌آید که اکثر عسکر طرفین در روز

جدی کافر باشند زیرا که بعضی از عشره درین طرف بودند و بعضی در آن طرف و هر یک قتل و تکفیر دیگری را حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود بایست عمر بداند که
منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوییم که روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش
چنانکه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت همه گناهان گذشته و آینده همه هست یا تجویز و تخصیص در آن میرود
و بنا بر اول لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشانرا در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند الفعل موجب
بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوی عصمت برای اهل بدر نکرده است مگر در امیرالمومنین علیه السلام
و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عامی موجب اغرای بر قبیح است و آن قبیح است و صدورش
از حق تعالی محال است و بنا بر ثانی که تجوز و تخصیص در آن رود یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان گذشته و آینده
و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمیبخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا
تخصیص مینماید مغفرت را بگناهان گذشته و مراد باعملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشانست در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب آن
عمل ایشانست پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیریست که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریک است و آن مبنی
بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک برضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از جانب او استدلال بآن مدخول است از چند وجه **اول** آنکه حق تعالی معلق کرده است رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو
و نه بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق خلفای ثلاثه
میکند **دویم** آنکه قبول نداریم که الف و لام المومنین برای استغراق است خصوصا آنکه در این آیه بعد از این وصفی چند مذکور شده
که دلالت بر اختصاص بجماعت خاص میکند زیرا که فرموده است که بعد از آنکه خدا دانست آنچه در دلهای ایشانست پس سکینه و اطمینان
برای ایشان نازل کرد و ثواب داد ایشانرا فتحی نزدیک و فتحی که بعد از این بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا
صلی الله علیه و آله ابو بکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمومنین علیه السلام
فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص بحکم آیه و اینها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیه
معلوم نیست این جواب را بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته اند **سیم** آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را منافاتش

الست که تحقیق راضی شده از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر درخت و این کی دلالت میکند
بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان
موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و یک روز
کاری خوب بکند و آقا باو بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و از او
در غضب شود و او را تادیب و تادیب بکند یا بمجلس او را ملامت نمیکنند و او را نسبت بتناقض نمیدهند خصوصا آنکه آیه که در همین سوره قبل
از این آیه با اندک فاصله واقع شده است صریحست در آنکه قبول این بیعت مشروط بموافقت و تمکینست که این بیعت را بر هم زنند زیرا
که فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه
اجرا عظیما یعنی بدرستی که آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا و دست خدا بالای دستهای ایشان است پس هر که بشکند این بیعت را
پس نشکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بخودش عاید میشود و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را
مزدی بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف آن
بیعت باشد از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن مغایرات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم
زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خشنودی خدا کی بایشان ماند
و ما این مطلب را اندکی بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه را و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از راه
ملشوند و اما مطاعن عثمان پس زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود لهذا درین رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد
بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین بر مطاعن معاویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر
اشقیا و ارباب بدعت را حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم **مقصد ششم** در بیان امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم
بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام را بعد از حضرت رسالت خلیفه دانند و امامیه و اثنا عشریه را بر
کسی اطلاق میکنند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام و همه دوازده امام را علیهم السلام تا مهدی امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشانرا
عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی بن ابیطالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی بن

الحسین زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی
الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجة بن الحسن مهدی
صلوات الله علیهم اجمعین را امام میدانند و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بد
عتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه اینست پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه
و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه و اثنا عشریه نیستند و شیعه باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی
و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه از هشتاد متجاوز اند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین
علیه السلام محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند که او نمرده است و مهدی او است و
غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرده است و امامت باولاد او رسیده و مذاهب
باطله میان ایشان بسیار بوده است والحمد لله که همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین امام زین العابدین صلوات الله
علیه قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین علیه السلام شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر علیه السلام را بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی
بالثلثه خلیفه باطل نیز قایل اند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق علیه
السلام فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق
علیه السلام از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد
او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف شد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این
فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را برطرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند
و مثل ناووسیه که میگفته اند حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه که بعد
از حضرت صادق علیه السلام عبد الله افطح که پسر بزرگ آنحضرت بود و در ظاهر سر و پا هر دو معیوب بود و باین سبب لایق [illegible] منتقل شد او را امام میدانستند
و بعد از او امام موسی علیه السلام را امام میدانسته اند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفته اند
که حضرت امام موسی علیه السلام زنده است و پنهان شده است و او مهدی است و بامامان بعد از او قایل نبوده اند و چند فرقه های دیگر نیز نقل

کرده اند

کرده اند و از جمله این فرقها تا حال که یکهزار و صد و نه از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرقه
همه منقرض و مستأصل گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق علیه السلام و قایلان
بامامت موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب اینها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد زیرا که مدعی
امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف
الهی از برای ایشان بکند و مکلف بمعلوم ایشان بوده باشد تکلیف مالایطاق است و آن عقلاً قبیح است و ایضاً جمیع امت اتفاق دارند
بر آنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضاً باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده و اما اثبات
امامت ائمه اثنا عشریه علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق
نص است و آن در احادیث مکرر محمدی و دیگر معصومان است و آن بر چند قسم است اول آنکه صاحب جامع الاصول از بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت
کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم از پدرم
پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریش اند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم بخوبی جاریست مادام که دوازده مرد والی ایشان
باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که میگفت پیوسته این
دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود همه از قریش اند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است
و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است و در بعضی از روایات آنست که از آنحضرت
پرسیدند که بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر
و ایضاً در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا صلعم در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کرد و گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود بر این
دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث اینست که پس بیرون میآیند دروغگوئی چند نزدیک قیامت
و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی
برخواست و گفت پرسیده که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده که چند خلیفه بعد از او خواهد بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی

اینرا از من نپرسیده بمن سؤال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود و بعدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده پیوسته امر امت من رو براه است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریش اند و از انس روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش هرگاه ایشان بروند زمین موج خواهد آمد با اهلش و ایضاً
از عبد الله عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضاً روایت کرده اند که ابن عمر
گفت با بی الطفیل که دوازده خلیفه را بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضاً مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داده که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است
باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و برین مضامین بالفاظ دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله ابن عمر روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت
کرده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند
بود پس امور کریهه و شدت عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب باصلاح خواهد آورد پس زمین را
پر از عدالت خواهد کرد و بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت
این حدیث بر خلافت همه ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا دوازده امام مخصوص
که همه از قریش باشند و وجوب استمرار از خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس باین احادیث که در جمیع
صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت میشود و همه مذاهب دیگر باطل میشود و از غرایب تعصبات مخالفان است که بعضی
از ایشان خواسته است که این احادیث را موافق مذهب خود کردانند گفته است که خلفای اثنا عشر شش خلیفه اول امیر المؤمنین و امام
حسن و شش دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحای خلفایند و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبد الله بن زبیر و عمر بن
عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این دو توجیه در غایت سستی است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و
ضلالت و جهالت شبیه بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن
و بعضی را رد کردن بی وجه است و ایضاً ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی صریح است که تا روز قیامت

مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است و اذا مضوا ساخت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش موج آید و نظام عالم برطرف شود و بعضی
صریحست که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی
و کافی اند دویم احادیث ثقلین و مثل اینهاست که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده
که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر چه هستند
ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول
دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوی امامت آنها میکنند
اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشد مقارنت ایشان با کتاب و حال
آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در دین خود اکثر بر سیر مقلد ابو حنیفه اند و بر حقیت امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصی
بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سلاطین جور بغلبه و استیلا پادشاه میشوند ولیکن را امامت نام کرده اند افضل
اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت
و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارج اند لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدترند
از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب
حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خداوند بدست قدرت خود اشجارش را غرس نموده و منزل
مسکن نماید باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را اختیار کند و امامان و اوصیای از فرزندان او را [illegible] که ایشان عترت
من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان
من و ایشان قطع کنند و رعایت من نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده منست و امامان از اولادش امینان پروردگار
من اند ریسمان کشیده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید

و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد و از این باب در احادیث کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننموده
اما نص مفصل جهت خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت شد نص آنحضرت بر حضرت امام حسن و نص امام حسن بر حضرت امام حسین
و همچنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین هزار نفر از ایشان در هر بلاد
و ناحیه بوده‌اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده‌اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این دیانت و حقانیت نبوده زیرا
که همیشه ملک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده‌اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار می‌نموده‌اند
اگر غرض ایشان دنیا بوده بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان
از اهل صلاح و سداد بوده‌اند و نهایت احتراز از کذب می‌نموده‌اند و هر که باین قراین و جهات ملاحظه این روایات نماید البته او را علم قاطع
میشود بحقیقت آنها در طرق معتبر شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از هر یک از حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات آبا و امهات هر یک را قبل از وجود
ایشان خبر داده‌اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و جعفر اولاد او بتحریر و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین
العابدین تا زمان قائم علیهم السلام میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شک و شبهه نیست طریق
دوم افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه ما علیهم السلام افضل بوده‌اند از جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفائی که غصب حق ایشان کرده بودند
در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موافق همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسایل و وقایع همه علما و فقها
بایشان رجوع می‌نموده‌اند و سخن ایشان را حجت منزله میدانسته‌اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده‌اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشان را
مستحق مقام خلافت میدانسته‌اند و از ایشان در حساب بوده‌اند و کتب و تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و فضایل
و مناقب خصوصاً حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت
کرده است که گفت دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که حضرت امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست
میدارم پس تو او را دوست دار و ایضاً همه از براء روایت کرده‌اند که حضرت روزی حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا من ایشان را دوست
میدارم تو ایشان را دوست دار و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام
حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده پس مردی با امام حسن گفت بر نیکو مرکبی سوار شده‌ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواره ایست و ایضاً
از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب‌ترند
فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر را و چون می‌آمدند ایشان را می‌بوئید و در بر میگرفت و بخود می‌چسبانید و ایضاً
از صحیح مزبور از ابو هریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روز با من سخن نگفت و من با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت ببازار
بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت ای کودک در اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم که بیرون
آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود خداوندا من این را دوست میدارم
پس تو دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز این مضمون از ابو هریره روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمد و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید
دستها را گشوده و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار
پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست‌تر نبود از حسن بن علی علیهما السلام و ایضاً از صحیح ترمذی
از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که حضرت چیزی بر دور رانهای خود گذاشته و جامه
بر روی او پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم که حسن و حسین علیهم السلام
بر رانهای او خوابیده‌اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست اینها را و دوست
دار هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین از من است و من
از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است
که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباط است که فرزندان یعقوب بوده‌اند یعنی گویا که یکی از ایشانست و در نهایه لغت باز همین حدیث را نقل
کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین
دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه‌اند از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است ابو سعید خدری که رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت که حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضاً از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله

بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن او در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سؤال میکند از
از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان منند در
دنیا و گفت ایشان سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشت اند و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله بن شداد از پدرش که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن حسن یا حسین علیهما السلام را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت
و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و آنحضرت در سجود است
پس باز بسجود برگشتم چون آنحضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان کردیم که امری حادث شد
و یا وحی بتو نازل شد فرمود که اینها نبود بلکه پسرم بر پشتم سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت خود بیابد
و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابو بکر گفت من دیدم آنحضرت رسول صلی الله علیه وآله بر منبر
و حضرت امام حسن در پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند سید و بزرگوار است و شاید خدا
بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا صلی الله
علیه وآله از حسن و حسین صلوات الله علیهما و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله
و غیر اینها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر اینها حجت است در امامت ایشان خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول بودن اگرچه معلوم است
که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبوده چنانکه مکرر بیان شد و هرگاه ایشان محبوب خدا و
اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیرالمؤمنین علیه السلام که
بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است و ابوهما خیر منهما یعنی و پدر ایشان
بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت از جمیع خلق خصوصاً از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت
شدند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله ایشان را در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضاً کسی را دوستی او مستلزم محبت خدا باشد
باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب آن معصیت
واجب خواهد بود و ایضاً کسی که این اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه وآله داشته باشد که فرماید او از منست و من از اویم و تشبیه

کرده باشد او را

کرده باشد او را باسباط یعنی ابرار انبیا و اوصیای انبیا بوده اند حق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است
بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانان اند و پیر در بهشت نخواهد بود و اگر مراد جمعی باشند که
جوان از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت شهید شده اند با آنکه باز مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری
از پیغمبران مانند حضرت یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدای پیشوای خلق خواهند بود و اگر
گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهتر اند از جمعی که اهل بهشت در سن جوانی باشند این بغایت بی وجه است زیرا که
هرگاه ایشان در آنوقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان
بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابو بکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند
که ابو بکر و عمر سید پیران اهل بهشت اند و غافل از اینکه پیر در بهشت نخواهد بود و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه این حدیث
ضعیف که خود مقر اند بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند متهم است در این باب بجز تعصب و بعداوت امیرالمؤمنین علیه السلام معروفست منافات
دارد با حدیث سید شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضاً منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشت اند من و علی و جعفر
و دو پسر ابوطالب و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهتر اند از جماعتی از اهل بهشت که در آنوقت
در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعیدست و نفعی بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آنوقت
در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل اینست آن حدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی
بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند و عمر سقفها فی از آنکه شهر سقف نمیدارد و ایضاً حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار
دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست
نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید مبادا خاطر مبارکش برنجد و هر یک از اینها از برای اثبات امامت کافی نباشد لکن نیست
که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه افضلیت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس احق
و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلاً قبیح است طریق بیان عصمت است و بیانش آنست که براهین عقلیه

و تقیه وجوب عصمت امام را ثابت کردیم و هیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه که خود دعوی میکنند نیستند پس همه آن
مذاهب باطلند و مذهب اثنی عشریه حق است **چهارم** معجزه است و از هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم معجزات بی حد و احصا صادر شده و در میان
شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی
در شواهد النبوة و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آنها را کرامات نام کرده اند حتی بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه معجزات عظیمه جاری میشد که بآن سفارت و نیابت ایشان را امید داشتند **طریق پنجم** اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند
در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت
باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور مذکوره در همه ائمه که خود دعوی امامت ایشان میکنند نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل
ناووسیه و واقفیه در اصل امامت و اثنی عشریه شریک اند پس اصل امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص
ایشانست که بنصوص متواتره شیعه و در وجوب عدد اثنی عشریه و در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطل است و طریق دیگر از برای
اثبات امامت ایشان هست که کسی اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تامل کند البته هدایت
می یابد **اول** علومی که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از ثقات علما بیک علم از آنها ممتاز اند جمیع آنها
در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه اند و همه از آنحضرت
اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میکرده اند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب
و حکم و صلحا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را امنیع دانسته
اند و راه اعتراضی بر آنها نکشوده اند با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اعتراف باطله با او داشتند و همچنین جمیع این
علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علوم درجه ایشان انکار نکرده است و در زمان
حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود
و مردم را نجو و راه نمیداد اکثر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب
سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب آنرا بانجیل اهل بیت و زبور آل محمد

ملقب ساخته اند

ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام و حقا که اگر آنها نبود مردم طریق مناجات
بدرگاه قاضی الحاجات را نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته
برای ارباب علم و اصحاب زهد و ریا و کمال ارشاد کافی است که بآن اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار عالی القدر از بس حلال و حرام و علم
تفسیر و کلام و قصص الانبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در
اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرقه غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهارصد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب
باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان هرگز در هیچ حکم احتیاج و رجوع بعلمای مخالفان ننمودند بلکه همه محتاج بایشان
بودند و ابو حنیفه و سایر علما و قضاة ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او اصحاب آنحضرت مینمودند
و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت عظیم القدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد
که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان او را مومن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم
و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای
مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام نیز در نشر علوم در این مرتبه بود تا آنکه هرون
ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا علیه السلام در مدت قلیلی که در خراسان بود القدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد
در این باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد با آنحضرت مناظره کنند تا بد عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار
بامامت آنحضرت کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و
اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان از فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از ایشان
حق جواب فرمود که همه حیران شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بسبب محبوس بودن ایشان
در سرمن رای اگر چه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث کمتر از ایشان روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار

[illegible]

از شیعیان ایشان میرسید و جواب آنها را می‌نوشتند و مسایلی که بر خلق مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فقهاء خود
ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا اوساط ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان
را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند والحال علوم ایشان میان علوم دیگران مخصوص ایشانست و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و
ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنیست که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص بآن گردانیده
که مرجع و پناه امت باشند و این نیز معجزه ایشان گردانیده چنانچه معجزه جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیاء
مرسلین را بدون آنکه در کتابی بخواند یا از احدی بشنود آورد دویم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدحی
نکرده که قدحی از احدی ایشان بکنند یا فسقی یا عیبی بایشان نسبت دهند با آن سعی دشمنان ایشان از خلفاء و امراء و حاسدان ایشان در حبط
مرتبه ایشان مینمودند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میگردانیدند و کسی را که گمان ولایت و محبت باو میبردند دور
میکردند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او بر می‌آمدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که تالی مرتبه نبوتست
نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوی صدور معجزات و عصمت از معاصی و ذلالت از برای
ایشان میکنند حتی آنکه عالمیان باعتبار قرابت احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی
اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و باین مراتب با وفور اعداء و حساد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند یا
نسبت معصیتی یا خطائی بایشان بدهند با آنکه می‌بینیم عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم رساند
در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند و قدر او را پست
کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات پیغمبرانست که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته است و رتبه ایشان را در میان
دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد سیم آنکه جمیع فرقه اسلام خواه آنها که ایشان را
امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان
که از فرقه اسلام خارج اند و در همه قول ایشانرا حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشانرا با نهایت
تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده اند

از اهل عراق

از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابوبصیر و برید و ابان و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن
تغلب و معاویة بن عمار و جماعت بسیار که احصاء نتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسای شیعه
بوده اند و از فقه و حدیث و کلام کتابها تصنیف کرده اند و سایر را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار
داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام می‌آمده اند و احادیث می‌شنیده اند و بعراق و سایر بلاد بر میگشته اند و در کتب خود ثبت
میکرده اند و از ایشان روایت مینموده اند و معجزات از ایشان منتشر میگردانیده اند و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام
معلوم است چنانکه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابوحنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک
نیست که ائمه علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند خالی از دو شق نیست یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت
میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند و محق‌اند یا دروغ میگویند و مبطل‌اند اگر صادق اند در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از
امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است
و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان طرد از ایشان نفرمودند و کذب و بطلان ایشانرا ظاهر نکردند
همچنانکه طرد ارباب مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات اهل ضلالت مینمودند و اگر دانسته اغماض کرده اند
در تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نمودند پس والعیاذ بالله خود نیز از اهل ضلالت خواهند بود که راضی بآنها بودند
و زکوة و اخماس ایشانرا قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشانرا چنین نمیدانند چهارم آنکه
حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشانرا که نهایت عداوت
بایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانچه خلفای ثلاثه در غصب حق امیر المؤمنین
علیه السلام نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه مینمودند و
همچنین آنها بکتب بیعت آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معویه با آنکه
بنای همه کارش بر خلاف و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمینمود و بغیر ترک در قتل عثمان فسقی بآنحضرت نسبت نمیداد
و باهمین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد و اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل آنحضرت را

در آن نور او مذکور میب خنند و انکار میکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا میکرد و آنحضرت امام زین العابدین علیه السلام را
تعظیم مینمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه را نصیحت و سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را رعایت دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام
و اعظام مینمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس لقا و مراعات میکردند حتی
متوکل با آن عداوت و عناد و تعصب حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم مینمود با آنکه ائمه محبوس ایشان و در زیر دست
ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت
بر تحقیر و اهانت نداشتند مویدا اینست آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بزیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان
حتی آنکه از بلاد بعیده با وجه اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوائج عظیمه نزد ضرایح مطهره ایشان طلب مینمایند و امید اجابت میدارند
و بر آورده میشود و در شداید خطیره پناه بر مرقدهای مقدسه ایشان میبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور ایشان خلفا و ائمه
اعتقاد دارند بعمل می آورند و پناه باین ضرایح می آورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از آن ایشان و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب
مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و متروک شدند و اثر قبر ایشان معلوم نیست که در کجاست
و در کجا مدفون میباشند و مادر معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکنند و بعضی از سادات و نسب ایشان بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله میرسد در مرتبه ایشان نزدیکترند و ظاهرا در این علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند و در حیات و موت ایشان
عشری از اعشار ایشان و قبور ایشان از برای اینها میکرده اند و اگر قبور بعضی از ایشان نزد قبر المجتبیه تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب
ایشانست مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در
حیات و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده مردم از خلفای خود بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر میشدند
باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیهای بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین
صلوات الله علیه و متوکل خواست که جای قبور آنحضرت را و سایر شهدا را شخم کند و زراعت کنند و موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و
گاوها را شخم بسته بودند چون بالای قبر رسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیاری کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستادند که ببینید و کلنگ اثر
قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند و نمی شناختند ایشان را و مانع شدند لشکر گرده ایشان گفت که ایشان را تیرباران کنند هر که

بتیر بار

بتیر باران جانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بران صحرا ها کنند چون آب بجابر رسید از چهار طرف بلند شد و دایر
حایر شد و بعضی گفته اند که سبب تسمیه حایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که سر راه ها نگاه دارند و هر کس بزیارت رود او را بکشند
و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر آن نیست که حق تعالی
خواسته که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد و قطع نظر از معجزات که در مشاهد مطهره ایشان
ظاهر میگردد و در اکثر اینها نمیتوان کرد خصوصا نزد ضریح سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاها رهایی یافتن که مخالف
و موالف ائمه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از اینها را ذکر کرده ام و بطرق
معتبره بسیار منقولست که قتاده بصری از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که توئی
فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق
خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند و برگزیده ایشان را پیش از آنکه خلق نماید بیافریند نوری چند بودند از جانب
راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان
ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی که در کجا نشسته در پیش
خانه ها نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوه
نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند
آوازه باشند و مذکور شود در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیکرداند
ایشان را تجارت و نه فروختنی از یاد خدا و از بپا داشتن نماز و دادن زکوه پس آنحضرت فرمود که تو اکنون نزد آن خانها نشسته و مائیم
آن خانه ها پس قتاده گفت راست گفتی والله مرا خدا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانه های
نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت معتبر دیگر وارد شده است که سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد
الحرام دیدم که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم آورده اند و از امور دین خود سئوال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس
از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون نزدیک حضرت آمد اندک لرزه بر اندام او

افتاد و مضطرب شد و گفت یا بن رسول الله من در مجلس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده
حضرت همان جواب را فرمود پس معلوم شد و از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و مهابت
ایشان را در دلهای دشمنان می افکند طوعاً و کرهاً در حیات و ممات تعظیم ایشان می نمایند و در حوائج دین و دنیا پناه با ایشان میبرند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد هشتم در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت صلوات الله
علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت
اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف
کنند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول نکنند و چندان مال را فراوان گرداند که مال دهند و کسی قبول نکند پس گفت که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی
مهدی علیه السلام و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله
بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با ما
نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته است و در سنن ابوداود و ترمذی از ابن مسعود
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند
تا آنکه برانگیزد در آن روز از امت من یا از اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور
شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره
روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدای تعالی طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق
باشد نام او با نام من و در سنن ابوداود روایت کرده است از علی علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که اگر
از روزگار باقی نماند مگر یک روز البته برانگیزاند مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضاً
از سنن ابوداود و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید و از ام سلمه که حضرت فرموده است که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است

وازابوداود

و از ابوداود و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده
بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابو
سعید گفت میترسیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد
و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن آنحضرت آنقدر زر در
دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابواسحق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی نظر کرد به پسرش
حسین علیه السلام و گفت این پسر من سید و بزرگ قوم است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را السید نام کرد و از صلب او
مردی بیرون خواهد آمد که نام او نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو در خلقت و شبیه نیست در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ
ابونعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل است بر صفات احوال و اسم و نسب آنحضرت
و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که آنحضرت از دنیا
مفارقت میکرد و حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول صلی الله علیه
و آله سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند
و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شده است بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از آن پدر تو را
پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر تو را و وحی کرد بسوی من که تو را باو نکاح کنم ای
فاطمه حق تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران
و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست
بسوی خدا و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر و شوهر تو است
و از ماست آنکه دو بال خدا باو عطا کرده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است
و از ماست دو سبط این امت و آنها دو پسر تو حسن و حسین ایشان بهترین جوانان بهشت اند و پدر ایشان بحق خدائی
که مرا بحق فرستاده است که بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و راستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید

مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزاند در آنوقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهای تاریک که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیمتر و مهربانتر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل منست و خدا تو را تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامیتر است و رحیمترین مردم است برعیت و عادلترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی که از اهل بیت من بمن ملحق شوند و علی علیه السلام فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر هفتاد و پنج روز که بپدر خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت مهدی را بحسن و حسین علیهما السلام و هر دو نسبت داده برای آنکه از مادر از نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر امام حسن بود علیهما السلام ابو امامه باهلی و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام است و از حذیفه از قطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین علیه السلام و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است و بر جانب راست روی مبارکش خالی سیاهی است و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است بروایت عبد الله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدیست و خلیفه خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی علیه السلام در پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف گنجی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی علیه السلام و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب گفته است که همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که

الحال در میان

الحال درمیان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی علیه السلام روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او و در آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری علیه السلام و اکثر آن احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی تولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شده و کتبی که مشتمل بر این اخبار معلوم است که پیش از ظهور این مراتب مصنف شده است ::

پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده علم مینمایند و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر آن و ولادت باسعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم است و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و صاحب فصول مهمه و مطالب السؤال و شواهد النبوه و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت و بار اظهار آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند و اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانچه کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و متفرق شده چگونه زنده میتواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود از جمله حضرت ابراهیم علیه السلام چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم علیه السلام در پنهان با مادر او مقاربت کرد و آنحضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی علیه السلام نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید و سبب هلاک فرعون باشد فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی علیه السلام مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام سه روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چنین حق تعالی مستور ساخت تا شوی او را عظیم کنند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که حجت خفای خبر شنیده بودند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند

و امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و صفحهٔ جور و تسلط ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور
او میکشند و ایشان سعی در اطفای آن نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس
گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تفحص آن گوهر بودند و حق تعالی اظهار قدرت کاملهٔ خود نموده
حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت باسعادت او را از ظلمه و خفای جور مختفی گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان
دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار از بسیاری مخفی بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان باثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار
ظاهر و هویدا گردیده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسمای ایشان مرقوم است بر ولادت باسعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون
و قابله که در سر من رای بهم رسانیده بودند و بعد از ولادت تا وفات آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام جماعت بسیار بخدمت آنحضرت
رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و از نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و
جلاء العیون در سر بیرون ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنج هجرت واقع شد و جمعی دویست
و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هفت نیز گفته اند و بنا بر مشهور میان خاصه و عامه وفات آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام
در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنا بر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنا بر قول دویم چهار سال و بنا
بر قول سیم سه سال و مع ذلک این معجزات و غرایب حالات که از آنحضرت بظهور می آید و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری
و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از صلحا و بواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و میرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون
می آمد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت آنحضرت عرض میکردند و آنحضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر
هر سال موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منسوبند
چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده میبردند و آنچه بر ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر
احوال دهندهٔ ایشان میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر
سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعیان از ایشان
مسئله میپرسیدند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن
عسکری علیهم السلام

عسکری علیهما السلام نص بر عدالت و امانت او نموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آن
که او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری و نص پدرش از جانب حضرت صاحب علیه السلام و حضرت
صاحب علیه السلام بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او پدر تو بسعادت
زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده بود پس خدا رحمت کند او را و او را ملحق گرداند با اولیا و موالیان او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در
آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمهٔ هدی حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب تو را
عظیم گرداند و صبر نیکو تو را کرامت فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او تو را و ما را نیز بوحشت افکنده است
پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جملهٔ سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است
که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگوییم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و بآنچه
خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا تو را یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین
تو باشد و چندین توقیع و توقیع از ناحیهٔ مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و دیانت
او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت
امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر علیهم السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب
الامر علیه السلام هر سال در موسم حج در مکه و منی حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمی شناسند
و از او پرسیدند که تو صاحب الامر را دیده گفت بلی و در این نزدیکی دیدم که بپردهای کعبه چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا بمن
انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی
که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم که تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را گفته است که آیات قرآنی
بر او نقش میکند و اسمای ائمه علیهم السلام را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این برای قبر خود میسازم
که بر روی آن مرا دفن کنند یا در پشت من در قبر بگذارند که مرا بر آن تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود
میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می آیم چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم

کرد باین نسخه در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر او بودم تا آنکه در همان روز از آن
ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت کرده اند
و روایت کرده اند در سنه سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب علیه السلام او را امر کرد که ابو القاسم
حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای آنحضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را
گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم
و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب گردانم پس من
برخواستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت او میبود و بخدمات
او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و باینها گفت
که اگر مرگ مرا دریابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مامور شده ام که او را
نایب کنم بعد از من امور خود را باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست و یک سال او مشغول بسفارت بود و مرجع جمیع
شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان سنه سیصد و بیست و شش برحمت حق
بهشت ارتحال نمود و بامر آنحضرت صاحب علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال
امر نیابت باو بود و در نیمه ماه شعبان سنه سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل گردید و این سنه تناثر النجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم
بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهره منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه
رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری و چون داخل شدیم ابتدا
کرد و گفت خدا رحمت کند علی بن حسین بن بابویه قمی را و در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده
روز یا هجده روز خبر رسید که رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت
کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد
چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آورد و مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم

ای علی بن محمد

ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران تو را در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را
و کسی را وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود در غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشویم از برای احدی مگر
بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود
از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغ
گو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم
شد بخدمت او رفتیم و او را در حالت احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمتی است که آن بعمل خواهد آمد
یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم اعلا ارتحال نمود مؤلف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را
دیده اند و در آن وقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آن وقت
دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند یا اگر دعوای مشاهده و دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزات آنحضرت بر دست و زبان
سفرا جاری شده زیاده از آنست که در این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی
بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک شمش گم شد من
یک شمش بوزن آن خریدم و با اینها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون اینها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمش که
خریده بودم گفت بردار آن شمش را عوض گم شده خریده زیرا که گم شده بما رسیده و اینست دراز کرد و شمش گم شده را بمن
نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم میپرسید وکیل آنحضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح
نشان داد آن زن آمد بنزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز بمیان دجله
تا بگویم چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد بخادم گفت حقه
را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه ایست که آورده بودی در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دست
رنج طلاست و حلقه بزرگی که در آن دانه ملبوس است و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگر
فیروزه پس حقه را گشودم و آنچه گفته بود در آن حقه بود و چون زن این حالت مشاهده کرد بیهوش شد و جمعی دیگر از سفرا بودند غیر

این چهار نفر از بعضی از شیعیان با ایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه آنحضرت چنانچه سابق مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاه و محمد بن
ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که انها مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از فوتش باعجاز آنحضرت صاحب علیه السلام بینا شد
و آنحضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاد و در اول بلکه جمع دیگر بوده اند بعضی خودها بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی
بتوسط سفرای اربعه نایب بوده اند و کلینی و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت آنحضرت صاحب علیه السلام را طلب بسیار کردم
و مال بسیار صرف کردم و باین سعادت فایض نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او
کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم
که او میآید و جوانی خوشروی خوشبوئی با او همراه بود بهیئت تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آن جوان
که اوست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه رسیدیم که معروف نبود و اعتنائی بآن
نداشتم خواست که داخل خانه شود عمروی گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه
شد و فرمود ملعونست کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود و ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا آنکه ستارها
بر طرف شود یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی
بحج رفتیم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه
دینار میارزیدند و نعلین زردی در پا داشت و اثر سفر از او ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد او را رد کردیم و نزدیک آن جوان
رفت و از او سؤال کرد آن جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد و سائل برای او دعای بسیار کرد و جوان برخاست و از ما غایب
شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که او را اینقدر دعا کردی بما نمود سنگریزه طلائی که مانند ریگ
دندانها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما ندانستیم زیرا که باعجاز او
سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این
مرد کی بود گفتند جوانیست علوی هر سال پیاده بحج میآید و قطب راوندی در خرایج از حسن مسترق روایت کرده است که گفت
روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم و در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت آنحضرت مذکور

شد و من استهز

شد و من استهزا میکردم باین سخنان در این حال عمویم حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد تو را
داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند
پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طور رسیدیم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار دور رفتم
تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه
خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش در زیر آن نمی نمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد
نکرد و بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مالت را باصحاب و نواب
ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی
گفت هرگاه برسی بآن موضعی که متوجه آن گردیده و بآسانی و بیدون مشقت و قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی خمس
او را بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب
شد ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم و ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود
و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم
بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالفت داشت با ما بود در مذهب و بسوی ما میآمد ما با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و
بسوی ما آمده ای میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شو و تدبیر شهر بهر نحو خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه تو
قع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه برمن و بر کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم
بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میآمدند و در این حال محمد بن عثمان
عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه داد من از حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم
میآمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد بنزدیک
من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید ما وفا بوعده خود کردیم پس آن
قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون خانه

بردم و در جای پنهانی گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت
و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسین ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زایل
شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب علیه
السلام نوشت و بحسین بن روح داد و سؤال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت
در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو و حق تعالی تو را در این زودی فرزند ذکور نیکوکار روزی خواهد کرد پس در اندک وقتی از کنیزی
خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیاری مانده از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین
نسل بسیار از محدثان و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قایم بهم رسیده ام و استادان او او را مدح و تحسین میکردند
و میگفتند سزاوار است کسی را که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است
که گفت رفتم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم از آنحضرت سؤال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه من سؤال
کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت نگردانیده و تا روز قیامت
خالی نخواهد گذاشت از کسیکه حجت خدا باشد بر خلق و ببرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان
بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد
و بیرون آمد و کودکی بر دوش داشت مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود گفت ای احمد اینست امام بعد از من و اگر نه این بود که تو
گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این فرزند را بتو نمینمودم این فرزند نام و کنیتش موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد
کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد
غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسیکه خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت
او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد پس آن کو
دک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیة خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای
احمد گفت من شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد

سرور من بآنچه

سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت
است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من که غیبتش بطول خواهد انجامید تا برگردند از دین اکثر آنها
که قایل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسیکه حق تعالی عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او نقش
صفحه ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح کرده باشد ای احمد این امری است از امور غریبه خداوند و رازیست از رازهای پنهانی او و غیبتی است از
غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا روز قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن
منقوش روایت کرده اند که گفت روزی بخدمت حضرت عسکری علیه السلام رفتم بر روی دکانها نشسته بودند و از جانب راست آن حجره
بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون
آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا مینمود که هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی
و زانوهای پیچیده و بر جانب راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست فرمود اینست امام
شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلومی که از برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر
میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره کیست داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم
و ایضا بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمن عمروی روایت کرده اند که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام
پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و ما چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه
من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت
آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن
صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلام حضرت صاحب علیه السلام از کنار خانه ظاهر
شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب شد بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری
از حضرت نیافت تا آنکه جده مادر حضرت امام حسن برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون
خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه من است و در اینجا دفن نمیکنند حضرت ظاهر شد و فرمود که ای جعفر این خانه

رفت و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که چون ولادت حضرت صاحب علیه السلام
در سامره واقع شد و در سنه دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسم او اسم
منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدیست و اوست حجت و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام در مرضی که در آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آن حال عقیده خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان
پس مادر حضرت صاحب علیه السلام قدحی آورد و بدست آنحضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید قدح بدندانش خورد پس
قدح را از دست گذاشت و عقیده را گفت داخل این خانه شو کودکی در سجده است بنزد من بیاور عقیده گفت چون داخل خانه
شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشت سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فا
رغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید پس مادرش آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد چون داخل شد بر پدر خود
سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود چون حضرت بر او افتاد گریست و گفت
ای سید اهلبیت خود آب را بمن ده که من بسوی پروردگار خود میروم و آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعائی
حرکت داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد چون آب را بیاشامید فرمود که مرا برای نماز مهیا کنید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند
و حضرت صاحب علیه السلام آنحضرت را وضو داد یکمرتبه و سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس بحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان
و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی م ح م د بن حسن و تو فرزند حضرت رسولی
و خاتم امامانی و طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت داده بتو است و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدر و پدران
من بمن رسیده است و در آن ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما
حضرت صاحب علیه السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدر مرا طلبید و فرمود که ده هزار رطل قریب بهزار رطل باشد
نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کن بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت
عسکری علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت را بسوی
آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله لیکن گمان کردند ظالمان که حجت

خدا برطرف

خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن بود هر آینه شکی نخواهد ماند و ایضاً نسیم روایت کرده است که یک شب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم
و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم فرمود میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه
روز و ابو علی خیزرانی از جاریه عسکری علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد نوری دیدم از آنحضرت ساطع گردید
و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و
پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری علیه السلام نقل کردم حضرت خندید و فرمود اینها ملائکه آسمانند که فرود
آمده اند که تبرک بجویند بآنحضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و
شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب
انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بود در شهر سر من رای گفت روزی کافور
خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه بنزد من آمد و مرا طلب نمود و چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان
انصاری و ولایت و محبت ما اهلبیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال و پیوسته محل
اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا برازی
پنهانی مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه
زر زردی بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند بگیر این نامه را و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر
سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسید جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید و از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و
قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز
تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پو
شیده است و ابا و امتناع خواهد کرد آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی
از او ظاهر میشود بدانکه بزبان رومی میگوید که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این
کنیز و عفت او مرا در خریدن او راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان بن داود

ظاهر شود و عورتهای او را ببیند من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و قیمت من مده پس آن برده فروش گوید من برای تو چه چاره کنم که
بهیچ مشتری راضی نمیشوی و مرا از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید چه تعجیل میکنی والبته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا
و دیانت او داشته باشم پس در آن وقت تو برو و نزد صاحب کنیز و بگو نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است
بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب
این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه وا
قع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش
و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک کنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت
امام علی نقی علیه السلام بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من بحجره آمد که در بغداد گرفته
بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدها میچسبانید و بر رو میگذاشت و بر دیده میمالید
پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی آن کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان اوصیای
پیغمبران گوش خود را بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای
فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم
بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل
حواریان عیسی علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران
عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع
گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را
بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت
خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان
بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت

میکند بر آنکه دین

میکند بر آنکه دین مسیح بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود
قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست
این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول روی
نمود و نحوست این برادر و برابر نحوست آن برادر بود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروری نه از نحوست
آن دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون شب شد بخواب رفتم
در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت با آسمان
سر بلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با وصی خود و داماد خویش علی بن
ابی طالب و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم
و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارکش درآورد پس حضرت رسالت پناه
فرمود یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت
و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آنکسی که تو نامه اش بمن دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت
که شرف دوجهانی بتو روی داده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن
منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان
آنحضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را از برای پدر و جد
خود نقل نکردم و این گنج گرانمایه را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل
میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید
و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من
از او سؤال نمود و هیچ سودی نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی
در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار اسیران که در زندان

تواند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیت بخشند پس
چون چنین کردند کی صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس جدم بسیار خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را
عزیز و گرامی میداشت پس بعد از چهار ماه شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد
و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت بودند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان این مادر شوهر
تو است امام حسن عسکری علیه السلام پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السلام بمن جفا میکند
و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه بخدا شرک میآوری و بر مذهب ترسایانی
و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خوشنود
گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ
نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت الحال منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم
پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده درآمد و بخواب رفتم خورشید
جمال آنحضرت طالع شد گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که
دیر آمدن به نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که تو مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم بود تا آنکه حق تعالی ما و ترا
بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت
وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که
در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران
بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر
کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال بغیر تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم
از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی
گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی مترجمی را که زبان فرنگی و عربی

راه دو میدانست

راه دو میدانست مقرر کرده بود هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی بمن می‌آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید چون او را بسر من
رای بردم و بخدمت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم آنحضرت بکنیزک خطاب کرد که چگونه حق تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری
را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را او گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من
پس آنحضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو از اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی
گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم آنحضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد
کند بعد از آنکه پر از ظلم شده باشد گفت این فرزند از کی بهم خواهد آمد فرمود از آن کس که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
ترا برای او خواستگاری نمود پس آزاد پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی درآورد گفت بعقد فرزند تو امام حسن علیه السلام
حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیامده
پس آنحضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن
کنیز است که میگفت پس او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس آنحضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه
خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن آنحضرت امام حسن عسکری است و مادر آنحضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام ذوی الاحترام
محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه و شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده‌اند
از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند
پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست او را بنزد شما بفرستم فرمود ای عمه نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی
حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار کرامت بفرماید که روی زمین را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد
گفتم بفرستم بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامه‌های خود را پوشیدم و بخانه برادرم
امام علی نقی علیه السلام رفتم چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخن بگویم آنحضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه
نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود
ای بزرگوار و صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید و تو

والله چنین امری کردید حکیمه گفت بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز
آن سعد اکبر را بآن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد اطهار بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب
نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام البشر
میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز
نمیگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود مینهم چون آنحضرت امام این سخن را از من شنید
گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه‌های مرا تا بروم
آنحضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بالعلم و الایمان و الهدایت
بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم خواهد رسید ای سید من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حملی نمی‌یابم فرمود که از نرجس بهم
میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم آنحضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح
میشود اثر حمل بر او ظاهر میشود و مثل او مثل مادر موسی است که در هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حمل او مطلع نگردید زیرا که فرعون
شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال آنکه این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر آنست که آنحضرت
فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد و در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران فرود می‌آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم
و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون
هیچ اثری در خود مشاهده نمینمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او
بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب ادا کردم و چون
بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک
شد در دلم شکی بدید آید از وعده که آنحضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده
و در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی لیلة
القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری فرمود ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع کردم بخواندن

سوره انا انزلناه

سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند
که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی فرزندان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام
حضرت امام علیه السلام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن
علیه السلام فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده
کردم که دیده‌ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان
بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله وان جدی رسول الله وان ابی امیرالمؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید
فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعده نصرت مرا
فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من
از عدل و داد پس حضرت امام حسن علیه السلام مرا آواز کرد که ای عمه فرزند مرا در برگیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را
ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی
حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند
را نزد پدر بزرگوار بردم و نظرش بر پدر افتاد و سلام کرد پس آنحضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده‌اش
مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت
ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس آنحضرت صاحب علیه السلام استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا
یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش
اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند و بگردانیم ایشان را وارثان
زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای ایشان از ایشان
امامان آنچه را حذر میکردند پس برگشتیم بترجمه حدیث پس آنحضرت صاحب الامر علیه السلام صلوات بر آنحضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمؤمنین

وجمیع امامان علیهم الصلوة والسلام فرستاد تا پدر بزرگوارش پس دیگران مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان
صدا زد این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یک مرتبه نزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان
نیز از عقب او پرواز کردند آنحضرت امام حسن علیه السلام فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر موسی سپرد بهمکی پس نرجس خاتون گریان شد
حضرت فرمود ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و برودی اورا نزد تو بر میگردانند مانند آنحضرت موسی که بمادرش برگردانیدند چنانکه
حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش روشن گردد پس حضرت حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که
صاحب ما را باو سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام ایشانرا موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه
میدارد و ایشانرا بعلم زینت میدهد حکیمه گفت چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه
راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف ا
طفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار
میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه
بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن علیه السلام تا آنکه چند روز قبل از وفات آنحضرت اورا ملازمت کردم بصورت مردی میدیدم اورا
نشناختم بفرزند برادر خود گفتم این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من
و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن اورا قبول کنی و امر اورا اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بعالم قدس ارتحال نمود اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سؤال مینمایم مرا خبر میدهد
و گاه است که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت
عسکری علیه السلام رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سؤال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم اورا از حیرتی که مردم را عارض شده است
گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خامو
ش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتیست که حق تعالی حسین
علیه السلام بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشانرا تخصیص کرد بامامت

چنانچه فرزندان

چنانچه فرزندان هارون برادر موسی را زیادتی داد بر فرزندان موسی و تخصیص کرد ایشانرا به پیغمبری و خلافت هر چند موسی بهتر بود از هرون و حجت
بود بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی در شک
افتند اهل باطل و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات
حضرت عسکری علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی مانده تبسم کرد و گفت
هرگاه فرزندی نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او من گفتم نبوده بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر
نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث
گذشته مذکور شد بیان نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت بعد از سه روز از ولادت آنحضرت صاحب علیه السلام مشتاق لقای
آنحضرت شدم و رفتم بخدمت امام حسن علیه السلام و پرسیدم مولای من کجاست فرمود سپردم اورا بآنکسی که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز
هفتم شد بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم
مینمود پس آنحضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند آنحضرت صاحب
علیه السلام شهادتین فرمود و صلوات بر آنحضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه گذشته را تلاوت نمود پس آنحضرت
امام حسن علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند آنچه از حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند
و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و فرقان جدم محمد مصطفی
صلوات الله علیهم اجمعین و همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود چون حق تعالی مهدی این
امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که اورا بسراپردهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود مرحبا بتو ای بنده من ترا خلق کرده ام
برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخرم را باطاعت تو ثواب میدهم و بنا
فرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگانم را می آمرزم و بمخالفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای دو
ملک برگردانید اورا بسوی پدرش از جانب من اورا سلام برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت منست اورا از شر دشمنان
حراست و محافظت مینمایم تا هنگامیکه اورا ظاهر گردانم و حق را باو بر پا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق

برای فرج خالص باید شد و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری و بسیاری از شیعیان بعد از وفات آنحضرت علیه السلام آنحضرت را دیده‌اند
و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده‌اند از آنجمله شیخ جلیل القدر محمد بابویه قمی رحمه الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت
من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامه‌های آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال
فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز داخل سره خواهی شد و صدای شیون از خانه من
خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعه بابه رود بهر امر امامت با کیست فرمود
که هرکه جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هرکه بر من نماز کند او جانشین منست
گفتم دیگر بفرما فرمود که هرکه بگوید در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم کدام همیان پس بیرون
آمدم و نامه‌ها را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سره شدم و صدای نوحه
و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است
و شیعیان برگرد او برآمده‌اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر
این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد
و قمار میباخت و تنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد و در این وقت عقید خادم بیرون
آمد و رو بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند و چون
بصحن خانه رسیدیم دیدیم که آنحضرت امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته‌اند پس جعفر پیش ایستاد که
بر برادر اطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گونی پیچیده موئی گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد
و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد
و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد
و فرمود ای بصری بده جواب نامه‌ها را که با تو است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام فرموده بودند ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشاء بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام

کنند که او امام نیست

کنند که او امام نیست که کی بود آن طفل جعفر گفت که والله من هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناختم پس در این حال جماعتی از اهل
قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم
اشاره کردند بسوی جعفر پس نزد یک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه‌ها و مالی چند هست بگو نامه‌ها از چه جماعت است
و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در الحال خادم بیرون آمد و از جانب حضرت
صاحب الامر علیه السلام و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن
میان ده اشرفی هست که طلا بر روکش کرده‌اند الحاصل نامه‌ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این
نامه‌ها و مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن عسکری از این همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد خلیفه ناحق
آنزمان بود و این واقعه را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد و صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند که آن طفل را بما نشان
ده و او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت حمل دارم من از آنحضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند چون فرزند
متولد نشد بگشتند بناگاه عبیدالله ابن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیزک از خانه
قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود
و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلامی سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هرکه در آن خانه
بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم و در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت
و می‌بافت پرسیدیم که کی در خانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس چون داخل خانه
شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر
آمده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده است و در
منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است بنیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول
نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و ا

واضطراب بسیار کرد تا دست دراز کردم واورا بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده
که داخل شود وهمان صدا او نیز بد بهمان حال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب
درگاه خدا والله که ندانستم نزد کی میآییم و از حقیقت حال مطلع نبودم واکنون توبه میکنم بسوی خدا ازین کردار پس بهیچ وجه
متوجه گفتار من نشد ومشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم ومعتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده
بود که هر وقت که برگردیم ما را نزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش
از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم یک کلمه ازین واقعه بدیگری نقل
کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و تبرزینی
بر دست مبارک داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از برادرم فرزندی
نمانده است اگر خانه از تو است ما بر میگردیم پس از خانه بیرون آمد پس علی بن قیس راوی حدیث گوید یکی از خادمان خانه حضرت
بیرون آمد از او پرسیدم از حکایتی که این شخص نقل کرد آیا راست است گفت کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر
در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود سعد بن عبدالله
را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از مسئله چند میخواست سؤال کند سعد بن عبدالله گفت چون بدر دولتسرای آنحضرت
رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان
صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر کرده بخدمت آنحضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم
و در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار
که بنگینهای زیبا و بجواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست آنحضرت نامه بود و کتابتی
مینوشت و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را میانداخت آن طفل از پی او میرفت و خود کتابت مینمود و چون احمد همیان را گشود

ودر نظر آن

و در نظر آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه‌های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو طفل یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام
گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود ای
پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب علیه السلام حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه بیرون
آورد حضرت فرمود این از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت
ملکیست که از پدر باو میراث رسیده است و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان
سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کنند فرمود در این
میان یک اشرفی هست بسکه ری بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقراضی
شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است و حرام است در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان
سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا برد
جولا گفت که آنرا دزد برد تصدیق نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که آنرا
بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار با همان علامتها که حضرت
صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود
که این مال فلانست که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود
این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال اینها در آن میانست حضرت
امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم
و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست که مسائل خود را بپرسد حضرت امام حسن عسکری فرمود که از نور چشم
من بپرس آنچه میخواهی و اشاره کرد بحضرت صاحب علیه السلام و فرمود پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها
که از خاطرش محو شده بود حضرت از برای اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست و در سایر کتب ایراد نموده‌ام و کلینی
و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم

از بلاد هند و چهل نفر بودیم و دو دوست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها مینشستیم و همه توریه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم
و حکم میکردیم میان مردم و ایشانرا ادب میکردیم و در دین خود فتوی میدادیم ایشانرا در حلال و حرام ایشان و همه رجوع
بما میکردند پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم این پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است
امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون
آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود داشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک
بکابل رسیدم جماعتی از ترکان برخوردند و زخم بسیاری بر من زدند و اموال مرا گرفتند و حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر
بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام
و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون آمده ام
که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را
طلب میکنی من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما
میگوئید آنست که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید که او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سؤال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست
و در کتب خوانده ام اگر آنست که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رحلت کرده است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند
ابوبکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله پسر عثمانست و نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم
پیغمبر خود را نسب بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم
اوست در نسب و شوهر دختر اوست و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بروی زمین بغیر فرزندان آن مردی که خلیفه
اوست چون فقهای ایشان این سخن را از من شنیدند بر جستند و گفتند ای امیر این مرد از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است
و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قویتر از این که دارم ببینم
من صفات این پیغمبر را خوانده ام در کتابهای خدا که بر پیغمبران فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی
که در آنجا داشتم از برای طلب او و چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب آسمانی خوانده ام پس دست

از من بردارید

از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن
حسین گفت که اصلحک الله نزد تو علما و فقها هستند و ایشان ابصر و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را
بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع گردید
گفت پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفه او را غلط گفته اند این محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی
پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دو دختر زاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است
آنکه من میخواهم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر آنچه طلب میکردم و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس والی احسان و نیکی بسیار بمن کرد و با حسین گفت تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسایلی
که باو محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم من با حسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد
خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و امر امت بعد از او با وصی و وارث و خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت خدا جاریست
بر اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی محمد گفت امام حسن بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدس آنحضرت
بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب
ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوش نیامد بعضی از اخلاق
آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس تا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و
متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی
بر آن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد
تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه
گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه جمیع آن چهل نفر را که رفیقان بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و از آنچه بر من گذشته بود همه
خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی بحج بروی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان بحج مرو

و در این سال برگرد و سال آینده بمیر و پس بسوی من انداخت صرّه زری را نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرج خود کن و در بغداد بخانه فلان شیعی مرو
و او را از هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبر آوردند که حاجیان در این سال
از عقبه برگشتند و معلوم شد که آنحضرت او را از برای این منع فرمودند از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر
بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه از برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی
از جعفر بن محمد قولویه استاد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر
الاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند حجر را بکعبه برگردانند و در
جای خود نصب کنند من بامید ملاقات آنحضرت صاحب علیه السلام در آن سال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است
که حجر الاسود را بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سیلاب کعبه را خراب کرد
حضرت رسول او را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بعد از عبدالله زبیر خراب کرد چون خواستند بر زنند هر که حجر را نصب کرد بلرزید
و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم و
چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی
از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند و عرضه بخدمت آنحضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عرضه سؤال کرده بودم که مدت
عمرم چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی
بدست کسی که حجر را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه
مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که کی حجر را بجای خود میگذارد و از ازدحام مردم
مانع دیدن من نشود و چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم
هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوان خوشروی گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان
گرفت و بجای خود گذاشت درست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند نکرد و روانه شد و از در مسجد بیرون
رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم مردم

گمان کردند

گمان کردند که من دیوانه شده‌ام و چشم را از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از نظر مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی
و تمکین میرفت و هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بده آنچه
با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در این علت و عافیت می‌یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر
خواهد بود و چون این حالت مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد و چون
این خبر با ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت در آن سال اندکی آزاری بهم رسانید
وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام در این امور میکرد مردم گفتند آزار بسیاری نداری این قدر
تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این همان سالست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه جنت انتقال
نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم
ماه ذی القعده سال ششصد و سی و هفت صدای آنحضرت صاحب صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد
و از آنجمله میفرمودند زنده گردان ایشان را یا باقی بدار ایشان را در عزت و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از
احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشان را بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی بودند از
سبب تشیع ایشان سؤال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما که ما همه
باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می‌آمدم چند منزل که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون
آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود توکل کرده
روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بوستان
شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته‌اند سلام کردم سلام
نیکوئی گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمان داخل
قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز مثل آن
خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده در خانه آویخته بود پرده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم

جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی حمایل کرده از عقب او نخچه نیست و نزدیکست که سر شمشیرش بر زمین رسد و آن جوان مانند پاره ماه بود
که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله
گفت منم قایم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت
خواهم کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد پس برو در افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن سر بر دار تو فلان مردی از بلد جبل
که او را همدان میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود
بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد
و مرا از بوستان بیرون آورد با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را
گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که او را اسدآباد میگویند گفت همانست برو براه رشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد
شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس داخل همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را بآن سعادتی که
حق تعالی برای من میسر کرده و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها در میان ما هست و شیخ طوسی و شیخ صدوق و طبری و دیگران بسندهای صحیح
از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت آنحضرت
صاحب الامر علیه السلام برسم و میسر نشد و شبی در میان رخت خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال
بیا بحج که بخدمت امام زمان خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد و نماز صبح کردم
و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و خبری
از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه
معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام
انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شد و مشغول طواف شدم و تضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کردم
که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی کند چون مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت و خوشروئی و خوشبوئی را در طواف
دیدم که دو برد یمانی پوشیده بود یکی بکمر بسته و دیگری را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات

نمود و فرمود

نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت
و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار میکرد و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم گفت خوش آمدی ای
ابوالحسن گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با منست گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون
آوردم انگشتری نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش او بود چون نظر او بر او افتاد آنقدر
گریست که جامهایش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امام بودی حق تعالی ترا در
فردوس اعلی با پدران تو محشور گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را طلب میکنم
گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر باش و تحفه دار چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی
شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ای ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و
بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوش حال تو که ترا رخصت
ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون بپایین عقبه طایف رسیدم گفت ای ابوالحسن پیاده
شو و تهیه نماز بگیر پس با او نماز شب بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک
مالید و سوار شد و من سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم گفت نظر کن که چیزی میبینی نظر کردم بقعه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت
نظر کن بالای تل ریگ چیزی میبینی چون نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور او تمام آسمان و روی زمین را روشن کرده بود گفت منتهای
آرزوها در آنجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدیم
گفت دست از مهار ناقه بردار و او را رها کن گفتم ناقه را بکی بگذارم گفت این حرمی است که داخل آن نمیشود مگر دوست خدا و بیرون
نمیرود از آن مگر دوست خدا پس در خدمت او رفتم تا نزدیک خیمه منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک
زمانی بیرون آمد و گفت خوش حال تو که ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم آنحضرت بر روی نمدی نشسته است و نطعی سرخ
بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از من جواب فرمود رویش را مشاهده کردم مانند پاره ماه
روش میانه نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی و ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه

گشاده و بینی کشیده و گونهای رو هموار و بر نیامده در نهایت حسن و جمال و بر گونه راستش خالی بود مانند فتاده مشکی بر صفحه نقره افتاده باشد
و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک نرمه گوشش او را دو نخچه از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه
و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را آن حضرت پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی عباس در نهایت مذلت
و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم صلوات الله
علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان تر و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلالت
و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و باز گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی
نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باو بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنکسی که خدا مهیا کرده است
برای نشر حق و برانداختن باطل و اعدای دین و اطفای نایره مخالفین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش
از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان
که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که بظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزاند و ایشان
اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده با اعدای دین
میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است با آنکه صبر نمایند بر تلخیهائی که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار قرار
بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا میسر گرداند و علمهای زرد
و رایات سفید در ما بین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود آیند
بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و
دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبع ایشان نرم باشد برای قبول دین و منصب باشند در دفع فتنهای مرتدین و در آن
وقت حدائق ملت و دین بیار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و بهجت امن
و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیدهٔ شرایع دین بسوی آشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساتین
ملت را سرسبز و شاداب گردانند پس آن حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر

بجمعی از اهل

بجمعی از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روزی در خدمت آن حضرت ماندم و مسائل مشکله خود را از آن جناب سؤال
نمودم آنگاه مرا رخصت فرمود که با اهل خود معاودت نمایم در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آن حضرت بردم
و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دراز در پیش داری
و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و این رساله مختصره گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن
بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد جماعتی را که بخدمت آن حضرت رسیده اند و معجزات آن حضرت بر
ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان از بغداد عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار از کوفه
عاصمی از اهواز محمد بن ابراهیم مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی
و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابوالقاسم بن ابی حابس و ابو
عبدالله کندی و ابو عبدالله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابوالقاسم بن رئیس و ابو عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده
امام علی نقی علیه السلام و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب نوشتها و صاحب صره سر بمهر و از همدان
محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابوالحسن و از اصفهان
ابن بادشاه و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن علی بن محمد بن اسحق و پدرش حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم
بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هارون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن کلینی و ابو جعفر رفوگر و از قزوین مرداس
و علی بن احمد و از فارس دو مرد و از شهر زور پسر خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه
سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی
و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و آنچه در کتب
معجزات مذکورند زیاده از هفتاد نفر میشوند و چون در این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی و شیخ ابن
بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول انجامد
گفتم چرا یا بن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است

در حضرت استیفا کنند جمیع مدتهای غیبتهای ایشان را پس حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع
شده است و ایضا از عبدالله بن الفضل روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر سست
ایمان شک کند گفتم چرا ای حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان
حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلام بیان نکرد
حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و پی بر داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبه خدا و سریست
از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم باینکه افعال او همه منوط بحکمت است هر چند وجهش
بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام نوشت و بمحمد بن عثمان داد
و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت آنحضرت در جواب نوشتند اما علت
غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سؤال مکنید از چیزی چند
که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود
و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سؤال کرده بودی
از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع آفتاب است در وقتی که غایب گردد بابر از دیده‌ها و بدرستیکه من
امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلیف
مکنید دانستن آن نکرده اند و دعا کنید حق تعالی بزودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر
هر کس متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که او سؤال کرد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قائم علیه السلام در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده
که منتفع میشوند باو و روشنی مییابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند ابر او را پوشیده
باشد مولف گوید که تشبیه بآفتاب زیرا اشاره است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود علم و هدایت
و سایر فیوضات و کمالات و خیرات ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت و توسل بایشان حقایق و معارف

شیعیان قائم

بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنه‌ها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و عامه و خاصه
روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمان اند و
هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند که هر گاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره‌ها بر خود را نداند یا مطلب
دقیقی یا مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او
مفتوح میگردد دوم آنکه همچنانچه ارباب حاجت بر محجوب باشد با وجه انتفاع خلق بحضور او و منتظر رفع سحاب و کشف حجاب
هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج باشند و مأیوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه وجود
آنحضرت با وجود تطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتاب است هر گاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بودن
آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجه انتفاع ایشان بآثار
ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اگر دیده‌ها را تحمل نیست و گاه باشد که
باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت گاه باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت
انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان
در این زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در روز ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجه‌ها می بینند و بعضی نمی بینند و همچنین در ایام غیبت ممکن است
که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت برسند و بعضی نرسند چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت قائم علیه السلام را دو غیبت خواهد بود یکی
کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهند دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دوم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان
و موالی او و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود و بعضی هر یک بمیرد دیگری بجای
او خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبای اطهار او علیهم السلام مانند آفتاب اند در عموم انتفاع و کسی بغیر کوردلی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه
حق تعالی آن کوردلان فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت علیه السلام قائم شده باشد انکار او کردن بمحض استبعاد از طول
حیات آنحضرت بی صورت است با وجود آنکه بسیاری از اهل عامه در وجود حضرت خضر علیه السلام قایل شده اند و قایل اند در عمر حضرت نوح علیه

علیه السلام زیاده از هزار سال قایلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال زیسته است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند
و عمر دجال و ابن الصیاد را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت
عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت
در خروج او داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده هست این سؤال بر و جهت زیرا که هرگاه غیبتهای
دور و دراز پیغمبران سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتها در شعب ابی طالب
و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت انها بوده در وجود و غیبت
آنحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر انها نباشد همین که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت ثوابها
ی غیر متناهی حاصل میشود کافیست چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد
خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که فرمود غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان
غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت
آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای عز و جل ایشانرا در آنزمان بمنزله جماعتی
گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما و ایشانند که دعوت کنند خلق را بسوی دین
خدا در پنهان و آشکارا و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که ثابت بماند
بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای معتبره بسیار از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که بانتظار ظهور حضرت قایم علیه السلام کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه آنحضرت قایم علیه السلام با آنحضرت
بلکه مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شود
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال انها که
ثابت بمانند بر امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری حق تعالی ایشانرا ای بندگان من ایمان
آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمایید بندگان و کنیزان من

از شما قبول

از شما قبول میکنم عبادت را و پس از شما عفو میکنم گناهانرا از غیر شما و شما را می آمرزم و بسبب برکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود
و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را برایشان میفرستادم راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیز است
بهتر کارها که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگاهداشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد
و احصاست با آنکه از کجا معلوم است که منافع آنحضرت ظاهراً بمردم نمیرسد بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آنحضرت
هر سال بحج می آید و مردم را می شناسد و مردم او را نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم و نمی شناختیم و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که صاحب الامر شبیه است بحضرت یوسف این سفیهان اشباه خوکان چرا انکار میکنند این را
برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد آنحضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران
او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود بایشان شناسانید پس چه انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی
از اوقات که خواهد حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود
پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند
چنانچه یوسف علیه السلام را رخصت داد که خود را ببرادران خود بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را
نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را خایف گردانند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت
خدا برایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید خصوصا در وقتی
که از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین همه بر شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و
راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت
ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی در هر عصری
عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن
غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان قرآن را و توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله
علیه بشیعیان رسید که در ایام رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه

با ایشان و آن ولایت و اوضح حجتها بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مقصد
نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم
علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و
بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولت را نمیخواستند باهل
رسالت علیهم السلام برسند و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در روز قیامت محشور شوند چنانچه در
احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال
خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ
طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار سالفه میان علمای شیعه و مخالفین
از این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علمای محدثین شیعه رسائل مفرده در این مسئله تألیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر
نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان
برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث و زیاده از چهل نفر
از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هرکه را شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیات
و تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی در روزی
که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا
یعنی محشور گردانیم ایشانرا پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرموده مراد بآیات امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اند
دویم حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی
چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتی عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از
زمین که سخن گوید بایشان که بدرستیکه مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد

ازین دابه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلام
با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقا و انگشتر را در میان دو چشم کافر
خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان نقل
کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان
خواهد بود پس عصا را بر جبین مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید تمام روی او را رو
شن خواهد کرد مانند ستاره درخشان با آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه
میشود و جمیع رویش سیاه و تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی از قراء تکلمهم بتشدید خوانده اند
یعنی جراحت میکند ایشانرا و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر در خطبها میفرمود که
منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که باو داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند
که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمة از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت
معویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلام است گفتم ما میگوئیم تنها یهود نیز چنین میگویند
معویه فرستاد اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابه را می یابید گفت بلی معویه گفت چه چیز است گفت مردیست معویه
گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معویه گفت الیا چه نزدیک است بعلی سیم قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن
لرادک الی معاد یعنی بدرستیکه آنکه بر تو واجب گردانیده قرآنرا هر آینه ترا بر میگرداند بسوی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است
که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوی دنیا رجعت کند چهارم قول حق تعالی و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون
یعنی اگر البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این آیه در رجعت و سبیل الله
راه ولایت علی و ذریت اوست علیهم السلام هرکه ایمان باین آیه داشته باشد او در کشته شدن و مرگ هست اگر در حیات دنیا کشته شود
در راه ایشان در رجعت بر میگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر میگردد تا در راه ایشان کشته شود والحاصل فرمود در تفسیر قول حق تعالی
کل نفس ذائقة الموت هرکه کشته شده مرگرا نچشیده است والبته در رجعت بدنیا بر میگردد تا مرگرا بچشد پنجم قول خدای عز و جل و اذا

واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی
ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین یعنی یاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام
بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار
کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بیکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار
وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله خواهند آورد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت
پس فرمود بخدا سوگند که پیغمبری را خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را برمیگرداند بسوی دنیا تا قتال
و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی شبه
و نظیر است و منفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد صلی الله علیه و آله را آفرید
و مرا و ذریت مرا نیز از آن نور خلق کرد پس تکلم نمود بکلمه دیگر و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن
نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرد
و پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم
خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان
گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران
یاری او خواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی
او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بانچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان و نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند
احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته
خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها از

شده بشنوند

شده بشنوند از جن و انس و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده ها که خدا ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون
آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران
و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن که وعد الله ا
لذین آمنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند البته ایشان را خلیفه گرداند
در زمین چنانچه خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده
از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی را عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت
فرمود یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من که محتاج باشند بتقیه کردن از کسی و بدرستی
که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای
عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا
و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسمای خدا و امثال
علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست
تزویج اهل بهشت و با منست عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم آن اذان گوینده در اعراف
و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر
مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیا و واسطه پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه
خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که در میان آنهاست و منم آنکه
خدا با و حجت تمام کرده است بر شما و در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه در نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم
در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب
عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب
و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بان علمی که خدا بمن سپرده است

و بیان رازها را مخفی به پیغمبرش وحی کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منهم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه جود را
و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب
میکنم ترا یاری بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم
یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر یا پست تر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق علیه
السلام فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است ایشان را بشمشیر عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است
و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار
و زنده کردانیدی ما را دو بار در احادیث وارد شده است که یک زنده کردانیدن در رجعت و دیگری در قیامت و یک میرانیدن
در دنیا است و دیگری در رجعت هشتم انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستی که ما البته
یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی
دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند از حضرت
صادق علیه السلام یاری دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیار از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت است
و آیاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و سعد بن عبدالله در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا
روزی که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود که ترا مهلت دادم تا وقت معلوم چون آن روز شود شیطان لعنة الله
با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برگردد و این آخر برگشتنهای
آنحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان
او با او برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود
حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس
قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را صد قدم از پس پشت برگردند

و باز بعضی در میان

و پای بعضی در میان آب فرات واقع شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه از نور در دست داشته باشد
و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش باو گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم
آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صلعم باو برسد و حربه در میان دو کتفش بزند او و اصحابش همه با آن
هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکردانند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چهل و چهار
هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو باغ
سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جدال خلق
با حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که در رجعت
برخواهد گشت حضرت امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود و آنقدر پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او در روی دیده اش او بخته
شود و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها
تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشد
او را بخشم آورد و اگر کشته باشد بعوض بکشد پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند
و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ببدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی و جعلکم انبیاء و جعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران
حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریت او بیند و پادشاهان ائمه اند علیهم السلام راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود
پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج بامن گفت در قرآن آیه
هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمیفهم و آن اینست و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر که
البته ایمان میآورند بحضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه بآنحضرت عیسی ایمان
میآورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی علیه السلام حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از کی
شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضا روایت کرده است او و دیگران

[illegible]

در تأویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله یعنی بلکه تکذیب میکنند آنچه احاطه نکرده‌اند بعلم آن و هنوز تأویل آن بایشان
نرسیده است حضرت فرمود این آیه درباب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند
معتبر دیگر روایت کرده‌اند دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره ایشان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است ان له معیشة
ضنکا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر
نخواهد گشت چنانچه حق تعالی فرموده است و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده است در تأویل این آیه و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که
این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا و موجب تسلی آنحضرت کرده زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی
اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند نظیر ایشان درین امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان لعنة الله بودند که سعی میکردند
در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا صلعم حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب
گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بدست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم را
ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد
که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تأویل آیات چنین است که میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده‌اند در زمین
از اهل بیت رسالت و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکین
و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین تا باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان
و آنها بینند از غضب حق آنچه کردند منهم یعنی از آل محمد و آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین و جمعی از او را
زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن
گفت ای فرزند تو را بسوی عراق خواهند برد و در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده‌اند و خواهند کرد
و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد

البدو وجهتا

١٥٦

رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت
باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس مکث مینمائیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین برای او شکافته میشود و از
زمین بیرون میآید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق میافتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین و قیام قائم ما علیهما السلام
پس نازل میشود بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود میآید
محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ
مخلوق پیشتر بآنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلعم علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر خود بدست قائم ما میدهد پس بعد
از این آنچه خدا خواهد مکث مینمائیم پس حق تعالی بیرون میآورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول را بمن میدهد و مرا بجانب مشرق و مغرب میفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را میریزم
و هر بتی را بیابم میسوزانم تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت
امیر المؤمنین ع و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعده‌ها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام
مقابله و مقاتله درآید او را بکشند بسوی بلاد روم فرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب
و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او
منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی
او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین‌گیر و مبتلائی را شفا دهد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلاها را از او
دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری بشکند و میوه تابستان در زمستان
و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشائیم
بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما
کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ از زمین و از آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام
کند بآنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که چه

میگوئی در رجعت آنحضرت فرمود رجعت حق است در امم سابقه بوده است و قران مجید بان ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده میباشد در این امت آنچه
در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل با یکدیگر موافقند و مانند پرهای تیر با یکدیگر راست و گفت آنحضرت فرموده چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان
بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته اند و مخصوص امیرالمؤمنین میگویند
و این مخصوص علی بن ابیطالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل او کی خواهد آمد فرمود انوقتی خواهد بود که حق تعالی
جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آنروز
میدهد رسول خدا علم را بعلی بن ابیطالب پس او امیر بر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد
بود اینست تاویل امیرالمؤمنین و بعضی آن در کتاب سلیم بن قیس الهلالی روایت کرده است ابان بن ابی عیاش که گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و او حدیث
رجعت را از برای من روایت کرد از جمعی از اهل بدر و از سلمان و از مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم
با آنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود با یات بسیار است بدانکه ورد کنند علم خصوصیات او را آنچه را پس آنچه از ایشان شنیده بودم با آنحضرت عرض کردم و همه
تصدیق نمود و آیات بسیاری از قرآن تفسیر کرده بر رجعت تفسیر شافی و واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من بر رجعت زیاده نیست از یقین
من بر رجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود بدست
خود خواهم کرد و دوستان خود را بر حوض خواهم آورد و دشمنان تشنه را بر خواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم آنحضرت از مضایقه
فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیرالمؤمنین او
کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود صدیق و فاروق این امت و عالم ربانی
و ذو القرنین این امت است بار گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنکست که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم
الکتاب و گفته است والذی جاء بالصدق و صدق به و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیرالمؤمنین نام او را بگو
فرمود گفتم ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار باطاعت من بکنند و مرا امیرالمؤمنین میدانند و جهاد با مخالفان
را حلال میدانند پس حدیث کنم ببعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد صلی الله علیه و آله هر اینه همه متفرق
و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق بدرستیکه امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسند آنها را و اقرار بانها

نمیکنند

بر علی بن
ابیطالب علیه السلام در کوفه
پس گفت این علم خاصی است که باید آن
را بدانند

نمیکنند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد از برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم
همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصایر از سعد بن عبدالله روایت کرده است از جابر جعفی
از حضرت صادق علیه السلام که علی علیه السلام در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین علیه السلام با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه
و معاویه و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه جمع کند بعد از آنکه زنده گردانده و هفتاد هزار کس
از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول همه را بکشند و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا
ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کند با رسول خدا و او خلیفه باشد در زمین
و سایر ائمه علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند
و اضعاف آن عبادت کرده خواهد شد و حق تعالی به پیغمبر ما خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را و از
کم نمودنیها و دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که بدنیا بر گردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب او
خواهند بود پس همه ایشان را بکشند مثل آنکه ایشان را کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال
و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم
از برای شما لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای ایشان و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی
و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی
از ایوب علیه السلام هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع
کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب علیه السلام اولاد او جمع کرد و الصفار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که فرمود من سؤال کردم که از خدا بسیر فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد ولیکن در باب منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد
که در رجعت بیرون آید با ده نفر دیگر از صحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک عامری باشد و او علم دار ش خواهد بود و از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که گویا من میبینم عبدالله بن شریک را با عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش او

او بچه وارد این کوه بالا میرود و در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا و تکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است
از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من بان
باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره ازین نیست اگر درین وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب
منتخب امیر المؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود ضبط میکنند احادیث ما را اگر قلعه های
حصین با سنبهای آهنین با عقبهای مشهور زرین پس فرمود ای عجب و کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از
شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمایید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر
بر سر زنده ها خواهند زد و لیکن بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا میبینم ایشان را
که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و میزنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و اینست
معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی
ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید
گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده
کنند تا بر او حد بزنند و انتقام فاطمه را از او بکشند و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت قیام
قایم علیه السلام شود ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا باین باران گوشتهای مؤمنان
و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود میافشانند و ایضا از آنحضرت
روایت کرده اند که بیرون می آید قایم ما علیه السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از آنها که حق تعالی
گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و جابر انصاری و مقداد
و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی
نیز روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد
از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قایم علیه السلام آنست که بدنی برهنه در

پیش فرق

پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که چون آنحضرت قایم خروج کند نزد قبر هر مؤمن ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده
اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در کرامت و نعیم و آنجا بمانند
و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصاً زیارت آنحضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در
مهج متهجد و در مصباح الزایر و سایر کتب نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم علیه السلام
باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد مزبور مذکور است که خداوندا اگر
حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را در کمر بسته
باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت
صادق علیه السلام زیاده بتعقیب حضرت رسول و ائمه علیهم السلام روایت کرده است که در آن روایت مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار
دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و نمیگویم مگر آنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام
زیارتی از برای آنحضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیاست
تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم
هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا نخواهد بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را
روایت کرده است و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر از برای آنحضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارت
مذکور است که خداوندا او را مبعوث گردان در مقام پسندیده که انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستی که تو او را
وعده کرده و تو پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و در کلینی در وصف قبض روح مؤمنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در باغهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان
از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجلس ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس
با او می آیند لبیک گویان فوج فوج پس در آنوقت بلنگ میافتند اهل باطل و مضمحل میشوند منتحلان و از این جهت بود که رسول خدا

صلی الله علیه وآله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که وعده گاه ما و تو در وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب
علیه السلام باید خواند مذکور است که پروردگارا در دولت او توفیق ده مرا که بطاعت قائم علیه السلام قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب
نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آنجائی که بر میگردانند در رجعت او و پادشاهی در دولت او و متمکن میگردانند در ایام
او و در زیر علم سعادت شیم او میایستند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت
کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آمد بسوی ابوالقاسم ابن العلا که روز سیم ماه شعبان روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است
این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا آنجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که شهید قتیل است و اعانت کرده میشود
آن حضرت در روز رجعت بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگاری گردند مردم با او در برگشتن او و با
ائمه از عترت او بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او میآوریم
و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس رحمه الله علیهم بسندهای خود روایت کرده اند از ابوبصیر که گفت سؤال کردم از حضرت
صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیکند آنها را
که مرده اند بلکه زنده میکند و وعده لازمیست بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند یا تو چه میگوئی در این آیه گفتم
مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده ها را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک و زیان باد کسی را که این سخن را میگوید بپرس از ایشان
که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابوبصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود چون قائم ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان
ما را برای او زنده کند و شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آن حضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که مرده باشند گویند فلان و فلان
از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند جمعی از سنیان بایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت
شماست و هر دروغی میخواهید میگوئید والله زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده
و ایضا کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین
یعنی وحی میکردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بکشتن امیرالمؤمنین و خنجر زدن
بر ران حضرت امام حسن علیهما السلام و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بکشتن حضرت امام حسین

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه فاذا جاء وعد اولیهما پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود هرگاه بیاید وعده انتقام خون حسین علیه السلام بعثنا
علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندگانی چند از ما صاحب بأس و قوه عظیم بودند در جنگ
پس گردیدند در میان خانهها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد گردانید پیش از
بیرون آمدن حضرت قائم علیه السلام پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت وکان وعدا
مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره است بقیام قائم آل محمد علیه السلام ثم رددنا لکم الکرة علیهم اشاره است بخروج حضرت علیه
السلام با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند و هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند این حسین است که بیرون آمده
تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس معرفت حضرت امام
حسین ع در دلهای مؤمنان قرار گیرد و حضرت قائم علیه السلام از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند
و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی مرتکب نمیشود مولف گوید که اگر کسی گوید حضرت امام حسین علیه السلام
را کی غسل داده خواهد در جواب گوئیم که چون آن حضرت در این نشأه شهید شد در معرکه احتیاج بغسل ندارد یا ائمه بعد از آن حضرت که
بدنیا بر گردند آن حضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا نفخ صور منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شأن بنی اسرائیل نازل شده است
اما چنانچه در امم سابقه واقع شده است و نظیر آن در این امت واقع میشود و حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است
پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر روایت کرده اند
که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت
قائم از دنیا برود گفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آن حضرت هرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه
سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلام و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر
بکند که مردم بگویند اگر این از ذریت پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خدا بمن شش چیز داده
دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت و صاحب دولتها و منم عصا و میسم و منم دابه

که با مردم سخن خواهم گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند و زنده ها را
بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را بولادت حسین و بشارت داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش
پس تعویض داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری
او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را
ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق ما نوشته ایم در زبور بعد از ذکر
حضرت رسول که زمین را بمیراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس بشارت داد خدا پیغمبر خود را که اهلبیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند
گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار المضیئه روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از رجعت
آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از وفات حضرت قائم علیه السلام
بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قائم علیه السلام
انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است
از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان
اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن بابویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم
از اسمعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی
او را مبعوث گردانید بسوی قوم خویش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل
ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی
اسمعیل گفت مرا احتیاج باین نیست حق تعالی باو وحی کرد پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای
خود بر پروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین علیه السلام
خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده حسین علیه السلام که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده اند

کی دیگر

پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار من آنست که مرا برگردانی تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانکه حسین علیه السلام
بدنیا برخواهد گشت و ایضا از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای
شما اهلبیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه داریم که در آن
نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آنوقت حضرت رسول صلعم می آید
و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین صلوات الله علیه صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه
نوشته بود آنچه در مدت حیات خود کند و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از
جمله اموری که باقی مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده
بود پس حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه
از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون بیرون می آید
از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزی که میلرزند حرکت کنندها و متحرک میگردند آنها که ساکن
بودند و از پی آنها می آید آنچه از دنبال آنست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسی که در رجعت از قبر
بیرون می آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و آنست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان
از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن
عباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها
خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل آنحضرت فرمود که گردنهای
بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میگردد و آیت آنست که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام زوال شمس ظاهر میگرد
و نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشند حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی
پنهان کنند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب

ما هیار که از ارکان محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم در تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض
علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در ثویه و موضعی است از کوفه و در آنجا مسجد
بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضاً از کتاب مختصر البصائر سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که عمر دنیا صد هزار
سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است
که در کتاب حسن بن عبد الله این روایت را از این مبسوط‌تر دیده ام و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
گویا میبینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بجواهر و حضرت امام حسین صلوات الله علیه بر آن کرسی
بنشیند و بر دور آن نود هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان
من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید
بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای
دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه
بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه
رجعت شما حق است و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش
خیری را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار بهفت چیز بکند
مؤمن است و از جمله آنها که ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند
بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت
و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر
در این باب بسیار است که اکثر آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شکی نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است
و کسی که در آن شک کند ظاهر این است که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بطریق متواتر ثابت شده باشد بمحض استبعاد
وهم انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات آن در بعضی از روایات شاذه شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز

نباید کرد و اختلاف

نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانکه بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و غیر آن
و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش را که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش
آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و منافقان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است
نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نیز متواتر است و یا قریب بتواتر و در سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است
که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود یا پیش
خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان رحمه الله
قایل شده است بآنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد و حضرت صاحب الامر علیه السلام اول که ظاهر میشود زمان امامت
اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آن حضرت رجعت خواهد فرمود و باین وجه تاویل کرده است آن حدیث را که از ما دوازده امام
و دوازده مهدی است و این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجملا اقرار کردن و تفصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است
و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که حق است و حق تعالی فرموده است الم تر الی
الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان
هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محله خود میماندند و طاعون
در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یک سال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون
رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید
پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آباد
کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که آیا
میخواهی که ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس این جماعت

مردند و بدنیا برگشتند پس با جلهای خود مردند و ایضاً در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال زنده
گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند با جل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد
چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه بایشان
رسید و همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده
کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس با جلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی
علیه السلام خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردهائی که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا
و مدتها ماندند و بعد از آن با جلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها
بسیار است و دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز
رجعت واقع شود و مخالفان نقل کرده اند که چون حضرت مهدی علیه السلام بیرون آید عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و در عقب او نماز
کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ نیست زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات
سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه درباب حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیات القلوب
و بحار الانوار تحقیق اینها مذکور است و ختم مینمائیم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر
روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار
ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود
که حق تعالی ابا نمود از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین نماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی را حق سبحانه و تعالی در امر قیام
ساعت در قرآن مجید فرموده است اکثر درباب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را
با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چه گونه خواهد بود ابتدای
ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه
حجت شناخت او بر خلق تمام شود بآن حجتی که بر خلق لازم ساخته ایم و قصص و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش

از برای تمام مردم

از برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را
بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را
با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است
و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای
خدا پس فرمود که والله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دینها یک دین حق برگردد و از هیچ کس بغیر دین اسلام
قبول نکنند چنانکه حق تعالی فرموده است و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید
غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او
سخن خواهد گفت فرمود ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت از شیعیانش پس فرمود والله
ای مفضل گویا می بینیم آنحضرت را داخل مکه شود و جامه حضرت رسالت پناه را در بر او و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش
عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باین هیئت بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید
و دیده ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس
حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خدا را که وعده ما را راست کرد و زمین بهشت
را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام
و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را از برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من
بر روی زمین بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که
بوده باشند بشنوند همه یک مقام او را و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در مابین رکن و مقام
پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای
مؤمنان در آید و خانهای ایشان بآن فرح یابد و ندانند که قائم آل محمد ظهور کرده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن
که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود بگشاید

و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد
و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجبای جن پس نقبا بیعت نمایند پس سیصد و سیزده تن نقبا بمبایعت سرافراز گردند
آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با او بیعت کنند پس بعضی گویند که همان صاحب
برناقه است که در حوالی مکه شد گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند که نمی شناسیم هیچکس را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه
را اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی بآواز بلند ندا
کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و نام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن عسکری
امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی علیه السلام با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او نمائید که گمراه
میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقبای آنحضرت اند
میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمی ماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها
و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او
عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه علیهم اللعنه است با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس
ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافر
که باشند بندای آخر از راه بدر روند و در تمام این روز آنحضرت صاحب علیه السلام پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث
و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با منست و هر که خواهد که نظر کند بمحمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست و آنچه اینها مصلحت ندانسته
و خبر نداده من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند
امت آدم و شیث گویند اینست والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییری نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم
پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینست
آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و یا تحریف یافته بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را

بنحوی که

بنحوی که حق تعالی بر آنحضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در این وقت شخصی بیاید بخدمت آنحضرت
که رویش بجانب پشت گشته باشد گوید ای سید من من بشیرم امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و تو را بشارت دهم بهلاکت لشکر سفیانی
لشکر پس آنحضرت فرماید که قصه برادرت را بیان کن و مردم نقل کن گوید من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق
تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم
و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است
آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان
با بار و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه
میبینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد علیه السلام و خبر ده او را
که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی علیه السلام در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن
ظالمان و توبه کن بدست آنحضرت که توبه تو را قبول میفرماید پس آنحضرت دست مبارک را بر روی بشیر مالد و بحالت اولی برگردید و با آنحضرت
بیعت کرد و در لشکر آنحضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای مفضل
با ایشان تکلم خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای
مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهند
بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه
چه خواهد کرد فرمود اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان
و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود خراب میکند و از بنائی که آنحضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام
گذاشته بودند بنا میکنند و از نو ملیس زده و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از
اساس اولش بنا میکنند و قصر کوفه را خراب میکنند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود
که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل خود را والی و جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس آنحضرت

بار بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند نزد آن حضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول
فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از ایشان شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران
خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویید که برگردید بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانند
پس چنین عسکر فیروزی اثر بسوی ایشان بازگردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد بقتل رسانند مفضل پرسید
که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پایتخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش
مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع شدن بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید
که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای
خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل بشود یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای
کوفه بکربلا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند و در آن وقت پیوسته محل آمد شد ملائکه و مؤمنان باشد
و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخدا [illegible] نماید
بملکت و عاشر هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند
پس کعبه معظمه بر کربلا مفاخرت کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو فخر مکن بر کربلا بدرستی که او بقعه مبارکیست که در آنجا ندای انی انا الله از
شجره مبارکه بموسی رسید و این همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعیکه سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله
علیه را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود از غسل کرد و آن بهترین بقعهاست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم علیه السلام
مفضل گفت که ای سید پس مهدی بکجا متوجه خواهد شد فرمود بسوی مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله چون وارد مدینه شود امری
عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود چون نزدیک قبر جد بزرگوار
خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او
دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و

کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و شاید که دیگری باشند که در اینجا مدفون شده باشند پس مردم گویند ای مهدی آل
محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا
کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت می شناسیم باز فرماید که آیا کسی هست که شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون
مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را تازه بیرون آورند بهمان
صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنهای ایشان را بگشایند و ایشان را آویزان کنند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت
سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته گویند اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم
بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب علیه السلام
ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و یک جانب بایستد پس خلق دو طایفه
شوند یکی دوست دار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه بعذاب
الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل محمد رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری
نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو
بیزاریم و از هر که بتو ایمان آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را از این خواری بدر آورد و بردار
کشید پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر فرماید باد سیاهی را که بر ایشان بوزد و همگی را هلاک کند پس بفرماید که آن دو ملعون را از
درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گردانند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول تا آخر
عالم شده گناه همه را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر
کردن ذریت حضرت رسول صلعم و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر
سودی و حرامی که خورده شده و گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قایم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف
نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص

نماید پس ایشان را بعذاب بر درخت بر کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و باد را امر فرماید که خاکستر ایشان را
بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول صلی الله علیه وآله و صدیق
اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هرکه ایمان محض خالص داشته باشد
و هرکه کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه شبی و روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند
و ایشان را زنده کنند پس خدا بهر جائی که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آن حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در ما بین کوفه و نجف
فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد
بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود وای بر کسی که در آنجا ساکن شود از علمهای و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه او میگردد والله که بر آن شهر نازل
شود اضعاف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر ایشان
نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهایش
بهشت است و دختران او حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندها را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر
شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن
آن قدر که تمام دنیا آن قدر نباشد پس خدا خراب کند او را باین فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد از آن گوید که اینجا زمین آن
شهر است پس خروج کند جوان خوشروی حسنی از جانب دیلم و قزوین و با واز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که
از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و
عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آیند در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک
کرده باشد پس در کوفه ساکن شود و باز خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیائید برویم
و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت
آن حضرت را پس حسنی در برابر آن حضرت مهدی میایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که تو مهدی آل محمدی کجاست عصای جدت رسول خدا
صلی الله علیه وآله و انگشتری او و زره او که او را فاضل مینامیدند و عمامه‌اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت

و ناقه‌اش

و ناقه‌اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق او و مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرده بود همه
را آن حضرت مهدی علیه السلام حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای
موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس آن حضرت مهدی عصای آن حضرت رسول
را بر سنگی صلب نصب کند و در ساعت درختی بزرگ شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو
بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس آن حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکر بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند
و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند انها گویند که اینها سحر بزرگست بود پس آن حضرت مهدی علیه السلام هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا
سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید پس دیگر چه خواهد کرد فرمود لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرد در دمشق و بر روی
صخره بیت المقدس ذبح نماید پس آن حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا
هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و برای او قبه در نجف اشرف
نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می‌بینم که قندیلها و چراغهایش را که آسمان
و زمین بنور روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می‌آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه وآله با هر که ایمان آورده است بآن حضرت از مهاجران
و انصار و غیر ایشان و هرکه در جنگهای آن حضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او
یا رد گفته او میکردند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هرکه با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه
بجزای خود میرسند و همچنین بر میگردند یک یک از ائمه را تا حضرت قائم علیه السلام و هرکه یاری ایشان کرده خوشحال شوند و هرکه آزار
ایشان کرده تا آنکه پیش از آن حضرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آنوقت ظاهر شود تاویل این آیه کریمه که ترجمه‌اش گذشت که و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از هامان و فرعون در این آیه چیست آن حضرت فرمود که مراد ابوبکر
و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین با حضرت صاحب علیه السلام خواهند بود فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع
زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در ظلمات و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند
و دین خدا را در آنجا بر پا دارند پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل امروز که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاده باشیم

و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده از امت جفا کار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن
و لعن کردن ما و ترسانیدن ما بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و حبس
کردن ایشان ما را پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بر شما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده
بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و فدک را از من گرفتند و چندان حجتها بر ایشان اقامت
کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود را بر آن انداخت و پاره
کرد و من بسوی قبر تو آمدم و شکایت آن را بسوی تو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر
من امیرالمؤمنین غصب کردند پس بخانه آمدند که او را ببیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند
پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول میکنی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد
حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگرنه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس
من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم از آنکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شدند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد در حرف من
احمقانه زنانه را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن
نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم وا ابتاه و رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را
شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان
بود بخدا او گند میدهم که نورا مقنعه از سر بگشائی و سر با آسمان بلند نکنی والله اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده
نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر
و انصار رفتم و از آنها یاری خواستم که در بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بود و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون
صبح شد هیچ یک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل با گوساله گفت که ای
فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبر از امت
آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود و بودند تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن ابن ملجم علیه اللعنه پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید

ای جد

ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی
مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت
کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را
دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست
بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند که معاویه
لشکرهای بسیار بکوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده است و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم
با ایشان که شما وفا نمیکنید و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا تسلیم او خواهید کرد که با معویه
صلح کنم اضطرار شد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام مظلوم معصوم شهید حسین بن علی صلوات الله علیه با محاسن خود خضاب کرده بخون با جمیع
شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت
فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ
آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده نور روشن
باد و دو دیده من در باره نور روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار
و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها این آیه تلاوت
فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش اینست امروزی که شما را وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر کرده شده
و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست
و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه نگرید پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که
ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد و بگوید که خداوندا وفا کن بوعده
که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهای که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند
بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند احدی

از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان
شما هستند که قایل نیستند برجعت شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهند شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما آبا طاهرین ع
که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست تر عذاب
رجعت و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس آن حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی
بما برگردد و مهدی پادشاه شود وای برایشان کی پادشاهی دین و دنیا از ما گرفته است تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت اهلبیت
با ماست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض تا آخر آیه کریمه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما است و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس
فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیه السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه از ستمکاران برایشان واقع شده است
پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجدش از هارون الرشید علیه اللعنه
پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و غیر آن پس برخیزد امام علی النقی
علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتز لعنه پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جدش حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با جامه خون آلوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و خون
آلوده شده و ملائکه بر دور او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا
از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند که متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند
که مرده است و اگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی
و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حق تعالی میفرماید که بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق علیه السلام

فرمود ای مفضل

فرمود ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده
ایشان را روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد
و همه را از برای آن حضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما ببرکت شما امامان پس حضرت فرمود که ای مفضل
این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند
بی اعتمادی برین فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند
مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه را حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهند خواند که لیظهره علی الدین کله
مگر آن حضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیون و غیر ایشان از
دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی
لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که پس برگردد حضرت مهدی ع بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان
ملخ از طلا برایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب ع بارید و قسمت نماید برای اصحاب گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که هرگاه
یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مومن در ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ع ندا میفرماید
در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک حبه سیر و یک دانه خردل و این حدیث از این
طولانی تر است و ما باینقدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم **باب ششم** در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و توابع آن
از وقت مرگ تا انقضاء امر عالم و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه
آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال
خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضییع فتح باب ایراد و تاویلست
و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار ع منقول است که هر چه از ما بشما میرسد اذعان
و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بآن نرسد بلفظ مجمل اقرار نمایید و رد و انکار مکنید شاید گفته ما باشیم و رد قول ما تکذیب و رد قول خداوند
عرش اعلاست و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد

در لغت به سه معنی آمده است اول عود و رجوع یعنی بازگشت بچیزی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم زمان عود و مراد درینجا عود روح است بجسد برای رسیدن بجزای اعمالی که در مدت حیات دنیا کسب کرده است از خیر و شر با مکان یا زمان عود و هر سه یک چیز بر میگردد و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن و اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده متنعم و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و رذایل صفات ذمیمه که درین نشأه کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را منحصر باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح باینها متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتمند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتمند داخل جهنم شوند و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاق جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای آسمانی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن درین معنی صریحست و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت رسول صلعم و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه چنانچه بعد ازین ان شاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شکی نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام همه است چنانچه فخر رازی گفته است انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند با آنکه اعادهٔ معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر اندک شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئله عارض و محل انظار و انکار جمیع علماست که دعوای بداهت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر دارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقف بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد ان شاء الله و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن نعیم و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و در قیامت که ارواح با بدن بر میگردند و بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو

دارند و محقق

دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد بآن و منکران کافرند اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات و آلام عقلی تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قایلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است جمع میان این دو سعادت درین زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار از عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشر درین عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشان بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه تحقیق جمع بین الرأیین است بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتب دیگر نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت باین دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین ع روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند و دوستان خدا در مسکنها و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه ها او را که باشد بر سر او و چشمه ها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او گسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کرده اند از آنکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانهای بهشت بسوی او بخرامند و در این نعمتها بمانند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید خبر دهم گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد ازین نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها داریم در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا بایشان برسد گویند پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خوش طبعهای ما بآن شاد تر است پس حضرت این آیه را خواندند و مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و

وزنان مؤمنه را بوستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و خشنودی از جانب خدا بزرگترست از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من متنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که بجای عبادت تنعم خواهند کرد و نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که هر که بشب را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطر خطور نکرده باشد سوای آنکه مهیا کرده است از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مزمار شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان بندگان من که در دنیا مشغول عبادت من بودند و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نایها را پس صدای بلند شود از درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوعند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوهها و بخششها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا را برای او عبادت کرده است و حضرت صادق ع فرمود بدرستیکه مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صفت صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت حریصان و طمعکاران است و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از ترس آتش او پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ بماکول و مشروب و منظور و مناکح و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهائی که مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت نیابد بغیر آنها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت می یابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت

ملائکه میشوند

ملائکه میشوند و نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده با آنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عرضهای بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد **مؤلف گوید** که کلام مفید علیه الرحمه متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی متلذذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که سید آورده است دلالت بر مدعای ایشان نمیکند زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت می یابند ممکن است که لذات جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان نیز در حین التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف احوال بانشان مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند چنانچه در دنیا لذت می یابند بآنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند در بهشت که از آنجهت میخواهند که از کرامت خداوند و محبت دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت از آن جهت می یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا گردانیده پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین از سایر نعمتهای بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی خالی از روحانی نیست همچنانکه صورت عبادات در دنیا خالی از محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عبادت نیست پس کسی که در دنیا بجسدی بی روح از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی و غیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته و با خلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار الانوار ابرار نموده ام و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد روحانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینماید که باعتقاد متکلمین صریحترین آیاتست قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول این آیه سابق مذکور شد و فخر رازی گفته است که در این آیات غرایب بسیار است بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوییم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات

براین دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام وهی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشند یعنی
این کار بمحض استبعاد بود و حق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرموده و نسی خلقه یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را
از خاک و نطفه متشابه الاجزا از برای قدم اجزای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این
اعضا آلتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات
ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بجز خود نمیکنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوانها بذکر
از برای آن بود که از حیات دورتر است و وصف کردن آنها بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن
اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را برمیگرداند پس فرموده
ر از برای ما مثلی میزنند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را بمثل قدرت خود گمان کرده فراموش کرده اند خلقت عجیب و آفریدن غریب
خود را و در اول خلق او پس گفت بگو زنده میکند آنها را خداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورد و در اول بار و او بهر خلق علیم و داناست
و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران شبهه ذکر کرده اند اگرچه آخرش باز باستبعاد برمیگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه
بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بآنکه در اول
خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید همچنین او را برمیگرداند هرچند معدوم شده باشد و شبهه دویم آنست که میگویند که اجزای
او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی اینها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزای کوزها و مثل آنها شده باشد
چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل شود در حشر برگردانند و اگر آن اجزای ماکول در
بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای
ابطال این شبهه فرموده است و هو بکل خلق علیم و وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه
هست که از غذا بهم رسیده و در ماکول نیز دو قسم هست پس اگر انسان انسان دیگر را بخورد و اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی
آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن بوده است و حق تعالی بهمه چیزها عالم است میداند
که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را

و نفخ روح

و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی رفع استبعاد
ایشان بوجه دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آن خداوندی که از درخت سبز میرویاند و برانده است و آتش سوزنده بیرون
می آورد اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ نمی از این درخت
بیکدیگر میسایند از اینها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما از این دو درخت بهتر بعمل می آید فاذا انتم منه توقدون تا
گاه شما از آن آتش می افروزید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسی
که آفریده است آسمانها و زمین بتوانا بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و اول گفته است که
وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که رویده میشود و حیاتی که در اعضای او طاری شده و آن لازم حرارت غریزیست
که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد میکنند بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد میکنند بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن میچکد
عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنند خلق جسمش پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره است بآنکه
قدرت او کامل است و العلیم اشاره است بآنکه علم او شامل است مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم
از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده
ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست برهان قاطعیست بر اثبات
معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود
و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد که عبث نباشد
و حکمت معلوم است که نفعی نیست بجناب مقدس او فایده کرده زیرا که او غنی بالذات و بری من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم
امکان است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد در این نشأه فایده منافع این نشأه که مخلوطست باصناف
آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبه و سایر کدورات
قدری آن نیست که مردم را از برای این خلق کنند و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی را بر ضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان
و موذیان از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چند و امر کند طعامی نزد آن حاضر کنند و هر لقمه که بردارد

چنین زنبور بر دستش و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و هر ساعت براو حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع اوست
بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل زیافت چنین را نمی‌پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو فرمایند و او را وعده کنند
که بجزای این آزار بکشی ترا بمناصب عظیمه سرافراز میکنیم و انعامات جزیله بتو میدهیم و چند روز آزار میکشد و بعد از آن مدتهای بسیار در
حکومت و رفاهیت خواهد بود همه عقلا او را ستایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دوم در دفع شبهه‌های معاد جسمانیست و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان
خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده‌ام و بعضی گفته‌اند چهل قول در این باب است و آنچه اکثر محققین
قایل شده‌اند آنست که انسان مرکبست از روح و بدن و این دو جوهر مختلفند و میان ایشان با غایت منافات نهایت ربط
است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگر از خاک که محل ظلمت و مرکز عالم سفلیست و هر کدام را اثر و علیتست که آن
دیگر را نیست اما افعال بدن دیدن و شنیدن و بوییدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و مثال اینهاست که باین
اعضا و قوای ظاهر و لذت و علمش در حصول عدم اینهاست و صفات ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است و بدنرا نتوان
گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه آن افعال جزئی جسمی از بدن و اعضا آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است
و اعضا و بدن برای آنها آلتی چند اند چنانچه میگوئی من دیدم بچشم و شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس عبارتست از روح و ذات تو نسبت
داین فعل اوست و این اعضا و قوی بجای آلت او مثل کاتب و قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته‌اند از جمله آثار
و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است با همه اعضای ظاهری چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن
همه بی خبرند و بدن در جای خود در خوابست و روح برای خود مرآید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند و در این
کلام سخنی است پس معلوم شد انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت اوست و بعضی گفته‌اند روح در بدن بمنزله چراغ است
در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی زیبائی جمالش را
توانی دانست و اگر روح بی بدن ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آنوقت میدانی که فانوس نقص و
عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانی است و از هبوب ریاح محتاج بفانوس و نهانست و

بیمار بلطف

بیمار بلطف و بزرگواری خود و پرستش او را ضرورت میشمرد و افتخار بر فانوس و رکاکت و صحیح را احتیاج به پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب
بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق و جوهر را بر دارند
صندوق را می‌اندازند و اعتنائی بآن نمیکنند و در کتاب معراج الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب آن
چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می‌بیند فرمود روح مثل آفتابست که مرکزش در آسمان است و شعاعش در زمین
پهن است و ایضا در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل پرده پوشیده
بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح بآن برمیگردد که روح آیا جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم
میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده‌اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس و دوم آنکه در بدن اجزای اصلیه‌ایست که باقیست
از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه ملحق میشوند که زیاد و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان مشار الیه همان اجزای اصلیه است و مدار حشر
و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده‌اند و بر آن قول بعضی از اخبار دلالت میکند باین معنی که روح آنست بلکه
آنچه از بدن انسان در وقت حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزای است چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و آنها
که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای
معتزله و غزالی و راغب صفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگر چه بعضی گفته‌اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه و بعضی از متاخرین گفته‌اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صحیحی در این باب ندیده‌ام و اگر بعضی از اخبار
نادره اشعاری باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته‌اند اگر چه تمام نیست اما اخبار
بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اخبار اثبات قبر
روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و متشکل شدن بصورت بدن و امثال اینها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل
کنند اینها را بجسد مثالی و همچنین بعضی احادیث و همچنین خلق ارواح پیش از اجساد و بودن اینها در ذر و عرش و امثال اینها دلالت بر جسمیت
میکند مگر آنکه تاویل کنند اینها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت ارتکاب آن از طریق دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی
حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده‌اند همچنانکه خدا را نمی توان شناخت نفس را نیز نمی توان شناخت و آنحضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ترک کنید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیرالمؤمنین فرمود تکلیف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما نکرده اند
که مبادا بنابر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول ببقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف
بر قول بتجرد آنست بی وجه است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب صحایف الالهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی
از عالم سموات و از جنس ملائکه قدس و مجامع انس و در این بدن از بابت چراغ است در غرفه که اثر ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و چون روش
بیرون آمدنست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بتقدیر
الٰهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابوطالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤالات کرد و بعد از جواب شنیدن مسلمان
شد از جمله آنها پرسید مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و برنمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی
نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود که قیاس درست نکردی زیرا که آتش در اجسام باعیان آنها قایمند
مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از اینها را بر دیگری زنند آتش در میان اینها ساطع میشود و از آن میگیرند و چراغ را میافروزند پس آتش در آن
اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیف پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست آنچه
تو گفتی بدرستی که آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و عصب
و دندان و مو و استخوانها و غیر اینها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنا آن برمیگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جایی
که بدن در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی که بر دار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است
تا او را بزمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود که بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور بدمند
پس آن وقت همه اشیا فانی و باطل میشوند نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن
در مقدار چهار صد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن در ما بین نفخ دو است و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است
و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان
باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق کرده بروح حیوانی که در بدن حاصلست و از قلب منبعث میشود بخروج
روح حیوانی تعلق او از بدن برطرف شود و بعد به بدن باز بابر آنها تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند

ممکن

ممکن است که چون روح محتاج بآلتی است در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن
بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا فارغ از آنست و چون نفوس
ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی
بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور
میشوند و الهامات ایشان بآن میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آنست بلکه منحصر است
که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلام تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد
همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار بآسانی میتوان شد و بنابر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرور نیست و بدون
آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است
بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر شدند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد
و از بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد و در این نشأه و نشأه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح
را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را لغو میدانند و بسبب این عقاید باطله کافر اند نه بسبب
تعلق بجسد و بسند معتبر از حبه عرنی منقول است که شبی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتیم و آن را وادی السلام میگویند
حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارد و من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که ملول شدم و برخواستم
و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی استراحت کن حضرت
فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان
داشت فرمود که بلی اگر از برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در آنجا حاضر است
یا روح ایشان فرمود ارواح ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه‌های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام
و این وادی بقعه ایست از جنة عدن و بسند معتبر از ابوولاد منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین
روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش میباشند فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی‌تر است نزد خدا که

و اگر از نفوس شریره است با شیطان محشور میشوند و بمقتضای و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی بایشان میرسد

روحش در حوصلهٔ مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدنهایست مثل این بدن که داشتند و ایضاً ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح
مثل اجساد در درختی از بهشت نشسته یکدیگر را می‌شناسند و از یکدیگر احوال می‌پرسند و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح
مؤمنان سؤال نمودند فرمود در بهشت در حجره‌ها باشند بصورت ابدان ایشان که اگر ببینی می‌شناسی و میگوئی فلانست که در دنیا دیده‌ام و در بعضی از اخبار
وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا می‌باشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال
بدن بدانکه مراد از تفرق و اضمحلال جسم مذاهب مختلفه است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولا و صورت جسمی و صورت نوعی
و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و
در صورت جسمی و نوعی دیگر هیولی فایز میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از حکما بهیولی قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت
جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی که در آن اتصال باشد برطرف
میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم محقق مشکل است و اکثر متکلمین خاصه
و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزو لا یتجزی قایل شده‌اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی از جسم باعتقاد
ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعادات است و جواب آنها معلوم
شد و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده‌اند امتناع اعادهٔ معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی‌تر است
زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعادهٔ بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعادهٔ معدوم نمیشود
و اصحاب قول دوم و سیم گمان کرده‌اند که باختیار این دو قول بعضی از این اشکال مخلص‌اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است
که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند و هر چند صورت و اجزا باقی بماند در عود شخص بعینه باقیست
از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قایم است باجزای اصلیهٔ او که مخلوق است از منی
و آن اجزا باقیست در مدت حیات شخص و بعد از ترکیب او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از
عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که همه چیز فرزند آدم می‌پوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است

و کلینی بسند

و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش می‌پوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشتی و استخوانی
مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمی‌پوسد و باقی میماند در قبر مستدیرا تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید
این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعادهٔ معدوم بنا بر آنکه دانستی و لیکن که بآن قایل نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات
معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصاً بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر کسی قایل
بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بانکه گوییم که در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن
اجزا بعینها مخلوق شود خصوصاً در نسبه شد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او فلانست زیرا که مدرک
لذات و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگوییم که از وقتی که روح بر او دمیده میشود تا هنگام پیری که همان شخص است
هر چند متبدل شود صورت و هیأت او و اجزای او بتحلیل رود و بدل بهمرسد بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً همان شخص است
و اگر حدی یا قصاصی در جوانی لازم او شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر عملی در جوانی گناهی کرده باشد و او در پیری دست بر او بیاید داد او را
تأدیب کند میگویند که بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار اینست که کار با روح است و همین که شخصی بحسب عرف
همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارند و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت میکند بر
آنکه آن شخص پیر میگردد تجویز حکم کنند بحسب عرف آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بریک آب هرگاه در دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف
بود بحسب شرع و عرف هر چند قایل بهیولی نباشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول
بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بردارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی
فرموده است اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است
قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی
هر چند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد
شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده‌اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی‌موی
بدن و ساده سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده‌اند

که ابن ابی العوجا ملحد از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از اینکه بدنها هم جلود و غیرها و گفت گناه این پوست دیگر چیست که ایشان را عذاب میکنند حضرت فرمود
وای بر تو این همان پوست است و هم غیر آن پوست است ابن ابی العوجا گفت مثل این را از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل آن آنست که خشتی را
بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت که غیر آنست بلی خشت جدید گردانند مردم را
بوجه نو و باین مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکاثره و متواتره وارد شده است و بضرورت ادیان
و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف
نشده اند بتفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان نمایند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابق مذکور شد

فصل سیم

در اقرار بتحقیق مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ می باشد چنانچه
حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر گفت رفتیم بخدمت
حضرت امام جعفر صادق ع که آن حضرت را تعزیه بگوئیم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او و بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر را باو داد
و فرموده انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود اهل زمین خواهند مرد
تا آنکه احدی باقی نخواهند ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر آنکه ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت
می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او میپرسد و حال آنکه بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است
مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا این دو
رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت بیاید و نزد حق تعالی بایستد
و از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را
که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی
نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که
با من شریک قرار میدادند و کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را بقبض
ارواح موکل گردانیده است و او را اعوانی هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و در این باب ظواهر

ایات انکه

آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی بملک موت علیه السلام داده و در بعضی نسبت
بملائکه داده است اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند
و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است که این امور را
خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفیران
خود و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا بر میگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را
ملائکه رحمت میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان
بعمل می آورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت
دیگر فرموده که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو میخواهد و همچنین است که صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر نتوانند کرد زیرا که در میان مردم
قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل اسرار
و اعانت کند بر فهم آن از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح
میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست باینکه آن حضرت یا سایر ائمه علیهم
السلام نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند یا مدخلیتی در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن
ننموده اند چنانکه در بعضی از خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم
امور ایمان اجمالی کافی است و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است در جمع میان آیات
که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که کسان و ولات داشته باشد و بهر جا و پی هر کار که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او
قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله حضرت عزرائیل علیه السلام را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک ساعت و حال
آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب فرمود میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرموده که جمیع دنیا نزد من از باب
کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشند و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از باب

در اهمیت کم در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست تفحص این تفاصیل ضرور نیست
اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافیست که آیا
ارواح حیوانات نیز ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی درین باب بنظر نرسیده است تفکر در آن ضرور نیست و همین باید
دانست که حیوة و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است و او محیی و ممیت همه است و ممکن است که بوده ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر
و خدا و انکار کنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ میمانند تا روز حشر چنانچه بعد از این مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل چهارم** آنکه باید اقرار نمود که بآنچه در اخبار صریحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شداید آن
و کیفیات آن و حاضر شدن رسول الله و ائمه هدی علیهم السلام در وقت قبض روح هر شخص مؤمنی را از برای بشارت دادن و آسان کردن
مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب
و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحو است و
حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی چنانچه سابق اشعار بآن شد زیرا که تفکر در اینها موجب استیلای شیطان و وسوسه
آن میگردد و احادیث درین باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بحارث همدانی خطاب فرموده نیز که
متواتر است یا حارِ همدان مَن یَمُت یَرَنی مِن مؤمنٍ او منافقٍ قُبُلاً یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می
بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبر بسیار از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که چون
هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد بر روی او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش
میکند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند با و میگوید ای
دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربانترم نسبت بتو از پدر مهربان بکشا دیده   تر و مشفق
های خود را و نظر کن پس مشتمل میشود از برای او حضرات رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین و امامان از ذریت
ایشان علیهم السلام پس باو میگویند اینها اند رسول الله و امامان تو که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و در
ایشان نظر میکند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزة که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة

المرضیة

مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی آنحضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهلبیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که
راضی باشی بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهلبیت او
و داخل شو در بهشت پس در آن وقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر
فرمود هیچ نفسی نمیمیرد مگر آنکه رسول الله و امیر المؤمنین را می بیند راوی پرسید که چگونه نزد میت می آیند فرمود رسول الله
نزدیک سر او می نشیند و علی علیه السلام نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول الله سر خود را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد تو را منم رسول الله
و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر میخیزد و سر خود را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا بشارت باد منم
علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری
فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکاری کرده اند از برای ایشان
است بشارت در زندگانی دنیا و آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند گردید حضرات رسول الله
و امیر المؤمنین علیهما السلام حاضر میشوند و رسول الله در دست راست او می نشیند و حضرت امیر المؤمنین در دست چپ او و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله باو میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را برای او
میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی تو را بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجتی نیست بدنیا
پس در آن وقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میگردد
و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دیگر بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با اوست و او را غسل میدهد با آنها
که غسل میدهند و میگردانند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح
در پیش جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا
کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو میگردانند از سر او تا کمر و از او سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات
حق چون جواب گفت در بهشت را برو بر روی او میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر
از آنحضرت منقولست که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و بس و شما را می آمرزد و بس و چون

جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و چون میبیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چنین محتضر میشود حاضر میگردند نزد او رسول الله و امیر المؤمنین
و جبرئیل و عزرائیل علیهم السلام پس امیر المؤمنین نزدیک می آید و میفرماید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود او را دوست بدار و رسول الله
بجبرئیل میفرماید این خدا و رسول و اهل بیت او را امید داشت پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میفرماید که این دوست میداشت
خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او آید و فرماید ای بندهٔ خدا آیا
گرفتی چیزی را که بآن کردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت
کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام ملک موت فرماید راست
گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول الله
و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و از آن پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط
از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی از حلهای بهشت بر او میپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او میگشایند که
از شمیم و گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رو و پس و دست راست و چپش بقدر یکماهه راه بگشایند و باو گویند بخواب مانند خواب عروس
در حجله خود پس باو میگویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند
آل محمد را در باغستانهای رضوان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی
ایشان را مبعوث گرداند و باو تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد یا رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل و عزرائیل علیهم السلام حاضر شوند
نزد او پس علی علیه السلام نزدیک آید و فرماید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول الله بجبرئیل فرماید که این دشمن
خدا و رسول الله و اهل بیت رسول الله بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت فرماید که این دشمن خدا و اهل بیت بود او را دشمن دار
و جانش بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و فرماید ای بندهٔ خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از
عذاب خدا برهانی و گرفتی برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شدی بعصمت کبری گوید نه ملک موت فرماید بشارت
باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری
از بدن او بکشد و موکل میگردانند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متأذی میباشند

و چون او را در قبر

و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند و داخل میشود بر او زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است
باید مجملاً بهمه اینها اقرار نماید و در مقام تحقیق تفاصیل آنها نباشد **فصل چهارم** در احوال برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ
و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابق مذکور شد و بسؤال قبر و بمنکر و نکیر بدانکه برزخ
مابین موت را میگویند تا قیامت و چنین است که در قبر گذارند و ملک ... از برای سؤال و حق تعالی روح را باو بر میگرداند از
ناکر و او را امتحان میکنند و از او سؤال میکنند و جمعی که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمتند و
در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطلب در ضمن چند فایده
بیان میشود **فایده اول** در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در این معنی متکاثره و اخبار
متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید گمان مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده کانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی
که روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند بایشان
و در عقب ایشانند بلکه خوفی برایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در کفار با منع کنندگان زکوٰة فرموده است تا وقتی که
بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردانید مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال
دنیا پس فرموده کلا یعنی نمیتواند شد این بدرستیکه این کلمه ایست که او میگوید و فایده نمیبخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث
شوند و در احادیث بسیار از طریق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا
که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و با آن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس ظبیان
روایت کرده است که گفت در خدمت آنحضرت صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان
گفتم میگویند در حوصلهٔ مرغان سبز میباشند فرمود سبحان الله مؤمن گرامی تر است بر خدا از این چنین وقت مرگ او میشود می آید
بنزد او حضرات رسول الله و علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان
بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهد برای رسول الله و علی و فاطمه و حسنین
علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شد حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر را بعلم آنچه در دل اوست از این عقاید

پس آنحضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهد بشهادت رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام و هر که با ایشانست از ملائکه و چون
حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل آنصورت که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول الله
صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودک بسیاری بر دور او بودند آنحضرت
از جبرئیل پرسید این مرد پیر کیست فرمود این پدرت ابراهیم علیه السلام است فرمود این اطفال که بر دور او اند کیستند فرمود اینها اطفال مؤمنانند
ایشانرا غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو

از مؤمنان ما کی تربیت میکند فاطمه علیها السلام
مؤلف گوید که این سه حدیث

دارد و احادیث بسیار در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیرالمؤمنین رسول الله
را بابوبکر در مسجد قبا و نمودن امام حسن حضرت امیرالمؤمنین را باصحاب خود و دیدن امیرالمؤمنین حضرت یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات نمودن
حضرت صادق و باقر علیهما السلام او را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است و با این دو احتمال احتمال
جسد اصلی نیز دارند چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا با جسدهای اصلی
معاودت مینمایند و ایشانرا باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث
مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از اخبار تصریح بجسد اصلی ظاهرتر است و از صفی للابرار فضل بن شاذان روایت کرده اند
که امیرالمؤمنین علیه السلام در صحرای نجف بر روی ریگ زیره خوابید قنبر گفت یمن جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی
یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و با او همنشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمنی را دانسته ام که بود و خواهد بود مزاحمت در
مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مؤمنی و مؤمنه است در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن ابی سلیمان
نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاده کرده است که ای پسر نباته اگر پرده
برداشته شود هر اینه خواهی دید ارواح مؤمنانرا که حلقه ها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمنی در این
وادیست و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضاً در کتاب کشف و جلال روایت کرده است از امام زین العابدین صلوات الله
که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم او
کلینی از امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد و سبب

سبب حدوث

سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود خدا عز و جل رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشانرا خواند بسوی عبادت الله و طاعت او گفتند اگر این را
بکنیم از برای ما چه خواهد بود تو مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت
میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند کی با آنجا میرویم گفت بعد از مردن
گفتند ما دیدیم مرده های خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی
در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند نزد آن پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجب ها در این باب داشتند پیغمبر فرمود خدا خواست
حجت را بر شما تمام کند اینچنین اثر را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما یا
معذب خواهند بود یا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت با ابو بصیر
که هر که از شما بر اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رختخواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث
بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید وحشت
بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد
و از او مستور میدارند آنچه کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمیخواهد و مستور میدارند از او آنچه را میخواهد و بعضی
در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال
شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مؤمن می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند برای این و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال
صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت کاظم علیه السلام عرض کردم که آیا میت
بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هر هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود بصورت
مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشانرا بخیر و خوبی می بیند شاد میشود و اگر بشر و بدحالی می بیند محزون
و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که می آید بقدر فضائل خود بعضی هر روز و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته
در وقت زوال شمس با مثل آن صورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید با وی مینماید آنچه باعث سرور اوست و از او مستور میدارند آنچه
باعث اندوه اوست و بر میگردد با شادی و خوشحالی و ایضاً از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از پروردگار خود رخصت

میشود و حق تعالی دو ملک را بالا میفرستند بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع بین
این احادیث را در کتاب مراة العقول ذکر کرده ام و در بحار الانوار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجرهای چند در بهشت میخورند از طعام آن و میآشامند از شراب آن و میگویند خداوندا
قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند میگویند پروردگارا
برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد
از بدن باقیست و مثاب و معاقب میباشند فی الجمله فایده ثانیه در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماع مسلمانانست
که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سؤال ببدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت
صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک
از برای سؤال متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر
و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیمهای الهی
و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست
بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر مجحد است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤال نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین
کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید گفته است سؤال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند
و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند
پس یکی از شما نزد قبر بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادرش را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می
نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آنچه را که بر آن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت
خدا و رسالت محمد و با آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را امام خود پس منکر و نکیر میروند
و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرموده که اگر نام مادرش را ندانند او را بحوا نسبت دهد و خلاف کرده اند در آنکه
آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام سؤال قبر میباشند یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز

عامه خلاف

عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوعند بعضی منتقل
بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب نمییابند و از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از کسی که میمیرد
در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود هر که بمیرد و او محض ایمان باشد محضا یا محض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او
از هیکلی که دارد و بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت
انشا میکند جسم و بدن او را و برمیگرداند روح را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد
پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد
در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتش که معذب باشد بآن تا روز قیامت
و شاهد این در مؤمن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یاسین بآنکه گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاش قوم من علم بهم میرسانیدند
بآمرزیدن پروردگار من مرا و بآنکه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر عقاب کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است
که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنست
که سؤال و عذاب و ثواب ایشان را نمیباشد و در احادیث از حضرت صادق صلوات الله علیه وارد شده است که سؤال قبر و رجعت مخصوص
کسیست که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی حق را سؤال در رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم
ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین بآسمان میروند و متنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشان است
در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم او را و هر که صلوات فرستد بر من
بر من صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هر که
خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر بآنکه نزد حق تعالی زنده باشد
و همچنین ائمه هدی علیهم السلام سلام سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون
وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بر سر چاه بدر خطاب کرد مشرکانی را که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای

رسول الله او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعدهٔ پروردگار خود را حق یافتم
با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مردهائی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از اینها
نیستی و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنین مگر آنکه من رو را از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه
بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندان خود بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود او را
بنشانید چون نشانیدند فرمود ای کعب من وعدهٔ خدای خود را یافتم حق بود آیا تو وعدهٔ خدای خود را یافتی حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه
رسید باو نیز چنین گفت پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته که سخن تو را نمی شنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن
مرا شنیدند چنانچه اهل بدر طلب سخن رسول الله را شنیدند و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردد روح بسوی او و از برای
تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه باین تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام شیخ مفید و کلینی احادیث بسیار از حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما
جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک که سؤال از کسی که ضغطه
بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند که مسمی اند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان
مانند رعد قاصف است و دیدهای ایشان مثل برق خاطف زمین را بدندانهای خود میشکافند و موهای ایشان آویخته در میان آنها راه میروند
و سؤال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او میپرسند که چه
میگوئی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمده گوید از محمد رسول الله از من میپرسید گوید شهادت میدهم که او رسول خدا است پس میگویند بخواب
خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذراع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اگر
میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیئت بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون سؤالها را از آن
میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید
و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را در آنجا می بیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق علیه السلام:

کیستند اینها

کیستند اینها در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص داشته باشد گفتم پس باقی خلق چه میشوند گفت بخدا
سوگند که ایشان را وا میگذارند و اعتنا بشأن ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از
مؤمن می پرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید او امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات خواب آنجمله
بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند چه میگوئی در حق
فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدم او را نمیدانم کیست آن پس هرگز ندانی و دری از جهنم برای او بگشایند و پیوسته حرارت
جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار
تو میگوید خدا میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بان و مرا ثابت
داشت بران میگویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشانی در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برای او میگشایند
که از نسیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا روز قیامت را قایم گردان شاید باهل و مال خود برگردم و از کافر
میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید
از مردم شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب آن را نداشته باشند پس آتش میگدازد چنانچه
قلعی میگدازد پس روح را باو بر میگردانند و دل او را در میان دو لوح آتش میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را دور گردان
مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول با عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان قلبی
و تقلیدی در دین ثابت است چنانچه در کتاب حسین ابن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم
از آنچه ملاقات میکند آن صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند می آیند بنزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند
از رسول الله که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس ضربتی بر او میزنند که اهل سموات و اهل زمین
میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمی ترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول الله بود و آمد بهدایت و دین حق پس
جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند بخواب رو در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از امام موسی
علیه السلام روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد متابعت میکنند جنازهٔ او را هفتاد هزار ملک تا قبر او چون او را داخل قبر کنند

منکر و نکیر بیایند داو را بنشانند و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین
منست پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می آورند و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت و بوهای معطر و اینست
قول حق تعالی فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ یعنی در قبر وَجَنَّةُ نَعِيمٍ یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد
هزار ملک از زبانیهٔ جهنم تا قبر او و او سوگند میدهد حاملان جنازه خود را که او را بر گردانند بصدائی که همه چیز می شنوند بغیر جن و انس که
مکلفند و میگوید کاش مرا باز گشتی بود بدنیا پس از مومنان میشدم و میگوید مرا بر گردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس
زبانیه جواب میگویند کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میگوید اگر بر گردد عود خواهد کرد بآنچه او نهی کرده اند از او
و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند از او از رب
او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از او بترسند پس
باز از او آن سؤال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل
که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و اینست مراد قول حق تعالی وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ
فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال از عقاید ایمانی میکنند
خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال میکنند
چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی ابن ابی حمزه مرد گفتم
بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش
شد و بروایت دیگر فرمود او را نشانیدند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید توقف کرد
پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است که آنحضرت امیر المومنین علیه
السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سؤال میکنند
از پروردگار است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت
اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت ولی خود را نشناخت چگونست حال او فرمود مذبذبست نه از اینهاست و نه از آنها و هر که را

خدا گمراه کرد

خدا گمراه کرد نمییابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان علی است
و بعد از او وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا با او حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان
در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت
و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که آنها را که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار
میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت
یافته است و ترقب و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه امام را بشناسیم پس خدا
تعییر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را
شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را نشناسند و او ایشان را نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند
که مردم را بایشان شناسانیده و گواه گرفته بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده
است ایشان را در کتاب خود در آنجا فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف مابین بهشت و جهنم
مردانی هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر موالات دوستان خود و رسول الله نیز پیمان گرفته
از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر دو آیه یعنی پس چگونه خواهد
بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا بر این گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو
خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار
میشدند و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضائل و غیر او روایت
کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین علیهما السلام بعالم اعلا رحلت نمود حضرت امیر گریان بخدمت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیدهای ترا نگریاند فرمود والده ام فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میگذاشت
و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب یک درخت خرما بود سبقت میکرد با اولاد
از برای من بچیدن و از زیر آن من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را

که او را در آن کفن کردند و در حال تشییع جنازهٔ او قدم به آهسته میگذاشت و بنامی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر
و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند
برگردند سه مرتبه فرمود پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند
کردی که در جنازهای دیگر نمیکردی فرمود اما بنامی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف
از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حیات او ضغطهٔ قبر را ذکر کردم گفت واضعفاه پس در لحدش
خوابیدم که زمین او را نفشرد و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم
و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد فرمود واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم ابنک ابنک
برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش فرمود خدا پروردگار من است و گفتند کیست ولی تو و امام تو شرم
کرد از آنکه بگوید فرزندم پس باو گفتم بگو فرزند تو علی ابن ابی طالب پس خدا دیده او را باین روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت
میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند و باید تحقیق کسب باشد علم با امامت او بهر بنده باشد و تحقیقت او تخصیص
مقربان باشند یا تخصیص حضرت فاطمه صلوات الله علیها باشد از برای اظهار جهات او چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند
بر او تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم
که مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را گشاده میکند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او
دو ملک قبر نکیر و منکر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست
پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا کند که راست گفت بندهٔ من از فرشهای بهشت
در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایید و از جامههای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست
از برای او بهتر است پس باو گویند بخواب مانند خواب نوداماد بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشان نباشد و اگر کافر
باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو گوید لا مرحبا بجا بد آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی

من راه رود

من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میکرد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوها بیش بیکدیگر میچسبند پس منکر و نکیر
بر او داخل میشوند بغیر آنکه بصورت مهیب داخل شدند و او را نشانند و حرکت دهند و میگویند پروردگار تو کیست پس او متحیر
میشود و میگوید میشنیدم مردم میگفتند میگویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام می پرسند و همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ
گفت بندهٔ من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامههای آتش و بگشایید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدتر است
از برای او و از این حالت پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکند و اگر آن ضربت را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه شود
و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارها و عقربها که او را میگزند و میدرند و شیطان او را الغم و اندوه می آورد و صدای عذاب
او را میشنوند هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس و بدرستی که میشنوند صدای کفشهای مشایعت کنندگان و تکانهای ایشان را و
اینست معنی قول حق تعالی و یثبت الله الذین تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش اینست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده اند
بقول و عقیده ثابت در زندگانی دنیا و آخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ موضعی قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم
و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث
اول فرمود که چون داخل میشود بندهٔ مؤمن می گوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود
که از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت میبیند پس از آن مردی بیرون می آید که دیدهای او از آن نیکوتر چیزی ندیده ام گوید
من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس میگیرند روحش را و در آن جائی که در بهشت باو نموده بودند میگذارند و میگویند
بخواب با دیدهٔ روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشبوئی او را مییابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون
کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشار میدهد که استخوانهای او را رمیم کند و باز بجای اول برگردد و دری از برای او بسوی جهنم
بگشایند و از آن دو مردی بیرون دیده هرگز بآن بدصورتی و قبحت منظر ندیده باشد پس گوید من العمل بدم که میکردی و آن اعتقاد
خبیثم که داشتی پس روح او را در جائی که باو نموده بودند در آتش میگذارند و پیوسته نفخهٔ از آتش بجسدش رسد و الم و حرارت آنرا
در جسد خود یابد تا روز مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش را درند که اگر یکی از آن

ما را بر روی زمین هرگز گیاه از زمین نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است دو ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام
علی علیه السلام است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکنند ظالمان را از ولایت علی که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سؤال میکنند
و ایضاً از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که خدا را دو ملک هست که ایشان را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سؤال میکنند
از او پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم
میکنند و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سؤال میکنند چنانچه کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرده
میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه‌اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر بآن چهار دیگر که هر
نقصی که در شما باشد بر منست که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می‌آید و زکوة
از جانب چپ و بر پدر و مادر برادر مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید با نماز و زکوة که دریابید
صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در مییابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که
تقویت کند شیعه ضعیفی را به حجت بر ناصبی نتوانند تمام کرد حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند
تلقین میکند که بگوید خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی و ذخیره و حجت
منست و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب
شد از برای تو اعالی درجات بهشت پس در آن وقت قبر او بهترین باغهای بهشت میگردد و در مجالس بسند صحیح از آنحضرت روا
یتست که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوش هیئت‌تر و خوشبوتر و پاکیزه
تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست جا ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و آنکه خوشتر صورت‌تر است
در بالا سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که جا آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوشتر صورت‌تر است
بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب چپ گوید
منم زکوتم آنکه در پیش روست گوید من روزه‌ام آنکه در عقب است گوید من حج و عمره‌ام و آنکه در پایین پاست گوید من بر و احسان

برادران مؤمنم

برادران مؤمنم پس آنها گویند باد تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم علیهم السلام و ابن بابویه بسند
معتبر از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول الله مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه این بود ای فرزند
آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیکست که ترا دریابد و ملک قبض روح تو شود و بروی بسوی منزل تنها پس برگردانند بسوی تو
روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال میکنند از وی لست که بآن اعتقاد
داشته‌ای و از کتاب تست که تلاوت میکرده‌ای و از امامیست که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده‌ای و از مال
تو که از کجا کسب کرده‌ای و در چه چیز تلف کرده‌ای پس حذر خود را بگیر و مهیای جواب شو پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکار و عارف
بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده‌ای و موالات با اولیاء و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند
بصواب پس جواب را نیکو میگویی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوروی خوش خو و استقبال میکنند ترا بروح
و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش و ا
ستقبال میکنند ترا ملائکه بنزل حمیم و تصلیه جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه
سابقاً مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال
نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امر بین امرین است و آن
ثواب و عقاب در ما بین دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت
میکنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد ما اولاییم
بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل
شد حضرت رسول الله امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه‌اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا
با جنازه او روان شد و گاه جانب راست جنازه‌اش میگرفت و گاه جانب چپش و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد
و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجه‌ها را بگل و سنگ محکم میکرد چون فارغ شد فرمود که میدانم
که او در قبر میپوسد ولیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود

جرم تمکن بر پروردگار خود بدرستی که بسعد فشاری در قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی
فرمود چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من
میگرفتم و گفتند با آنچه نسبت بانعم آوردی فرمودی ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر در زبانش تندی
بود با اهلش و در کتاب حسین ابن سعید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و فرمود با سعد چنین میکنند چون از این علت سؤال کردند
فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او را میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون
رقیه دختر رسول الله بزجر و ضرب عثمان ملعون بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه علیها السلام در کنار قبر ایستاده بود
و آب دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیده او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم
از خدا سؤال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از امام رضا علیه السلام سؤال کرد
از کسی که او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست وحی میکند خدا بهوا
پس میفشارد بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
عیسی علیه السلام گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی
سؤال کرد از سبب این وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد
من او را آمرزیدم بکرده فرزندش و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ضغطه قبر از برای
مؤمن کفاره ایست از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که هر که
بمیرد ما بین زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد
فشار قبر و عذاب قبر از او دور گردد و علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون از اهل قبر سؤال
کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود غیر از جن و انس و مسلط گردانند بر او شیطانرا و دیده های او مانند مس

سرخ باشد

سرخ باشد و گوید با او که من برادر توام و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را فشار دهند که دندانهای هر طرف در
دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرموده اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن
میترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب به بدترین احوال پس جا بر او چنان تنگ
شود مانند نیزه در میان آهن حتی آنکه از مغزش تا ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین
را که او را بدرند تا وقتی که خدا مبعوث گرداند او را و او در بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز گوسفند چرانیدم قبل از نبوت
و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه بود و نهایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدرآ
ورد ناگاه همه میترسیدند و سرها از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافری را ضربتی میزنند
که جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و میترسند پس در آن وقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه برید بخدا
از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بجا آورد وحشت قبر بر او داخل نشود و از ابن
عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم
احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایتست که عمده عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند
صحیح از آن حضرت روایت کرده است که مردی از نیکان یا از علمای بنی اسرائیل را بعد در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو
میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند
چاره از این نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یکروز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را
یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق
علیه السلام سؤال کردم آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه میبرم بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستی
که رقیه رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بر سر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب
از دیدهای حق بینش ریخت و بمردم فرمود بیاد آمد آنچه از آن ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال

کردم که نور امن بجشند و فشار قبر باو نرسد پس فرمود خداوندا رقیه را من بخش از ضغطهٔ قبر پس خدا انمظلومه شهیده را بان حضرت بخشید و فرمود که رسول الله در جنازهٔ سعد بیرون امد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازهٔ او کرده بودند پس آن حضرت دست بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی بر او ضغطهٔ واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطهٔ او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای انکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس آن حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد تورا ای سعد حضرت رسول الله فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمر ابن یزید بخدمت آن حضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همهٔ شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند آن حضرت فرمود راست گفتم بخدا والله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است آن حضرت فرمود اما در قیامت پس همه داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطهٔ میباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح را با عالی بدن او بر میگردانند و سؤال میکنند از او از انچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطهٔ قبر فرمود هیهات بر مؤمنان چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی آن راه میرود فخر میکند بر زمینی دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت راه میرفتی اکنون که کار تو با من است میدانم که با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر انکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در غایت اشکالست و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کاملتر از فاطمهٔ بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر انکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر انکه ارباب احتیاط و اطمینان خواهیدن و دعا بعمل امده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبهٔ عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطهٔ مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطهٔ شدیده و منافات با ضغطهٔ خفیفه معاد و نداشته باشد و در اخبار ضغطهٔ سعد اشعاری بخفت آن هست یا انکه حمل کنیم بر عدم ضغطهٔ که بر وجه غضب باشد و ضغطهٔ مؤمن بر وجه لطف است از برای انکه قبل دخول بهشت گردد

چنانچه

چنانچه ابتلای او ببلاهای دنیا نیز از این جهت است یا انکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم بود و بعد از ان بشفاعت رسول الله و ائمهٔ هدی علیهم السلام از مؤمنان رفع شد و این وجه قریبی است اگر چه در بعضی از اخبار بعدی دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای انکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همهٔ عذاب در یکروز و یک ساعت میباشد قدر انکه میت را داخل قبر میکنند و قوم بر میگردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هرگاه در آن وقت نشد ان شاء الله بعد از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول انکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد دویم انکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حق تعالی در آن وقت تخفیف کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن ان شاء الله عذاب نمیکند و این ظاهر تر است فایدهٔ ثالثه در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ و کلینی از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعه های زمین میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد آن حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر انکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میاشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما بر پا دار و انچه ما را وعده داده عطا کن و اخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینانی بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود سؤال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپائین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذبند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را

بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده‌ای که بما کرده‌ای وفا مکن و آخر ما را با اول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث

گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که مردم میگویند که فرات ما

از بهشت بیرون می‌آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می‌آید و چشمه‌ها و رودها در آن میریزد حضرت

فرمود که خدا را بهشتی هست که آنرا خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می‌آید و بسوی آن بهشت بیرون میروند

ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه‌های آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را

میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می‌آیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می‌آیند و میروند و چون

آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را

میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند

از زقوم آن و می‌آشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آنرا برهوت میگویند

و از جمیع آنچه در دنیا گرم‌تر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش

برمیگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا اقرار

و به رسالت حضرت رسول الله قائلند از مسلمانان گناهکار که در حین مردن بمیرند و اعتقاد باما ندارند و ولایت ما اهل بیت را نمیدانند

حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌آیند و هر که از ایشان عمل حسنه داشته باشد و دشمنی او ظاهر

نشود از قبر او راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات

و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشانرا یا بجهنم پس ایشان موقوف میباشند بامر خدا و همچنین معامله میکند

با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود

تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بآتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران

حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش میسوزند پس

بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امامی که شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که خدا گردانیده

است خدا او را

است خدا او را امام از برای مردم و ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود

باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی‌آمد

و علی ابن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ولهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان

در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که جنات خلد آفتاب و ماه

و بامداد و پسین نمیباشد و ایضاً روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها

ما دامت السموات والارض یعنی اما آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتشند و ایشانرا در آن ناله و فغان و فریاد هست

و همیشه در آن خواهند بود مادام که باقی باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها

که سعادتمندند در بهشت اند و همیشه در آن خواهند بود مادام باشد آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنانرا

بآنجا میبرند عطاء غیر مجذوذ یعنی عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت

آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مروی از حضرت صادق علیه السلام

پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشوند بر آن در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان

در این باب چه میگویند راوی گفت میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشانرا عذابی نمیباشد حضرت

فرمود پس ایشان سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست که بامداد و پسین در آن

میباشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که روزی که قیامت قایم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت‌ترین

عذابها و ایضاً از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره

بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی

بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول الله صلوات الله علیهما فرمودند

که بدترین آبها آب برهوت است و آن وادیست در حضرموت که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده است که از عقب یمن وادی هست که آنرا وادی برهوت میگویند و در آن وادی میباشند مارهای سیاه و از جمله مرغها کرکس و در آن

وادی چاهی است که آنرا برهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآن میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و صفار
بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود از کجا آمده‌ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا
وادی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان دید و بوم و هام و جغد بسیار است حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه نمیدانم
والله فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجاست و علی ابن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت رسول الله
صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف آبی را از چاه احقاف که مردم از
برای شفا برمیدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند
زنجیر بزیر آمد و میگفت ای مرد آب بده که در این ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیری در گردن اوست
چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده
که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبدالله
سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از مابین بصری و شام است
تا صنعای یمن میخواهم آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون آورد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا
شد که دو طرف آنرا نمیتوانستم دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از یکطرف آن
آبی میریخت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میریخت از برف سفیدتر و از میان آنها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت
و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوش‌نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می‌آید و مجرای
آن از کجاست فرمود که اینها آن چشمه‌هاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از شراب و در این
نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی
موئی ندیده بودم و در دست هر یک آبگینه بود که هرگز بآن نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس آنحضرت نزدیک یکی از آن
حوریان رفت و اشاره نمود که آب بدهد دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر بردارد درخت نیز باو خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست

آنحضرت داد

آنحضرت داد و بیاشامید و باز آبگینه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بآنحضرت داد و آنحضرت بمن شفقت
فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک و چون در کاسه نظر کردم سه
لون از شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میباشد
بود آنحضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی
این نهر می‌آورند و در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای آن می‌آشامند و دشمن ما چون وفات مییابد روحش را میبرند بوادی برهوت
و در عذابهای آن همیشه میباشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی
و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبدالله ابن بکر روایت کرده است که با آنحضرت صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه
پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله
چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام آنحضرت فرمود ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم
نه فرمود این کوهیست که آنرا کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم
حسین صلوات الله علیه خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و حمیم و صدید و آنچه
بیرون می‌آید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینة خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر
و در هیچ وقت از این کوه نگذشته‌ام مگر آنکه ابوبکر و عمر استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر
میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساس شما بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و
حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا
ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم
زیاده از ستاره‌های آسمان و قطره‌های باران و قطرات دریاها و ذره‌های خاک و هر ملکی موکلست با چیزی که از آن مفارقت نمیکند و زید نرسی
در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن
بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در عرصه‌های بهشتند که خداوند عالمیان رخصت داده است

که بزیارت واهالی ویاران وبرادران خود بروند از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را از برای هر روحی ناقه
از ناقهای بهشت بیاورد که بران قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت زرد تر باشد وبر آن ناقها حلها وبرقعها از سندس
واستبرق بهشت پوشیده باشند پس سوار میشوند بران ناقها بازینت تمام حلهای بهشت در بر وتاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر
ایشان نور بخشد ودرخشنده مانند ستارهها در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس
خداوند جلیل امر کند جبرئیل علیه السلام را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند وتا آسمان پایین
تر ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام وآن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریهها
تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند وبا ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را از آنچه میخواهند بسوی آنچه
میخواهند یعنی امور بدی را که موجب اندوه ایشان است میگردد ودیدن آنها را از ایشان پنهان میگردانند وامور که موجب سرور ایشان
است با ایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنها میروند وچون مردم از نماز جمعه وعید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل
در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای بهشت پس بر میگردند چون آنحضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست وگفت فدای تو
شوم این از برای مؤمنان است حال کافران چون است فرمود بدنهای ملعون ایشان در زیر خاک وروحهای خبیث ایشان که ساکن گردانیده
اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند وفزعها وهولها را انها میرسد بدنهای ملعون خبیث ایشان
که در زیر خاکند بمنزله کسیکه در خواب باشد وخوابهای هولناک ببیند وپیوسته آن بدنها خایف وترسانند وروحها معذبند
بانواع عذابها وپیوسته در زندان سخط الهی محبوسند وروحی وراحتی نمییابند تا آنکه قایم ما علیه السلام ظاهر شود پس آن روحهای
خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردانند وآنحضرت قایم گردن ایشان را میزند ومیروند بسوی آتش ودر قیامت بجهنم میروند
وابد الاباد در آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلدند که دار
سعادت است واز احادیث سابقه ظاهر میشد که در بهشت زمین میباشند وآن احادیث بیشتر ومعتبرتر است وممکن است که این مخصوص
بعضی از مقربان بوده باشد ومجمل قول در این ابواب وآنچه باید البته اعتقاد کرد واز اخبار مستفیضه وبراهین قاطعه معلوم میشود آنست
که نفس بعد از موت باقی است واگر محض ایمان دارد متنعم است واگر محض کفر دارد معذب است واگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل

ندارد با حجت

ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بادیه نشین میباشند واطلاعی بر اختلاف مذاهب
ندارند یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند ببلادی آیند که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند
وبا شیعه عداوتی نداشته باشند وحیران باشند وامام الحق را نشناسند واطفال ومجانین وامثال اینها در برزخ سؤالی وعذابی
وثوابی نخواهد بود وامر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند وسایر مردم را روح با ایشان
بر میگردد در قبر تا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب وسؤال وجواب داشته باشند واز ایشان سؤال میکنند از
بعضی از عقاید وبعضی از اعمال وبمقتضای آن ثواب وعقاب میدهند وضغطه وفشار قبر فی الجمله حق است وسؤال از بعضی
ساقط میشود مانند کسیکه تلقین او کرده باشند وضغطه نیز از بعضی مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت واینها همه در بدن اصلی
واقع میشود بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن وملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت وتنعم
وعذاب او در آن بدن میباشد وممکن است که روح را حالی حاصل شود بسبب بعضی از امور اصلی و واقع شود با جسد تعلق سابقی بان
داشته است ومیدانند بان عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود وبدین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب وعذاب قبر و
گشادگی وتنگی آن وحرکت روح وطیران او در هوا وآمدن او بزیارت اهل خود ودیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان ومنزلها
اعدای ایشان یا عذاب وسایر آنچه در آن باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار
آن مکانی است که روح در آن میباشد در عالم برزخ واگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح اجساد مثالیه در
احادیث معتبره بسیار وارد شده است ومانعی شرعا وعقلا از قول بان نیست البته قایل باید شد وتوهمی که کرده اند که تناسخ لا
زم می آید باطل است چنانچه دانستی وعمده در نفی تناسخ ضرورت واجماع مسلمین است بر ابطال آن ومعلوم است که این داخل
نیست در آنچه اجماع وضرورت بر نفی آن قایم شده است وچگونه داخل در آن باشد وحال آنکه قایل بان شده اند بسیاری از مسلمانان
مانند شیخ مفید وغیر او از متکلمین ومحدثین وشیخ مفید در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است
که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد ومنعم نمیشود هر میتی بلکه منعم میشود کسیکه محض
ایمان داشته باشد وبغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند وهمچنین روایت وارد شده است که سؤال قبر نیز مخصوص

این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و منعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگردانند روح را بهمان بدن و حشر میکنند بسوی موقف و امر میکنند که او را بجنت خلد ببرند و ابدالآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسد که بآن بر میگردد بترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طبایع آن مینمایند و صورت او را نیکو میگردانند که هرگز پیر نمیشود با آن تعدیل طبایع و تعب و ماندگی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهند مثل قالب او در دنیا محل عذابی که معذب میشود بآن و آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدیرا که مفارقت کرده است از آن در قبر و بر میگردانند روح را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جلدش تجدید ترکیب میکند که فانی نشود

فصل پنجم در بیان بعضی از اشراط و علامات قیامت که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میگرداند و وعده پروردگار من حق است و جای دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهارصد امتند و مردی از ایشان نمیمیرد تا چهار هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنفند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند بلندند و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساویست و این صنفند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فرش خود میکنند و دیگری را لحاف خود و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهای ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دویم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی

فرموده است

فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب نکند در ایمان او خیر و طاعتی و عامه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب است از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ دفعات و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هرکه ایمان آورد ایمان باو نفعی نمیدهد چهارم دخان است که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدائی را که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردآورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام مجمل وارد شده است و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه است و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد

فصل ششم در بیان نفخ صورات و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید یعنی بوق و یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آنگاه میل زده و زنده میگرداند بدمیدن در صور مردها را که در قبرها در گرو اعمال خود اند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است و روزی که بدمند

در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیدهای کبود و در سورهٔ مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود
در آن روز و در سورهٔ نمل فرموده است و روزی که بدمند در صور پس بفزع آیند هرکه در آسمانها و در زمین اند و گفته اند از شدت خوف
میمیرند مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام که در نفخ صور نمیمیرند و در سورهٔ
یاسین فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و
مراد نفخهٔ اولی است که با آن میمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا میشود در وقتی که دو مرد جامهها گشوده باشند از خرید و فروش
کنند هنوز جامهها را نه پیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهان نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت
ندارند وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و فاها برگردند علی ابن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان
بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی
نفخهٔ دویم را فرموده و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای
وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور کرد از بستر خواب ما این است آنچه وعده داد خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدائی پس
ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را که دیگر برنمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است
و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هرکه در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند
و انتظار میکشند یا انتظار میکشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سورهٔ ق فرموده است که و دمیده میشود در صور آن روز است که وعید
خداوند بعمل میآید و فرموده و گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند نداکننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق
و راستی آن روز است که بیرون میآیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزی
که شکافته میشود زمین و بیرون میآیند بسرعت این حشر است که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است پس هرگاه بدمند در ناقور
یعنی در بوق پس آن روز است که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی
دمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند بیکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که با آن دمیدن همه خلایق
بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند نفخهٔ اول نفخهٔ فزع است که میترسند و نفخهٔ دویم نفخهٔ صعق است

که میمیرند

میمیرند و نفخهٔ سیم نفخهٔ قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون میآیند و این قول نادرست و در احادیث معتبره بغیر دو نفخه نیست
و تاویلی که بعضی گفته اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در نهایت بی وجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آیات است
و مخالف اخبار معتبره است چنانچه علی ابن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از امام زین العابدین علیه
السلام سؤال کرده اند از فاصله میان نفخهٔ اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا ابن رسول الله
چگونه میدمند در صور فرمود اما نفخهٔ اولی پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود میآید با صور و صور یک سر دارد
و دو طرف و میان هر طرفین بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را میبینند با صور بزمین میآید میگویند خدا
رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود میآید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین
اسرافیل را میبینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون میآید از طرفی که بجانب
زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون میآید از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمان
صاحب روحی نمیماند مگر میمیرد بغیر اسرافیل پس حق تعالی میگوید باسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و در این حالت میمانند
آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج درآیند و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بحرکت میآیند
و هبا میشوند و بر طرف و حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی
آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد و بنائی و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش
خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند
خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و هیچکس نیست
که جواب بگوید خود جواب میفرماید از برای خدای یگانهٔ قهار است و من قهر کردم خلایق را همه را و میراندم ایشان را منم خداوند
که بجز خداوندی نیست و شریک ندارم و نه وزیر و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشان را بمشیت خود و من
زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدائی از طرفی که بجانب آسمانهاست پس
در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند

خلایق را برای حساب پس حضرت بسیار گریست و در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده‌اند
از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود چون بمیرانند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنچه خلق کرده است خلایق را و مثل آنچه میرا
نیده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس بمیرانند اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه
میرانیده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن پس بمیرانند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید
پس بمیرانند اهل آسمان سیم را و همچنین بمیرانند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن تاخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را
فرمود پس فرمود تاخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس بمیرانند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس بمیرانند
جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس بمیرانند اسرافیل را پس باز بقدر اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس بمیرانند
ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید از کجایند پادشاهان امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه
قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من
عرض کردم که چنین چیزی خواهد شد بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق دراز تر است آیا بر آنها
مطلع شدی بر اینها نیز مطلع خواهی شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکرد
بر آنکه اکثر اهل آسمانها یکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند ولیکن خبر حسن راوی را از آنجهت که دارد معارض آن آیات و اخبار نمیشود
بود و ظاهر آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی
جمع میکنند هرگاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد
البته متضمن حکمتی است هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن است در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را قبل از
وقوع بر ایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت
حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده‌ها بغیر حق تعالی میمیرند
و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلافست در آنکه آیا اجسام با ارواح و اجساد و هرچه غیر جناب مقدس الهی است معدوم
بالمره میشوند یا ارواح باقیند و جمیع اجسام غیر انها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند

بالجمله

بالجمله از انها معدوم بالمره نمیشوند و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه را با همه اجزا جمع میکند و روحها
با آنها بر میگرداند متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار است که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود
از آیات و اخبار استدلالات کرده‌اند و قائلون بفنا استدلال کرده‌اند از قول حق تعالی هو الاول والاخر کل شیء هالک الا و
جهه کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و قائلون بعدم فنا استدلال کرده‌اند بظواهر آیاتی که دلالت
میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر علیهم السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل
عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشوند و اکثر
متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانکه خواجه نصیر رحمه الله در تجرید گفته است و لیس
سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه ابراهیم علیه السلام وارد شده است
اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق فرمود
که روح باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میمانند و نه محسوسی پس بر میگردانند
اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آن چهار صد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی
از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل
مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و
حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها
بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر اینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم
آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و بر گردند وامانده و اعتراف کنند بآنکه مقهورند و اقرار کنند بعجز از انشاء
پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن و بدرستی که حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا که هیچ چیز با او نیست چنانکه
پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد
در آنوقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور

با دوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع
داشتند هرآینه دایم میبودند بقای آنها و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا
از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که با ایشان انس بگیرد بنا فرمود و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای
ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از فانی
کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنا بر این
چاره نیست از قول بجواز اعادهٔ معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعادهٔ معدوم گفته‌اند فایده نمی‌بخشد و
اظهر جواز اعادهٔ معدوم است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال
آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوی بداهت کند رواست اما اخبار افنای مطلق بحدی نرسیده است که افاده
قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر احوالی که حق تعالی خبر داده
که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید که بهمهٔ آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعاد ذهن ملاحده
و شبهه‌های فلاسفه راه تأویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزی که به پیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه‌ها و فرموده است هرگاه شق شود آسمان
و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد و فرموده است که وقتی که آسمان را از جا کنده دور کنند و باز
فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نور ایشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب
و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذره‌ها بهوا
روند و باز زمین هموار شوند و زلزلهٔ عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن
نماند و سطح شود و فرموده است و سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را
بیابانی هموار که نه پستی در آن نه بینی و نه بلندی و علی ابن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است
که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند منادی را ندا میکند پس همهٔ انس و جن را در یک چشم زدن در یک
مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب

جمیع آسمانها را

جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس ابری بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن والانس ان
استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ
کنید و بدر روید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس آنحضرت گریست راوی پرسید در خدمت رسول الله
و امیرالمؤمنین و شیعیان او در کجا باشند فرمود ایشان بر ریگهای چند اند از مشک خوشبو بر منبرها از نور مردم محزون باشند و ایشان محزون نیستند
و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس این آیه خواند که مضمونش اینست هر که بیاورد حسنه پس از برای او بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ا
یمنند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز
قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگان را در یک بقعهٔ زمین و وحی نماید بآسمان اول که فرود بیا با هر که در تو است پس فرود می‌آید آسمان
اول با دو برابر که در زمین است و آسمان دوم فرود می‌آید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمانی بزیر
می‌آید با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند باین آیه که گذشت پس نظر میکنند که هفت
طوق از ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت **فصل هشتم** در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است واذا
الوحوش حشرت یعنی و هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب
من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند مانند شما
در آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ ایشان مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده‌ایم و ترک ننموده‌ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را
که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و
بعضی گفته‌اند مراد مردن ایشانست در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند و قتاده از مفسران عامه گفته است
که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته‌اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت
تا عوض المهائی که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد
بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته‌اند که بر خدا واجب
نیست اما حشر میکند و حکمش اینست پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را از برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان

میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برسانند آنچه مستحق اند ایشان
او را از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند
از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان منعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند که عوض منقطع است بعضی میگویند
که خدا عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضلاً و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع
خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیزی را پس باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد در آنروز که حق بی شاخ را از شاخدار
میگیرد پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از این جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود
و معذب نگردد و از ابوذر روایت کرده اند که فرمود روزی در خدمت رسول الله بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند آنحضرت فرمود میدانید
بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم آنحضرت فرمود ولیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی
و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده
میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناه بنده ایست که حق تعالی در دنیا
او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حلیمتر و کریمتر است که بنده خود را دو بار عقاب کند دویم ظلم بندگان بعضی
بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم
کننده اگر چه دستی بر دستی بزند یا مسح بکفی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان بی شاخ را باشد پس قصاص
میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را مبعوث میکند بسوی حساب سیم گناهی است که خدا آنرا
پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خائف و گریانست برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را
پس ما نیز برای او چنانیم که او از برای خود امید داریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را مولف گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان
است زیرا که کافر را در دنیا و آخرت هر دو عقاب میکنند و خوف سیم و خوف بر او باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حق
تعالی قبول توبه است واجب بسبب وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول الله صلی الله
علیه وآله که در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضباء

من و علی ابن ابیطالب

من و علی ابن ابی طالب بر ناقه از ناقه های بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه عضباء و در اخبار مانع الزکوة وارد
شده است که هر که زکوة اغنام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرائی محشور گرداند که هر صاحب شاخی بشاخش او را بزند و هر صاحب سمی
بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که آنحضرت رسول الله ناقه را دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت است آنحضرت
فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بر آن بکنند او را از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله منقولست که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا اسبان
ایشانست در بهشت و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که از بهایم در بهشت نمیباشند مگر حمار بلعم بن باعور و ناقه صالح و گرگ
یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و
تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از صالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه
صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها که بثواب مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت
آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما بر مکلفین از ملائکه
و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم مگر نادری که از ایشان که ایمان آورده
باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان مثاب اند بایمان و اعمال
صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات
ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی ابن ابراهیم که از سید
عالم پرسیدند از مؤمنان جن آیا داخل بهشت میشوند فرمودند نه ولیکن خدا را حظیرها است در میان بهشت و جهنم که مؤمنان
که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمجرد این روایت این مدعا ثابت نمیشود و مجمل باید دانست
که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عامل را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد
خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان بنعم بهشت بر انس و جن هر دو کرده است ولیکن روایات دلالت بر خلاف آن میکند

وبعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشانرا پیش از ایشان
نه انسی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشانرا توالد هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست
که حوریانی که خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهد جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است
و توقف درین باب اولی است فصل سیم مؤلف گوید در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست بدانکه خلافی نیست میان
اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود ببهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم
بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان
بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشانرا و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزی را و احادیث بسیار وارد
شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشانرا با پدران ببهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند و عمل ایشان
قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشانرا بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از ابن
عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواندند و علی بن ابراهیم از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و بهدیه میدهند به پدران
ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگردانند به
پسرانرا به پدران تا دیدهای ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از امام موسی علیه السلام روایت کرده است که تزویج مکنید زنان
خوشروئی را که فرزند نیاورد بدرستی که من مباهات میکنم بشما با امتهای دیگر در روز قیامت مگر نمیدانید که فرزندان در زیر عرش رحمن
میباشند و استغفار میکنند از برای پدران خود و حضانت میکند ایشانرا حضرت ابراهیم و تربیت میکند ایشانرا حضرت ساره در
کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان
بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر یا خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهند
که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرد پس بحضرت

فاطمه بایشان

فاطمه بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنانرا بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام میدهد
که غذا میدهند ایشانرا بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشانرا جامهای خوب
میپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه به پدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی
قول حق تعالی پس آن آیه را خواندند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبرانرا در آنجا ملاقات کرد فرمود که کجاست پدرم ابراهیم گفتند او
با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم علیه السلام در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای
گاو و اطفال چند از آن پستانها شیر میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم علیه السلام برمیخیزد و پستانرا بدهان
او بر میگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از احوال علی بن ابی طالب صلوات الله علیه سوال کرد فرمود
او را در میان امت خود گذاشته ام فرمود نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال
شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشانرا بمن بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع
میوه‌ها و نهرهای بهشت در آن می‌یابد مؤلف گوید که حکمت که بعضی بحضرت فاطمه علیها السلام دهند و بعضی به ابراهیم و ساره
یا اول بحضرت فاطمه علیها السلام دهند خلافست بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان
ببهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که اگر ایشان میماندند از اهل سعادت
بودند ایشانرا ببهشت برد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشانرا بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت
میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی
گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکار اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف
خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشانرا تکلیف دیگر خواهد
کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است
چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت

شود خدا حجت تمام میکند بر هیچ کس بر طفل و بر کسی که میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبری بی مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت
غالب شده باشند و حق مختفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام
نشده باشد معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز بر او حجت قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند
کرد و کسی که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادر زاد پس هر یک از ایشان را خدا حجت تمام میکند و
پیغمبر بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید با ایشان که پروردگار شما امر کرده است
شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در
کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال و مرد پیر خرفی که سن او
در یافته باشند و چیزی نفهمد و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا
حجت بگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند بآنکه ملکی بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث
سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از کسی که در فترت
مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میفرماید
داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید
و ایضا بسند حسن از زراره روایت کرده است در باب کنت و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب
اطفال روایت کرده است که در روز قیامت ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را بیندازند
پس هر که را خدا داند که او از اهل سعادت است خود را در آن آتش می اندازد و بر او برد و سلامت خواهد بود و هر که خدا
داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را با آتش برند ایشان گویند پروردگارا
ما را امر میکنی که با آتش برند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میفرماید که من مشافهه شما را امر کردم و طاعت من
نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبران بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کنند و ابن بابویه در توحید روایت
کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول الله صلی الله علیه و آله که آیا عذاب میکند خدا خلقی را

بی حجتی حضرت

بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود خدا اولی است با ایشان چون روز قیامت شود خدا امر
میکند آتشی را که آنرا فلق میگویند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها
پس خدا آنرا امر میفرماید که بدمد بر روی خلایق و میدمد پس از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و ستاره ها بر طرف میشود و دریاها
خشک میشوند و کوهها بر طرف میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند
پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم علیه السلام شد و هر که در علم
الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید برای آنکه ترک امر خدا
کرد و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب بسیار است و از عقل بعید نیست
و ابن بابویه فرموده است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که دار
جزای مومنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد
مولف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت
روایت کرده است از زراره که آنحضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت
کند گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت و نمی دانند عوام امامت او را پس
هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات باهره از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است در تاویل
قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا همیشه ساده
و مقبول که حضرت فرمود پسران اهل دنیا اند که حسنات نداشتند که ایشان را ثواب دهند و گناه نداشتند که ایشان را عقاب کنند ایشان را
خدمتکار اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول الله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشت اند بر صورت
پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند
صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفال که پیش از بلوغ میمیرند
فرمود سؤال کردند از احوال ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بانچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود

که بعضی از ایشان بردارند و در باب ایشان سخنی نگویند و علم ایشان را بخدا بگذارند مولف گوید اصل در این باب آنست و حق باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادلست و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس با تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین قایل شده است چنانکه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد یا به بهشت میبرد و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدل و لطف حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند تعجبی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه لذت میبرند از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم

فصل دهم در بیان میزانست و حساب و سؤال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون فرموده است و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان وزنی و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آنرا می آوریم در میزان عمل او و کافیم ما از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلافست اکثر مفسران نصب مینمایند که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن میسنجند و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در کفه دیگر و اینجا نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزنی ::

نمیدارند و قایم

نمیدارند و قایم بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفها را وزن میکنند و بنابراین باید حق تعالی صحیفها را در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را بیکدیگر وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال قایلند و میگویند باعتبار اختلاف نشأت انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا بصورت شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و اختلاف نشأه قایل نیستند و با این قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلکه با مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قایل باشد و ایضا خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جداست و بر تقدیر جدا بودن هر کسی را یک ترازو است یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و اقوال و افعال ترازوهای متعدد است و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند بآنکه میزان کنایه از عدالتست و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن و ترازو است و اگر اعتقاد ندارد باین کشیدن کی باور میکند و میتواند گفت که خود جسمی چند به او دهی و بسنجی و این بار رجحان ظاهر کردی من چه دانم که این بر وجه عدالتست پس فایده این کشیدن نیست و مؤید اینست آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان آنحضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالتست پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول حق تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که میزان تعدیل میان اعمالست و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش

رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند در قیامت ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که هر یک دو کفه داشته باشد و اعمال در آنجا بگذارند
زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست هر چه ثقیل باشد از اعمال
یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد
و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال
میکنند و حکم میکنند در آن باب بعدل و ثواب در محاورات و میگویند فلان نزد من در میزان فلان است و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه
حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر کرا چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود
و هر که خدا عفو کند از او فایز میشود بنجات و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان رستگارانند و
هر که سبک باشد موازینش یا آنکه طاعتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خوداند و در جهنم مخلد خواهند بود
و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات
و هیلیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات درین باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد
و معنی آن را بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها
بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجب است و در آیات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی
فرموده است که از برای ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب
ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات
وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفند
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول
نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان
آنست که اینها حق اند بعضی را متوجه میشوند و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود
میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متوجه حساب امتهای خود میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و

ایشان گواهانند

ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم
و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد
منه و شاهد امیر المؤمنین علیه السلام است و حضرت صادق علیه السلام فرموده موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بیحساب
ببهشت میروند و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین یعنی از دین سؤال
میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس
ولا جان پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان چنانچه در تفسیر
اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذب است اگرچه بطول باز داشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمییابد از جهنم و داخل
بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان یک خطاب و یکدفعه که هر یک خطاب
مخصوص خود را میشنود و از دیگری نمیشنود و گمان میکند که او مخاطب است و بس نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را خطابی از خطابی و فارغ میشود
از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه او را ملاقات میکند گشوده شده
که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند
و با او میگوید بخوان نامه خود را بس است امروز از برای حساب بر تو نفس تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند
دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را
خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع
میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها
گشوده نمیشود ایشان را فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن
بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کند از
او از چهار خصلت از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب
کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که چون روز قیامت شود بندهٔ مؤمن را از برای حساب باز دارند هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای
چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم دران یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده
بودی که حق تو بران واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که کافی است و مقدر
کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید راست میگوید بندهٔ من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود
که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی
بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید منم
آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغیر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است
که مردی بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خدا است و بران احدی از مخلوقین مطلع
نشده است و برمن گران است و ترا از ان جلیل تر میدانم که آنرا بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بندهٔ
مؤمن خود بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملکی مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان
او را مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید بسیئات او که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت
شیخ طوسی فرموده که مؤمن گناهکار را چون آورند در روز قیامت در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع
نمیگردانند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخوانند چون اقرار بهمهٔ گناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند
که بدل کنند گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس
امر میکنند که او را ببهشت برند و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان است و بس و در عیون اخبار الرضا روایت
کرده است که رسول الله فرمود که حق تعالی حساب میکند همهٔ خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی حساب بجهنم میفرستند
و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران
روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بمحمد ابن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای

خدا اجر او را

خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا فرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من
که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه هست و زمین
خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند
ایشان را بآن و در آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بران جزای
حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی است یا در گناهی
که کسب کرده است آنرا یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که باز میدارند بنده را در قیامت نزد
حق تعالی پس میفرماید که مقابله کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو
بخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیاده باشد
کند حق تعالی باز زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقاید
ش درست است خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند براو بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل میگرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا است از خدا سؤال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن
از ایشان است و آنچه حق ما است با یشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواندند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصایر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد
من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود
و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود
یعنی گوش سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای
صحیح از آنحضرت روایت کرده است که سه چیز است که بندهٔ مؤمن را بآنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامهٔ که بپوشد و زوجهٔ صالحه
که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم
حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال کرده میشوید

در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلاف فرموده اید
بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبو و نیکوست و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال
نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود خدا سؤال نمیکند بندگانش را از چیزی که برایشان تفضل کرده باشد
و منت نمیگذارد برایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بحق تعالی عز و جل توان نسبت داد چیزی را
که از برای مخلوقین پسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت که خدا
بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و از نعیم فرموده است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال
ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوارش از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بدرستی که اول
چیزی را سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خداست و آنکه محمد رسول اوست و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤ
منانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هرکه اقرار کند و اعتقاد نماید بآنها
میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب بر روشی که در روز اول
خلق شده بودند در یک صحرا و براند ایشان را تا آنکه بایستند در عقب محشر و ازدحام بیاورند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که
ازین عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولیست از احوال
روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع
گردد و بندهای بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل ندا
کند ایشان را که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و حاکم عادلم و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف
را از قوی میگیرم و مظلمهای مردم را بحسنات و سیئات تقاص میکنم و بر بخشیدنهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذرد ازین عقبه امروز
ظالمی که نزد او مظلمه ای باشد مگر مظلمه ای که صاحبش ببخشد و من او را ثواب بدهم پس بچسبید بر یکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هرکه
ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب

مظلمهای خود

مظلمهای خود از ایشان میکنند و مدتها بر این حالت میمانند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق
تا دهانهای ایشان بر می آید و فریاد و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و ازین عقبه نجات
یابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید
که اگر میخواهید که مظلمهای یکدیگر را ببخشید و ازین عقبه خلاص شوید و اگر نمی بخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میگردند و
مظلمها میبخشند باامید آنکه ازین شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر از آنست که ببخشیم پس ندا
میرسد که بر رضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنت الفردوس بیاراید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان
و غلامان و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده
کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس
اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند و عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان
بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد شوید پس راه ایشان را میکشایند که بعرصه
حساب درآیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها بر پا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلق اند و هر امامی گواهی
میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است مردی از قریش گفت یا ابن رسول
الله هرگاه از برای مرد مؤمن نزد مرد کافر مظلمه باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند
از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر هست پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه مظلمه
مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم
بقدر حق مظلوم میگیرند و بر افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن
میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض میآید و شکایت میکند اگر آنکه
قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند مؤلف گوید
که از آیات و اخبار معلوم شد که حقیقت امر حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از کی سؤال و حساب میکنند

وکی بی‌حساب به بهشت یا بجهنم میبرند معلوم نیست والبته معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب میفرمایند جمعی اعتقاد داشته‌اند
که از جمیع احوال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است و از حرامش
عقاب است و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب
نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل آن بی‌حساب به بهشت میرود پس آنچه در باب بی‌حساب به بهشت رفتن
جمعی وارد شده است مخصص عمومات حساب خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه
میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب
نکردن در امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت
جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن
در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بران دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد
شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلق یا غیر مؤمنان
کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کاملان ایشان و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان باشد

فصل یازدهم

در بیان سؤال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال قیامت حق تعالی
میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی بسیار
داننده غیبها و فرموده است که پس البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب
نبودیم از کردهای ایشان و فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان
گواه و فرموده است که روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان و فرموده است
از برای ایشان است عذابی عظیم در روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند
و دادن نامهٔ سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است که
در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان می‌پرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان

در جواب میگویند

در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستی
گوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصهٔ حساب
نمیرسند مگر آنکه بعد از مشقت بسیار بگذرند پس ایشان نزد عرش حق تعالی باز دارند حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی
که بطلبند بندائی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول الله صلی الله علیه و آله بایستند
و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی ابن ابی طالب علیه السلام را بطلبند
پس ائمه ذریت آنحضرت را بترتیب بطلبند و از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او
از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از برای سؤال کردن بطلبند
قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نموده
بودم از وحی قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید
کی گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را
تمام کردی پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا نزد قلم بایستد پس حق تعالی باو میفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد آنچه را که من او را
الهام کرده بودم و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد
پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید در
پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل رسانید بتو آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران
تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادا کردم رسالات ترا بهر پیغمبری و رسولی و رسانیدم جمیع وحیها و حکمتها و کتا
بهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود
حبیب تست حضرت باقر علیه السلام فرمود که پس اول کسی که میخوانند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبدالله است خدا او را
نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس در آنروز در قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا
جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را بر آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا بتو وحی کرد

بسوی تو پس رسول الله صلی الله علیه وآله فرماید ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل حبیب آنچه وحی که بود بسوی او و فرستاده بودی او را بان از کتاب
تو و حکمت تو و علم و وحیها و آورد بسوی من پس حق تعالی فرماید محمد صلی الله علیه وآله که آیا رسانیدی بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب
و حکمت و علم من آنحضرت رسول الله گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه به وحی که بود بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد
کردم در راه تو پس حق تعالی فرماید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت فرماید پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت
و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود
پس امت محمد صلی الله علیه وآله را بطلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود ایشان
پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت کسی را خلیفه و
جانشین خود کردانیدی که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان
اموری را که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان
علی ابن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه
راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود کردانیدم در امت خود امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او
کنند امت من تا روز قیامت پس علی ابن ابی طالب علیه السلام را بطلبند و از او بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت
خود و ترا نصب نمود در حیات خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا بعد از او قایم مقام او کردیدی آنحضرت فرماید بلی ای پروردگار من
محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا
ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که مؤخر کردانیده بودی و مؤخر کردانیدند کسی را که مقدم کردانیده
بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان [illegible] تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی علیه السلام گوید که آیا بعد از خود
در امت محمد حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه من پس علی علیه السلام گوید بلی ای پروردگار
من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر تو را پس امام حسن علیه السلام را بطلبند و همان سؤال که از علی ابن ابی طالب
کردند از او بکنند و همچنین هر امام قبول نماید و اجابت حجت ایشان بکنند و در این وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع بخشد

بعد از
امامی را بطلبند
و حجت او را بر اهل زمان
او تمام کنند پس حق تعالی
عندالبت برا

[illegible]

راست گویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق
را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح علیه السلام باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو
گوید محمد ابن عبدالله پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید نزد محمد صلی الله علیه وآله و او بر روی تلی باشد از مشک و علی علیه السلام
با او باشد و این است معنی قول حق تعالی فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی
بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح علیه السلام گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول الله صلی الله فرماید ای جعفر و ای حمزه
بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق علیه السلام فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول الله گواه پیغمبران خواهند
بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی علیه السلام در آن وقت در کجاست حضرت فرمود شان و منزلت علی علیه السلام از آن بزرگتر است
که او را برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول الله
و اوصیای او صلوات الله علیهم و عیاشی روایت کرده است از امام زین العابدین علیه السلام که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز
قیامت شود نصب کنند منبرها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه علیهم السلام اند شهادت دهد هر امامی بر اهل
عالم که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق صلوات الله
علیه در تفسیر قول حق تعالی فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید که این آیه در امت محمد نازل شده است و پس در هر قرنی از این امت
امامی از ما هست که گواهست بر ایشان و محمد صلی الله علیه وآله شاهدست بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی را با اهل
زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان او را بشهادت او بجهنم میبرند و شیخ
طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از تفسیر قول الله قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست
حجت کامله بر خلق هست حضرت فرمود حق تعالی به بنده خود میفرماید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید
جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که
حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که مردی از شما یعنی یکی از علمای شیعه در محله میباشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او پس با ایشان میگوید
که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی

میفرماید در اوصاف قیامت واذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفهها منتشر شود وبسند علی ابن ابراهیم گفته است که مراد صحیفهای اعمال مردمست
وعیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روز قیامت شود بهر کس نامهٔ او را بدهند وگویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد
جمیع کردهای او را از نگاه کردن وسخن گفتن وقدم برداشتن وغیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه شده
این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره ونه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است وعلی ابن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهد بر ایشان
گوشهای ایشان ودیدهای ایشان وپوستهای ایشان بآنچه میکرده اند علی ابن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که مراد بپوستها
فرجهای ایشانست واین آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشانرا پس ایشان انکار میکنند ومیگویند
هیچ از این کارها نکرده ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشانرا حضرت فرمود پس کافران میگویند
پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت میدهند از برای تو وبخدا سوگند یاد میکنند که ما اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی فرموده است روز
که خدا مبعوث گرداند همهٔ ایشانرا پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانکه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما واینها جماعتی اند که
غصب حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کردند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان واعضا وجوارح ایشان
بسخن می آیند پس گواهی میدهد هر گوشی بآنچه شنیده است از چیزهائی که خدا حرام کرده است ودستها گواهی میدهند بآنچه گرفته اند
وپاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام وفرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشانرا
گویا میکند میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا کرده
است واو خلق کرده است شما را اول مرتبه وبسوی او بر میگردید ونبودید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و
نه دیدهای شما ونه فرجهای شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید وکلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه
السلام روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد وعیاشی
روایت کرده است که مردی بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد ودعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آنجمله گفت در
یکموضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن وحرف حقی بگوید ودر جای دیگر میفرماید

که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبوده ایم ودر جای دیگر میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را ولعن میکنند بعضی از ایشان
بعضی را ودر جای دیگر مخاصمه ومجادله اهل جهنم را میفرماید ودر جای دیگر میفرماید مهر بر دهان ایشان میگذاریم ودستها وپاهای ایشان
گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز
قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سالست پس حق تعالی جمع میکند ایشانرا در یک موطن که یکدیگر را میشناسند واستغفار میکنند
بعضی از ایشان از برای بعضی واینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان واتباع ایشان ومعاونت
کرده اند بر نیکی وتقوی در دار دنیا ولعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را واینها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها
در دار دنیا ومعاونت کرده اند بر ظلم وعدوان ومتکبران وظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را وتکفیر یکدیگر میکنند
ودر موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از برادر خود ومادر خود وپدر خود وزن خود وپسران خود بگریزد
اگر معاونت بر ظلم وعدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر ودر آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای
اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود وکوهها بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون
بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر ودران موطن ایشانرا بسخن در می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما
ما مشرک نبوده ایم واقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میگذارند بر دهانهای ایشان وبسخن در می آورند دستها وپاها
وپوستهای ایشانرا وشهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند
پس میگویند بپوستها ودستها وپاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند که گویا گردانید ما را آنکسی که هر چیز را گویا گردانیده است پس
جمع میشوند در موطنی که بسخن در می آورند دران جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خدا
وند رحمن وسخن حقی بگوید پس رسولانرا باز میدارند واز ایشان سؤال میکنند چنانکه فرموده است وکیف اذا جئنا بشهید — من کل امة
وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا وحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله گواه خواهد بود بر شهدا وشهدا پیغمبرانند وجمع میشوند در
موطن دیگر ودر آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند وحق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد واین دیوان عدالت حق تعالی است و
اینها همه پیش از حسابست پس چون شروع کنند در حساب مشغول شود هر کس بحساب خود وبدیگری نپردازد سؤال میکنیم از خدا

برکت امروز به و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که ادعی نوافل خفته و در یکی ضایع بکند بهتر است
یا در مواضع متفرقه زیرا که این مکان ها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده
توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست میدارد پس ستر کرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند
فرمود فراموش میگرداند از خاطر و نامه دو ملک که بر او موکلند آنچه بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او
که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعهای زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس
چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار است که قران مجید در روز قیامت شهادت
میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که او را تلاوت نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن
بابویه از آنحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشانرا
جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند که منم ای فرزند آدم منم
روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی
دید و شب نیز این ندا میکند و ایضا از آنحضرت منقول است که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته
است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلانرا داخل بهشت کردانید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چنانکه خدای عزوجل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینها و مالهای خود
که گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان با آنکه گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه
چند بر هر یک ایشان موکل کردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال او و اقوال او و نگاه کردنهای
او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند
بر او و از برای او و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهند بر او و از برای او و چه بسیار
کسی در قیامت سعادتمند شده بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب کردد بگواهی اینها بر او بدرستی که حق تعالی
در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را

همه بشنوند

همه بشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح
او و بقعهای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس بسبب او میگردد بسعادت ابدی و کسی که عمل بدی
کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای امروز بعد
از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان را و فضیلت روزه اینها و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی
دادن اینها را از برای آن بیان فرمود و حسین ابن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی
خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد و میان خود و او حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده
من فلان کار کردی او گوید بلی ای پروردگار من کرده ام خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها
بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و این است معنی قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راست
او داده شود پس بعد از این حساب خواهد کرد او را حساب آسانی و بر میگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل
فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او بند در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت ببنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند
او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهند چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه
نامه او را از پشت سر او میدهند پس واثبوراه خواهد گفت و داخل آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستی که در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا
و گمان میکرد که بآخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقانرا در گردن غل میکنند و نامه ایشانرا
از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که
خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان و
خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف
کرده اند در گواهی دادن اعضا و جوارح که چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی احداث صورتی در اینها میکند و بعضی گفته اند ایشانرا
حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند صوتی در اینها احداث میکند که دلالت بر صدور گناه از اینها میکند و سخن گفتن
مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند

بعضی گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت اینها را عقل و شعور و آلت نطق میدهد
و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها همه مجملاً ایمان بیاورند و تفکر در خصوصیت
و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر ضرور میبود بیان میفرمودند و بعضی ناقص را میبایست گذاشتند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل

فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت

بدانکه احادیث خاصه و عامه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان باینها واجب است خصوصاً حوض کوثر
و شفاعت اکثر و قلیلی از اخبار را درین رساله ایراد مینمائیم و اکثر آنها در کتاب حیات القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه
و علی ابن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد
و از پایه تا پایه یکماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی و پایها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی
از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجه
سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارها پس نماند در آنروز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر
آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این
درجه محمد است صلی الله علیه و آله پس حضرت رسول صلعم فرمود که من در آنروز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت
بر سر داشته باشم و علی ابن ابیطالب علیه السلام در پیش روی من برود و لوای علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن
لوا نوشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم پیغمبران گویند که اینها دو ملک اند
که ما ایشانرا نمیشناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون بالای
درجات منبر برآیم علی یک پایه از من پست تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی
ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی و جمیع خلایق
بشنوند که این حبیب منست محمد و این ولی منست علی ابن ابیطالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را
دشمن دارد

دشمن دارد و دروغ بر او ببندد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که نمیماند در آنروز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست
دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده
باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در اینحالت دو ملک بیایند از جانب رب اعلی
بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام
علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید من رضوان
خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس گوید بگیر یا محمد من گویم قبول کردم
این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را برآنچه انعام کرده است بر من بده اینها را به برادرم علی ابن ابیطالب علیه السلام پس رضوان
کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد پس نزدیک من می آید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم
و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پرور کویم
دگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس قبول از پروردگار خود و او را است حمد و ثنا بر آنچه انعام کرده است بر من
و تفضل داده است مرا با آن بر دیگران بده اینرا به برادرم علی ابن ابیطالب علیه السلام پس مالک کلیدها را بعلی عم بدهد و بر گردد
پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر کنار جهنم و مهار جهنم بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند شده باشد و حرارتش
بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشاند بند علی علیه السلام
فرماید قرار گیر که امروز ترا اطاعت میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت فرماید این را بگذار که دوست منست این را
بگیر که دشمن منست پس بدرستیکه جهنم در آنروز اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر
خواهد او را بجانب راست و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آنروز و ایضاً علی ابن ابراهیم از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و حله گلگونی بر او بپوشانند
و او را در جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب
چپ عرش الهی باز دارند پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بطلبند و حله گلگونی بر او بپوشانند و از جانب

راست حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله باز دارند پس حضرت اسمعیل علیه السلام را طلبند و حلهٔ سفید بپوشانند و در جانب چپ
حضرت ابراهیم علیه السلام باز دارند پس حضرت امام حسن علیه السلام را طلبند و حلهٔ گلرنگ بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام باز دارند پس حضرت امام حسین علیه السلام را طلبند و حلهٔ گلرنگ بپوشانند و از جانب حضرت امام حسن علیه السلام باز
دارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را طلبند و حلههای گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان
ایشان را طلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و زنان او را از فرزندان او و شیعیان او
ایشان باز دارند همه داخل بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزت و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو
یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو و او علی ابن ابی طالب است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو
جنینی است جنین تو در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگان اند در ذریت تو که فلان و فلان
و فلان اند و جمیع ائمه را تا حضرت قایم نام ببرد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستی که محمد و وصی او و دو
سبط او و امامان از ذریت ایشان اند فایزان و رستگاران پس امر کند همه را به بهشت ببرند چنانکه حق تعالی فرموده است
که هر که دور کرده شود از آتش و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و در اصابر الدرجات از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آنرا ببینند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بران منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند ای گروه خلایق این علی ابن ابی طالب است داخل بهشت میکند
هر کرا میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا میکند که ای گروه خلایق این علی ابن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر کرا
خواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته
باشد و علی ابن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بران منبر بالا رود و خلایق را برو عرض کنند هر کرا بشناسد که
شیعهٔ اوست داخل بهشت کند و هر کرا شیعه نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا میفرماید بگو عمل کنید پس زود
باشد که خدا ببیند عمل شما را و رسول او و مومنان علی ابن ابی طالب است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق
عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما

یعنی بیندازید

یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کنندهٔ معاند را و اعمش و حسن ابن صالح و دیگران روایت کرده اند که آیه چنین نازل شده است
یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله
علیه وآله فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث
گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس آنرا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من بان وعده چون روز قیامت شود
بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بران منبر بالا روم پس جبرئیل علیه السلام لوای حمد را بیاورد و بدست
من دهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده کرده است پس علی را ببالای منبر طلبم و یکدرجه از من پست تر بایستد
و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده است
پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن د
شمنان خود را و دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی ابن ابی طالب بگذارم پس علی
بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از زن شوهرش را اطاعت معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید
ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر انبیا و
مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند ملائکه او بر من و ثنا کنند بر من پیغمبران
او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید
دیدههای خود را تا حضرت فاطمه علیها السلام دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حلهٔ سبز پوشیده
باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن علیه السلام ایستاده باشد و حضرت امام حسین علیه السلام
بی سر ایستاده باشد پس بامام حسن علیه السلام فرماید که این کیست گوید این برادر منست که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا
کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای آن بتو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشهٔ
تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر کنم در محاسبهٔ بندگان تا داخل بهشت شوید و فرزندان تو
و شیعیان تو و هر که احسانی بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همهٔ ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه

عبادت شود و اینست معنی قول حق تعالی در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را
اندوه نمی‌آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در
عیون اخبار الرضا از آن حضرت از آبای طاهرین او علیهم السلام روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تو اول
کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است از آن بزرگتر از آفتاب
و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین از آبای طاهرین علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود
که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا رسول الله من پیش از تو داخل میشوم فرمود بلی
از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانچه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس فرمود یا علی گویا می‌بینم که داخل بهشت شوی و علم من
در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از اوست از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال بچندین
سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول الله فرمود که جبرئیل بنزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا
سلام میرساند و میفرماید محمد پیغمبر رحمت منست و علی بر پا دارنده حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی
کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر یک وسیع‌تر از آفتاب
و ماهست و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم
العلم را و بدهم بعلی بن ابی طالب علیه السلام پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن را دارد
که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماهست حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی
علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل علیه السلام و از نور مثل نور حضرت آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل
جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت
او میداد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل میآشامد و علی و شیعیان او را نزد حق تعالی منزلتی هست
که آرزو میکنند آنرا پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده‌اند

در تفسیر قول حق تعالی

در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول الله را
با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش طلب کنند پس هر که از ایشان امام
خود را شناخته و متابعت امام حق کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام حق را نشناخته
او را بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده‌اند از پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت
کنند و سید طاوس و دیگران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که امت
من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول آنها عجل است یعنی ابوبکر برخیزم و دست او را بگیرم چون
دستم بدست او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس که با او شریک باشد همچنان
چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن
مجید تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت بودند ظلم کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس
ایشان را ببرند تشنه لب و بدهان بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر
نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند بهرجی چنین
ابوذر عرض کرد را اهر اکم گفته‌اند فرمود بلکه دین به فرا گفته‌اند و حق را روکش باطل گفته‌اند و ایشان گروهی‌اند که غضب میکنند
از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای حق نیست چون دست صاحب ایشان را بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش
بلرزد و دلش بطپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگتر را نسبت
بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید
پس ایشان تشنه و آب برنداشته با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان
و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سؤال و جواب بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید
یعنی سرکرده خوارج و آن پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز چنان شود پس وارد شود بر من امیر المؤمنین و قائد
رو سفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان

برسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان
او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان
باشد و روهای بعضی از ایشان مانند شب بدر تابان و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث نقل کرد حضرت
امیر المؤمنین و مقداد علیهما السلام گواهی دادند که رسول الله چنین فرمود و حق تعالی فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستی
که ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی
گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع و امت و بعضی گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه علیها السلام و بعضی گفته اند شفاعت
و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است
و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهری است در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره
نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا
کرده است چیست فرمود نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبه‌ها است از مروارید و یاقوت و وارد
شوند بر آن نهر مرغان سبزی چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکوست
از مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از اینها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد
فایز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن نهری است که حق تعالی به پیغمبر خود داد بعوض پسرش
ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که نهری است که وعده کرده پروردگار من مرا بآن نهر
خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارهای آسمانست پس
جماعتی از ایشان را از نزد من بربایند پس گویم پروردگارا ایشان از امت منند گوید تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها
کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی ابن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت
باقر روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز
دارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است

و خاشعة

و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند هر یکی
بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد ابن عبدالله پس رسول الله صلی الله علیه و آله برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود
بحوضی که طولش بقدر ما بین ابله بصره و صنعاء یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را طلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد
پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را ببیند که ایشان را دور میکنند بگرید و مکرر فرماید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند
پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد بسبب چه گریه میکنی فرماید چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم
علی که میبینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را
بتو بخشیدیم و از گناهان ایشان درگذشتیم و ملحق کردیم ایشان را بموالیان و ذریت تو و ایشان را در زمره تو قرار دادم و بر حوض
تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت تو را در ایشان و گرامی داشتم تو را باین پس حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که چه بسیار مرد و زنی که در آن روز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در آنروز هر که اعتقاد
بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل خواهد بود و بر حوض ما وارد شود و جمیع این مضامین بسندهای صحیح از ابن
عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کرد از کوثر فرمود نهریست
که جاری میشود از زیر عرش الهی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگریزه اش زبرجد است
و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبو است و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست
بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد و فرمود یا علی آن از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس
روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که جاری است از زیر
عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت
است و میانش مشک سفید است و این بهتر است از برای من و امت من از هر چیز و اشاره باینست قول حق تعالی انا
اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله

علیه وآله فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو
نرساند و ایضاً فرموده و کرده اند یا علی تو برادر منی و وزیر منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا
دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رسول الله صلی الله علیه
وآله فرمود هر که خواهد خلاص شود از احوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من
علی ابن ابی طالب بدرستی که او ساقی حوض منست دور میکند از ان دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را و هر که آب ننوشد همیشه
تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که یک شربت از ان بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین فرمود در قیامت من با حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله خواهم بود و با من خواهند
بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت
شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر بر ملاقات کردن ما نزد
حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از ان دوستان و شیعیان خود را و هر که یک شربت از آن
آب بیاشامد هرگز بعد از ان تشنه نمیشود و حوض ما محلوست و در ان دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و
دیگری از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران روییده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است
و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود باین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول الله
صلی الله علیه وآله دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر ان دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت
کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشند دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و
صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که علی ابن ابی طالب است آنها که آنچه بایدشان
داد باسانی میدهند و آنچه بایدشان گرفت بدشواری میگیرند و علی دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست
چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شتران خود بدر میکند و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله فرمود من بهتر و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران

و علمائهم

و الملائکه

در رسیده اند و اوصیای من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیان است و طاهره
از زنان من مادرهای مؤمنان اند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر اند در روز قیامت و مرا حوضی
هست که عرض آن ما بین بصری و شام و صنعای یمن است و در ان ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض
در ان روز خلیفه منست در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله فرمود امام مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی ابن ابی طالب دوستان خود را
از ان حوض آب میدهد و دشمنان خود را از ان میراند چنانکه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و اطاعت
او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی
او کند در قیامت نه او را ببینم و نه او مرا ببیند و او را از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی جهنم برانند و حافظ ابو نعیم که
از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس ابن مالک روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که کوثر را بمن عطا کرده است
و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش از ما بین مشرق و مغربست و هر که از ان بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از ان
رو بشوید هرگز ژولیده نمیشود و نمی آشامد از ان کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله روایت کرده است که شما هر که از شیعیان او نیست از ان دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز باین مضمون روایت کرده است و ابن
قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت
ما فرحناک میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بدر نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او
وارد شود حتی آنکه باو می چشانند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیگر رود ای مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه
نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از آب
دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و بر نهرهای بهشت همه میگذرد و ریزه سنگریزه
مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور آن قدحها زیاده از ستارهای آسمان هست و بوی خوشش از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای
آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن حوض آشامد بر روی او هر بوی خوشی میکشد تا آنکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین
موضع میگذاشتند من بدل این چیزی دیگر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده

بر مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد پس نظر کردن بکوثر و آب دهیدهند از آن همه دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت
ما از آن لذت میبرند و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین موکل است و در دست او
عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را بان عصا پس یکی
از شیعیان گوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابو بکر یا عمر یا عثمان و از او سؤال کن که از برای
تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و بسوی آنکس که او را امام میدانستی و او را بر همه
خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که تو را شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود
گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی تو را زیاد کرداند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید
و حال آنکه دیگران نزدیک حوض نتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع میورزید از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او
مذکور میشدیم ناسزائی نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرات مینمود از گستاخی نسبت بما اما اینها از برای
محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی و عبادت باطل خود و دین و از برای خود و از برای
آنچه مشغول گشته است نفس خود بان از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت
و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابو بکر و عمر بر همه کس پس باین اسباب نزدیک حوض می آید و محروم برمیگردد
و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضرور
دین اسلام است که رسول الله صلی الله علیه و آله را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد و خلافی که است
در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و یا از برای اسقاط
عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو می باشد و خوارج و وعیدیه
معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عقاب نمیباشد و میگویند
همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب بر او واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فائده
نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت در دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت

مخصوص

مخصوص حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم برخصت آنحضرت شفاعت شیعیان خود
خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل
کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب
شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت و بلفظ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از امام
رضا علیه السلام منقول است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا با و نرساند
پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت
باشند راوی گفت بامام رضا علیه السلام گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود
یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول
الله صلی الله علیه و آله و اصحاب برگزیده او که برگزیده او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان
و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران و مؤید است آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی
علیه السلام شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی که از مؤمنان
کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم
شفاعت میکند مخصوص کفار است و بتهای ایشان و در سوره مریم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا
عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را رخصت
شفاعت داده باشد و ایشان انبیاء اند و اوصیا و شهدا و علما و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد
شده است که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکنند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده
وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه

ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر فرمود ای فاطمه در بهشت در قیامت
که لواء حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود فرمود ای پدر اگر تو را نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر
در وقتیکه امت خود را آب دهم فرمود ای پدر اگر در آنجا نیز تو را نبینم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا
بسلامت بگذران امت مرا فرمود در آنجا اگر ملاقات نکنم فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود فرمود اگر در آنجا تو را نیابم
فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتیکه منع کنم شراره و زبانه او را از امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابراهیم بسند
موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق پس گویند بیائید برویم بسوی آدم تا شفاعت کند از برای ما نزد
پروردگار ما پس بیایند نزد آدم و گویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود او فرماید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید نزد حضرت نوح علیه السلام چون نزد
نوح آیند ایشان را نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی علیه السلام رسد او گوید بروید
نزد محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء چون نزد آنحضرت روند گوید با من بیائید و ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت
و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو رسد سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت
تو را قبول کنم و آنچه خواهی طلب نما عطا کنم اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة
المصطفی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس
تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس رو بجنبش آورند
گروهی که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدایند ندا از جانب
حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان
رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل جمع گویند کیستید شما گویند ما ئیم علویون ذریت محمد رسول الله ما ئیم اولاد علی

ولی خدا

ولی خدا ما ئیم مخصوص بکرامت خدا ما ئیم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان
خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا کرده شود و در علل الشرایع از حضرت صادق علیهم السلام روایت کرده است
که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میگردند بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نمیست
مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت و دشمنان خود را داخل
جهنم و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت
را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد
تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوستی
مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا میبود پس میبودیم از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت امام محمد
باقر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میکردانید و میگوئید شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ
مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا تو را مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاهداشته اگر به بینی فزعهای قیامت
را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله وای بر تو آیا شفاعت میباشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن
فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله پس فرمود که حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در
اهالی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید
پروردگارا حق خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
بهشت هشت در دارد یکدر از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یکدر شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان
و محبان ما داخل میشوند پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سلم بدار و بسلامت بگذران شیعیان
و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا ولایت و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از جانب عرش رسد که دعای تو را مستجاب
کردم و شفاعت تو را در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری

ملحق میکردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و تحذیر میکند که شما

شفاعت کنند و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار یا بگفتار و هفتاد هزار کس از اهل بیت و خویشان خود و یکدر دیگر برای سایر مسلمانان که از آن در داخل
شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است
که مؤمنی از شما بگذرد بر مردی که با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند که بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من نیکی
در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا بر می آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل باو کردیده است
که دست از او بر دارد پس خدا امر کند ملک را که امان آن مؤمن را که اجازه کنند و او را رها کند و ایضا بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است
که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت
ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان را
نزد حق تعالی باز دارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و برو آن
دیگر عابد را میگویند که تو یک مرد بودی اقامت تو مقصود بر خودت بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که همت بر هدایت بندگان
خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که جابر بپدرم حضرت باقر علیه السلام گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه
صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنیم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه باشد در
روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آنرا نشنیده باشند پس از برای اوصیا
منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی ابن ابیطالب علیه السلام منبری از نور بگذارند و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای ایشان باشد
پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخواند پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آنرا نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا
و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور
و بایشان گویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل علیه السلام ندا
کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر

یحیی همه برخیزند

یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام فرمایند کرم و بزرگواری از خداوند
یگانه قهار است پس حق تعالی فرماید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم قرار دادم ای اهل
محشر سرها بزیر اندازید و دیدها بپوشید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقهای بهشت که دیبا بر او پوشیده
باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی
صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک که از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود
بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات
چیست فرماید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر
و نظر کن هر کس در دل محبت تو یا محبت ذریت تو داشته باشد دست او بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا
سوگند ای جابر حضرت فاطمه در آنروز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند
پس چون آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی در دل ایشان افکند که رو بعقب کردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان
من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع کردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم قدر ما
در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای محبت
فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت پس دست او را بگیرید و داخل بهشت کردانید پس حضرت فرمود و الله
که باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافر یا منافق پس چون میان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین
و لا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا بر میگشتیم پس میبودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد
و دروغ میگویند و اگر بدنیا برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که از آن نهی کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبدالحمید و ابشی روایت
کرده است که گفت عرض کردم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام که من همسایه دارم همه محرمات را بعمل می آورد حتی نماز را ترک میکند زیاده
از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا از کسیکه از این بدتر است گفتم بلی
فرمود که کسی ناصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول و او رقت کند از برای

ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت
مقبول است و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه
من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که منم پروردگار تو و سزاوارترم که مکافات
دهم از جانب تو پس خداوند همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را
شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد فصل سیزدهم
در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسری است که بر روی جهنم میکشند و تا
کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از
آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات
می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت
و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از ذریت اوست و هر که از این صراط عدول و میل
بباطل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر
دو است و ابن بابویه در اعتقادات فرموده است اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است جسر جهنم است و بر آن مرور جمیع خلق
واقع میشود حق تعالی میفرماید وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است
بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت
ایشان کرد خدا او را از صراطی که جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام فرمود یا علی چون
قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسی که برائت بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده
که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر
وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسری است که مردم بر آن میگذرند و آنست صراطی که رسول الله صلی الله
علیه وآله از جانب راست او می ایستد و امیرالمؤمنین از جانب چپ او و ندا از جانب خدا بهر دو می آید که بیفکنید در جهنم

هرکفار

هر کفار معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چند طبقه یعنی چندین قسم
و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست
و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وجیء یومئذ بجهنم یعنی و بیاورند در آنروز جهنم را از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند
جهنم را با هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم
بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه هلاک
کند پس گردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکردار پس نماند هیچ بنده از بندگان خالق خدا نه ملکی و نه
پیغمبری مگر آنکه فریاد کند که نفسی نفسی یعنی پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای
امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آنرا سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت
باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف میکنند
که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از آن
عقبه میگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این
نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است ان ربک لبا
لمرصاد یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یکپا
لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و مردم بر دور ایشان ایستاده و ملائکه دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو
کن و عود کن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات
یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکنم خداوندی را که نجات داد
مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود

لطف

گویند که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که
مراد از صلهٔ رحم رعایت رحم آل محمد صلی الله علیه و آله و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع
شده است و عقبهٔ ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوییم اینها نسبت بمؤمنین است و کفار و منکران
و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط عقبی صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض
و واجبست هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش
از صراط میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دو تاست
که غلو نکنند در حق ائمه علیهم السلام و تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکنند و در آخرت راه
مؤمنانست بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است
که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمهٔ احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بالای صراط عقبه ایست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است هزار
سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مار و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را
قطع کنم و دوم علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود و بعد از او هیچکس آن عقبه را بمشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضا از تفسیر مقاتل از ابن
عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یوم لا یخزی الله النبی که گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکند آنها را
که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط
از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقب ایشان میآیند
پس اهل بیت محمد و اهل او بیک دسته و گروه بر صراط بگذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد بگذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب
و گروه دیگر مثل رفتار و پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بزمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان
عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند پروردگارا تمام گردان از برای ما

نور ما را

نور ما را تا بگذریم بر صراط پس آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه علیها السلام با او باشد بر شتری از یاقوت
سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق جهنده و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامهٔ رخصتی داشته باشد که در آن
ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره باین است قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی و باز دارید ایشانرا بدرستی
که ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و در تفسیر امام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گردانده منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیدهای خود را تا فاطمه
دختر محمد صلی الله علیه و آله که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلایق دیدهای خود را بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین
و طاهران از اولاد ایشان که محرم آنحضرتند و چون داخل بهشت شود جامهٔ آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یکطرفش در دست
آنحضرت باشد در بهشت و یکطرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ
زنید در رشته از رشتهای جامهٔ سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد تاری از تارهای آن تا آنکه زیاده
از سه هزار فئام چنگ زنند در آن جامه و هر فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در
قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی فرموده که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار
سال است و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقبات که بر راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است
از امر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسد که مسمی باسم واجبست اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز
میدارند و طلب حق خدا در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند از آن میکنند اگر بیرون آمد از عهدهٔ
آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات مییابد از آن و میرسد بعقبهٔ دیگر پس پیوسته او را از عقبه
بعقبهٔ دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت
منتهی میشود بدار البقا پس حیاتی مییابد که هرگز در آن مرگ نمیباشد و سعادتی مییابد که هرگز شقاوت و تعب با او نمیباشد و

سالکی میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او
حقی است که تقصیر در آن کرده است پس نجات میدهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نمی‌یابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد
قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت
است همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او علیهم السلام اگر اتیان
بآن کرده است نجات می‌یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و اهم عقبات مرصاد است
وَإِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگر امانت
و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند **فصل چهاردهم**
در حقیقت و کیفیت بهشت و دوزخ است بدانکه وجود داشتن بهشت و دوزخ جسمانی مجرد در صریح آیات و اخبار وارد شده است از ضروریات
دین اسلام است و کسی که مطلق بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه پس آنها کافرند و فلاسفه
در این باب دو طایفه اند اول اشراقیان اند که قایلند بعالم مثال و ایشان قایلند ببهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است
از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی چند باشند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است متوسط
میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در آب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای
خوب و خواب بد ایشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و مذهب بدین مبین است و اگر گویند که
بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده اند مستلزم انکار معاد و بدنها نیست در حشر و مستلزم رد آیات و اخبار
صریحه حشر جسمانی نیست دویم آنکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند
اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تأویل بعالم خواب و خیال نمیکنند و دویم مشائیانند
که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تأویل میکنند بلذاتی که روح را حاصل میشود بعد از مفارقت
بدن بکمالات و معلومات خود که در این نشأه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهلند
و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرتند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است
و در این عالم

و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بوده و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذت و این الم کما ینبغی نمیکرد
و بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر مردم عوام بودند و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب
الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه است ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب
ایشان از شرور و معاصی و سیئات و بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه اینها نموده اند
چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدأ و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت
نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر
آنها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان
گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قایلند
یقولون بألسنتهم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون با شاگردان و خواص
خود خلوت میکنند میگویند إنا معکم إنما نحن مستهزؤن و با ایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بأفواههم وتأبی قلوبهم و
وأکثرهم فاسقون و ایشان با آن عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند در این باب معذور نیستند زیرا
که کسی که قایل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش
محال است و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم دانند و انواع متوالده را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند
و افلاک را متصل بیکدیگر دانند و فاصله در میان آنها قایل نباشند و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و عنصر را در فلک
محال دانند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چگونه اذعان میتواند کرد بآنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم
و آدم حادث شد و بحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانهاست و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها
شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه اجسامند و بالها دارند
و آسمانها مملو اند از ایشان و بر زمین می‌آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بمعراج رفت و عیسی
و ادریس علیهما السلام بآسمان رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا از شق قمر و احیای اموات و رد شمس

طلوع از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا خروارهای چوب
و ریسمان ساحران و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس منکر نبوت انبیا باید
بشوند یا ایشان را والعیاذ بالله از ارباب حیل و تمویهات دانند که در تمام عمر مدار ایشان بر این بوده که مردم را اضلال و جهل مرکب
اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هر آینه ایشان باین فرقه ضاله حواله کرده شایند و از همه غریب تر آنست که جمعی که خود را از اهل
شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب ایشان و آداب و سنت ایشان ملاحظه نمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان
نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان درآیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام
القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله ایشان توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کند و فخر میکنند بر کسی که ما
از جمله لاعنین نیستیم یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ
جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجود است
یا در قیامت موجود خواهد شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها خلق کرده اند و قلیلی از
معتزله قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند
و این قول را نسبت بسید مرتضی داده اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن مجید
میکند مثل اعدت للمتقین اعدت للذین آمنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را بآنحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را
بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم
که یابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول الله داخل بهشت شد و
جهنم دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت
ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کرده است
و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون

یطوفون

یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی اینست جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمون میگردند میان آتش و میان حمیم
که در حرارت بنهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون
مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب
من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر
انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه
بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است جنت ماوای مومنان است
و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانهاست آنست که در حق کفار
فرموده است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست
که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم بدو زانو آمده و معنی
حول جهنم دریائی است که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است که و اذا البحار سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها
جثیا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که یهود آمدند و از حضرت امیر
المومنین ع سوال کردند از جمله آنها پرسیدند بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است
پرسیدند که سبعه چیست فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگراند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال
کشی بسند معتبر از حمدان بن علی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز خلق
نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم علیه السلام و باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه
در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج
رسول الله صلی الله علیه و آله و سوال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که کسی که اقرار
کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث
و نشور و جزا و حساب او مومن است حق و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست

که مخلوقند و رسول الله صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا
تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نه بیند و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است
و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند و اما جنت
آدم پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز بیرون نمی آمد
و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیۀ کریمه وارد شده است
که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند و
سعت بهشت مثل همه اینهاست و بعضی گفته اند یعنی اگر آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هریک از این طبقه‌ها سطحی باشد
مؤلف از اجزای لایتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند که از برای
هر شخصی اینقدر خواهد بود و بر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان می گنجد و جواب
گفته اند که ما میگوئیم بالای آسمانهای هفت گانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است
در وصف بهشت که سقفش از عرش رحمن است و روایت کرده اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید
که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست
و در معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز هر دو بر یکدیگر اند و چون روز در جهت اعلی باشد شب در جهت اسفل است
همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت
در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجاست بالای آسمانهای هفتگانه است در
زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقۀ هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند
و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلام
خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها موجب تطرق شبهات شیطانی است بنا باید نهد کسی که دست از اصول فاسده
حکما بر دارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق میتوانند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها درهم

پیچیده شود

پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که و ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد
و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر میسازند چنانکه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین و چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که
دریاها و زمین همه آتش میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند
منتهی میشود ببهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل بجنت خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و
مؤمنان خواهد بود و منبرهای انبیا و اوصیا در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بروشی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است
اعظم از همه اجسام و مربع است و قوایم دارد و آنکه طول صراط چندین هزار سالست با اینها موافق است و مکان امریست
موهوم و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت
عرش و بهشت مکان اینها بهم میرسد و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و استحاله این نوع از
خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکن است حق تعالی جسم دیگری در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و ا
صول فاسدۀ حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بر دارد همۀ اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم
ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی است والله الموفق للخیر و الصواب و الیه المرجع و المآب فصل پانزدهم در بیان صفت
چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد باینها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است
و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت و الا الموتة الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا
خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیۀ دیگر
فرموده است که نمی چشند در آن مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و
مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و درماندگی نیست و هرچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای
او حاضر است و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکانست و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع
و جدال نمیباشد و هر کس بآنچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبۀ دیگری نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبۀ اعلی بدیدن اهل
مرتبۀ ادنی می آیند و ایشان بمرتبۀ اعلی نمیروند که مبادا مرتبۀ ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان :

منغص

کرده و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که حق تعالی ایشان را بمرتبه‌ای راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و اینکه چنانکه
در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشغال باطله بر مراتب عالیه
اختیار میکنند ممکن است در آن نشأه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و با آن راضی و مشعوف باشند و لهذا
فرموده است و لکم فیها ما تشتهیه الانفس یعنی در جنت هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای انفس مختلف میباشد اما در روایت
معتبره وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق
که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهره را باین تعبیر کرده‌اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته مانند هوای
مابین طلوع صبح تا طلوع آفتابست و ظل ممدود را باین تعبیر کرده‌اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تلخی دارد
تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با آن میباشد و شراب بهشت هیچیک از آنها ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی
دارد و بعضی در وقت شراب که میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوران طلعتان
زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس آیین ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته
باشند تکیه بر آنها داده روبروی یکدیگر کرده‌اند بر ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا
و نقره و انواع جواهر و کاسه‌ها از شراب معین که از نوش کردن آنها صداع بهم نرسانند و عقل ایشان زایل نگردد
و میوه‌ها از برای مزه هر میوه‌ای که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم
اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن
لغوی و نه چیزی که متضمن فحش باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند
کبیر را در این فرمان حقیر و بندهای سراپا تقصیر چه مهربانی کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را چگونه با
و ابائی بیان فرموده و بعوض عمر ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا
از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه نعمتهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای آن غلامان سرکش جانی نامرتب داشته
فلله الملک و له الحمد و هو الکریم الغفور الرضی باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفه‌هاست زیرا که الفاظ از بس نهرها و گلهای بستانها

در غرفه‌ها

در غرفه چنین میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج ببر دلست و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج ببر دل نیست و اگر خواهند بآسانی
فرود می توانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت جاری نیست که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر آنچه میخواهند در میان منازل
و در زیر غرفه‌ها و درختان ایشان جاری میشوند و ابن بابویه در فقیه و امالی از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت
در مصر بحضرت بلال موذن رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم فرمود شنیدم از
رسول الله صلی الله علیه و آله که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب
بکار برده‌اند و کنگره‌های آن از یاقوت سرخ و زرد و سبز است پرسیدم درهای آن از چه چیز است فرمود درها مختلف است باب الرحمه از یاقوت
سرخ است گفتم حلقه‌اش چیست گفت باب الصبر در کوچکی است یک لنگه و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از
یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین این دو مصراع پانصد ساله راهست و آواز حزن و ناله است و میگوید خداوندا
اهلم را بسوی من برسان گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می‌آورد و اما باب
البلاء از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود و اما در بزرگی داخل میشوند از آن بندگان
شایسته خدا که اهل زهد و ورع و رغبت کنندگان بسوی خدا و انس گیرندگان اند با و چون داخل بهشت شدند در کشتیها می‌نشینند
و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی را بآن حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از
نور هستند که جامه‌های سبز بسیار سبز پوشیده‌اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامه‌ها سبز اند و در آنها نوریست از نور پروردگار عالمیان
و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست
گفت بلی جنة عدن و آن وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه‌اش از مروارید است گفتم در میان
آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنة الفردوس و حصارش از نور است و غرفه‌هایش از نور پروردگار است و حق تعالی میفرماید در بهشت
خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوب روها و بعضی گفته‌اند ایشان زنان دنیایند و بهتر اند از حوریان و روایت
کرده‌اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصدائی چند که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند گویند
مائیم راضیات که بخشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان دوستان شوهران کرام خوبان

تو برای این سخن را بگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند ما نماز گذاردیم و شما نماز نگذارده اید و ما روزه داشتیم و شما روزه
نداشته اید و ما وضو ساختیم و شما نساخته اید و ما تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت
کرده است که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در
بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود آنحضرت فرمود که حق تعالی حاکم عادلست اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکنند
اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکنند اگر
آن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و آنحضرت فرمود مگویید که بهشت یک بهشت است
حق تعالی میفرماید و در پایین تر و یا نزدیکتر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر است و مگویید بهشت یک درجه است بلکه درجهاست بعضی
بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت میشوند و یکی مکانش بلند
تر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کنند دیگری را آیا میتوانند فرمود آنکه بالاتر است پایین میتواند آمد که پست تر را
ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه اوست ولیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات
کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء بن سیابه از حضرت
سؤال کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوییم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند چون میشود
که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان نه والله ایشان با دوستان خدا
در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی گفت ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمیشدند
ولیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت
سرخ است و بر صفحهای طلا آویخته است چون آن حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی
در شام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر این در دنیا چیست فرمود که نظیر آن
جنینست در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط نمیدارد و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
رسول الله صلی الله علیه و آله در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارت میسازند که یک خشت آن از طلا و یک خشت از نقره

وگاهی دست

و گاهی دست باز میکشند پرسید که سبب چیست که گاهی میسازید و گاهی دست برمیدارید گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرجی شما
چیست گفتند گفتن مؤمنست سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرگاه میگوید ما میسازیم و هرگاه دست برمیدارد
ما دست برمیداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که طوبی
درختیست در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسالت است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت
هست و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سواری تند رو در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون
نمیرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند تا از پیری آن تمام سفید نشود ببالای آن درخت نرسد و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت
کرده است که در بهشت درختیست که از بالای آن حله ها بیرون می آید و در زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار بیرون می آید
که سرگین و بول نمیدارند و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی از ایشان
پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که
ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند
و چیزی میرسید تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی
در آنها ساکن میشود که سخن او نیکو باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند
و ایضا از امام موسی صلوات الله علیه روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید که زنی دو شوهر کرده است و هر دو
داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود آنحضرت فرمود که ای ام سلمه او را با آن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و نیکو کردار با
اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام بسند کالصحیح روایت
کرده است که طوبی درختیست در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای
آن است و بر هر برگی از آن امتی سایه میکند و فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را بسیار میبوسید
عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر دار را چرا اینقدر میبوسی آنحضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم

و جبرئیل مرا بنزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم
با خدیجه نزدیکی کردم حامله شد بفاطمه پس هرگاه اورا میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ابن بابویه بسند کالصحیح از ابو بصیر
روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول الله مرا مشتاق گردان بسوی بهشت
حضرت فرمود که بوی بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست‌ترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که
اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا نزد
او چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه
پست‌تر شود آنمقدار از زنان و خدمتکاران و میوه‌ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده‌اش روشن و دلش شاد گردد
و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن حدیقه دویم را مشاهده نماید و در آن
نعمتی چند ببیند که در حدیقه اولی ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید این را
که بدهم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزوی نمیکنم چون داخل الحدیقه شود حسرت و شادی او
مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس در الجنه دری از جنت الخلد بر روی او بگشایند باضعاف آنچه پیشتر دیده
بود در آنجا مشاهده نماید و گوید تراست حمد ای پروردگار من که مرا النجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی
بر من بنعمتهای جنان پس ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود هر مومن هشتصد دختر
باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و دو زن از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود هر وقت
که نزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی
بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد
حله نماید جگر او آینه مومن باشد و جگر مومن آینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا ایشانرا سخنی هست که بآن تکلم
نمایند فرمود بلی سخنی دارند با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که کنند بصدای دلربائی که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند
گویند مائیم خالدات که هرگز نمیریم مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت

بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسیکه ما از برای او خلق
شده ایم مائیم آنها که اگر موی یکی از ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن دیدها را خیره کند و بروایت دیگر اگر
یکی از ما را در میان آسمان باز دارند هر آینه مستغنی گردانند ایشانرا از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال
روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه
مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس
مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و بایشان بنمایند و بگویند اینها
منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی میمرد
بایست اهل بهشت در آنروز از شادی هلاک شوند که العذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای گروه
اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشانرا
و نعمتهائی را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده بودند و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل اینها
منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه میمرد بایست در آنروز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل
اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت که در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند اینست معنی
قول حق تعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثون
که بمیراث میبرند فردوس را و ایشان در آنجا همیشه خواهند بود و علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب
که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از جزاها
ئی که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس آنحضرت فرمود بدرستیکه خدا را کرامتی هست در بندگان
مومن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مومن ملکی را با خلعت حله چون ملک بدروازه بهشت مومن
رسد بگوید از برای من رخصت طلبید که داخل شوم بر فلان مومن پس دربانان بنزد مومن بروند و بگویند رسول پروردگار

تو در دروازه ایستاده و رخصت میطلبد که داخل شود مومن بازنان حور مصلحت کنند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را
از برای تو مباح کردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانم پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حله‌ها
بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و هر جا که بگذرد از نور آن حله‌ها روشن شود تا بوعده‌گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند
نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت
نیست مشقتها از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق تعالی بایشان
ندا رسد من مضاعف کردانیدم آنچه بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان برابر سابق مضاعف
میگردد و اینست معنی آنکه حق تعالی فرموده است و لدینا مزید و روز جمعه و شب جمعه شب غراست نورانی و روزش روز ازهرست روشن پس
در آن شب و روز بگوئید بسیار تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنا بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مومن بر گردد
بهر چیز بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که مباح کردانیده است برای ما بهشت
را هرگز ترا باین نیکوئی ندیده ایم گوید این بسبب آنست که نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او
غیرت نمی‌کنند و حایض نمیشوند و تکبر و خودستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سوالی کنم از تو
از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سوال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرور میباشد فرمود که بدرستی که در بهشت درختی هست
امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صداها چند ظاهر میشود که هرگز خلایق بان خوشی سازی و نغمه نشنیده
باشند پس آنحضرت فرمود این عوض است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده
بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده آن را ندیده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است
میگشاید آن را پروردگار در هر صبح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را و اینست که حق تعالی میفرماید
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاءً بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سوال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی
الرحمن وفدا یعنی روزی که محشور کردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروه‌ها حضرت فرمود

یا علی این

یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت
ایشان را و مخصوص خود کردانید اعمال ایشان را و متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که دانه را شکافت
و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون می‌آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه‌ای چند از ناقه
های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها استبرق و سندس بهشت باشد از بافته
ارغوان و پرواز میکنند آن ناقه‌ها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک از پیش رو و از جانب راست و چپ
و ایشان را بعزت تمام میبرند تا بدر بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن هزار کس سایه کند و در جانب
راست درخت چشمه‌ای هست پاک کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامد پس پاک کند حق تعالی بآن دلهای ایشان را
از حسد و بریزاند بآن موهای زیادی از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی و سقاهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشاماند
بایشان شراب پاک کننده از آن چشمه پس میبرند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آن را عین الحیوة
میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیمیرند هرگز پس ایشان را باز میدارند در پیش روی عرش و حق آنکه سالم کردیده اند از آفتها و
بیماریها و دردها و از سرما و گرما هرگز بایشان مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید
دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب کردیده است
رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ایشان را ملائکه بسوی
بهشت چون بدروازه بزرگ بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود جمیع حوریان
که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا کردانیده آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را
بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف
شوند بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات
شما و دوستان نیز بایشان چنین گویند پس علی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله سوال کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف
من فوقها غرف یعنی ایشان را غرفه‌ها هست و از بالای آنها غرفه‌ها است پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفه‌ها

برسول الله حضرت فرمود یا علی خدا این غرفه‌ها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلا است
و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه‌ها فرشها بلند کرده
باشند بعضی بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست
معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند
و بپوشانند بر او حلّه‌های طلا و نقره و در اکلیلی زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حلّه برنگهای
گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود
بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد برا و ملکی که موکل است بباغهای
او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جای که ولی
خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود
فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد
حلّه پوشیده باشند که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته
باشند و در پایش دو نعل طلا بحجه باشند و مکلل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود
بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو
از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا بایکدیگر معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن
حوریه و در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشند تو ای ولی خدا حبیب منی و منم
حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار
ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه با او و چون باوّل دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی
که موکل است بران در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستی که خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده
ملک گوید بایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله

باشد رود و بنزد حاجب

باشد رود بنزد حاجب و او را اعلام کند که هزار ملک که پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت
دخول میطلبند حاجب گوید بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است
و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیّم و او را اعلام کند و قیّم رود بنزد خدمتکاران
مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت
ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند پس خدمتکاران بولی خدا
عرض کنند و رخصت دهد ایشان را داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر دری ملکی موکل باشد پس دربانان
درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست
معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند سلامٌ
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب آنچه صبر
کردید در دنیا پس نیکو است خانه آخرت این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باین است قول خدا و اذا رأیت
ثمّ رأیت نعیماً و ملکاً کبیراً یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این
آیه اشاره است بآنچه ولی خدا در آن است از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه و رسولان خدا رخصت
میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای ایشان
و میوه‌ها نزدیک است بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و دانیة علیهم ظلالها و ذلّلت قطوفها تذلیلا یعنی و
نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختها را آسان کردنی
چنانکه گفته اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها
برسد و اگر بخوابد فرود آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه‌ها بر ایشان که از بسکه نزدیک باشند
بایشان مؤمن از هر نوعی از میوه‌ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه‌ها
با او خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه آن دیگری را بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنّتهای

بسیار است بعضی دار است که و بعضی دار است که و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی
خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت
میکند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود و بعضی در هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن
نیکوتر و بهتر و افضل هر مؤمنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن یک ساعت با حوریه ملاقات میکند و یک ساعت
با آدمیه و یک ساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از انوار
او را فرو گیرد و گوید بخدمتکاران خود این چه شعاع بود مرا گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع
از انوار جلال او باشد خدمتکاران با او گویند جناب حق از آن مقدس تر است که این انوار شبیه با نور او باشد بلکه این
نور از حوریه است از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بسوی تو و محبت ملاقات
تو بر او غالب گردیده است چون تو را دید بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری
که بتو احاطه کرد از سفیدی و نقاء و صفا و ضیاء دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس بسوی
او مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند و ولی خدا او را خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید
و هفتاد حله پوشیده باشد بر رنگهای مختلف بافته از طلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر
و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دو شانه‌های او ده ذراع و چون
نزدیک شود بولی خدا استقبال نماید خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار
کنند پس ایشان با یکدیگر معانقه کنند و ایشان را ملال حاصل نشود پس امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که بهشتهایی
در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنة الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که
محفوف باین بهشتها و از برای مؤمن ملک باشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو
که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آن است که بگوید سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او
بآنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن بکند و اینست معنی آنچه حق تعالی فرموده است دعویهم فیها سبحانک

اللهم و تحیتهم

اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بایشان سلام میکنند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
حق تعالی فرموده یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد
لله رب العالمین و اما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و می‌آورند از برای
دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند فواکه و هم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را
اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال از طرق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بر در بهشت
نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمینها را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله
و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از زر
از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگ ریزه‌اش را از مروارید و خاکش را زعفران
و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده‌ای هرگز تو را مرگ نمیباشد و قیومی که
همه چیز بتو قایم است و تو بخود قایم هستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال
فرمود که سوگند میخورم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بر شراب کند
و پیوسته مست باشد و از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه ... ول ظالمان و نه مخنث و نه کفن
دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قایل باشد و افعال بندگان را از خدا
داند و ایضا از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان
از روزی که حق تعالی خلق کرده است آن را و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آن را
مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران
در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده‌اند
چنانکه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید که روزی که بگوئیم جهنم را آیا پر شدی
و گوید آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده‌اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون روز

قیامت از که قرآن و عاصیان بر شیعه حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید آیا چاره زیادتی هست
یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا
پر نمیکنی پس حق تعالی در آن روز خلقی میآفریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود خوشا حال
ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیده اند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که امام زین العابدین علیه السلام فرمود
بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بدست قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها
را از مشک کرد و خاکش زعفران است و ریگش مروارید است و درجات آنرا بعدد آیات قرآن کرده پس کسی
که قرآن بخواند باو گویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج
از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود از آنحضرت پرسید که میگویند
اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر میگردد حضرت فرمود چنین است
و مثال آن در دنیا چراغ است اگر صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید
که ایشان میخورند و میآشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه
از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چگونه میشود حوری هر چند شوهر او نزد او میرود او را باکره مییابد فرمود
زیرا او از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی بجسمش مخلوط نمیشود و در سوراخ چیزی بغیر آلت
شوهر داخل نمیشود و بحیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی
داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت میگویند هفتاد حله میپوشد و شوهرش مغز ساقش را از عقب هفتاد حله و پوست
و گوشت و استخوان میبیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در آب صاف میبیند هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت
چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست مگر فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را
در بهشت نه بیند و چون در بهشت او را نه بیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی
که دوستش او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند

انها و بعضی

انها و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند و امید دارند که از ایشان در اعراف باشند مؤلف گوید که تردد حضرت
در جواب شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشأه اعراض فاسده دنیوی
برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم
رسانند و از عذاب آنها ملتذ شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا محبت از دشمنان خدا که بودند و با ایشان
مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشانرا میکشتند و لذت از آن میبردند و حق تعالی فرموده است نمییابی قومی که
ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران
ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و کریمه یوم یفر المرء من اخیه و امه و
صاحبته و بنیه فی الجمله شهادت بر این مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل
ذکر نکرده باشند و آن دو وجه که موافق فهم او بود از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و علی بن ابراهیم روایت
کرده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در
خانه علی علیه السلام بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست و اعلای آن سبدها است
و مملو از حلههای بهشت از سندس و استبرق و از برای هر بنده مؤمن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی هزار حله که
هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامههای اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه ایست
کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند
بخدا و رسولان او و سواره تند رو در سایه آن صد سال میتازد و آنرا قطع نمیکند اینست که حق تعالی فرموده است
وظل ممدود و پائینش میوههای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانههای ایشان آویخته است و در هر ترکه صد رنگ
و صد نوع از میوه باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید و از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند
بجای آن مثل آن بروید چنانکه فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری میشود نهری در زیر آن درخت که منفجر میشود از آن نهرهای
چهارگونه نهرها از آب که متغیر نشده باشند و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها

از عسل صافی که کشیده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه علیها السلام جبرئیل و میکائیل با چندین هزار
ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلّه‌ها و سندس و استبرق و مروارید و زمرّد
و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آنرا در خانهٔ علی علیهما السلام قرار داد و عیاشی بسند معتبر
از ابو ولّاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم مردی است از اصحاب ما صاحب
ورع و پرهیزکاری است و معتقد اهل بیت علیهم السلام است و نماز بسیار میکند و با این حال مبتلا شده است بمحبت لهو و طرب و غنا و
خوانندگی حضرت فرمود آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت
بیماران و حضور جنازهای مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود این حالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود
که این از وسوسهای شیطانست و ان شاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود طایفهٔ از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را
در متابعت لذات و شهوات نفسها در حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را در
طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد تا عیب نکنند بر مؤمنان چون این حالت را در خود مشاهده
کردند فریاد بدرگاه خدا برآوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را با آنحالتی
که ما را از برای آن خلق کرده و مجبول بر آن ساختهٔ میترسیم ببلای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت
پس چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند
و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان سلام کنند و گویند سلامٌ علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید
در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید
کیستید شما و از کجا داخل شدید گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را بپنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن
مطّلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از امام موسی علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت
در بهشت نهری هست که آنرا جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست دُر سفیدی هست که در آن هزار قصر هست و در

هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و در جانب چپش دُر زردی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری
هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم و ایضاً بسند کالصحیح حسن روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق
علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی فیهنّ خیراتٌ حسانٌ فرمود ایشان زنان شیعهٔ صالحه اند گفتم حورٌ مقصوراتٌ فی
الخیام فرمود حوریان مخدّره مستوره اند در خیمهای دُر و یاقوت و مرجان می باشند و هر خیمهٔ چهار در دارد و بر هر دری
هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند دربان ایشان اند و در هر روز کرامتی از خدا عز و جل بایشان میرسد تا بشارت
دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضاً روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند خدا جزا
دهد ترا خیر حضرت فرمود خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است
منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین روئیده اند هرگاه که بکنند دیگر
بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمّی شده اند و خیراتٌ حسانٌ ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله
خیراً مراد آن منزلهاست که خدا مهیّا کرده است از برای برگزیدهای خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین از رسول الله علیهما السلام سؤال کرد از صفت قصرهای خدا که بشهدا کرامت میفرماید حضرت فرمود یا علی
بنای این قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگش دُر و یاقوت است و خاکش
زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها
محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمهها هست از یک قطعهٔ دُر سفید که در آن درزی و قطعی
و فصلی نیست حق تعالی فرموده است باشید بهم رسیده اند و از اندرون آن بیرون مینماید و در هر خیمهٔ کرسی باشد که دانهای آن کنگرها باشند
بیاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشند و بر هر حوریه هفتاد حلّهٔ سبز و هفتاد حلّهٔ
زرد بوده باشد و مغز ساق پایهایش از پشت استخوان و پوست و حلی و حلّهها چنان نماید که شراب صافی در شیشهٔ سفید و هر حوری
هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوئی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسو را بخور کند و از آن مجمره بخار
خوشبو ساطع شود بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبّار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دههٔ ذی الحجه روایت کرده است

که هرکه هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت ما بین هر دو درجه بقدر
فصل سیصد ساله راه اسب برفتار تند رود و در هر درجه شهری و در آن شهر قصرها باشد از یک جوهر که در آن جواهر فاصله نباشد
و در هر شهری از آن شهرها از خانه‌ها و قصرها و غرفه‌ها و حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها
و خانه‌ها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حلّه‌ها و زیورها آن‌قدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند کرد و چون از قبر
بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب چپ
او تا منتهی شود بدر بهشت و چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش رود تا بشهری رسد که بیرونش یاقوت سرخ
باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت مهیا باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند
ای ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات
میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب گفتن آن تهلیلات است و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابی
نصر روایت کرده‌اند که گفت روزی در خدمت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار
کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین و بدرستی که خدا را
در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن از طلا و در آن صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ و صد
هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر هست نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور
آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و بر آن قصرها درختان مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها
از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس
و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه
جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را برایشان بیفشانند و در آن روز نثار کنند حضرت فاطمه را که درخت طوبی
برایشان افشانده و بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی
مرتبه‌های خود بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما

و کلینی

و کلینی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هرکه لا اله الا الله بگوید غرس نمایند از برای او درختی در بهشت
از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها
باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها را بشکافند هفتاد حلّه از میانش بیرون آید و در امالی از
ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام در شب معراج دست مرا گرفت و داخل
بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد بدو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد
و مژگانهای دیده‌های او در سیاهی مانند شهپر کرکس بود پس گفت السلام علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله السلام علیک
یا محمد من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است
اسفلم از مشک است و اعلایم از کافور است و وسطم از عنبر است و مرا خمیر کرده‌اند با آب زندگانی پس خداوند
جبار فرمود باش بهم رسیدم آفریده شدم از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب علیه السلام و در کتاب
اختصاص از آن حضرت یا حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حق تعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از
آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خود سوگند که شما را نازل میگردانم در خانه خلود و کرامت
و چون داخل شوید بر طول حضرت آدم علیه السلام خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه ساله و بر زبان
محمد صلی الله علیه و آله بلغت عرب و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب
از سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان
فرموده است و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی بمحاسبه و مجازات بندگان
دو بهشت هست حضرت فرموده مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد
مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آن را از ترس خدا پس این آیه در شأن اوست پس اینها
دو بهشت‌اند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان حضرت فرمود یعنی پست‌تر از این دو بهشت
که مذکور شد دو بهشت دیگر است که پست‌ترند از آنها در فضیلت نه بحسب نزدیکی بمکان و اینها از برای اصحاب یمین‌اند

یکی جنة النعیم است و دیگری جنة المأوی و در این چهار بهشت نعمتهای بسیار است و بسیاری مانند برگ درختان و ستارهای آسمان
و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه طولش پانصد سال راه است و خشتی از آن از طلا است و خشتی
از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است که کنگرهای آن از نور است که
میدرخشد و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن میبیند و در آن حصار هشت در هست و هر دری
دو مصراع دارد که عرض آنها یک ساله راه است بدویدن اسب نجیب و ایضا فرموده زمین بهشت بجای سنگ نقره است
و بجای خاک ورس و زعفران و آنچه جاروب میکنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید
و یاقوت است و آنچه حق تعالی فرموده است که عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ یعنی بر میان کرسیهائی بجاهائی که بافته اند از مروارید و یاقوت
بافته باشند و مجلسها را بر روی آن کرسیها زده باشند و مجلسها از مروارید و یاقوت باشد اما از ابریشم و از حریر نرم تر و
بر آن کرسیها از فرودش بقدر شصت غرفه از غرفهای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ
و آنکه فرموده است عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ حضرت فرموده مراد بارائک آن کرسیهای بافته است که حجلها بر آن نصب
کرده اند و فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری
میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر مشک بسیار خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری
میشوند در چشمها و نهرها هر جا و بر هر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنهائی که در دنیا
بوده اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلّها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا
از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است
و خوشهایش از مروارید سفید و برگش از حلّهای سبز و لطیفش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه
نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع باشد و از بالا تا پائین خرماها متصل بیکدیگر بافته باشد و آنچه از آن
بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و آنست معنی قول حق تعالی لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و هر رطبی در
بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و موز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای آن از طلا باشد و حجرهای ایشان

از در و مروارید

از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اهل بهشت مرد ساده اند و مو در بدن ایشان نمیروید و مخلوق
میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن و دست رنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و محبور
و مکرم و بهر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و
چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر روهای ایشان نور و بر بدنهای ایشان حریر بپوشانند سفید رنگ و زرد و
زیور و سبز جامه لجه باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند هرگز نخوابند و بی نیاز باشند هرگز فقیر نشوند و فرحناک
باشند و هرگز محزون نگردند و خندان باشند و هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند
و هرگز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و بلذت بخورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند
و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته
در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها
تکیه داده نظر کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علّام بایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات
بهشت و نعمتهای آن از حیز تحریر و تقریر بیرون است و آنچه در این رساله ایراد نمودم از برای اهل سعادت و ایمان کافی است و اکثر
در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد نمودیم رزقنا الله و سائر المؤمنین
الوصول الیها و الی الیقین بمحمد و آله الطاهرین **فصل شانزدهم** در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات
آن اعاذنا الله و سائر المؤمنین منها بمحمد و آله شفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی
که آتش افروزان مردمانست و سنگ و اکثر مفسران گفته اند مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتهاست
که عابدان آنها بجهنم میبرند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر
باشند و بمیرند در حال کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمییابد از ایشان
عذاب و مهلت نمییابند در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است هر که مرتد
شود از شما از دین خود بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتش اند

ودران هميشه خواهند بود و فرموده است انهاكه مالهاى يتيمان را ميخورند بظلم ميخورند در شكم خود مگر آتش را و بزودى خواهند
افروخت آتش را و از حضرت باقر عليه السلام منقولست كه رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود كه مبعوث ميشوند
گروهى از قبرهاى خود در روز قيامت كه آتش از دهان ايشان مشتعل شده پس گفتند باو يا رسول الله كيستند ايشان
حضرت اين آيه را خواند يعنى خورندگان مالهاى يتيمان اند و فرموده است هركه بكشد مؤمنى را عمداً پس جزاى او جهنم است
در حالتى كه هميشه دران خواهند بود و فرموده است بدرستى كه منافقان در دركت پايين ترند از آتش مفسران گفته اند
جهنم طبقات و دركاتست چنانكه بهشت درجات است و منافق در پست ترين طبقات جهنم است و فرموده است
كه انهاكه كافر شده اند اگر از ايشان باشد جميع آنچه در زمين است و مثل آنرا نيز با آن داشته باشند و بفداى خود بدهند از براى دفع
عذاب روز قيامت قبول نشود از ايشان و از براى ايشانست عذاب درداورنده ميخواهند كه بيرون روند از آتش و بيرون
نخواهند رفت از آن و از براى ايشانست عذاب مقيم و دايم و فرموده است از براى ايشان هست شرابى از آب جوشيده جهنم
و عذابى درداورنده بسبب كفر ايشان و فرموده است بتحقيق كه ما خلق كرده ايم از براى جهنم بسيارى از جن و انس را
و فرموده است بدرستى كه از براى كافرانست عذاب جهنم آتش و فرموده است انهاكه گنج ميگذارند طلا و نقره را و انفاق
در راه خدا نميكنند پس بشارت ده ايشان را بعذاب اليم در روزى كه سرخ ميكنند انها را در آتش جهنم پس داغ ميكنند بانها
پيشانيهاى ايشان و پهلوهاى ايشان و پشتهاى ايشان را و بايشان ميگويند اينست آنچه گنج كرده ايد از براى نفسهاى خود
پس بچشيد مزه آنچه را گنج ميگذاشتيد و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و كافران را
آتش جهنم مخلد خواهند بود دران اين بس است ايشان را و لعنت كرده است ايشان را خدا و از براى ايشانست عذاب مقيم و فرموده است
پس بگويند انها را كه ستم كرده اند بچشيد عذاب دايمى را آيا جزا داده ميشويد مگر آنچه را كسب كرده ايد و فرموده است و خايب
و نااميد است هر جبار معاندى و از عقب اوست جهنم و باو ميرسد ماننده از آب صديد يعنى چرك و ريم جرعه جرعه مى آشامد
بجبر و نميتواند فرو برد و از هر جانب مرگ از هر مكان و هر جهت بسوى او مى آيد و نميميرد كه از اين شدتها خلاصى
شود و از عقب او عذاب غليظى بدتر از اين هست حضرت صادق عليه السلام فرمود كه صديد خون و چركيست كه از فرجهاى

زناكاران

زناكاران در جهنم جارى ميشود كه رنگش رنگ آبست و مزه اش مزه صديد و از حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله از حضرت صادق
عليه السلام روايت كرده اند كه آنرا نزديك او مى آورند و او كراهت دارد و چون پيش روى او آورند رويش بريان شود و پوست
سر و رويش دران بيفتد و چون بياشامد جميع امعاى او را پاره كند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق عليه السلام فرمود
كه مانند رودى از چرك و ريم از هر يك بيرون آيد و آنقدر بگريند كه جدولها و نهرها در روى ايشان پيدا شود پس آب
ديده برطرف شود و خون جارى گردد و آن مقدار بگريند كه كشتيها در آب ديده ايشان جارى توان كرد و فرموده است
جهنم وعده گاه ايشانست همه و آنرا هفت در است و از براى هر درى از ايشان جزو و قسمت شده است از حضرت
امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده اند كه جهنم را هفت در است يعنى هفت طبقه بعضى بر بالاى بعضى و يكى از دستها
بر بالاى ديگرى گذاشت و فرمود همچنين و گفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضى بر بالاى بعضى
و پايين تر همه جهنم است و بالاى آن لظى و بالاى آن حطمه و بالاى آن سقر و بالاى آن جحيم و بالاى آن سعير و بالاى آن
هاويه و بعضى گفته اند پايين تر همه هاويه است و بالاى همه جهنم است و از ابن عباس روايت كرده اند كه دركه اول جهنم است
و دويم سعير و سيم سقر و چهارم جحيم و پنجم لظى و ششم حطمه و هفتم هاويه و بعضى گفته اند آتش هفت دارد و آن
دركهاست بعضى بر بالاى بعضى دركه بالاتر آن جاى اهل توحيد است كه معذب ميشوند دران بقدر اعمال خود در دنيا پس بيرون
مى آورند ايشان را و دويم محل يهود است و سيم محل نصارى و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشركان عرب
و هفتم در دركت اسفل است محل منافقان است و فرموده است الجماعتى كه كافر شدند و منع كردند مردم را از راه خدا
زياده كرديم ايشان را عذابى بر بالاى عذاب بسبب آنكه افساد ميكردند بعضى گفته اند افعيها و عقربها را زياده ميكنند
بر آتش كه نيشها دارند مانند نخلهاى بلند و از ابن عباس روايت كرده اند كه مراد نهرى چند است از مس گداخته
كه ايشان را بآن عذاب ميكنند و بعضى گفته اند زياده ميكنند از براى ايشان مارها مانند فيلها و شتران و
عقربها مانند استرهاى سياه و فرموده است پس بحق پروردگار تو كه محشور ميگردانيم ايشان را و شياطين را پس حاضر
ميگردانيم ايشان را در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا ميكنيم از هر طايفه هر يك كه بر خداوند رحمن طغيان

ایشان بیشتر گفته است پس داناتریم بآنها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود بر پروردگار
تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنهارا که پرهیزکاری کرده اند و میگذاریم ظالمان را بدو زانو درآمده در جهنم بعضی گفته اند
مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم
ایشان را دور جهنم بدو زانو درآمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان
برد و سلام است چنانکه بر ابراهیم شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت
کرده اند و فرموده است هرچند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آنرا زیاده میکردانیم و فرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای
ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق آن یعنی سراپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیواریست
از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانه که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش
از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل
یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرک و ریم و چنین که روهای ایشان را بریان میکند بد شرابی است
مهل از برای ایشان و بد متکائی است جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده است
از برای ایشان جامهها از آتش گفته اند از برای ایشان جامهها از مس گداخته سرخ شده مانند آتش بریده اند
و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان
و از برای ایشان گرزها هست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس برگردانند
ایشان را بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را و روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و آله
که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر از آنها یکی را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند آنرا از زمین بردارند
نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که آتش بزبانه خود ایشان را ببالا افکند چون ببالای طبقات
جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یک ساعت ایشان قرار نداشته باشند
و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیات در شأن بنی امیه است که آتش ایشان را

فرو گیرد

فرو گیرد چنانکه جامه آدمی را فرو میگیرد پس لب پایین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان
بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند و بقعر جهنم برگردانند و فرموده است
آنها که سبک است ترازوهای اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش
بر روی ایشان بسوزد و روهای ایشان قبیح گردیده گفته اند مانند کله بریان که باشند لبهای ایشان از بالا و پایین در هم
کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما بآنها تکذیب میکردید
گویند پروردگارا بر ما غالب شده شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش
پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگویید و فرموده است
و مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته هرگاه که ببیند ایشان را از مکان دوری بشنوند
از برای او صدای خشم آنرا و ناله او یعنی یا خروش او و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان تنگی دستها بر گردن بسته
یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند وا ثبوراه و اویلاه ملائکه بایشان گویند امروز شما یکی نخواهد بود فریاد
بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق علیه السلام منقول است که یک ساله راه خروش جهنم را خواهند
شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته
پر کنیم جهنم را از جنیان و مردمان هردو و فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشانست آتش جهنم حکم کرده نمیشود بایشان
که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و
استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که
آیا عمر نداده بودیم شما را آنقدر که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق علیه السلام فرموده
که این سرزنش از برای هجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما بیم دهنده پس بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست
و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را از برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم
گردانیده ایم امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون میآید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه اش مانند

سرهای شیاطین است پس بدرستی که کافران هیخورند ازان پس پر میکنند شکمهای خود را ازان پس از برای ایشان بر روی ان شرابی از حمیم
گرم جهنم است که بر روی ان می آشامند پس بازگشت ایشان بعد ازین طعام و شراب بسوی جحیم است که ماوای ایشانست
مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش و میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر
کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چگونه میروید حق تعالی فرموده ما انرا امتحانی کردانیده ایم از برای ستمکاران
و رؤس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بدبوایست در بادیه و بعضی گفته اند شیطان جنسی از مار است میوه
تشبیه بسر آن مار کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند
و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک
پس ایشانرا بسوی آن درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند ازان میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش
می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و در نهایت
در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورند چون نزدیک میرسد روهای ایشان بریان میشود چون بشکم ایشان
داخل میشود هرچه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند غساق آب
بسیار سرد است که از سردی ایشانرا میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در ان جاری
میشود و بعضی گفته اند آب و چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و بعضی گفته اند عذابیست که بغیر
از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذابهاست که شبیه باینهاست و فرموده است از برای ایشان سقفها از
آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است و گویند آنها که در آتش اند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را
که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند آیا نمی آمدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین واضحات
گویند بلی آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بیفایده و فرموده است
تخفیف نمیدهند عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو
گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است بعد از هزار سال

که ایشان

که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است شجره زقوم طعام اثیم گناهکارانست که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته
غلیان کنند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن آب در دیگ جوش شد گویند بزبانهٔ جهنم که بگیرید او را و برو بکشید بمیان جحیم پس
بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و گویند باو بچش بدرستی که تو گمان میکردی عزیز و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است
گوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل او است یا عملی او اینست آنچه نزد منست از نامهٔ اعمال تو و حاضر است القیا فی جهنم کل
کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول الله صلعم و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهماست که بیندازید
در جهنم هر بسیار کفران کنندهٔ معاندی را یعنی دشمنان خود و داخل جهنم کنید و دوستان خود و داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند
با دو ملکست که موکلند بکافر و فرموده است شناخته میشوند مجرمان و کافران برویهای سیاه ایشان پس زبانیه
پیشانیهای ایشانرا با پاهای غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه بایشان اینست آن جهنمی که باور نمیکردید
کافران گاه باتش ایشانرا عذاب کنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است هرگاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای عظیم
از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم
خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را ازین عذاب بترساند گویند بلی آمد انذار کننده و ما تکذیب کردیم
و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما میشنیدیم و میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است
نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام خارداری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است
که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی تو چیست باقی نمیگذارد چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشانرا و
هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرسانند و تغییر دهند پوستهای ایشانرا و موکلند بر او نوزده ملک که
خازنان جهنم اند گفته اند دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو
و زبانهٔ آتش از دهنهای ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست
ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند تواند گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک
از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد و بهر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند بر جمیع سقر نوزده ملک

موکلند و از برای درکات دیگر خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده‌اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد می‌گوید که خازنان
جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاع عالمید آیا نمی‌توانید هر ده نفر از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت
می‌کنم شما دو نفر را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده‌ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند
که شما از عهدهٔ ایشان برآیید و نگردانیده‌ایم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران
گویند بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد یا دودی که از جهنم بیرون می‌آید و سه شعبهٔ آن بکافران احاطه
می‌کند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را تنگ می‌کند و بعضی گفته‌اند زبانه‌ای از آتش بیرون می‌آید
و احاطه می‌کند بکافران مانند سراپرده و سه شعبه می‌شود و در آن هستند تا از حساب فارغ شوند و بعضی گفته‌اند سایه دود جهنم است
چون داخل آن می‌شوند فایده بایشان نمی‌بخشد و از حرارت زبانهٔ آتش مانع ایشان نمی‌شود و شراره‌ای چند بیرون می‌افکند آتش
مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه می‌نماید و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان است و طاغیان و کافران
را مآب و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته‌اند
چهل و سه حقب است و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی
هزار سال است و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که چون پرسیدند تعبیر این آیه را در شأن جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون
می‌آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هشت حقب است و هر حقبی هفتاد سال است و هر سالی
سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهای که شما می‌شمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده‌اند که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون نمی‌آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن باشد و هر حقبی زیاده از شصت
سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند
بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهد آمد و نمی‌چشند در آن بردی و نه شرابی ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی
نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است مانند کافر با و نفع نمی‌دهد و البته می‌اندازد او را در حطمه و چه
می‌دانی که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف می‌شود بر دلها و درها را آنرا بر روی ایشان

میبندند

می‌بندند پس محکم می‌کنند آنها را به میخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود
و عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده
بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید
که شفاعت کنند ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را شفاعت کنند پس شفاعت کنند
از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مؤمنان را که شفاعت کنند ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید منم ارحم
رحم کنندگان رحیم ترم بیرون آیید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران
که نزد آتش جمع می‌شوند پس آنحضرت فرمود که بعد از این عمودها می‌کشند و درها بر ایشان می‌بندند و بخدا سوگند
که اینها که باقی مانده‌اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت
صادق علیه السلام عرض کردم که یابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است آنحضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستی
که جبرئیل علیه السلام آمد بنزد رسول الله صلی الله علیه و آله و رو ترش کرده بود و پیشتر می‌آمد متبسم بود حضرت از سبب این حال
سؤال نمود جبرئیل علیه السلام فرمود امروز دمهائی را بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود چه دمهای آتش جهنم
چیست ای جبرئیل فرمود ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ
شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره‌ای از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم
فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعضی آب یا حب جهنم می‌نامند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از
گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم می‌گذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام بگدازد
و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل
علیه السلام اینها را بیان فرمودند آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام هر دو بگریه درآمدند پس حق تعالی ملکی را فرستاد
بسوی ایشان که پروردگار شما سلام می‌رساند شما را و می‌فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید که مستوجب عذاب
من شوید پس بعد از آن هرگاه جبرئیل بخدمت آنحضرت می‌آمد متبسم و خندان بود پس آنحضرت صادق علیه السلام فرمود که در آنروز

اهل آتش عظمت و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد
سال راه میکنند تا بقعر او ببالای جهنم میرسند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم
برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان
بیشتر تاثیر کند پس حضرت صادق علیه السلام با ابوبصیر فرمود آنچه گفتم ترا کافی است گفت بس است مرا و کافی است
و بسند معتبر از عمرو ابن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان
و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ
نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران
و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود و رحم نکنند و عذاب
ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب ایشان دهند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای
آتش بدنهای ایشان را درند و گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان
رحم نکنند و بر رو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشان را مقید میکنند
اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام
جعفر صادق ع منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمانست
داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یک در دیگر
باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود
پس جهنم جوششی میزند و ایشان را از الطبقه بالای جهنم میافکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد در جهنم
حال ایشان اینست و یک در است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و آن
در بزرگترین درهاست و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی
فلق فرمود دره‌ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار

مار سیاه است

مار سیاه هست و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود
که این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو آتش جهنم و هفتاد مرتبه آنرا بآب خاموش کرده اند و باز افروخته
شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند
آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین از بیم آن
بر زانوی استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادی است در جهنم و در آن سیصد و سی قصر است
و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقربست و در نیش هر
عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث
دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان
مانند دیگ بجوش می آید و مرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دست
و پای سرکشان را با پوست سر ایشان و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است
مالهای دنیا را و حفظ کرده حقوق الهی را از آن ادا نکرده و مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر
آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آن
اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظاهر
و هویداست برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها
جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردانند که بر هوا میروند و هر که را در آن افکنند او را در هم میشکند و میکوبد
مانند سرمه ریزه شده حق تعالی ایشان را بحالت اول بر میگردانند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد
میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون و
عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخورانند پس چون بنزدیک روی ایشان میآورد
پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده

کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند
گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابی است مهلی از برای ایشان و بد تکیه گاهی است
آتش از برای ایشان و هرکه را در آن درها بیندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هرچند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل
آن پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد
قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها
از آتش است و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده
ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست و آن چاهی است در جهنم که چون
در آنرا بگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهی است از مس در میان جهنم و اثام وادی
خانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از امام موسی علیه السلام منقولست
که در جهنم وادی است که آنرا سقر مینامند که از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت دهد که بقدر
سوراخ سوزنی نفس بکشد هرآینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزانند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بوی آن
و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنها برای اهلش مهیا فرموده از عذاب نحو و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی
پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابهائی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه
دره ایست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب
شدید آنجاه بخدا پناه میبرند و در آنجاه ماری است که جمیع اهل آنجاه از خباثت و تعفن و کثافت انیاب و آنچه خدا در نیشهای
آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که اینها جای پنج کس از امتهای گذشته است
و دو کس از این امت اما پنج کس آن قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من
میمیرانم و زنده میگردانم و فرعونست که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این
امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که براک

الفلق

اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و
بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه‌ها از آتش برای ایشان بریده برایشان بسته اند
در میان عذابی گرفتار اند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز درها را
نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب
ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می‌آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار
خود طلب کن که ما را بمیراند او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه
منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاندیست و هر شیطان
متمرد و متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هرکه عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم
عذابش از دیگران سبکتر باشد کسیست که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد
که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند او از جمیع اهل جهنم عذابش سختتر است و حال آنکه عذاب
او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه
مینمایند و از خدا طلب نمود نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آنچاه صندوقی است از آتش که اهل
آنچاه از گرمی و حرارت آن استعاذه مینمایند و آن تابوتیست که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان
جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود است که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله
پرستی را دین کرد و آنکس که یهود را بعد از پیغمبر خود گمراه کرد و آنکس که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس آخر
ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیهم اللعنه و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که اگر
در مسجدی صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هرآینه مسجد و هرکه در آنست بسوزد و فرمود
که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال در درد آن میماند و عقربها
بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز آنقدر از مدت میماند و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم را هفت در است

و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است
و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آنها
بمثابه نخلهای طولانی است هرگاه بنزدیک فرزند آدم میآید میگیرد پلک چشمهای و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را
از استخوانهایش میکند پس میگریزد از آنها و در نهری از نهرهای جهنم میافتند و چهل سال با جهنمیان در آن نهر فرو میرود و در سند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی
از جانب رب العزه ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت او را
گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید
این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ
نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است
که بترسان ایشانرا از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آنروز غافلند آنحضرت
فرموده که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشانرا نباشد
که در آنروز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که چهار کس اند که اهل جهنم را بآن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان
میکنند و در میان جحیم واویلاه و واثبوراه میگویند از عذاب آن چهار نفر متاذی میشوند و بایکدیگر میگویند چه حالت
که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم اول مردیست که او بخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعای
درون های خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت
که چه علت است این بدبخت را که عذاب او ما را آزار میکند گویند که او مرد و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای
قرض او بکنند و آنکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش میرسید و آنکه ریم و چرک از دهانش جاری است
تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت مردم را بالغیبت میخورد و سخن چینی

میکرد

میکرد و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل علیه السلام فرمود این صدای
سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته اند امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت
نمود پس فرمود جبرئیل عم بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا دید میخندید و شاد میشد
تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر
بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کرده بودم
از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم فرمود سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این
مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان
خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا باین انتقام خواهد کشید از ایشان اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر اینه
بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا ببهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت و
شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند چنانکه حق تعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی او را
که جهنم را بمن بنماید جبرئیل علیه السلام با او گفت ای مالک بنما بمحمد آتش را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای
جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم
ای جبرئیل بگو پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد آن برگردید و ابن بابویه نیز این مضمون را خبر را بسند
کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده
گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آنکس
که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانچه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو میبرد
و بقاری میگوید ای آنکس که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در خلوت پس او را فرو میبرد

و میگوید بالدار که ای آنکه خداوند مال بسیار که ده فراوان بتو داد و اندکی چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض
بدهد و بخل ورزیدی پس او را برباید و فرو برد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذابست
و بر خازنان جهنم رحمتست یعنی از آن لذت مییابند و ایشانرا نمیسوزاند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نامهٔ اهل مصر
در وصف جهنم فرموده است قعرش بعیدست و حرارتش شدیدست و شرابش صدیدست و عذابش تازه و جدیدست و مقامع و گرز
هایش از حدیدست عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهلش
شنیده نمیشود حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهترست قرارگاه ایشان و نیکوترست محل قیلوله و استراحت ایشان
حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل شوند دودی از جهنم باستقبال ایشان آید
بایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم
منتهی شوند و فوج فوج داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای
اهل بهشت در آن وقت تحفها از بهشت بیاورند و ایشانرا داخل منازل خود کنند در وسط روز و اینست معنی قول الهی
محل قیلولهٔ ایشان نیکوترست و فرموده در قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم
من قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از مس گداخته است چون آتش بر ایشان بجوشند فرو گیرد روی ایشانرا آتش
و فرموده است در باب زناکاران و من یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر علیه السلام فرمود اثام رودیست از ارزیز گداخته
و در پیش آن رود سنگستانیست از آتش و آنها جای کسانیست که غیر خدا را پرستیده باشند یا کسی را بناحق کشته باشند و زنا
کاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که در جهنم وادیست که آنرا سعیر
مینامند چون آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند پس جهنم بآن افروخته میشود و اینست معنی قول حق تعالی کلما خبت
زدناهم سعیرا و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپائین جهنم
رسند جهنم نفسی بکشد و ایشانرا ببالا اندازد پس گرزهای آهن بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان
چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود

که در جهنم

که در جهنم وادیست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی بکشد
چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم را سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال
کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید آنحضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقوبت
گروهی را عذاب میکند که میگفتند اینها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قائل میشدند تا آنکه بچشانند بایشان
عذاب آنچه چیزی را که آفریدهٔ خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در جهنم کوهیست که آنرا
صعود میگویند و در صعود وادیست که آنرا سقر میگویند و در سقر چاهیست که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آن
میگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد میآیند و آنجا منزل جباران و خلفای جورست والفا بسند حسن از امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایهٔ کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد
چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او از جای دیگر
باو میرسد و میگویند باو که اینها بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان مؤمن همسایهٔ خود میکردی و کلینی بسند معتبر از
حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار مؤمن بود از او گریخت و
ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مرگ
آن مشرک رسید وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکنی میبود ترا در آن ساکن میکردم
ولیکن بهشت حرامست بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جا بدر کن و او را بترسان اما آزاری باو مرسان و روزی
او را در دو طرف روز از برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید
که این دو حدیث منافات ندارد با آیاتی که گذشت که دلالت میکرد بر آنکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف
نمییابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دوم تخفیف وارد شده آتش ظاهرا
که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمییابد و حکمت این احادیث مخصص آن آیات بوده باشد و از محمد ابن حنیفه و ابن
عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید بمالک

استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را ای گروه منافقان بیائید بیائید از جهنم
خواهند بیرون آمد بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون
روند در را بر روی ایشان ببندد و از موضع دیگر دری بگشاید و گوید از این در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند
و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان ببندد و همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه ایشان
در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزؤن و اینست معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی
حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد با ایشان و امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است که لعا استهزاء خدا با ایشان در آخرت
آنست که حق تعالی هرگاه مستقر گرداند منافقان معاندان علی علیه السلام را در جهنم دار لعنت و مذلت و عذاب کند ایشان را
بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنان را که منافقان با ایشان استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند
آنچه آن منافقان گرفتار اند در آنها از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بتماشائی که بر منافقان
میکنند مانند لذت و سرور ایشان است و بتنعم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای
ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنف اند بعضی در میان دهنهای افعیهای جهنم اند بعضی میان
ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگان اند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه اند
و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریاهای حمیم غرق
شده اند و برو میکشند ایشان را در میان آنها و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند
و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و میبینند مؤمنانی را که در دنیا با ایشان سخریه و
استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و آل ایشان علیهم السلام متعلق گردیده بودند بعضی در فرشهای نرم و نیکو
تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفات و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان
و غلمان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان
قیام مینمایند و ملائکه خداوند عز و جل میرسند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و

تحفها

عجیب و تحفه ها و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان
ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خزی و خواری خود مانده اید بیائید بسوی ما
تا درهای بهشت را برای شما بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید با ما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این
نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند و درهای بهشت را گشوده ببینند گمان کنند که این درها بسوی
جهنم گشوده است و میتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه دوند و گریزند
و آنها از عقب ایشان دوند و بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانه‌ها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع این
عقوبتها کشند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده اند ببینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند
و سرنگون بمیان جحیم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه با ایشان کنند و اینست معنی
الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در آنروز آنها
که ایمان آورده اند از احوال کافران می‌خندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است و اذا
النفوس زوجت حضرت باقر علیه السلام فرموده اما اهل بهشت پس ایشانرا جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه
و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتش که پیوسته افروخته
و زبانه میکشد ملازم آن آتش نیست مگر شقی‌ترین مردم آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد از یاری حق و علی بن
ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی هست
که میسوزد بآن آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقی‌ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول الله را در ولایت علی و پشت کرد
از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرموده که آتشها بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و
دشمنان اهل بیت است و مؤید این است آنکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا
شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که تورا حدیثی نقل کنم از خودم

از خدای عز و جل و در میان ما ثالثی نبود بدرستی که چون مرا بزمین فرستاد خدا السلب الخطائی که کردم چون باسمان چهارم
رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه آفریده ام
خلقی را که از تو شقی ترند برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را بتو نماید پس رفتم بسوی مالک و گفتم
خداوند سلام تو را سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمائی کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و
سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بان گفت
که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه دویم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد
و همچنین بهر مرتبه که میبرد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم بر داشت از آن بیرون آمد که گمان کردم
که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن او را
که برود ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان
زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر انها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر
ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق
عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن
ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابو بکر و عمر علیهما اللعنه و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله انها کفر جحود است و ان آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند
پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول دو طایفه از زنادقه که ایشان را دهریه میگویند و سید بن
طاوس از کتاب زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بحق
آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه
هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه
قدرت اوست اگر قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو رود تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا

بیاورند

نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آشامیدنش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در دست اوست اگر یک گرز از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است
بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا پایین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی
که اینها را بر او گویند در جهنم و ایضا از آن کتاب مذکور است روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم
وعده گاه جمیع ایشانست از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از کافران و عاصیان است حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله گریست گریه شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل علیه السلام
چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کردن و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید بعضی از صحابه رفت بخانه
فاطمه و آنحضرت را بیاورد دید که آرد جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد
بر آنحضرت و حال رسول الله و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع
آنرا بلیف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست گفت وا حزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه
عجم سندس و حریر می پوشند و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله که بهترین خلق است چنین جامه می پوشد چون حضرت فاطمه علیها السلام
بخدمت پدر بزرگوار خود آمد فرمود یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن خداوندی که تو را براستی بخلق فرستاده است
پنج سالست که نیست من و علی را مگر پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آنرا
بر روی خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ای سلمان
دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس ببهشت میروند پس فاطمه فرمود ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد
حضرت فرمود جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه چون این دو آیه را شنید بر رو افتاد و فرمود که وای پس وای بر کسی که در جهنم
داخل شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی میبودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابو ذر گفت چه بودی اگر
مادر مرا نمیزائید و یاد جهنم نمیشنیدم و عمار گفت در لغا مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و پس حساب و عقابی نبود و نام جهنم را
نمیشنیدم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمیزائید و نام جهنم را نمیشنیدم
پس حضرت امیر المؤمنین دست بر سر گذاشت و میگریست و میفرمود وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان

آتش میکردند و بعلاوه بهای آتش کوشت ایشانرا میدرند بمارهای چند که کسی بعبادت ایشان نمیرود و مجروح چند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میآشامند و در میان طبقات جهنم میکردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش ملبوس شوند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میکردند احادیث و آیات اوصاف جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودم و اکثر آنرا در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام حق تعالی جمیع مؤمنانرا از خواب غفلت و از بیهوشی ضلالت هشیار کرداند بمحمد و آله الطاهرین **فصل هفدهم** در بیان اعرافست حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب دوزخرا که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردکار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردکار شما از عقوبتها که حق بود کویند بلی پس اذان بکوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو کروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانست که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بر مردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذن که در قیامت این ندا خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده‌اند که کفت علی را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذنست که در این آیه وارد شده است او ندا خواهد داد که لعنت خدا بر ستمکارانیست که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود کفته‌اند که آن اعرافست که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یکرا بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشترا که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده‌اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان کردیده میشود بسوی اصحاب آتش کویند ای پروردکار ما مکردان ما را با کروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چندرا که شناسند ایشانرا بسیمای ایشان و کویند نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا باینها نخواهد رسید پس اینها کویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده‌اند در معنی اعراف و رجالی

که دران هستند

که دران هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن رحمت است که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی کفته‌اند اعراف کنکرها و بالای آن حصار است و بعضی کفته‌اند صراط است و اول اشهر و اظهرست و اقوی خلافست در مردانی که در اعراف میباشند بعضی کفته‌اند کروهی‌اند که حسنات و سیئات ایشان برابرست حسنات ایشان مانعست از آنکه ایشان بجهنم روند و کناهان ایشان مانع شده است میان ایشان و بهشت پس ایشانرا در این موضع کذاشته‌اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بآنچه خواهد پس ایشانرا داخل بهشت میکند و بعضی کفته‌اند ملائکه‌اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که کواهند در آخرت بر مردم و بعضی کفته‌اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنانرا بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایت دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم اعرافند رسول الله و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود و مؤمنان خالص را اول مرتبه روانه بهشت میکردانند و از صراط میکذرانند و دشمنان خود کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه را بعد ازین مذکور خواهند شد ان شاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت صلوات الله علیهم داخل بهشت میشوند و بعضی هالکند در اعراف میمانند هر دو محتملست چنانچه ابن بابویه در رساله عقاید کفته است که اعتقاد اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و دران مردانی چند هستند که میشناسند و داخل جهنم نمیشود مکر کسی که ایشانرا نشناسد و ایشان او را

نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید
و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهی است در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصاریست در میان اینها
و مجمل سخن در این باب آنست که مکانیست نه از بهشت و نه از جهنم و احادیث در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود
در اعراف خواهند بود رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و امامان از ذریت آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند آنها که خدا فرموده است و علی
الاعراف رجال و حق تعالی بایشان میشناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند
چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران
بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه هستند که توسم
میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای اینها ایشان را میشناسند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده منم صاحب
عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در
احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن میگرداند در اعراف طائفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب
یا عقاب او مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت میکنند
و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه
صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود
مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر المهائی که در دنیا
بایشان رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت باینها
میرسند و اینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد از اینها و اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال
بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند در آنجا حجتهای خدا
بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن بهتر میداند که حال
ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید خواهد بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام

که اعراف تپه چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه
می ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان
میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام میکنند
گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است که ایشان
داخل بهشت نشده اند ولیکن طمع دارند و امید دارند داخل شوند فرموده است وهم یطمعون یعنی این گناهکاران
داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند این
گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف را
که پیغمبران و خلفای ایشانند با مردی که از جانب خدا بایشان میگویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک
نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت امیر المؤمنین
علیه السلام بودم عبد الله بن کوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سؤال کرد آنحضرت فرمود وای بر تو ای ابن کوا ما را در روز قیامت
باز میدارند در میان جنت و نار هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم
و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی آن مردانی که بر اعراف
موکلند که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و عیاشی و
ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه
اند علیهم السلام می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند ائمه بآن
شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان
و امید دارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر
کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه علیهم السلام جماعتی را که ایشان را بسیما
ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر

کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند بایشان که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل
حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان که ای همکاران خود را داخل شوید در بهشت بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است
و ندا کنند اصحاب النار اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستی که خدا حرام
کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را
چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند فصل الجدید در بیان جماعتی است که داخل
جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمیباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم
بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان
مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد اند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز سبک
نخواهد شد و آیات بسیار در این گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند و گذشت که یا داخل بهشت
میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان
حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا جمعی در زمان جاهلیت و فترت
باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی
نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست
که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحبان دین آنرا دانند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او
ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسیکه ترک اینها کند کافر نیست
و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف
بدین یا حرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه مصحف مجید را بنجاست زند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حق تعالی یا ملائکه
یا یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه
را به جهتی خراب کند یا عمداً در آن بول یا غایط بکند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول الله و ائمه

علیهم السلام

علیهم السلام استخفاف کند بقول یا بفعل یا بتربت شریف حسینی صلوات الله علیه استخفاف کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه والعیاذ بالله بآن
استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از شعایر که
ضروری دین است استهزا و استخفاف نماید یا بت یا غیر آن را معبود خود قرار دهد و آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را
که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد یا پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار
شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد ان شاء الله و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و
فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند اینها نیز کافر
و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا نسبت بائمه علیهم السلام میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات
که ائمه علیهم السلام را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنا بر بعضی از
احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که غسل مکن در جائی که در آن غساله ولد الزنا باشد و غساله ناصبی میباشد و آن بدتر است از و
لد الزنا و بدرستی که حق تعالی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند
از نور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفان دو قسم اند اول متعصبی چند اند
که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا با
عتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از
اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند دوم جماعتی چندند
که ضعیف العقلند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و
تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالبند و اهل حق از خوف پنهانند و حق بر ایشان
ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره بآنها شد اما جماعت دوم مشهور میان علما آنست که ایشان داخل
مرجون لامر الله اند و نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم

میشود چنانکه حق تعالی فرموده است مگر مستضعفین از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمییابند راهی را
پس ایشان امید است که شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیهٔ کریمه وارد شده است
که مراد جماعتی چندند که حیلهٔ بسوی کفر نمییابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمییابند و ایشان اطفالند و ابلهان از مردان و زنان
که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته‌اند مستضعف کسی است که ولایت اهلبیت و محبت ایشان دارد
و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف
نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تأخیر کرده‌اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب
میکند ایشان را یا توبهٔ ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چندند که از
شرک و بت پرستی در آمدند و ایمان را بدل خود ایشان نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در
محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول حق تعالی هر که حسنه بیاورد از برای او است
ده برابر آن آیا این در باب کسی است که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنانست گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب
محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در
کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و در خاطر داشتم که سؤال کنم او را یا
داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم
نزدیک درگاهی که پرده بر آن آویخته بود بادی آمد و گوشهٔ پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پارهٔ ماه و نزدیک
بچهار ساله میل باشد داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم پس من لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت
آمدهٔ بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله
از برای این آمده‌ام فرمود اگر چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه
میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود آنها گروهی‌اند که بسبب محبتی که بعلی علیه السلام دارند قسم بحق او یاد میکنند
و نمیدانند حقیقت حق او و فضل او را اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی گفته‌اند

که ایشان در دنیا

که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجسند و در آخرت مخلد در جهنم‌اند سید مرتضی رضی الله و جمعی باین قایلند و اکثر
علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم‌اند و بعضی گفته‌اند بعد از دخول
در جهنم از جهنم بدر می‌آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده‌اند که بعد از عذاب طولانی داخل بهشت
میشوند و این قول نادر و ضعیف است و علامهٔ حلی در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نشده است اکثر اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند خلاف کرده‌اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته‌اند که ایشان
مخلد در جهنم‌اند و بعضی گفته‌اند آخر خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و او
قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایات دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه ایشان
مخلد در نار اند و ادعای ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند
یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت و قایلش معلوم نیست و آن در میان متأخرین متکلمین بهم رسیده است
که خبر از اخبار و آثار و اقوال قدما اخبار ندارند ابن بابویه در رسالهٔ عقاید گفته است که هر که دعوای امامت کند و امام نباشد ظالم
و ملعونست و امامت در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعونست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که انکار پیغمبری من کند
انکار پروردگاری خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المؤمنین ع و امامان بعد از او کند بمنزلهٔ
کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین ع و انکار کند یکی از امامان
بعد از او را بمنزلهٔ کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را صلی الله علیه و آله و حضرت صادق علیه السلام
فرموده که منکر آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت رسول الله فرموده که امامان بعد از من دوازده نفراند اول ایشان امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و آخر ایشان قایم است علیهم السلام اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت
منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر که شک کند در کفر دشمنان
ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی علیه السلام جنگ کرده‌اند مثل فرمودهٔ پیغمبر است که هر که با علی قتال
کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن

[illegible]

آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت
آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام
الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدایند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه مگر به بیزاری از
دشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را
و انکار کند چیزی را که خدا برای او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است
و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده اند امامیه نیز بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید
در وقتی که متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخوانند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست
بیایند قبول کند و الا ایشانرا بکشد از برای آنکه مرتد اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است و سید
مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیر المؤمنین کافر است و دلیل بر این
اجماع فرقه محققه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت
او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در دین یک نحو است پس استدلال کرده اند
باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر
ایشانرا اجماعی میدانند و آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار
دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از
ظهور آنحضرت قایم علیه السلام غالب خواهد گردید و شیعه را معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در
این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری کرده اند که جان و مال ایشان محفوظ باشد و حکم بطهارت ایشان
بکنند و ذبیحه ایشانرا حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و میراث بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را
بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون آنحضرت صاحب علیه السلام ظاهر شود حکم بت
پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانچه شیخ مفید و شیخ ثانی باین تصریح کرده اند

و باین وجه

و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضا ممکن است بگوئیم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان
در دنیا جاری میشود و در زمان آنحضرت قایم علیه السلام چون حق ظاهر صریح شود که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر
کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتری است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
علیه و آله که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از آنحضرت صادق علیه السلام پرسیدند
از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که سه کسند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان در قیامت و عمل ایشانرا قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود
کسی که دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که
گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار [illegible] که در جهنم عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد
شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بسیار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند
داخل این آیه است عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصْلی ناراً حامِیَةً یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم آتش خواهد بود
گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت
داشته باشد هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و لیکن ناصبی آنست که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما
شیعه مائید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس در کتاب سرایر از کتاب مسائل محمد ابن علی ابن
عیسی روایت کرده است که نوشتند بحضرت امام علی نقی علیه السلام که سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده
از اینکه ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد به امامت آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت که هر که این
اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که در شب معراج چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم
و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت
و امامت ایشان بکند ایشانرا در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام

فرمود در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی بلی هر که کسب کند
گناهی را و احاطه کند باو گناهان او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود آنحضرت فرمود که گناهی که احاطه باو کند آنست که او را
بیرون کند از جملهٔ دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخداست
و کفر باو و کفر بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی ابن ابیطالب و خلفای او هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه
کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از آنحضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیهٔ کریمه که هر که انکار کند امامت
امیرالمؤمنین علیه السلام را پس او از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند بود ابد الآباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجاست علی بن
ابیطالب بر خیزم من پس بمن گویند تو یا علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل
شو آمرزید خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشد ترا و ایشان را از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوید ایمنان نترسید بر شما
امروز و اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل از امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در هر وقت هر نمازی که این خلق
میکنند خدا ایشان را لعنتی میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه حق ما را کردند و میکنند و تکذیب ما میکنند در امالی و در معانی
الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود بجبران که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را
بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه
باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر رود از او بیزاری بجو هر چند از نسل علی
و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است
و بغیر او نشانه نیست هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک کند در او مشرکست و ایضا
از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیرالمؤمنین علیه السلام کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و

داخل جهنم

داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بشخص
او و نعت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب مقتضب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ائمه
بعد از ما دوازده نجیبند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاده کند از دین خدا بدر میرود و بهره از
ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده است که آزاد کردهٔ حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از آنحضرت در خلوت
پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را
دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است که ابو حمزهٔ ثمالی از آنحضرت از حال ابو بکر و عمر سؤال کرد فرمود که کافرند
و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب حدیث بسیار است و در کتب حدیث متفرقست و اکثر در کتاب
بحار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعهٔ امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان
علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول الله و ائمهٔ هدی علیهم السلام البته باکثر ایشان ملحق خواهد
شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکنست داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه بفضل
خدا هیچ داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث در این باب
اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند
و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی این قول بسیار است
چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال
و شرک و کسی که اجتناب کند از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و میآمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در
مدخل و منزل نیکوی گرامی راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا
پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت
من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد
و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده

کسی که از گناهان
کبیره کرده باشد از مؤمنان
او را از گناهان صغیره سؤال
نمیکنند حق تعالی میفرماید
اگر اجتناب

باشد و کسی که مرتکب کبائر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدی آید او را این فعل
و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنهٔ او
و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن میکرده پس او مؤمن نیست و از برای او
شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند
و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت
فرمود زیرا که مرتکب نمیشود کبیره از گناهان را و داند بعلم الیقین که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است
و هرگاه پشیمان شود طلب خواهد و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای
آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن
ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بجزاست بر حسنات و سیئات یعنی
در دین داخل است و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است از گناهان چون میداند که عاقبت
آنها در قیامت و در تفسیر عسکری صلوات الله علیه مذکور است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی
از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنچه باهلش میرسد از تطهیر از گناهان بمحنتهای دنیا و به بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد
از آن بشفاعت موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه
منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی
از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتی
که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود
و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش را
بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود

مگر آنکه گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از
چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود از خدا نترسید ای
گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هرچند بسبب قبائح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات
در زیادتی درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکن کرده باشد
نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرا
یعنی که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند یا محمد و علی صلوات الله علیهما که تو چرک
و نجس و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقهٔ حوریان و مصاحبت ملائکهٔ مقربان نداری مگر آنکه تو را پاک کنند از این کثافت
پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و به بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی
از شداید بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمهٔ او علیهم السلام بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند
که برمی چینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمی چیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی گناهان ایشان
کمتر است پس پاک میکنند ایشان را بشداید و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد و بآفتها که در دنیا
به بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر
ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفارهٔ ایشان باشد و اگر گناهی بماند بمذلتی که بعد از مرگ
بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند بشداید عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقهٔ اعلای جهنم عذاب
میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است و گناهان ایشان عظیمتر است و اینجماعت را شیعهٔ ما نمینامند محب
ما مینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست شیعهٔ ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و متابعت
آثار ما نماید و اقتدا کند باعمال ما و ابن بابویه و غیر او از امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که بخدا سوگند که دو تا
شما را نخواهند دید در جهنم بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرآن است فرمود در سورهٔ رحمن که
میفرماید لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَلا جانٌّ یعنی سؤال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی را و

کفت منکم در مصحف ما نیست آن حضرت فرمود بخدا سوکند که بود و عثمان انداختند و اکر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی
بسند موثق از ابو بصیر روایت کرده است که کفت بخدمت آن حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند کفت ما نزد سنیان
بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان آن حضرت تکیه فرموده بود چون این را کفتم درست نشست و فرمود چه کفتی من اعاده
کردم فرمود بخدا سوکند دو نفر از شما داخل جهنم نمیشوند نه والله یکی نیز داخل نمیشود والله که شما اید اهل این آیه که مضمونش اینست چه میشود ما را
چرا ما را نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما
را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیکران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان
تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان خود در منازل خود قرار کیرید حق تعالی
وحی کند بسوی مالک که بکشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بکشایند
درهای جهنم را و شما مشرف شوید چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند کویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که حق تعالی تخفیف دهد عذاب را
از ما ما نسیم میابیم مالک کوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بکشاییم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را
بشناسند یکی از اهل جهنم بیکی از اهل بهشت ندا کند که آیا تو کرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیکری بدیکری کوید که آیا تو
عریان نبودی و من ترا جامه دادم باز دیکری بدیکری خطاب کند آیا تو نمیترسیدی و من ترا پناه دادم و دیکری بدیکری که آیا سر ترا
من پنهان نمیکردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید پس همه کویند
با آنها که پس ما را از خدا بطلبید که بشما ببخشد پس آنها دعا کنند و خدا اینها را به ایشان ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را
در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان کویند پس ایشان کویند با آنها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و
خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جای بکرداند پس ایشان دعا کنند حق تعالی
بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ماوای در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید
در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که کفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از جهنمیان فرمود

که پدرم میکفت

که پدرم میکفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آنرا عین الحیوان میکویند پس از آب
آن چشمه بر ایشان میریزند پس بروئی که کیاه میروید کوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیکر روایت کرده است از عمر
ابن ابان که کفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل
بهشت میکنند حضرت فرمود اکر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب میفرمود میکفت که مردمی چند را بیرون می آورند از
جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری نزد دروازه بهشت که آنرا حیوان میکویند و از آن آب
بر ایشان میریزند پس کوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که جماعتی را میسوزانند در آتش تا وقتی مانند زغال میشوند شفاعت ایشان را در مییابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق
اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید کوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت
و اثر سوختکی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میکویند پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا از ما
بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت
در نخواهد یافت و بسند معتبر دیکر از حمران روایت کرده است که کفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سنیان میکویند تعجب
از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد آن حضرت
فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را ومن دونهما جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد
اینها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوکند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلتی میباشد و من نمیتوانم از ترس
مخالفان سخن بکویم وقتی که قایم علیه السلام ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بکفار خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت
و در مجمع البیان نیز مضمون اول این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است
که امام علیه السلام درباره جهنمیان کفت که داخل جهنم میشوند بکناهان خود و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میکویند و در جهنم عمری ندا خواهد
کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف کوید که اینجاست که در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند

و داخل بهشت میشوند محتمل است که فساق شیعه در اینها داخل بوده باشند و محتمل است که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه روایت
کرده است که آنچه حضرت امام رضا علیه السلام از برای مأمون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را
و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن
در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال
در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز این مضمون روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است
و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت
کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقادهای شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند
و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی
یعفور روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار تعجب میکنم از
گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما
دارند و آن امانت و وفا و راستگوئی ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناکی پس فرمود که دینی نیست
برای کسی که عبادت کند خدا را بولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد و ملامت و عتابی نیست برای کسی که عبادت خدا کند بولایت
امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم که آنها را دینی نیست و برایشان عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی الله ولی
الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را
از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطل اند بیرون
میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را
که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان
آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت

کرده

کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت
در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن
رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشند و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم میکند از آنکه
عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا البته شرم میکند از آنکه
عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند
معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس
مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر کس مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم
از ایشان و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم باینکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که آنحضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع
نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا صلوات الله که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود دست از مودت ما اهل بیت برمدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت
شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نفع نمی بخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است
از امام علی نقی علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا علی خدا آمرزیده تو را و شیعیان تو را و دوستان شیعیان تو را و دوستان
دوستان شیعیان تو را و ایضا از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که خدای عز و جل میفرماید
که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبری من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در محاسن بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان ایشان کسی هست
که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او
سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که بر او شرط کرده است و اعمال ایمانها را همه بجا آورده است

چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان
خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد و دویم مؤمنی است که پای او بلغزد
و مرتکب گناهان بزرگ شود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روییده که گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و بهر طرف که باد او را
بگرداند گردد و آن کسی است که اهوال دنیا و آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است
بدرستی که حق تعالی میفرماید برمن لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر استری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه
از سبب آن سؤال کردند فرمود جبرئیل علیه السلام نازل شد و مرا بشارت داد که علی علیه السلام در بهشت خواهد بود سجده کردم
برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم فرمود فاطمه علیها السلام در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی کردم چون سر برداشتم حسن و حسین
علیهما السلام بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم فرمود هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز
پس سجده کردم چون سر برداشتم فرمود هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة
المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و گفت فدای
تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است آنکه دوست
ما بر اینحال باشد ولیکن ترا خبر میدهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن کسی است که ناصب عداوت ما کند و پست ترین
مؤمنان و صحیح آنکه در میان ایشان نیست نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه
و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان قبول نگردد و آن برادر که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه
کند یا مبتلا کند خدا او را ببلاها در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد
بدرستی که شیعیان ما بر راه راستند و در خبر آمده پدرم بسیار میگفت که دوست دارد دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد
و دشمن دارد دشمن آل محمد را هر چند روزها روزه باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از امام محمد باقر علیه السلام روایت

گفته

گفته است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته باشند و رویهای ایشان درخشان
باشد مانند شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم
ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقهها که بالهای آنها
از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد نرمتر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی
دارند و بروایت دیگر جامههای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشد و آن
ناقهها از نور باشند و جهازهای آنها طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السلام و گفتم فدای تو
شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم
هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی در وقت
جان کندن گفت این وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد علیه السلام که من از او شنیدم که میفرمود
مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر فرمود از آنحضرت شنیدم که فرمود داخل
جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار دیگر معارض این حدیث است که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله
بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود آیا اکتفا میکند
کسی که دعوای تشیع میکند بهمین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او
بکند ای جابر نمیشناختند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر
و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستگویی در حدیث و تلاوت قرآن و زبان
نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی
از شیعه را باین صفت نمی بینم حضرت فرمود ای جابر براههای باطل مرو مگر بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی
را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را و حال آنکه رسول خدا بهتر است

از علی و عمر رسول الله صلی الله علیه وآله را الیبی بیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید
از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوب‌ترین بندگان بسوی خدا
و گرامی‌ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از خدا و عمل کننده‌تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب
نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست
او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او
در طاعت و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی
را بینی ایشانند شیعه جعفر اند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید
گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی‌بینم بر شما سیمای شیعه
را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد روهان از بیداری شب کور و شان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از
ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خشوع
بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس
در سرائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیعه ما کسی است که بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند
ما را در اعمال و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کنند آثار ما را و عمل کنند
باعمال ما اینهایند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که حکمت باو داده شد پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود
حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایر که وعید آتش جهنم برانها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد ابی حکیم روایت
کرده است که گفت از حضرت کاظم پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر

از کبیره نیز

از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی
میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود
و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی
و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و آنرا حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند
او را شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناه که کرده است حرام است و بر آن حالت بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام
بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب امر اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول الله
صلی الله علیه وآله فرمود که سه خصلت است که در هر کس که باشد او منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعوای اسلام کند چون او را امین کنند
خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و آنچه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است
و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مردد
میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجای غالب منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله
گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی میشود بنا امیدی شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است
پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای هر دو را بدست تو داده‌اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض
خود را بآیات خوف و بآنکه پروردگار تو فرموده است که مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت تو را پروردگار
کریم تو که تو را خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و بهترین صورتها تو را مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر
کنی در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول الله و ائمه هدی که شفعای روز جزا یند
میکنی تفکر کنی که اگر باعث ایمنی میگردید چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده‌اند و پیوسته آه جهانسوز از سینه
حقیقت دفینه بر میکشیده‌اند و نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک جاری میکرده‌اند و ایضا شفاعت فرع ایمانست
و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایاب‌تر است و ایضا چه میدانی که با این ایمان ناقص تو وسوسه شیطان بر طرف
نخواهد شد و طاعات و عبادات آنکه حصارها یند که برای حفظ ایمان از وسوسه شیطان مقرر کرده‌اند و جواهر عقاید ایمانیه

در صندوق سینه و حقه دل گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر حفظها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه
و ترک مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطان لعین است در کمین تو نشسته است که
اگر رخنه بیابد بخود بدرون سینه رسد و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمان ایمانه برباید یا باتش شک و دود شبهه همه را
باطل گرداند و تو یک یک از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها همه میشکنی که شفاعت شفیعان مرا کافی
است و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه جا داده و ملائکه رحمت را
که خازنان اینند از خود رانده و وسواس شب و روز دزد ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات
شیطانند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز یاور ایشان میگردند و چون خبردار بشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت
بیدار و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ شداد بر سرت
ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلی اعمل صالحا گوئی فائده نکند و شفیعان تو همه خصمان تو باشند و آرزوهای باطل
تو همه بر طرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس
چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق علیه السلام فرموده است
که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی که ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمودند که
از برای این میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا آیات و اخباری که دلالت میکنند
بر آنکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه باینها مغرور میشوی و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانکه
بعد از این ان شاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی وارد شده است و آن معانی در تو حاصل است
یا نیست و ایضا مگر حسرت و ندامت و شرمساری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه
غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن
بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد و اگر خوف آنست که تو را باعث بر عمل شود

و رجا از منا

و رجا از مناهی میگرداند آن بهترین احوال است و اگر خوف آنست که بسوی لطف حق تعالی و کرم او کرده و او را دلیر در معاصی و در عمل سست کرده و از جمله
گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی تو را عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک بآن تغلیب رجا
بر خوف بهتر است **فصل دوازدهم** در بیان معنای ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها بدانکه خلافست در معنی ایمان و اجزای
آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن
در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوبست و یا از افعال جوارح است و یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد
مذهب اشاعره است و جمعی کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر در فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند بعضی
گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلبست بر آنچه معلوم شد از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق
کننده و لهذا ثواب بر آن مرتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این
سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بهم رسد بی اختیار تصدیق نخواهد
بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیت رسول الله صلی الله
علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است که
چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادو ثابت هویداست پس فرموده و جحدوا بها و استیقنتها
انفسهم یعنی چون انکار کردند و گفتند آنها را و حال آنکه یقین کرده بودند آن نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی
ایشان آنچه ایشان میدانستند کافر شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه
مشروط است بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه
دانستی یا آنکه گوئیم مراد از تصدیق آنست که باور دارد و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر
دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا بتلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است ایشان که میگویند هر که شهادتین
را بگوید او مؤمن است هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب
که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید و لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما

یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنه و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابو علی جبائی و ابو هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدلست و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید رحمه الله باین قایل شده است یا عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهبست و سه مذهب که علمای امامیه بانها قایل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قایل شویم بانکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوه و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دویم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم تحقق عقاید ضروریه یا عدم انکار آنها یا اقرار بانها یا عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث بر معنی اول میکنند چنانکه از امام رضا علیه السلام منقولست که اصحاب کبایر مؤمن نیستند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند یا عود میکند و ثمرهٔ که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذابست در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر و مغفورست بنص قرآن دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث

سلب ایمان

سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا ترک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمرهٔ این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقان است یا تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین با میر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین شده است و در تفسیر قول حق تعالی وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ یعنی نمی آورند ایمان اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرک کنند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت و ثمرهٔ این ایمان آنهاست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب بنزد ذو الجلال و شفاعت کبری و الهامات حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم تحقق عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمرهٔ که بر این مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله گو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد گو مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه بر این معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد و چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروطست بانکه فعلی که موجب ارتداد او باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنی عشریست زیرا که ایشان مخلد در جهنمند چنانکه سابقا مذکور شد پنجم آنست که تکلم بشهادتین میکنند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا نکنند و فعلی که مستلزم

استحقاق بدین اسلام باشد ازو صادر نشود که در دل اعتقاد بانها نداشته باشد هرچند اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلام نداشته باشد و اظهار
انهم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنا بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و اورا نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان
باشد و سایر احکام ظاهرهٔ مسلمانان براو جاری باشد بنا بر مشهور اما در اخرت هیچ بهرهٔ ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست
و مثل سایر کفارست بلکه از بعضی از انها بدترست و منافقان نیز در این داخلند و باین وجه جمع میان جمیع ایات و اخبار میتوان
شد و در هر مقام مناسب ان مقام بر یکی از ان معانی محمول خواهد شد وجه دویم آنست که ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه
باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از ایات و اخبار میتوان شد اما بدون انضمام با وجه اول چندان
فایده نمی بخشد وجه سیم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و انچه در اخبار واقع شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط
اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیارست و ایات و اخبار مختلفه محمول
بران مراتب است و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه میان ایات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگرچه نزد
یکست بوجه اول اما مجمل بر وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم آنست که گوییم ایمان اصل اعتقاد دانست و اعتقاد و ایمان
در تزاید میباشد باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین
لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد و مثل انکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و
باین خانه می اید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقاد
بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هرچند خبر بیشتر میرسد و قراین براو بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر میشود و بند میبرد و رفع
او بیشتر بر می اید تا انکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند در این وقت بیتابانه بر می جهد و میگریزد بلکه از بامهای
بلند خود را بزیر می افکند همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هرچند ایمانش کامل میشود شوقش بامور یکه موجب
ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و اثار ایمانند چنانکه
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان باراستن جامه و آرزوها درست
نمیشود ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق ان کنند و گواهی بر حصول ان در دل بدهند

ایمان

و بدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلبست حیات روحانی و ایمان نیز بقلبست و چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری آدمی بگوش و چشم سرست
بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش دلست و کسیکه حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدترست چنانچه حق تعالی در شان
کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی بینند و تعقل
نمیکنند چیزیرا و فرموده است که دیدهای سر ایشان کور نیست ولیکن دیدهای دلها که در سینهای ایشانست کورست و این سبب آنست که
حیات عبارتست از امری که منشأ علم و قدرت باشد و اثار بران مترتب میشود و حیات ظاهری منشأ علوم محسوسه میشود که در دو روزهٔ
دنیای فانی بکار آدمی اید و حیات ابعلم و معرفت حاصل میشود ابد الاباد باقیست و اثارش معنویست و موجب معرفت و قرب الهی است
و چشم و گوش دلرا مرکت و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدائی می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان
فی ذلک لایات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همرازست و در میان مقربان حق تعالی ممتازست و این بدن بمنزلهٔ خانه ایست
که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شد نورش از جمیع روزنها طلوع میکرد و هرچند آن چراغ
افروخته تر و پر نور تر میشود انوار و اثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب بر دو معنی اطلاق میکنند یکی
بشکل صنوبری که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیات بدن ادمی بروح حیوانی بخار لطیفی است
که حاملش خونست و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه
چون کمالات و استعدادات و ترقیات ان موقوف بر بدن و الات انست و باین جهت با انکه از عالم قدس است تعلق باین
بدن کثیف بهم میرساند و الا بچیزی که باعث حیات بدنست و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون
منبع آن قلبست بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر ایات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار
صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش
سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هرچند ماده اش در قلب
صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت ان در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از ان جدا گرفته باشند هرچند اب
در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول:

بیشمار از دل روحانی بر فوران و بدن روان میشود و قسّام حقیقی و بخشندهٔ روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک
بر اینها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریای فیض نامتناهی پیوسته جاریست امّا بنده را ضرورست که بتوفیق الهی موانع
جریان را از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسدهٔ جسمانی را که از اخلاط بدن بهم میرسد و گل و لای شبهات
شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آن نهرها زایل گرداند تا آن دو عین الحیوة جسمانی و روحانی بر وفق مدّعا بتأیید حق تعالی
جاری گردند چنانکه از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله منقولست که آدمی پارهٔ گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن
صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسدست و آن دل آدمیست و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل
پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که دلها بر
سه قسم اند یکدل سرنگونست که هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافرست و یکدل آنست که خیر و شر هر دو در آن در می آید هر یک
که قوی ترست بر دل غالب میگردد و یکدل هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن
طالع است و هرگز نورش برطرف نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که منزلهٔ قلب
از بدن آدمی منزلهٔ امامست نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او ترجمه کنند و
مردم را خبر میدهند از احوال او و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزلهٔ جان عالم است و باین نحو
میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و امام زین العابدین علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که
امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم
دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش
کور شود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش خیرات و طاعات بر میدمد و شیطان در گوش
دیگرش بدیها و شبهات و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود
و آنرا سرنگون میکند که خیری در آن قرار نمیگیرد و ایضاً از آن حضرت منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که

مرا در هیچ

مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دلست و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که آب دیده خشک
نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر از بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیارست و این رساله گنجایش
زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دلست و مراتب مختلف میدارد و بهر مرتبه
قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار ایمان و شواهد حصول اند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار
میتوان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرورست اوّل آنکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و
اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارت از یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در
معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلومست که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد
و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار که دلالت بر زیادتی و
نقصان کند حمل آن کنند و بنا بر تحقیقی که سابق مذکور شد میتوانند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حق تعالی
در قصّهٔ ابراهیم علیه السلام فرموده است که سؤال از حق تعالی کرد که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان
نداری گفت بلکه دارم و لیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضاً در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات
ما زیاده میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاده شد ایشانرا ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلایل در آیات و اخبار
بسیارست و ایضاً معلومست که ایمان و یقین انبیا مثل یقین رسول الله و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم نیست و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلومست که این معنی مخصوص آنحضرت و امثال اوست و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که روزی رسول الله صلی الله علیه وآله در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک
میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته
حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری حارثه گفت صبح کردم یا رسول الله با یقین آنحضرت فرمود که برای هر
چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که
پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده

وآنچه در نهایت مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می‌بینم عرش خداوند را که برای حساب نصب کرده‌اند و خلایق
همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم و گویا من می‌بینم اهل بهشت را که متنعّم می‌باشند در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده‌اند
و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذّبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش
منست پس آنحضرت با صحابهٔ خود خطاب فرمود که این بنده‌ایست که خدا دل او را بنور ایمان منوّر گردانیده است پس به حارثه
خطاب فرمود که بر اینچه که داری ثابت باش گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند آنحضرت دعا نمود بعد از چند
روز آنحضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجنگ موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت برین مطلب میکنند
بسیار است دویم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر علیه الرحمه در رسالهٔ قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان
نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام
و تصدیق امامت ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات
دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه آنرا داخل
تصدیق بنبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوتست همچنانکه استخفاف بکعبه و قران مجید و امثال اینها را از این
جهت کفر میدانند و حق اینست که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجبست و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی
باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است
که معارفی که بآنها ایمان حاصل میشود پنج اصل است اول معرفت حق جل و علا است و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است
بآنکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدیست و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج
بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیهٔ ثبوتیهٔ او و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات
مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیهٔ آلهی اختلاف کرده‌اند خواجه نصیر طوسی در تجرید گفته است هشت صفتست قدرت و علم
و حیات و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته‌اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه
کرده‌اند و بجای سرمدیت بقا گفته‌اند و علامه رحمه الله در بسیاری از کتب کلامیهٔ اش گفته است قدرتست و علم و حیات و اراده

وکراهت

و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دویم تصدیق بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که ظلم نمیکند
و امری که عقلاً قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعده و باموری که بر خود واجب گردانیده است و حکمت آنست که فعل عبث
از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحتست سیم تصدیق بنبوت آنحضرت محمد است صلی الله علیه و آله و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است
تفصیلاً در آنچه معلوم باشد تفصیلاً و اجمالاً در آنچه اجمالاً معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است
کافی باشد در تحقق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم بآنها تفصیلاً واجبست علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه
خبر داده است بآن از احوال مبدأ و معاد و مثل تکلیف بعبادت و سؤال قبر و عذاب قبر و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان
و برپا کردن نامه‌های اعمال و سایر اموری که بتواتر معلوم شده است که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفصیل
آنها معتبرست در تحقق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالاً کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر بآن
خبر داده است حق است بجمیع آنها و در هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلاً تصدیق نماید بآن تفصیلاً مؤمنست هر چند
هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد مؤید اینست آنکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه
بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همهٔ آنها مطلع شوند
حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست همچنانکه مشاهده است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول
حال معتبر باشد لازم می‌آید که اکثر مردم اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها
از مکملات ایمانست و گاه هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از
شبهه‌های گمراه کنندگان و داخل کردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این بسبب دیگر است از برای وجوب آن نه از این
جهت که ایمان موقوف است بر آن و آیا معتبرست در تحقق ایمان تصدیق بعصمت آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی
از علما ظاهر میشود که معتبرست و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید که اگرچه ظاهرش آنست که در حکم
بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلاً و بما جاء به النبی اجمالاً کافی باشد و اما مشروطست که منکر ضروری از

ضروریات دین اسلام نشود زیرا کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که اینها مطلع نگردیده باشد مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج
و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القای برا و اگر قبول نکند مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این ان شاء الله
مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و این اصل مخصوص فرقه امامیه است
و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرط است که تصدیق کنند بآنکه
ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غرض از حکم بامامت
ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان از جانب خدا
منصوبند باختیار مردم و بآنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بآنچه صلاح است در آن از امور معاش ایشان
و آنکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن
و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب
حق تعالی بر ایشان فایض میشد بالهام و دیگر موجب یقین ایشان میگردید چنانچه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث
بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چه را بآن محتاج میشدند ملک با ایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه
هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین باهلش فرو روند و آنکه دین بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان
نمیباشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است علیه السلام و او زنده است و چون از جانب خدا امر شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق
ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافی است ان دو وجه که
در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت
بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد
امامت و وجوب اطاعت چنانچه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد
بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک
ائمه علیهم السلام حکم بایمان بلکه عدالت ایشان میکرده اند و ابا کافی است هر شخصی را که امامان گذشته را تا امام زمان

نخو بدانند هر چند امامت باقی ائمه را ندانند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایت است که دلالت بر این میکند
و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعی است که بعد از امامت جمیع بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم علامه که شیخ زین
الدین فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافی است بهر وجه
زیرا که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلام است که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام
انرا فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله میگویند
و اگر چنین نباشد امامت هر کس را بر حق دیگری چگونه اثبات میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست
و آدمی را از اسلام بیرون میبرد دین ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و آدمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسی
که انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود لهذا وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که
متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام و آنکه بعد از ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت قایم علیه السلام زنده است
و ظاهر خواهد شد و اینکه هیچ عصری خالی از یکی ایشان نمیباشد و آنکه عالمند بجمیع علوم که است بانها محتاجند و امثال اینها معلوم است
که ضروری دین شیعه است پس باید انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بحد
ظهور نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار اینها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان
و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از موت باسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از
احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند اولا ممکنست که در آن وقت ضروری
دین نشده باشد و ایضا اگر اینها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع عصابه بر جلالت ایشان شده است
مثل زراره و ابو بصیر علما اینها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سندهای آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است
لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر اینها را میگوید که در حق غیر امثال
این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با نیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک
نیکو میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در آنجا تفصیلست بآنکه اگر امامت دوازده امام را

یا بعضی از ائمه بعد از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است و واجبست که اعتقاد کند و الا اعتقاد با ئمه بعد براو لازم
نخواهد بود و در قبر سئوال کردن از فاطمه بنت اسد از امامت امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر اینست پس فی الجمله است اصل تجسم
اعتقاد بمعاد جسمانیست و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه الهی را آنکه انکار
بمعاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابق مذکور گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است
که دلایل سمعیه بران دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن
در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجبست تصدیق بانها اجمالا برای آنکه امت اتفاق دارند برانها و اخبار متواتره برانها
وارد شده است پس منکر انها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت
خواهد بود و میزان محمول بر حقیقتست یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار احاد رسیده است پس ظاهر آنست که جهل
بانها مخل بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و اشباه اینها پس ثابتست در معنی اسلام خلاف
بعضی سوا اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است یا اعتقاد بانها و عدم
انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد
که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است کو اعتقاد بانها هم نداشته باشند
پس منافقان نیز در دین داخلند و احکام ظاهره اسلام برایشان جاری میشود و بر اکثر معانی ایمان که سابق مذکور شد
اسلام را اطلاق میکنند حتی بران معنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی
باشد و ثمرة النشان اینست که در معانی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این معنی که درین مقام
ذکر کردیم مراد است چهارم خلافست در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانیه شرطست یا ظن قوی کافی است و ایضا خلافست
در آنکه آیا می باید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید دران جایز است و این دو خلاف نزدیکند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه و اکثر
علما آنست که بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع برین کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت
میکنند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در انها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری از آیات مذمت

تقلید واقع

تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است نیستند مؤمنان مگر آنها ایمان آورده اند بخدا و رسول الله صلی الله علیه و آله پس از آن شک
نکرده اند و خواجه نصیر در فصول اکتفا کرده است به تصدیق ظنی در ایمان و قایلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند بآنکه
در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین برایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا با
ظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب
یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که اینجماعت داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند
و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع
شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائیست که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان
توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلایل وجود صانع
و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که خدا را چگونه
شناختهٔ و بچه دلیل دانستهٔ گفت پشکل شتر را در راهی که می بینیم استدلال میکنیم که شتری از این راه رفته است و پی پا را که می بینیم
میدانیم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستارهای روشن و زمین با این دریاها و کوهها دلالت نمیکند بر خداوند لطیف
خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوتست و کسی که رجوع میکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند
که هر که مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بطاعات و عبادات
امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمالات طاعات تا بمرتبهٔ علم و یقین میرسیدند و بدلیل دور و
تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعطل است ایشان نیازی نبستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که مهارت در علوم ظاهره نکرده اند
یقین ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال
انها ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان دران علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات
کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی
آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش

ذکر انها ندارد بجهنم خلد فست در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین
عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن نیست که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بران دارد چنانکه فرموده است
انها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند گمراهان و ایضا فرموده است
ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان
شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا على ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدى الشیطان سول لهم و املى لهم و باز فرموده
است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه و ازین باب آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه و
جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی سر میزند کاشف از آنست که ایشان ایمان نداشته اند یا
لعبه اند یا ایمان ایشان بمحض ظن لعبه است و بمرتبه یقین نرسیده لعبه است و آیاتی که دلالت میکنند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل
کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی چنانکه حق تعالی در شان بعضی فرموده است که ایمان آورده اند بدهانهای و ایمان نیاورده است دلهای ایشان
و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد
شده است گاه باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار و حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در
اصل مؤمن بوده باشد و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او
کرده باشد که نوامیس الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت بر این امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی رضی الله
عنه و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل بسیار نمودن صورتی ندارد و اگر
کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکنست و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که
یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد
بطریان ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید مرتضی رضی الله عنه گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال
یقین واقعی ممکن نیست ممکنست که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بمحرمات الهی جواب
گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هرچند بالذات ممکن

باشد

باشد پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که بآن یقین متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی
باشد که مخصوص معصومین است که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اگر
بمحض عدم تجویز احتمال نقیض حاصل شده باشد باعتبار دلیلی که بران قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو از او ممکن است
چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانیست
که مستقر و ثابت و کوه‌ها زایل نشود و آن زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر
خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسن ابن نعیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چرا چنین میشود که
بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادلست
و خوانده است مردم را بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای
او ایمان نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد از آن از ایمان بسوی کفر پس مردی کافر میشود و کفر او نزد خدا ثابت شده است
گفت آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را
بران نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر انکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را
خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد مؤلف گوید که گویا مراد بفطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل
جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشند قابلیات و
استعدادات ایشان و حجت خود بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و اگر کسی در قیامت بر خدا حجتی
نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق
هدایت خاصه از جانب حق و توفیقات مطلق گردیده اند و اینها مؤید بایمان او میگردند و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق
خود مستحق آن هدایت نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک بار مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین
است که در اول رساله اشاره بآن شد و محتملست که مراد بآن در فقره آخر حدیث آن باشد که پس بعضی بآن هدایت عامه
هدایت یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین انسب است و معنی اول انسب باخبار اوفق است و ایضا انسب

صحیح از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را
از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر
خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است و در شام کافر است و در صبح کافر است و در شام مؤمن و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه
داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین مینامند و ایضا از علی قمی روایت کرده است که گفت من در دولتسرای حضرت صادق
علیه السلام نشسته بودم و امام موسی علیه السلام کودک بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد من با آنحضرت گفتم ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه
میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند از آن ما را امر میکند که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری
جوییم از او حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را از برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی
آفریده است در این میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند
و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند علی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سؤال و جواب را بخدمت
حضرت عرض کردم فرمود او چشمه علم و نبوت و پیغمبریست و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبول کرده است
اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمانی بعاریه داده است اگر دعا و الحاح در دعا بکند
بر ایمان خواهد مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدرستی که حسرت و ندامت و وای و تمام وای و عذاب برای کسیست
که منتفع نشود بانچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر آنرا پرسیدند بچه چیز
میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت از اینجماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق باشد با گفتار او پس
گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قول او موافق نباشد دین او عاریه است و باو بامانت سپرده اند و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد بشوراند آنچه در آن پنهانست از ایمان
و ظاهر او نمایی کردند میریزد بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیانست
و بر او ثابت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر آن رسته شود در آن وقت قرار میگیرد و از

تزلزل و اضطراب

تزلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ و در قرائت اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی
هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میگردد دل او از شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد
شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین
کامل و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مؤمنانست
چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق بآن حرجست بلکه از قبیل تکلیف بمحالست
و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این ایمان بشک ممکنست
که محکمست و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی در بعضی ممکن است که زایل گردد و بشک بلکه بانکار بر گردد و آن ایمان معارست
و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن است زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی
از کفره که علم بصدق رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای اغراض باطله نبوت او انکار میکردند و ارتداد انکار مانند
ابو جهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر
شنیده بودند و از برای حب دنیا انکار کردند پس بتقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه مشروطست بعدم انکار ظاهری چنانکه
حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکنست ارتداد و زوال
ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مانند سجده بت و قتل پیغمبران یا امام و القای
مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن **ششم** در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین
گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور
شد مقابل هر یک از ایمانها کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصلی
عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم کفر با خلال بیکی از آن عقاید حاصل میشود خواه
بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید
خمسه مشروطست بآنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی

عشریه تیت نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبهٔ معظمه یا سجدهٔ بت یا صلیب
یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بعضی اینها نیز کافر ملی میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم
مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و دیگران گفته اند که مرتد کسیست که قطع کند اسلام خود را یا باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع
کفر خواه با اظهار مذهبی باشد که اهلش را بران میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا با انکار چیزی که ضروری دین باشد یا بفعل
امری که دلالت کند بر کفر صریحاً مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاست عمداً یا انداختن نجاست بر کعبه
عمداً یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بان و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست
که متولد بر اسلام باشد باینکه منعقد شده باشد نطفهٔ او در حین اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه
کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عدهٔ وفات میدارد و مالش را میان وارثان او قسمت میکنند این حکم اوست
ظاهرا و درین خلافی نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلافست در آنکه میان او و خدا آیا توبهٔ او مقبول است یا نه
اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبولست زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام هست و هرگاه توبهٔ او صحیح نباشد تکلیف او
بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنابرین اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان
او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او با او بر نمیگردد و اما بعد از عده گفته اند که او نیز او را بعقد
دیگر میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبهٔ او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد
بود و این محالیست که خصم بر خصم لازم آورده است و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از ان مرتد شود
این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه
نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبهٔ او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و
بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که او برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را میکشند
و این احکام در باب مرد آنست و زن را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و نمیکشند هرچند مسلمان زاده باشد و در
وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قائل شده است که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد و خواه

فطری اورا

فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند والا او را میکشند و اکثر سنیان باین قائلند و خفا از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه
جمعی گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و آنچه نکرده اند آنها به و متفق اند در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین
نیست ضرور اینست که بعضی درین مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را میگویند که وضوحش در آن دین بمرتبهٔ رسیده باشد که اگر
در آن دین داخل باشند و اند مگر نادری که تازه بان دین درآمده باشد یا در بلاد بعید از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد
مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و
قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هرچند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت
و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غائط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن
کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملاً و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزهٔ ماه مبارک رمضان و ناقض
بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان
صفا و مروه فی الجمله و احکام و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملاً اعم از
وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمال و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر
مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راست گوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نفع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه
بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بوزه و شرابهائی که از غیر انگور میگیرند که حرمت
آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی را حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت گوشت خوک
و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دختران برادر و دختران خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و
جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود فی الجمله بنا بر احتمالی و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت ظلم و حرمت
کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهتی با مسلمان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان
ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام و جواب ایشان بنا بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان
بلکه راجح بودن مطلق صلهٔ رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عدم وصیت

نماز جمعه بنا بر اظهر و آنکه روزه مجرد رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بدینسان از نامحرم باید
پوشید فی الجمله و مرد بر حیض و حیوان و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله
باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زدن مسلمانان و حقیت قران مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن
بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرانند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات
دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر اینها از اموری که متواتر و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور
هست که نزد شیعه از ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان
بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و معصوم بودن ایشان از جانب خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام
دوازدهم موجودست و غایب و ظاهر خواهد بود و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و جمیع خلفای
بنی امیه و بنی عباس که دعوی امامت و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمه متاخرین زیدیه که هرگاه دعوای امامت
کرده اند و طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبیدالله ابن زیاد و عمر ابن سعد و سنان ابن انس و هر که با حضرت امیر محاربه کرده
امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبه او معلوم نشده است و تبری از جمیع اعدای ایشان عموما و اعتقاد بنجوی مسلمان
[illegible] و عمار مخصوص و خواص ائمه علیهم السلام عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان
[illegible] و عدم استحباب دست بستن و این گفتن در نماز
و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دوم بنا بر احتمال و استحباب سجده شکر بعد از نماز
و استحباب [illegible] قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه و [illegible]
[illegible] حرمت [illegible] بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال
[illegible] حرمت [illegible] بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم سقوط تکلیف از عباد
[illegible] دین ایمان و مذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم [illegible] ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار

صاحبان

صاحبان دین نیست و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست [illegible]
بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد [illegible]
و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که [illegible]
نفی ذات الاهوت احادیث متواتره از طرف عامه و خاصه [illegible]
علیه السلام در رساله شرایع دین که از برای مامون نوشته است فرموده است که [illegible]
و واحد حقیقی است و عرض و اجزا ندارد و همه خلق [illegible]
بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالم است که هیچ چیز [illegible]
عادلیست که هرگز جور نمیکند آفریننده همه چیزست و [illegible]
در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن و آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او [illegible]
مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و بهترین عالمیانست پیغمبری بعد از او نیست و [illegible]
و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب تصدیق [illegible]
بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب [illegible] حکیم حمید [illegible]
خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و [illegible]
آن و منسوخ آن و قصه‌های آن و خبرهای آن و بآنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آن بیاورد [illegible]
و حجت بر مومنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قران و عالم باحکام آن برادر او [illegible]
او و ولی او که نسبت باو بمنزله هارون است از موسی [illegible]
شیعیان [illegible] بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران [illegible]
علیهم السلام [illegible] صاحب الامر علیه السلام [illegible]
خالی نمیباشد از حجت خدا بر خلق در هیچ زمانی و آنکه [illegible]

فی الجمله بنا بر اظهر و آنکه روزه مجلد رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی منکوحه و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بدن را از نامحرم باید
پوشانید فی الجمله و مرجوحیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله
باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زنی مسلمانان و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن
بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرانند که انکار ضروری دین اسلام کرده‌اند و اکثر ضروریات
دین در عرض این رساله سابقاً مذکور شد و غیر اینها از امور که متواتر و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقاً مذکور شد که بعضی از امور
هست که نزد شیعهٔ امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان
بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام
دوازدهم موجودست و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای
بنی امیه و بنی العباس که دعوای امامت و خلافت بناحق کرده‌اند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمهٔ متأخرین زیدیه که هرگاه دعوای امامت
کرده‌اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبیدالله ابن زیاد و عمر ابن سعد و سنان ابن انس و هرکه با حضرت امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبه او معلوم نشده است و تبرّی از جمیع اعدای ایشان عموماً و اعتقاد بنجابت سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار خصوصاً و خواص ائمه علیهم السلام عموماً و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان
و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا به پایین شستن اعضای وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز
و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان و رجحان جلسه استراحت بعد از سجدهٔ دویم بنا بر احتمالی و استحباب سجدهٔ شکر بعد از نماز
و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صلحای شیعه و خویشان
و اقارب مؤمنین مطلقاً بنا بر اظهر و حرمت گوشت لک لک بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و اشباه
اینها بنا بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم بالغه ذکر بحریر بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم سقوط تکلیف عبادات
و این سه از جملهٔ ضروریات دین اسلام میتوان شمرد و بجمله هرچه ظهورش در دین ایمان و مذهب ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله
علیهم بمرتبه رسیده باشد که هرکه در این دین داخل باشد آنرا داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار

صاحبان

۲۶۰

صاحبان دین نیست و اگرچه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین این بر ایشان لازم می‌آید و در احادیث
بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعهٔ ما را حلال نداند و در باب برائت از ابوبکر و عمر و حزب ایشان
و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هرکه بیزاری از ایشان نجوید شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ماست و در کتاب
نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده‌ام و امام رضا
علیه السلام در رساله شرایع دین که از برای مأمون نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد
و واحد حقیقیست و ابعاض و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاجند و او قایم بذات خودست و همه چیز باو قایم است و شنوا و بیناست و قادر
بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالم است که هیچ چیز از او پنهان نباشد و قادریست که هرگز عاجز نمیشود و بی‌نیازیست که هرگز محتاج
عادلیست که هرگز جور نمیکند آفرینندهٔ همه چیز است و مثل آن چیزی نیست و شبیه ندارد و ضدی ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق
در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بندهٔ او و رسول او و امین او و برگزیدهٔ اوست از خلق و بهترین
رسولانست و خاتم پیغمبرانست و بهترین عالمیانست پیغمبری بعد از او نیست و بدل کنندهٔ نیست ملت او را و تغییر دهندهٔ نیست شریعت او را
و هرچه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجبست تصدیق او و جمیع هرکه پیش از او بوده است از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق
بکتاب او که صادقست و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم حمید و گواه است بر همه کتابهای
خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه‌اش باید ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن و عام آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ
آن و منسوخ آن و قصه‌های آن و خبرهای آن و بآنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آنرا بیاورد و گواهی دهی که دلیل و راهنما بعد از او
و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر اوست و وصی او و خلیفه
او و ولی او که نسبت باو بمنزلهٔ هارونست از موسی و او علی ابن ابیطالب است که امیر مؤمنانست و امام متقیانست و کشانندهٔ
شیعیان دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست پس بعد از او ائمه
علیهم السلام را یکیک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلام و فرمود شهادت ده از برای همهٔ ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین
خالی نمیباشد از حجت خدا بر خلق در عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروة الوثقی و ائمهٔ هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه

خلق بهیرند و زمین و هرچه در زمین است بخدا میرانی برسد و گواهی بده که هرکه مخالفت ایشان کند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت
و آنکه ایشان بیان کنندهٔ قرآنند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله هرکه بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت
و کفر مرده است و آنکه از دین ایشانست ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی در عبادت و ردّ امانت کردن بنیکو
کار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد بصبر و نیکو با مردم مصاحبت
کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هر یک بکرانه و آنکه نمی شکند وضو را مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هرکه
مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای
پنجگانه و دیگر رکعات را فرمود نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد در پوست
درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را گفت
سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هرگاه قصر میکنی روزه را نیز میباید افطار کنی و کسی که در سفر روزه را افطار نکند
از او مجزی نیست و بر او قضا واجبست و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هرکه کم کند
مخالفت پیغمبر کرده است و میت را از پائین پای قبر برفق و هموار باید بقبر ببرند و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها
سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره را و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و روزه ماه مبارک رمضان
روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت
و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج
مگر بعنوان تمتع و حج قران و افراد که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات
احرام نمیتوان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هرکه کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجبست
و قسم که کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست آنحضرت
علیه السلام فرمود که زنهار نخواهید زنانی را که سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که اینها شوهر دارند و زیاده از چهار زن
آزاد به عقد دایم نمیتوان خواست و صلوات بر آنحضرت رسول و آل او صلوات الله علیهم واجبست در هر موطنی که نام آنحضرت

مذکور نحو

مذکور شود و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها و کشتن حیوانات و غیر اینها و دوستی دوستان خدا واجبست و دشمنی دشمنان
خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجبست و نیکی بپدر و مادر واجبست هرچند بی‌دین باشند و کافر باشند اما اطاعت
ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی
که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر اوست و حلال است اگر مو و پشم بر آورده باشد و واجبست حلال دانستن متعه زنان
و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآنست و با فرزند و مادر احدی میراث نمیبرد
مگر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد
و میراث بعصبه دادن چنانچه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام
گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت و واجبه است از برای پسران و از برای دختران
باعث گرامی گردیدن ایشانست نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع و طاقت او و افعال بندگان مخلوق خداست
خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقرر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کنندهٔ
همه چیز است و بجبر قایل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل مشو که با ایشان گذاشته و هیچ دخل
در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناهی را بعوض گناهکار عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدران عقاب نمیکند چنانکه فرموده است
متحمل نمیشود گناهکار گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا راهست که عفو کند از گناه و تفضل کند بثواب
زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را گمراه
میکند و بمعصیت می افکند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیگزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد
یا اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمانست
و هر مؤمن مسلمانست و هر مسلمان مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست و آنها که گناهان کبیره میکنند که مستوجب حد میگردند
نه مسلمانند و نه مؤمن اند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش
بیرون نمی آورد کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آنست

از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می‌آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا
دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر جان
نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در قران واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفت است بدل و اقرار است
بزبان و عمل است باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاورد بعذاب قبر و بمنکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و
بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر
دادند و بیزاری از آنها که بیعت آنها را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت رسول الله صلی الله
علیه و آله دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیر المومنین علیه السلام جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها
که بجور و ظلم شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون
کرد و لعنت کرده‌ها و بیرون کرده‌های رسول را پناه داد و مالها را بر توانگران قسمت کرد و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص را
والی مسلمانان کرد و بیزاری از اتباع ایشان که با امیر المومنین جنگ کردند و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح از تابعین را کشتند
و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شان ایشان فرموده است آنها که گم و باطل شد
سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده‌اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی ولایت
امیر المومنین علیه السلام و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان پس ما
نمیداریم از برای ایشان میزانی را حضرت فرموده که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری از انصاب و ازلام که
که پیشوایان ضلالت و قایدان جور اند اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه
پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه
علیهم السلام و واجبست ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته‌اند و تغییر و تبدیل در دین خدا نکرده‌اند مثل سلمان فارسی و ابوذر
غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت
و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال اینها رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان

ایشان وانها

ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته‌اند و بر طریقه ایشان رفته‌اند رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور
و هر شرابی مست کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نمیخورد زیرا که او را میکشد
و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خون است و حرام بودن
مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و شراب
خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه
بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه حرمتش ظاهر
شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت
الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا با ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم
دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت
و حج را سبک شمردن و بی عذر تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه در کتاب
خصال اکثر این مضامین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرموده که اینها شرایع دینست از
برای کسی که متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر مضامین را که با مذهب شیعه موافق است
بیان فرموده و زیاده بر اینها فرموده که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی
جدک و زیرا که تعبیر برند بعرق از جانب لحد ببرند و قبر را مربع کنند و خراشیده نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت
ایشان واجبست و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب آنحضرت
نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند
و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معویه و اصحاب
ایشان و خوارج واجبست و از جمله مومنانی که ولایت ایشان واجبست جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن
الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده است اصحاب حدود فاسقانند نه مومنند و نه کافران و شفاعت جایز است

از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه ببینند و خدا دین ایشان را زود در کبر پیر اول مرتبه شرک گذارند ذکر کرده است و چون این دو حدیث
معتبر السند از دو معصوم بزرگوار صلوات الله علیهما در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم **هفتم**
چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را و بدلیل خلاف کرده اند در وقت
تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف
بشیئی که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از اینها تکلیف آن محالست
و بعد از آنکه مکلف میشود بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکنست چند سال قبل از بلوغ
مکلف شود و ممکنست که چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی
از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول
واجبست که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل
باشد مکلف بمعرفت میشود و حجت گفته اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس میباید
که پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سال
بمعرفت باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال پانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلف
در وقتی که مشغول نظر و فکر است چون معارف همه نظریست آیا کافرست یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافرست و شیخ زین
الدین گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر هر کس در اول کمال عقلش که اول تکلیف بمعرفت است
و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعیدست از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم
می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوییم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوییم که اجماعی کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب
کافریست که از روی اعتقاد و اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان
این دو شق پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود جوابش میگوییم که ممکنست داخل
شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد

که ممکن باشد

که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او و حقیقت
در مدت نظر و فکر بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او می کنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمام برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال
بیرون رود پس او باقیست بر آن حالت تا برای او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله
و نزد فقیر حق آنست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلفست و هر کسی در حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی میفرماید لا
یکلف الله نفساً الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنچه قابلیت او را باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبره
از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند رحمهم الله که حضرت صادق علیه السلام فرمود که نپرسید از قول ما و اعتقاد ما آنست
که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانده است پس رسول صلی الله علیه و آله بسوی ایشان فرستاد و کتاب
بر او نازل کرده و در آن کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه و فرمود اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید
قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان گشاده است و در هر امری خدا را برای بندگان حجتی هست و خدا را در آن مشیتی
هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه
و بعضی را بخود وا میگذارد و آنچه وا میگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه
بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت مخالفت
میکنند همچنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و
نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو می آیند که ایشان را
سوار کنی تو میگویی که من نمی یابم چیزی که شما را بر آن سوار کنم بر میگردند و آب از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف
را برداشته چون خرجی نمی یافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و ایشان را شناسانده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند
در تفسیر قول حق تعالی که نبوده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان
آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب

اوست و خدا فرموده است فألهمها فجورها وتقویها حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضاً
فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز
فرموده است اما قوم ثمود هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس نیست مگر
آنکه حق تعالی براو وارد میشود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است از آنحضرت پرسید که معرفت کار
کیست فرمود کار خداست و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضاً روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی
و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خداست
که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و از انای او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث
دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در آن اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که حجت خدا
نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خداست که ایشان را بشناسانند و بعد از آن خدا را بر خلق حجت است که بعد از شناسانیدن ایشان
قبول کنند و ایضاً از آنحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان
محجوب کردانیده است بر ایشان در آن تکلیفی و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا را و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته
باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسها در احوال ما دام که بسبب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است
و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در این مختصر ایراد نمیخواهم اما مجملاً معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن
باب حجت براو تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند و اتمام حجت انواع میدارد و یک قسم آنست که کسی پدر و مادر او مسلمان باشند
و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و در مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد و بدین حق و این نیز
چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و استادان و بتقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای
اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقاً مذکور شده دوم آنکه در این مذهب بتدریج دلایل اجمالیه بر گوش او خورده است و در اول
بلوغ یا علم یا ظنی قریب بعلم از روی آن دلایل بهم رسانیده است این نیز بطریق اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند هر دو

بطاعات

بطاعات و عبادات و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته تضرع و ابتهال از کریم ذی الجلال طلب نهایت معرفت بکنند روز
بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلی مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند
اگر فتنه مضله ایشان را عارض نشود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی
علیهم السلام خواهند بود و اگر و العیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف
مبتلا شدند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف
خفیه خود وسیله از برای هدایت ایشان بر می انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور میدارد چنانچه گذشت
و اگر بنا را بر خصومت و تعصب گذارند و کوشش بحق نخواهند و راسخ در دین خود باشند مقصر خواهند بود و معذور نیست و بسا
باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر
باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اعراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشده شک نیست که ایشان
معذور اند و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقاً
مذکور شد و مجملاً باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمیکند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر
در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست **فصل بیستم** در بیان انواع گناهانست و توبه از آنها و در آن دو مرصد است

مرصد اول در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول
کبیره و دوم صغیره و آنچه شیخ طبرسی و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره
و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت ایشانست بما فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت
بزنا و کبیره است نسبت بنظر بمحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس
نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی
را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است که آنها که اجتناب میکنند از کبایر
گناه و از فواحش بعضی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد شود مگر لمم اکثر گفته اند بعضی گناهان صغیره و در جای

وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و گناه صغیره اگر اصرار بران نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد به
از آنکه گناه صغیره بیامرزیده ان باشد که گناهها حقیر بنماید شمرد و معصیت خداوند کبیر صغیر و حقیر نماید شد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است
بلی بعضی گناهان از بعضی بدتر است و بعضی نسبت ببعضی خورد تر مینماید پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه
ادمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معاصی ایمان نیز بدر میکند چنانکه سابقا دانستی و دیگری صغیره است
که بدون اصرار بران از عدالت بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل خود آنها را
می بخشد و آنها بمقتضای وعده مخوف عقاب منتفی مینماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلافست شهید
رحمه الله فرموده است که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه
و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن ازان اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نه توبه و نه عزم بر فعل
آن ظاهرش آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضوء و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این
کلام شهید رحمه الله بود و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد ازان توبه نکند اصرار بعمل می آید و بنا برای فرق میان کبیره
و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یکنوع از صغیره است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که بهر یک
از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی دعوای اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه را ازیاده
از اجتناب باشد و هرگاه که گناه او را میسر شود با آنکه توبه کند البته قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر آنست که محض عزم
بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن
بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در مابین آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال
علما و اخبار اختلاف بسیار دران هست بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بران مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب دران
شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که کردن آن مشعر باشد به بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که
حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید بران در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی
گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که باعث آن باشد

دویم قتل آدمی است بناحق سیم فحش گفتن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است بعنی تصرف دران بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از جنگ
واجبست هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر بران افزوده اند لواطه و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ
و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت خدا و ایمنی
بودن از عذاب خدا و بعضی چهار گناه دیگر اضافه کرده اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی
که بنام غیر خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان
بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن
و مشغول بملاهی مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و امثال بر گناهان و در حدیث امام رضا علیه السلام نزدیک
باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه
از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بران شده باشد
یا تهدید عظیم بران شده باشد که مقتضی عقاب باشد یا ترک فرائضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز
و روزه و حج و زکوة دویم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب بران شده
باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث صحیحه نیز وعید
و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمرو ابن عبید اینها بخصوص
وارد شده است شرک ناامیدی از رحمت خدا ایمن بودن از عذاب خدا عقوق پدر و مادر و کشتن نفس که خدا حرام کرده است
و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی
از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب
عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن
و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن دران وارد شده است قریب بهشتاد میشود و والد فقیر رحمه الله در
بعضی از تصانیف خود اینها را جمع کرده است و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا

و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه مبارک رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و اسراف نمودن هر سه کننده و بیعت
امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در آنجا نباشد و مسایل
دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند
ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول
و کاری کردن که دشنام به پدر و مادر آنکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند کراهت داشتن
از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم
در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمن بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قمار در حرام
و اصرار بر گناهان صغیره و امر بدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن
مؤمنان و دشنام دادن بایشان و آزار کردن بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند
و منع آب مباح از کسی که مستحق آن باشد و تشنیع مسلمانان کردن و عیبهای خود را ضایع گذاشتن و غصب
کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان
کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترک
ستایدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصا مجلس شرب خمر بی ضرورت و بدعت
در دین و با اهل بدعت هم نشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از سر منکر تا آخر محل اشکالست
کبیره بودن اینها و ایضا حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن هم خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت
غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تکریر آواز است در حلق که موجب سرور گردد
یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از غنا
حرام حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند حدای زنی را که غنا کند در عروسیها
برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها

[illegible]

نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک جمیع
احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که چه آوازی
خوش آینده است هرچند تحریری در آن نباشد و همچنین گاه است که قرآن را و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب
حزنی میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و بصوت حسن وارد شده است ممکن است محمول
بر این باشد و آنچه تصریح بترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه
ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند نی
و عود و تار و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسی که غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند
و بعضی از علما دف با سنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام
است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و اسب دوانی و گردکان بازی و هرچه در آن گرو مبنی باشد مگر در شمشیر بازی و
نیزه بازی و اسب دوانی و الاغ دوانیدن و شتر دوانیدن و فیل دوانیدن و تیراندازی و در قمارها نهی از آنها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج
و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هرچند گرو نبندند و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردکان بازی
نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی ابن سعید در جامع
گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند باینها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق
علیه السلام که فروختن شطرنج حرامست و قیمتش را خوردن حرامست و نگاه داشتن آن کفرست و بازی کردن شرکست و سلام کردن
بر کسی که بازی میکند معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن گذارد چنانست که دست در میان گوشت خوک
برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن
در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آن حالت در گناه شریکند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جایش در جهنم مهیا
داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی که مغرور است بآن بازی که آن از مجالسی است
که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند و اما دویدن و سنگ انداختن و چیزهای سنگین را از گرو برداشتن و بلند کردن و کشتی

گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو و بندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکلست مخصوصا هرگاه
غرض ورزش غلبه بر خصم باشد در جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بتجویز کشتی
گرفتن حسنین در حضور آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیهم السلام هر یک از ایشان یک بچه را استدلال
بر دیگری استحباب آن نیز میتوان کرد و علامه جزم کرده است بحرمت انگشتر بازی و استصحاب آنکه در دست من جفت است یا طاق و چوگان باز
و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن و بیک پا ایستادن و مکث در زیر آب خواه عوضی در گرو قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی
گرفتن و کبوتر بگرو بر اطراف دور فرستادن و گرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی گفته است و نگاه داشتن کبوتر
از برای الفت جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامه جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون
عوض باشد خلافست و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست اکثر مکروه دانسته اند
و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانهای
مسلمانان و شکستن شیشها و ظروف همسایگان و امثال اینها چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام
دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلق آنها را تحریص بر جنگ بیکدیگر کردن
حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن
کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا مرتد مطلق خواه معین
و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربیه را تجویز کرده اند
و خلافی نیست در حرمت سحر و آن گرهیست یا افسونیست یا سخنی است که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن
کسی یا دل او یا در عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن
شیاطین را از برای کشف امور غایبه و علاج مصروع یا مجنون یا داخل شدن اینها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بر زبان او
و اگر بعضی از اینها اصلی داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات
و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسب آن حرام است و ظاهرا کبیره است اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند آنرا به قصد عمل کردن

بلکه ابرار

بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکند و بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای معجزی کند بلکه بیان فرق میان سحر و معجزه
چنانکه شیخ بهاء الدین رحمه الله میفرموده است که چون آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله انگشتهای را گشود و آب از میان انگشتان
مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتها را بر یکدیگر میچسبانید و میخوابانید احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات
انبیا علیهم السلام از آن واضح تر و ظاهر تر است که احتمال سحر در آنها رود و بجادو نهایتش آنست که چند قطره آب بیرون آید
نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا اژدها شود و خروار عصا و ریسمانها را بلع کند و بعد از حضرت رسالت معلوم است که پیغمبر
نخواهد بود و امر صاحب الامر علیه السلام انشاء الله بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در روایتی وارد شده است که
حل بکن اما مبند و اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه بقرآن و ذکر و دعا حل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر و کسی که حلال
داند سحر را واجبست کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و گفته اند که آن علمیست که موجب اطاعت بعضی از جن
گردد آدمی را و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که کهانت کند یا کهانت
کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه است
که معرکه گیران میکنند که بجلدی و چستی کارهای چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی
دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمده صنایع کردنست و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و
اگر حکمی باشد اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که در این زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام خواهد
بود و بر فرض محال که کسی داند در این اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد و چنانچه شهید رحمه الله
فرموده است احوط و اولی اجتناب از همه اینهاست و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدنست بعلامتی از شکل
و هیئت در ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق میگردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه سخن مذکور
شد و ارباب قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام است که جزم
بآن میکنند و امر حرامی را بر آن مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرمی را محرم
گردانند و امثال اینها در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند از خطوط صورت هر کس بصفات حسنه یا ردیه

او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و دزدی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک
و سایر مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن غدره و بول
حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در غدره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی است و روغنی که نجس شده باشد
مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان و ظاهر در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال آن
توان کرد و حیوانات را بآن چرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته جدا کرده باشند مشهور آنست که مطلقا استعمال نمیتوان
کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه در امری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال
توان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت
حضرت مریم و عیسی علیهما السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال اینها
و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلال از آن متصور باشد بهمان هیئتها
که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی داشته
باشد و آنرا شکسته بفروشد برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد
میتوان فروخت و بعضی گفته اند تا آنرا از هیئت خود بیندازد نمیتوان فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز
این خلاف هست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان
یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه براهزنان و دزدان از برای این امور
یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن بعنوان مذکور شود که از برای این کار
میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار و اگر
بکسی بفروشد که این کار را کند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث
جواز بسیار است و ایضا خلافست در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن
سایر محرمات و ایضا خلافست در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز است

خصوصاً

خصوصاً حیوانات شکار کننده مانند یوز و باز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بر آن کرده اند و ایضا مشهور
جواز بیع پوست درندگانست مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق میباید کرد و تصرف دیگر
نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان در خوردن
و امثال آن صرف نمیباید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی
بر یکطرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت
حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که در دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت
و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته باشد و بعضی صورت
غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور
حرمت است و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن با آنکه اوضاع فلکی را تاثیری فی الجمله
هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اکثر مؤثر نداشتند و گویند عادت الهی جاری شده است بر
آنکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود با آنکه حق تعالی این را علامت برای امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست
و شهید رحمه الله گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن
دلالت دارد و ابن طاوس و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر
میشود آنست که اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کماهی این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و این بحث راه علم آن بسته
بامور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارد و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها
و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهنست و کاهن مانند ساحر است
و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب
آن نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی قادر است که بدعا و
تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و بترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود از جناب

معاصیه قلّت نوشتن و ضعف توکّل بخدا است و آنها را نحس گفته اند لهذا در رفع مخاوف و دفع بلاها امر بتصدّق و توکّل و تضرّع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت

ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن

نیز بر وفق اصطلاح منجّمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر آن بوده است و در میان منجّمین و تقویمی شایع

بوده است و از ملاحظهٔ جمیع شرایع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام

در آن یک نسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است امّا علم هیئات افلاک

و کمیّت و کیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث بر اطّلاع بر غرایب حکمت

و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالات چند است

که بعضی از حرکات محسوسهٔ کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و اکثر از مشکلات آن فن شمرده اند و ارصاد

مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که بایشان وحی و الهام میشده است

دیگری بر حقایق آنها اطلاع نیست امّا قلیلی از آن که مشتمر مزید اطّلاع بر قبله و اوقات صلوات و غیر ذلک بوده باشد خوبست

و شهید رحمه الله فرموده که امّا رمل و فال و مثل آنها حرام است باعتقاد بطلان آنها و واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست و اگر کسی فال نیک

بشنود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را

کراهت داشت مؤلف گوید که احوط آنست که رجوع باین دو قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار

در نهی از رفتن نزد کاهن و عرّاف وارد شده است و اینجماعت که خبر از آینده میدهند لاحق و داخلند بعرّافند و آنکه میگویند که رمل

از حضرت دانیال ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرایر از کتاب مشیخهٔ ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت

بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی است که بسیار است که میدهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند

آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق

کند او را در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است غشّ که مخفی باشد

مانند آب در شیر کردن و مشاطگی کردن که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند که حرام است مردان را لباس زنان

پوشیدن

پوشیدن و عقور ابریشمی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند

پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جرم بحرمت اینها خالی از اشکال

نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان

من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه آنها دشمن منند و اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات

و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سیّد مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند

مزد میتوان گرفت و همچنین اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سیّد جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست

و مشهور آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند و روزی دادن مؤذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال

و همچنین اگر وقفی بر اینجماعت کرده باشند میتوان گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغهٔ نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق

و جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر فروشد باید که جلد و کاغذ را بفروشد و بعضی مکروه دانسته اند

و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار در نهی وارد شده است و از جملهٔ آنها روایت سماعه است

گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمائید در خریدن آنها فرمود که

دو جلد و کاغذ و غلاف را بخر و زینهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و وزرش بر آنکه فروخته است حرامست

و در حدیث صحیح منقولست که فرمود بجرم مصحف را دوست نمیدارم از آنکه بفروشم و اینحدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت

گرفتن بر کتابت مصحف مشهور آنست که کراهت است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که

ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کنند یا اجرت را باذای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و جزو و امثال اینها با قیمت

مرکب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از

قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجبست اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده بر آن را اجرت گرفتن برای تعلیم مکروه است

و اگر اوّل شرط کنند کراهت در آن اشدّ است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن

برسایر ضروریه اصول دین و فروع دین که حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال و جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر تعلیم واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آنست که جایز نیست اجرت گرفتن بر تلاوت قران که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود و در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود و در این صورت تجویز مرافعه بسوی اینها کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا بغیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند آنرا و گفته اند مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق علیه السلام که مردی است که عشر مصحفها را بطلا می‌نویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آنمرد گفت این معاش منست حضرت فرمود اگر از برای خدا ترک کنی وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام که قرآنی را خمس و عشر آنرا بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند آنحضرت عیب نکرد هیچ چیز از آنرا مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود خوشم نمی آید که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن امیرالمؤمنین علیه السلام نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابوالصلاح زینت کردن قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلاکاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند و سند اینحکم معلوم نیست و مسجد و سوا هم را راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتملست که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا

یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعتست پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریه و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلام حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر اینکس را حواله کنند بر محلی باز جایز است گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه بر ندارد و اکثر گفته اند که زن و نان خورش را از خانه شوهر بدون اذن او تصدق میتواند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا قسمت کند مشهور آنست که اگر خود موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطی که زیاده از دیگران بر ندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد بر ندارد اما بعیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند مطلق و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی

از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصه هائیست که همه آنها دروغ است مانند قصه حمزه و افسانه‌های معلوم الکذب یا افسانه‌ها
که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای
جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا برای اکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه بعمل
آید و حرمت خواندن و شنیدن آنها چنانچه آیه سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ بر آن دلالت دارد و بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است
دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شب بقصه‌های قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها را زیاد میکنند
و شیخ یحیی ابن سعید در جامع گفته است که حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصه‌های اختراعی و قصه‌هائی که دروغها بر آنها زیاد کرده اند
و بعضی قصه‌های دیگر مکروه است برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت
صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که باز از آنحضرت سؤال کردند از قصه خوانان
یا حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گوئی پس بتحقیق که او را پرستیده است
و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول الله تعالی که شعرا پیروی ایشان میکنند
گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آنست که قصه‌های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند
هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده دینی زیرا که حق تعالی فرموده است وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَری لَهْوَ الْحَدیثِ لِیُضِلَّ عَنْ
سَبیلِ اللهِ تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را که مردم را از یاد خدا غافل میگرداند از برای آنکه مردم را از راه
خدا غافل میگردانند و بآیات قرآن استهزا کنند اینها از برای ایشان است عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت
کرده اند که این آیه در شأن نضر بن حارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را
میخرید و می‌آورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل
میکنم قصه‌های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می‌آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را
و نیز از کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی بسندهای صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق

علیه السلام

علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون ببینید مرد پیری را که در روز جمعه احادیث جاهلیت و ایام
کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغو نباشد مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن
آن مکروه است خصوصاً در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد و منقول است
که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقول است که کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او در آنروز
همانست و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقول است که شعر از شیطانست اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر
حکمت است و از حضرت امیر المؤمنین و امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر نقل کرده اند و مکرر تمثل و استشهاد بآن میفرموده اند
و احادیث بسیار در ثواب و مدح رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام وارد
شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا
حرام است اگر چه در ضمن سخن باشد و گفته اند اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر بکند حرام نیست و بعضی
گفته اند اگر چه حرام نیست اما چون منافی مروتست از عدالت بیرون میبرد و لیکن اشتراط مروت که فقها گفته اند
در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاده باشد که موهم کذبست و حرام است و بعضی گفته اند کذب از آن حیثیت
حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و مبنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست
بلکه مبالغه میکرده و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اعراض ایشان بر اینها باشد دور نیست
که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون
اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت نیز نمیشود و از بسیاری احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است
و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر این است و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام
باشد حرج لازم می‌آید و بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را نیز از جمله معاصی
شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهرا محمولست بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا
که ترک معاشرت بسبب بسیار میباشد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردنست و آیات و اخبار بسیار در نهی

ومذمت ان وارد شده است والحاً مشرف شدن برخانهٔ مسلمانان یا از رخنهها و روزنها نظر بحرم ایشان کردن حرام است
واگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی براو بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما اینها باید که تا منع بکمتر حکمی باشد
بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامهٔ دیگر نداشته باشد و
خوف ضرر داشته باشد حرامست واگر حریر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا پشم و امثال اینها قصور ندارد دیگر
آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و احوط آنست که بررو نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست
و پوشیدن طلا نیز مردانرا حرام است و پوشانیدن طلا و حریر اطفالرا اکثر تجویز کرده اند اما سزاوار است کننده را بایشان آن پوشیدن
جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرامست خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق استعمال اینها حرام است
و از برای غیر استعمال نگاهداشتن خلافست و احوط ترکست و نقره کمی که استعمال کنند مانند دسته و سر شمشیر و زنجیر و حلقهٔ نقره و قطعهٔ
نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب باید
کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره
نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و
در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مشک و امثال آن میسازند خلافست و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مسجد
و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلافست و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و
سر قلیانها و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتنابست خصوصاً از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است
و لولهای نقره و طلا دور نیست که تجویز باشد و در سرقلی که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و اینها و صندو
قچهای ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتنابست از همهٔ اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرف
دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنانرا تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جملهٔ محرمات
نظر کردن مرد است از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مزلف نیز در این خلافی نیست ظاهرا میان علما و ایضاً
حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا

و باوجودان

و باوجود آنکه فتنهٔ ایشان بدتر است از فتنهٔ دختران در خانهها و فرموده که هر کس پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت لجامی از آتش
بر سر او کند و منقولست که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکهٔ آسمان و زمین و ملائکهٔ رحمت و ملائکهٔ غضب و مهیا کند
خدا از برای او جهنم را و بد مصیریست جهنم برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین
و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت مرد و زن را حرام است نظر کردن بعورت
زن و واجبست مرد و زن را عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است
و خصیهها و حلقهٔ دبر و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا
نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرمند نسبت بزنان مسلمان و مرد تمام بدن زن خود را
میتواند دید حتی عورت و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا
تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید مانند مادر و خواهر و برعکس و محرم
که بشیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است
مرد محرم نیز نظر میتواند کرد از زن محرم روی او و دستهای او و سر او و سینه او و ساقها و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را
از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای ایشان نمیتوان دید
بی ضرورتی خواه با شهوت باشد و خواه بدون شهوت و ایضاً خلافی نیست در آنکه رو و دستهای اینها را بالذت و شهوت جایز نیست
دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلق و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعاده
نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بران دلالت دارد و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکهٔ خود خلافست
و مشهور حرمتست اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیههای ایشان را بریده باشند خلافست بعضی گفته اند مالکهٔ خود را میتواند
دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلق جایز نیست و این احوط است
اگرچه بعضی از اخبار دلالت بران دو قول میکند خصوصاً قول اول و از این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد
زنی را بخواهد جایز است نظر کند برو و دست او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او هم نظر میتواند کرد و روایات دارد و همچنین

زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که ارادهٔ تزویج او دارد دوم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و موی سر او و در سایر بدن غیر
عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل او نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در اسلام نیند مادام
که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانچه
در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک
و زنان پیر است که مظنهٔ شهوت و لذت نباشد علی المشهور والاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و
طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که عورت خود را از او پوشیدن واجب
نیست و در نابالغ ممیز خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان نیز رو و دست مخصوص از او بپوشند
و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست
چنانکه در اعصار رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمهٔ هدی علیهم السلام زنان بمجالس مردان میآمده اند و بنمازها حاضر میشده اند و از برای
حوایج خود ببازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی
بالتذاذ و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پس در آید سخن درشت
بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی در دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام
که ذکر را بدست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود با زن یا کنیز خود بازی کند تا او را
منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافی نیست
و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست
و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نثاری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن
از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد
که بردارند یا قراین باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن
و پیش از غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را دایم بعقد خواسته باشد و آزاد باشد بدون رخصت

او بیرون

او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیهٔ نطفه را که ده مثقال طلا باشد بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه
پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد دایم در حبالهٔ او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن
و حرام است بر مرد هر زنی از خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و اولاد خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرامند و مثل
اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایط رضاع متحقق شده باشند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و
دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بالعقد یا بملک حرام میشود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر
او هر چند بالا روند و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن
حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختر زن حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست
و اگر مادر جدا شود دختر را میتواند و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکهٔ
پدر بر فرزند و مملوکهٔ فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد نمیتواند داشت خواه خواهر پدر
و مادری یا پدری یا مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر بر طرف شود دیگری را میتواند خواست بعد از عدهٔ رجعی
و در عدهٔ باین در اثنای عده میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند
مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته
اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است
و زنایی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام
نمیشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند
باعث حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خالهٔ خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد
نمیشود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست براو بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد بعضی
گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بولیسه را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت
حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام

حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد هرگاه که هر دو را وطی کند و یکی را وطی کند تا او در ملک او هست وطی دیگری براو حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و بآنکه عقد در عده حرام است و کرده آن زن براو حرام مؤبد میشود و هرگز براو حلال نیست و اگر عده یا نداند یا عده را نداند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچیک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرق نیست میان عدهٔ رجعی و عدهٔ باین و عدهٔ وفات و عدهٔ شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرای کنیز خلافست و اظهر آنست که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عدهٔ رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود آن زن بر زانی و در دلیلش سخن است و در عدهٔ باینه و عدهٔ وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عدهٔ رجعی نباشد براو حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن براو حلال نیست و در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کند بآنکه او را بخواند بحرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضاً خلافست در نکاح زنانی که مشهور اند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتنابست و اگر زن کسی العیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هرچند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او بشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح اینها باشد و اگر بعد از نکاح اینها باشد بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هرچند بالا روند و بدختر دختر و دختر پسر و هرچند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند و یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و سندی ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن براو

حرام مؤبد

حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار را او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هرچه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هرچه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولی مالک میشود و زنی را که سه طلاق بگویند تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهر با او لعان کند حرام مؤبد میشود و از جملهٔ احکام عدل میان زنانست و از جملهٔ آنها آنکه از چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقهٔ بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن بزن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکنند حرام است و احکامش بسیار است و از جملهٔ توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترک وطی زوجهٔ خود چهار ماه و زیاده احکام آن بسیار است و از جملهٔ آنها لعانست که نسبت زنا بزوجهٔ خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن براو حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که بمبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و ظرف و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از چهارده تا هفده اول خون که از ذبیحه بیرون میآید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاکست و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دویم سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن هم خلافی معلوم نیست چهارم خصیتین است و انرا ابن بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خبیث ششم مثانه است یعنی محل اجتماع

بول هفتم مراره است یعنی زهره هشتم مشیمه است وان پرده ایست که فرزند در میان ان میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش
دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست وان دو پی کنده است که از دو طرف فقرات
ظهر از گردن تا استخوان پشت دبر کشیده است دوازدهم غدها و گرههاست که در میان چربی گوشت میباشند سیزدهم ذات
الاشاجع است وان پیهاست که در پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم خرزهٔ دماغ است وان غدهٔ ایست خاکستری رنگ که
در میان مغز کله میباشد مانند کرهی و تقریباً بقدر نخودی است پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهیست نه جمیع چشم
شانزدهم عروق است و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانچه در بعضی از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و
احوط انست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که هیچکس نمیکند هفدهم
دو گوش دلست و در غیر پنج چیز اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصاً در عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه
میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه
حرام میدانست باعتبار انکه انها را غالباً با پوست میبرند و همچنین حدیث مرسلی با معارضهٔ عمومات ایات و اخبار اثبات حرمت مشکلست
با انکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بدون استثنائی و تقییدی و ممکنست که مراد از جلد فرج باشد بقرینهٔ انکه بجای حیا واقع
شده است و در ایهٔ کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما گوشهای شما و دیدهای شما و جلود شما و احادیث
معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و قلوه را گفته اند مکروهست خوردن و نهی از ان وارد شده است و حیوانی که مدتی
عذرهٔ انسان بخورد بنهجی که گوشت ان حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند مکروهست و در حدش خلافهاست و بعضی گفته اند
حدش انست که گوشتش بدبو شود و استبرا از جلال بودن بدر می آید که علف دیگر بان بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز
یا سی روز یا چهل علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهار روز و مرغ ابی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را
یکشبانه روز و احوط انست که در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور انست که چهارپائی را که ادمی وطی کند گوشت ان و نسلی که از ان
بهم رسد حرام میشود و واجبست انرا ذبح کنند و باتش بسوزانند اگر مقصود از ان گوشتش باشد و ایضاً مشهور انست که حیوانی
که شیر خوک بسیار بخورد اگر گوشتش بان روئیده و استخوانش بان محکم شده است گوشت و شیر ان مکروه است و سنت است که

اورا تا

روز انرا استبرا کنند و اگر گوشتش بان روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت ان حیوان و گوشت نسل آن که بعد از ان
بهم رسیده است و خوردن خاک و گل حرامست غیر تربت امام حسین علیه السلام بقصد شفا و شیرهٔ انگور که بجوش اید حرامست تا
دو ثلث ان برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافست و اشهر و اظهر عدم حرمتست و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه
تصرف در مال غیر بیرخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانهٔ انها که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است
وَلا عَلی اَنفُسِکُم یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست انکه بخورید از خانههای خود بعضی گفته اند مراد بخانههای خود شان خانهٔ اولاد ایشانست
زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای انکه
اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر النفس از برای مبالغه در حلیت انهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانهٔ خود بیابد و نداند
که از اوست اَو بُیُوتِ آبائِکُم اَو بُیُوتِ اُمَّهاتِکُم یعنی یا خانههای پدران شما یا خانههای مادران شما و خلافست در انکه جدات
در مادران داخلند مانند مادر مادر و مادر پدر اَو بُیُوتِ اِخوانِکُم یعنی یا خانههای برادران شما یا خانههای خواهران شما برادران
و خواهران اعم اند از انکه پدری باشند یا مادری یا پدر مادری اَو بُیُوتِ اَعمامِکُم اَو بُیُوتِ عَمّاتِکُم اَو بُیُوتِ اَخوالِکُم اَو بُیُوتِ خا
لاتِکُم یعنی یا خانههای عموهای شما یا خانههای عمههای شما یا خانههای خالوهای شما یا خانههای خالههای شما اینها نیز اعم اند از انکه
عمو و خالو پدری باشند یا مادری یا پدر مادری و ظاهرش انست که عمو و خالو پدر و مادر و جد را شامل نباشند اَو ما
مَلَکتُم مَفاتِحَهُ یعنی یا انخانه که مالک باشید شما کلیدهای انرا بعضی گفته اند مراد خانهٔ بندهٔ اوست زیرا که مال بنده
از اقاست یا خانهٔ کسی که او مباشر امر او و لایق باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان
میتوانند خورد و بعضی گفته اند انست که در خانهٔ خود مالی بیابد و نداند که از اوست و از حضرت صادق علیه السلام
که مراد از این مردیست که وکیلی داشته باشد و در مال او قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد اَو صَدیقِکُم
یعنی یا خانهٔ دوست و یار شما و در معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستیست که در دوستی صادق باشد
گفته اند انست که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانهٔ صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت و در

روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب
او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضاً از آنحضرت منقولست که از جمله عظیم بودن
حرمت صدیق آنست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر
و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگترست از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه
بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا
او اشتاتا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانه
این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را با آنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اکثر ظن قوی بعدم
رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند با آنکه باذن ایشان داخل الخانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن
از چیزهائی که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بسیار بیوجه است و گویا از برای این تخصیصات را محو کرده اند که بنای
این حکم بر این گذاشته اند که در این صورتها ظن برضای مالک حاصل است و گفته اند که چون ظاهر حال در این جماعت آنست
که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح گردانیده اند همچنان در صورتی که قراین اذن واضح است رخصت
طلبیدن قبیح و سمج مینماید مثل آنکه طعامی نزد کسی حاضر کنند او بگوید رخصت میدهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند
اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و این مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان
و دوستان قرار داده باشد و هرچند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه هدی علیهم السلام
منقولست که باکی نیست در خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در مجمع البیان گفته است
که رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان از برای رخصت کسی است که اگر گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه
آن باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگان کرده است
و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر و پدر و مادر
از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار

نفقه صرف

نفقه صرف کنند با عدم وجوب نفقه اذن شرطست مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است
و اگر متحقق نباشد بنا شد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد
و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد
و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در سایر اینجماعت که در آیه مذکور شده اند هرگاه
کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و در جامهای ایشان و وضو ساختن با آب
ایشان و سایر تصرفات در اموال ایشان اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از آستین و جیب صدیق
میکند اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم در نهرها و قنوات
حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد داشته باشند چنانچه منقولست که سه چیز است
که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز
کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانکه متواترست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که خدا
زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال
ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد دویم
مشهور میان علما آنست که جایز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوست
ان خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و امثال اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع کرده است و احادیث
بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که
بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود برندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قراین رضای مالک
نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن
به بیزاری از خدا یا رسول یا ائمه هدی صلوات الله علیهم حرامست و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه
بر روی زدن و روی را خراشیدن و مو را کندن و بریدن و ایضا مشهور حرمت جامه چاک کردنست مردان و زنان را از برای زن و

شوهر یا اقارب و بعضی تجویز کرده اند که زن چاک کردن را بر پدر و برادر و روایت معتبره دارد و در بعضی از روایات تجویز جامه
دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط
ترک است و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی
کردن و بریدن سلعها اگر خوف تلف نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با نهایت
احتیاط و غیر حاذق را هیچیک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرامست که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی با
ایشان باشد و مصافحهٔ نامحرم مگر آنکه جامه در میان ایشان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه
و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم
و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحافرا
در میان نه کنند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را
و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد با ضرورتی و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن
و در یک رختخواب نخوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب ایشان را جدا
کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط
آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن
و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در مابین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن
خانهٔ اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهرا جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی
فرموده ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه
از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تکلم کند بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنح بکند که خبردار
کنند اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آنخانه گفته اند یا آنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت ندهند

داخل

داخل شو و الا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس
اگر نیابید در آنخانها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه
تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناست بر شما باکی نیست و گناهی نیست که داخل شوید در خانهائی که محل سکنای مخصوص مردم نیست
مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی از برای فروختن گذاشته اند هر که خواهد برود و بگردد و خدا
میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوانخانهای اکثر مردم که قراین اذن در دخول در آنها باشد
این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند در
دوم حذر میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند
صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زدن و سلام کردنست و علی ابن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده
که بیوت مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامهاست و کاروانسراهاست و آسیاها و در اینها بی رخصت میتوان داخل
شد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نهی کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از آنکه داخل
شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیاء ایشان که اختیار ایشان با آنهاست و ایضا بسند صحیح از آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که میباید پدر رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانهٔ پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانهٔ پسر خود شود در کار نیست که رخصت بطلبد
و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد می باید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم
نزد او نبود فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که مبادا با او پدرم خلوت کرده باشد و راضی
برفتن من نباشند و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید مرد رخصت بطلبد بر دختر
و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد داخل نشود در خانهٔ مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه
سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکنند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده ای گروه مؤمنان باید
که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز
پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را میگذارید که بخواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن این سه

وقتند که مرخصه آنست که مخفی بود خواهد مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات
دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بعضی بعضی را احتیاج دارید چنین بیان میکند از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند
اطفال شما بحد بلوغ بعضی از اوان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند آنها که پیش از ایشان
بودند از بالغان آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتیست که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار
از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه اینها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و از اخبار
معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید مذکور ساخت اول حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این
اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این میکند
و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در آنکه مراد غلامانند و بس کنیزان داخل
نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و ممکنست نسبت
بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشند و اقلا
فرقی میان ایشان و آزاد باشد و مؤید قول آنجماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه
تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند که مراد تکلیف اولیای ایشانست که استحبابست
ایشانرا تمرین بر این میکنند و آنکه فرموده است باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل
و تکلیف استحبابی نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر
عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک مظنه کشف عورتست و اگر بدلست پیش از نماز
صبح از برای آنکه وقتیست که از خواب برمیخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت
قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامهها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت
با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون اذن
شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت

عورت هرچند

عورت هر چند خانه او در میان خانه تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها وقت غفلت
و خلوتند بجهت طوافون علیکم تأکید و تعلیلیست از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که
چون شما را بایشان احتیاج و ایشانرا بشما رجوع است اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود از جمله
احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت
کنند شما را بنیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای تحقیق این آیه چند
مطلب ضرور است اول خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند
هر دعا و تحیتی در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش
اینست و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است
و از اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اگر اعم باشد اولیست چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یَغْفِرُ اللّٰهُ لَکُمْ وَ یَرْحَمُکُمْ پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند
و ابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریه امام حسین صلوات الله علیه یکدسته گل از برای آنحضرت آورد و آنحضرت او را آزاد کرد و از سبب آن پرسیدند
فرمود خدا ما را چنین تأدیب فرموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که رد جواب کتابت واجب است مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت
کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر
سلام کند و بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ و در جواب بگوئی وَعَلَیْکُمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است
و اگر کافر سلام کند میگوئی و علیکم و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانست و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله آمد و گفت السلام علیک حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله
حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیک
صحابه گفتند یا رسول الله از برای اول و دویم زیاده کردی و از برای سیم زیاده نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت را از برای من نگذاشت

پس من مثل او را به او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش واجبست و تحیتهای قولی دیگر احوط آنست که در غیر نماز
جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد ان شاء الله و دوم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السلام علیک یا علیکم السلام
صحیح است و واجبست رد آن و علامه فرموده است اگر علیکم السلام بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب
سلام است و مؤید اینست آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت علیک السلام
یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیت مرده هاست چون سلام کنی بگو سلامٌ علیک پس آنکه جواب تو گوید میگوید علیک
السلام و همچنین خلاف کرده اند در سلامٌ و سلاماً و السلامُ و سلامی علیک و سلامُ الله علیک و ظاهر ابن ادریس آنست که
در هیچیک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیم خلافست
در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره اینست و اگر سلام کننده یک کس باشد
علیک السلام و اگر او را بیندازد و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری سلام کند بر
هر یک جواب سلام دیگری واجبست تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد اینست که سلام علیکم در جواب کافیست
و این اقوی و اظهر است چنانچه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند
بگوئید سلامٌ علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد با حسن واجب نیست
چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد با حسن واجبست از طرق
عامه است و محل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است نه عینی پس برد یکی از دیگران
ساقط میشود اما شرطست که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی
باشد و باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را
بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه به رد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط
میشود یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست
و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست که وجوب رد فوریست و کسی که تأخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند بزودی تا او

ملیماند مانند

ملیماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجبست جواب را بسلام کننده بشنوانند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد
و تقدیراً اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که در کر باید باشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب
گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید سلام کردم و جواب من
رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده
که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان
یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد
بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجبست جواب و در صورتهای
دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند که در هنگام برخواستن
از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب آن واجب نیست و سنت است مؤلف گوید
که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند ایشان را
در آن مجلس بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری رجوع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع
کنند گناهش بر ایشان خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که اگر احدی از شما از مجلسی که برخیزد و وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متأخرین
اعتنا باینها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال
بر وجوب جواب میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرامست سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورتست و اکثر
متأخرین در این باب توقف کرده اند بنا بر آنکه دانستی حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست
اما بر زن جواب سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و امیرالمؤمنین علیه السلام سلام میکرد بر زنان

وکراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب
میکنم از اجر و ثواب و گویا آنحضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنابر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام میدانند خلافیست
که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلافیست که جواب بر او واجب است
یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این صور و نیز خلافیست که آیا ابتدا بسلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست
و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر احتیاجی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال
باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم
بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را آنحضرت فرمود بلی و دعای تو باو
نفعی نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداء و اگر
سلام کند بر او ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید
بغیر سلام یا آنکه بگوید هَدَاکَ اللّهُ یعنی هدایت کند تورا خدا یا اَنعَمَ اللّهُ صَباحَکَ یعنی خدا نیکو گرداند صباح تورا یا اَطالَ اللّهُ بَقاءَکَ
یعنی دراز گرداند خدا بقای تورا و اگر رد سلام بکند بگوید علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم
و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر یهودی و نصرانی و مشرک بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید
علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلق ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر
در این باب بسیار است مگر در حالت حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم با واو و بدون
واو هر دو جایز است و بعضی از عامه با واو را تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام بر ایشان تمام میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط
ترکست و آیا جواب ایشان بیکی از آن الفاظ که مذکور شد واجب است خلافیست و احوط آنست که ترک نکنند و العبارات غیر سلام که علامه
فرموده است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از امام رضا که بحضرت صادق علیهما السلام گفتند چگونه دعا کنیم از برای یهود و نصاری

فرمود میگوئی

فرمود میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق
علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن
اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را
بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را
حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخبار را حمل بر استحباب کرده اند و هم در سلام و ابتدا بسلام
و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ابتدا کننده بسلام اولی است
بخدا و رسول و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده
و یک حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که بخیل ترین مردم کسیست که بخل نماید بسلام
و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که چون
ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود
که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که سلمان میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم ترک سلام نکنند
و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که بنماز
جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته

بچهارده خانه قمار میکنند و من زیاد میکنم پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدرانش
علیهم السلام که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعر
که در شعر خود فحش بر زنان محصنه عفیفه گوید و آنها که بر خویش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب
میخورند و بربط و طنبور مینوازند و آنها که با مادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی و شعرا و ایضا از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش ع روایت
کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز
و نرد باز و نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بر زنان محصنه میگوید و نه بر نمازگزارنده زیرا که نمازگزارنده نمیتواند رد سلام بکند و سلام
او مستحب است و جوابش واجبست و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که بر حمام باشد و نه بر فاسقی که
علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد
شده است و راویان اکثر این احادیث و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی سو اعتقاد داشته که کسی
در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت تخلیه او و در نماز جوابش واجب نیست و با این احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتوان کرد
و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجبست و نهی از سلام بر اینجماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل
ثوابا چنانکه آخوند ملا احمد رحمه الله هر دو را احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتی که لنگ نبسته
باشند و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلاف
دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند
و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر کس مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست
که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال تخلیه باشد
یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوعست زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوب بلی اقوی نزد من آنست
که مکروه است سلام بر نمازگزارنده زیرا که لبس باشد او را مشغول کرده اند از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول

وعلت هر دو

وعلت هر دو ضعیفند یازدهم در آداب سلام است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانچه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که سه کسند که بر ایشان بصیغه جماعت رد میباید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مرد
که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی
با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر آنها هستند او میباید قصد همه بکند یا آنکه میباید بر سایر مؤمنان نیز او در قصد شریک کند و اول اظهر است
و اشعاری دارد بآنکه باید سلام بر زن نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحابست و بسند دیگر
از آنحضرت روایت کرده است که کسی بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه و کسی
که بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاد نکند سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب
نیز زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام گذشت
بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه آنحضرت فرمود که تجاوز
مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحبست سلام کند
سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد سن بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار
و هر که داخل مجلس شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد
شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اطفال دوازدهم حق تعالی فرموده است فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوتًا
فَسَلِّمُوا عَلَی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَکَةً طَیِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی
از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدانکه خلاف است
در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آنخانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از باب لا تقتلوا انفسکم دوم
یکدیگر را المشید و تحیته من عند الله بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال
اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که از برای شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوبست چنانکه علی بن
ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چون بنزد آنحضرت می آمدند میگفتند انعم صباحا

وانعم مساءً و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد و اذا جاءوک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی و هرگاه بنزد تو آیند تحیت میگویند
ترا با آنچه تحیت نگفته است ترا بآن خدا پس آنحضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل
بهشت است بگوئید السلام علیکم دویم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان
این مضمون را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد با آنکه بگوید السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آنخانه باشد سلام
کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته اند که اگر کسی را نه بیند بگوید السلام
علیکم و رحمة الله و قصد کند دو ملک را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هرگاه احدی
از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السلام علینا من ربنا و هرگاه برادر مؤمن
تو بگوید حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که هرگاه احدی از امت مرا
ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس
روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث
معتبره و تغلیب در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کننده بر خود از جانب خدا یا آنکه بگوید سلام
بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت آنحضرت باقر علیه السلام است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه
کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند واجبست بر او که تلفظ کند برد سلام و خلافست در آنکه اگر نکند نماز او باطل است
یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل است و بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام
و پیش از رد سلام بعمل آورد باطل میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکل است
و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر اخبار آنست که در رد سلام معتبر است که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد
سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد چهاردهم

مشهور میان

مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی بر او در نماز بلفظ سلامٌ علیکم واجبست که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب
بعلیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و متابعت مشهور اولی و احوط است و اگر بجای
علیکم علیک بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کنند علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه
در جواب قصد دعا کند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب آیا واجبست یا مستحب
خلافست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است سلامٌ علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار
صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز دارند و قول بتخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات
دیگر را بغیر سلام در غیر حال صلوة بگوید مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحاً و امثال اینها خلافست که جواب
واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر
سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام بگوید باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش
کمتر است اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارت را کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر است
مخصوصاً اگر بفارسی یا با لحن بگوید مثل سلامٌ علیک و سرام علیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز
است جواب گفتن و محقق رحمه الله فرموده است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم
از آن و علامه فرموده است اگر سلام کننده سلامٌ علیکم بگوید رد کند مثل آنرا و نگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس
قرآنست و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سلامٌ علیکم میگوید
و نمیگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب فرمود
پس علامه گفته است اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیتی برده است جایز است رد بهمان لفظ و بسلامٌ علیکم
برای عموم آیه و اگر نام تحیتی نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام
و در مختلف رد را واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکالست و جواز از رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر
جواب بتحیت عرب و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز نیست و احوط آنست که اگر بچنین بلیه گرفتار شود

اعاده نماز نکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید ١٦ شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را میباید بلند بگوید که باو بشنواند اگر
ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر امانند غیر نماز باید باو بشنوانند یا اشاره بکند که او
بفهمد که جواب او گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید رحمه الله در ذکری گفته است
زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلق و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را
آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد ١٧ هفدهم اگر دیگری جواب سلام را بگوید
و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق
است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و دور نیست ترک احوط باشد و سخن را درین مسئله بسطی
دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن میشود و اکثر علما متعرض آنها نشده اند و بنا بر احتمالی که بعضی
از مفسرین داده اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسبت بدانکه مشهور میان علما آنست
که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض آنرا دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است
و در وجوب عوض آنرا بدهند و ابو الصلاح حلبی قائل شده است که هبه پست تر نسبت به بلندتر مقتضی عوض است
و میباید اقلا مثل آنرا عوض بدهند و تا عوض نده اند تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است
و تفصیلش آنست که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض
کرده باشد عقد از جهت واهب جایز است خواهد برگردد و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشند باید بآن شرط عمل کنند پس اگر عوض معین
عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کننده هبه آنچه شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ
نمیتوانند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلافست و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند
هر چند متهب عوض را بدهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده باشند اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند
لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهرش آنست که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته
باشد و آیا قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلافست و اقضی

خلافست

خلافست که بر متهب واجب است وفای بشرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست
که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را مس کتابت
قرآن و اکثر مس اسماء خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام را نیز حرام دانسته اند و حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجده
واجب دارند و ابعاض آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله مطلقا و لبث
کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول الله و ائمه
هدی صلوات الله علیهم نشوند و در مس کتابت قرآن برای محدث خلافست و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسمای
شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرم و جنایتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده
از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و
اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در
روایات دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوک را بمقدار
حد بغیر آنکه موجب حد از او صادر شده باشد زننده را کفاره نیست بغیر از آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی
آنست که این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ
یحیی ابن سعید در جامع گفته است قبول میتواند کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید
حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجس حرام است خواه بالاصاله نجس باشد
یا بملاقات نجس نجس شده باشد و هر معجونی و مرکبی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرام است و فریاد رسی مظلومان و دفع ظلم کردن
از ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست
خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است
که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح
حلبی رحمه الله در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مثل هذه منکرات

لذبرای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاهداشتن درندگان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانات که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار دادن آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال و گمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری بگفتار یا بکردار یا برای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح در ادله اهل ایمان میکنند بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات و فتوی دادن بباطل یا بچیزی از احکام و مغنی علم بآن نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و آنچه حرمتش ثابت شد قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد دادن و یاد گرفتن آن و حفظ کردن آن و جا کردن آن و یاری بر آن بقول یا بفعل یا برای و غیر آن گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و جاری کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامت و غسل دادن مرده و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن بر اینها همه حرام است و حرام است لواط پسران و در بر گرفتن ایشان و بوسیدن ایشان و با ایشان خواب بیدن در یک لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی متعافه تا خوشنود بشوید و زنیرا که ظهار کرده باشند تا کفاره بدهد و زنیرا که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبراء آن بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد تا بیک حیض او را استبراء کند و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنیرا که فحش گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد و بعد از آن

محرمات نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق بر این رساله ذکر کرده بودیم ایراد نمودیم و آنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است و عین بقول او غالبا باحتیاط اقرب است کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و حبه ایست از بیدر کبیر و تکالیف حق تعالی در هر حالی و در هر باب بسیار است و استقصای آنها در مجلدات بسیار میسر میشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا کرده اند هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره ایست و قریب به سه هزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی را در محل خود بجا آوردن واجب است و ترک آن حرام است و هر مستحبی را اگر انکار استحباب آن کند یا بقصد العنوان وجوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد و چندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال باینها یا انکار اینها حرام است و همچنین تکالیف آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود و معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف بروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند و بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعبث و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعبث اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن و در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار جماع کردن و سایر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه بایشان ننمودن و ایشانرا گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشانرا سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان و خمیرمایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش در وقت حاجت بایشان دادن اگر از آنها

داخل ماعونست و حق تعالی میفرماید که وای و ویل از برای نماز کذارندکانی است که از نماز خود غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع
میکنند ماعون را و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ماعون قرضیست که میدهی و معروفی است که میکنی و متاع خانه ایست
که بعاریه میدهی و از جمله ماعونست زکوة راوی کفت که ما همسایها داریم که هرکاه عاریه میدهیم بایشان متاع ما را میشکنند
و فاسد میکنند آنرا آیا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود هرکاه چنین باشند باکی نیست و از جمله حقوق حق
حیوانات است که در خانه نکاه میدارند و بوقت کاه و آب بآنها بدهند و زیاده از طاقتشان بار نکنند و تعب نرسانند
و در روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب کربه که آنرا حبس کرد تا از کرسنکی و تشنکی مرد و حقوق خانه و اهل
خانه بسیار است که اکثر و اغلب ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر
و مسلمان و آشنا و بیکانه و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار است که احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور است
از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر
و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و فاش کردن آنها و تهمت زدن و افترا
بستن بر ایشان و کمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و خیلا در پوشش و رفتار
و کفتار و دلتنک شدن و شفاعت و بیجیزی کردن و دشنام دادن و فحش کفتن و بی سبب شرعی کسی را آزردن و کج
خلقی کردن و بغی و ظلم و اختیار باطل و کمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان
در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه
وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه
نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار
و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه
کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بجان نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها
اکر داند که اکر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود خلافست و کواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد

اکر بعضی

اکر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیکر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد باید
توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالم خواهد غصب کند او سوکند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند
که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در کفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار رضی الله عنه کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن
مجید فرستاد و همچنین در سب آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه
در بیزاری ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه بکند در
ناسزا کفتن بایشان و کشتن را بر خود بکذارد چنانکه پدر عمار کرد یا تقیه بکند چنانکه عمار کرد و استغفار باید کرد بحق تعالی و او میرا
بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد و در مسح بر روی موزه و ترک
حج تمتع نمیباشد و مشهور جوازست در همه و احادیث را بادله بیان کرده اند و اکر در آنها منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم
جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکالست و دروغی که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است یا توریه
اکر ممکن باشد و اکر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می آیند و او را باز میدارند میکوید بکویید در خانه نیست و موضع
محض صبر اقتصار میکند خالی از اشکال نیست و اکر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است
هر دروغی هست از آن سؤال میکنند در قیامت مکر سه دروغ شخصی را در جنکی سخنی بکوید که مراد او معنی دیکر باشد و خصم معنی
دیکر توهم کند یا شخصی خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک غیر آنچه دیکری کفته است بکوید و کسی که وعده با اهل خود بکند
و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوبست راستی که متضمن فساد میان مؤمنان باشد جایز نیست کفتن و در خلف
وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مکر شرطی را در ضمن عقد لازم شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز
مکر آنکه تعبیر از وعده ان شاء الله کفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده ای باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار
ایراد نموده ایم و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند
و با ایشان هم نشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف
بسیار بر آدمی هست در کفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و

فرزند و حمایت و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات
منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی باید همیشه متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند
و تا داند موافق رضای الهی است بعمل نیاورد و اگر بغفلت از او چیزی صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن گشته و توبه و انابت و استغفار
بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات
و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر کس را
بآن نحوی که هست باید بدانند و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر فرمود ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از آن
متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی
حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام
داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول الذمه
بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام
بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج اند و تکالیف عظیمه الهی متعلق است
باینها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام ممالیک و عتق و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام
و خوردن و آشامیدن که آدمی را در هر حال ضرور است مثل و احکام مواریث که اموال میت را حق تعالی بعدالت در میان ورثه
قسمت کرده است و واجبست عمل بآن احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است
و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدعت را تا روز قیامت
در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس
ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در میان حلال و حرام خداوند عالم است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این
رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار
عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب مقدس

اللهم

الهی میسر نیست و پیوسته آدمی بتوبه و انابت محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید انما که متقی و پرهیزکار اند هرگاه
خیالی از خیالات شیطانها ایشانرا عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان مبصر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا
صلوات الله علیهم اکد و اشد است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحدود و
تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین
مبین و نایبان ائمه طاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم
ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که
حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست **مرصد دویم** در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی
که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها
توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجبست یا از گناهانی که
مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجبست یا نه اکثر را
اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار
باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولی سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرمودند تا توبه ایشان
مقبول میشده است و ایضا اثر گناه نه محض عقوبت آخرت است بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از رحمت قرب حق تعالی دور
میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از او میکند و باعث استیلای شیطان و
جرأت بر کبایر میگردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای
دنیوی گردد چنانچه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا بسیار عفو میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید
خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار و توبه
از آن نکند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مثل گناه بدرستی که کسی که مرتکب گناهی میگردد

پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضاً
فرمود که هیچ رگی نمی‌جهد و پائی بسنگ نمی‌آید و سری بدرد نمی‌آید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضاً
فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او
سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر بندهٔ مؤمنی در دل او نکتهٔ سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست چون گناهی
میکند نکتهٔ سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده گناه کند زیاده میشود تا آنکه تمام آن سفیدی را میگیرد و آنرا میپوشاند باین حد که
رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضاً خلافست در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه
رحمة الله علیهما قایل شده‌اند که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن محل نظر است
زیرا که آیات و اخبار دلالت میکنند بر آنکه توبهٔ اول عقاب از او ساقط میشود و آنکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم
نیست و آنکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و ترک ندامت
نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالباً از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیری که عقابی بر آن مترتب شود یک جزو توبه خواهد بود
علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب بر اهل معصیت برمیگردد شکی نیست و ایشان را نیز معلوم نیست که باین قایل باشند
مطلب دویم خلافست میان متکلمین که آیا توبهٔ متبعض صحیحست که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه میباید از همه گناهان
توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده‌اند و علامه حلی رحمه الله و جمعی اختیار قول کرده‌اند
و توبهٔ متبعض را صحیح میدانند و حق اینست و اگر نه لازم می‌آید که کافری از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند
توبه‌اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضاً خلاف کرده‌اند در صحت توبهٔ موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال گناه را نکند و حق
اینست که صحیح نیست زیرا که شرطست در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضاً خلافست که آیا توبه از گناهان مجملاً کافیست
یا میباید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند و اقوی آنست که مجملاً کافیست خصوصاً در وقتی که بتفصیل در خاطر نداشته باشد
مطلب سیم در معنی توبه است و شرایط آن بعضی گفته‌اند توبه پشیمانی از گناهست از این جهت که گناهست پس اگر پشیمان شود
از شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند و اگر شرط کرده‌اند عزم بر ارتکاب آنرا

ودرآینده که هرگز

و در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته‌اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافیست
ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته‌اند که توبه حاصل نمیشود مگر به سه چیز اول دانستن ضرر گناهان و آنکه آنها حجابند میان و محبوب
او و زهرهای کشنده‌اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این امر از انست و یقین بهم رسید حالت دیگر او را عارض میشود
که متألم میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است و تأسف میبرد از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی
میگویند و از این حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را یکی متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن
بود و دویم متعلقست بآینده که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند و سیم تعلق دارد بگذشته که تدارک کند آنچه را تدارک توان کرد که قضا
کند عبادات را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این امر که معرفت ضرر گناهست و پشیمانی از آن و قصد
کردن این امور بترتیب حاصل میشوند و گاه هست بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر ندامت تنها را اطلاق
میکنند و چون معرفت را مقدمهٔ آن میدانند و آن قصد را ثمرهٔ آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه هست که مجموع ندامت
و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتیست شرایط عبادت در آن معتبر است و عمده شرایط عبادت در آن معتبر است
و عمدهٔ شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب به ریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت
و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته‌اند اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست
و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت
باکثر خلق این است که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت بعامهٔ خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن
مالا یطاق است و در کافی دو روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک
کند حق تعالی از شراب سربمهر بهشت را بکام او برساند و ممکنست این تفضلی باشد از حق تعالی در خصوص ترک شراب هر چند
توبهٔ حقیقی نباشد مطلب چهارم در بیان انواع گناهانیست که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته‌اند
اگر گناه مستتبع امر دیگر نباشد که ایشان باید مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم
کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست با توبه

که ایمان بان بکند و بس باشد که مخیّر باشد میان آنکه ایمان بآن امر بکند و میان اکتفا بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه خدا
مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجبست با قدرت بر آن که ایمان بان بکند و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد اگر
حد است مخیّر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام علیه السلام یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه
اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و توبه رفع گناه از او میشود و آیا
با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود و حقتعالی از آن کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه
بسند حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود
حضرت فرمود خدا کریم تر است از این و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که گناه سه قسمست گناهی که آمرزیده است و گناهی
که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناه آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا
بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلمه بندگان است خدا
در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد کرده است که ظلم ظالم از من نمیگذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او
کرده است او از گناه خود میترسد و امید از پروردگار خود دارد و ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم مؤلف گوید که با
خوف باعتبار احتمال اخلال بشرائط توبه است و اگر حق الله غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه
و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن کافی نیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری کردانند از آن
بقدر امکان و اگر صاحب بمیرد وارث او در هر طبقه قایم مقام او میشود پس اگر آن شخص حق یا وارث او یا بیگانه که از جانب
او تبرّع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او بری الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نکرد و نزد
او ماند تا روز قیامت خلاف است که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت
صحیحی از حضرت صادق علیه السلام در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارثها طلب آن حق خواهد کرد اگرچه بامام علیه السلام
منتهی شود و بعضی گفته اند حق را خدا خواهد بود و اگر او و وارث او را نیابد باید که عازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد
برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسید و به تصدق راضی نشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد

باید که ارشاد

باید که ارشاد و تحقیق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که همه آنها را
که ببدعت او گمراه شده اند بر نگرداند توبه او مقبول نیست و اگر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجبست که تسلیم نفس خود
باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و
همچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد نزد او رود یا وارث او و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش
اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند
خلافست که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیست از شخصی و ساقط نمیگردد مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه و اکثر
علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت و کینه میشود اگر مجملا ابراء ذمه از او تواند طلبید
بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ بالله با زوجه کسی که آن نیز چون حق الناس در آن هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد
آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود
آنست که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و محقق گفته اند اینرا برای آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر
رحمه الله علیه در تجرید گفته است واجبست که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است
که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید که عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است
لازم نیست حلیت او طلبیدن زیرا که امر باو نرسیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند
بر آنکه هرگز عود بآن فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است عذر
نیست بغیر آنکه حلیت از او بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است
که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه از هر کس نزد کسی
مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات
او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان
این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه بر او نرسیده باشد یا آنکه رسیدنش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را

حمل کنیم برآنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلاف است در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض
ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و اینها واجبات دیگر اند مشهور میان علما قول آخر است که شرط نمیدانند
بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک اینها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد
میشود که شرط باشد و این احوط است **مطلب پنجم** در بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوریست
و بتأخیر آن اثم میگردد زیرا که گناهان بمنزلهٔ سموم قاتله اند همچنانکه واجب است بر کسی که زهری خورده باشد مبادرت نماید بمعالجهٔ آن
تا او را هلاک نکند همچنین واجب است بر کسی که گناه کند مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تأخیر توبه گناهی دیگر
خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تأخیر کند دو گناه دیگر برای تأخیر توبهٔ این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفهٔ
شطرنج بالا میرود تا آنکه در قدر یکساعت اگر بشصت دقیقه قسمت کنیم آن قدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز
میشوند و چون کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کردن اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حقتعالی کسی حساب آنرا نمیتواند
کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس
معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی
از محققین گفته اند که کسی که تسویف و تأخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر میاندازد او مردد است میان
دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم بماند **اول آنکه** اجل گریبان او را بگیرد و وقت
تدارک بگذرد و درگاه توبه مسدود گردد و برسد وقت آنکه حقتعالی فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا
يَشْتَهُونَ یعنی حایل شوند میان ایشان و میان آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت یکروز و یکساعت
کنند و باو گویند وقت مهلت گذشت و دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حقتعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی
از شما را مرگ پس گوید پروردگارا تأخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند
که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک موت تأخیر کن مرا یکروز که عذر از پروردگار
و کارهای خود بخواهم و توبه کنم و توشهٔ عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روز نمانده است

گوید یکساعت

گوید یکساعت تأخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و حرمان
یأس و حسرت و ناامیدی بهم رسد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در این اهوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش
را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک **و خطر دویم** آنست که ظلمتهای معاصی در دل او متراکم و مجتمع گردد و بمرتبهٔ
طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند ظلمتی در دل او بهم میرسد و چون ظلمت
گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را مکرر در آینه بدمند چرک میگیرد و چون مدتی بر این حالت
بماند و آنرا جلا ندهند در جرمش فرو میرود و آنرا فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون
اثر گناه در آن بسیار بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبهٔ طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه
حقتعالی فرموده است طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این
باب بسیار مذکور شد تا آنکه بجائی میرسد که امر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند
و ایمانش زایل میگردد اَعَاذَنَا اللَّهُ وَسَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذٰلِكَ و بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند
و معاینهٔ امور آخرت بکند و ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا جهنم باو بنمایند یا رسول الله و ائمهٔ هدی علیهم السلام را که در
وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماع است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است
که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان حاضر میشود میگوید من توبه کردم الآن و نه آنها
که میمیرند بر حالت کفر ایشانند که مهیا کرده ایم از برای ایشان عذاب دردآورنده و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مراد حضور
موت آنست که معاینهٔ امور آخرت بکند و از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا توبه را قبول میکند ما دام که غرغره
نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جملهٔ الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان
آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح بانگشت پاها و بتدریج و تأنی بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن
بحلق برسد تا آنکه در این مهلت و مدت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابت بکند پیش
از آنکه معاینهٔ امور آخرت بکند و توبه مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت بکند یاد

خدا و ذکر حقتعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده‌اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه
در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرد و بعد از آن ذکر او را ببریدند پس توبه
و عزم کرد که دیگر عود بر زنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبهٔ او مقبول است یا نه اکثر گفته‌اند مقبول است و قول
نادری هست که مقبول نیست و بی‌موجب است و همچنین اگر مرض مخوفی بهم رساند و ظن غالب بموت بهم رساند خلافست
در قبول توبهٔ او و مشهور آنست که توبهٔ او مقبول است و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول
عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است در قصهٔ فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی
نیست بغیر خدائی که ایمان آورده‌اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می‌آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی
و بودی از افساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشانرا ایمان ایشان
مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را
در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشانرا تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از امام رضا
علیه السلام سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد به یگانگی او حضرت فرمود
از برای آنکه ایمان او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عقاب مقبول نیست و این حکم حقتعالی است
در گذشتگان و آیندگان حقتعالی فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ
يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدای تنها و کافر شدیم بآنها که
با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عقاب ما را و فرموده است که روزی بیاید
بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب نکرده باشد در ایمان خود عملی خیر را
و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می‌آوری که فایده
ندارد و پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و افساد میکردی در زمین بدعوای خدائی
و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین

امامی و حجتی از خدا باید باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیشود حجت از زمین مگر چهل روز
پیش از روز قیامت که حجت را از زمین برداشته باشند و درهای توبه بسته میشود و نفع نمی‌بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان
نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود و در تفسیر
امام علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت خبرده مرا که توبه تا چه وقت قبول میشود حضرت
فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات رب
که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب از مغرب طلوع کند **مطلب ششم** در بیان
انواع مراتب توبه است و اقل مراتب توبه آنست که دانستی که پشیمان شود و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا
میرود تا بجائی که درجه پیغمبران و صدیقان است چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است
و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود **اول** پشیمانی از گذشته است **دوم** عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی **سیم** ادا کنی بسوی
مخلوقین حقوق ایشانرا تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمت تو نباشد **چهارم** آنکه قصد کنی بسوی
هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی **پنجم** آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در بدن تو از حرام
روئیده است آنرا بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید **ششم** آنکه
بچشانی بجسم خود الم طاعت را القدر که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسی است که استهزا کند
و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه
کند پیش از مرگش به یکسال خدا توبهٔ او را قبول میکند پس فرمود که یکسال بسیار است بس باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه
پیش از مرگش بیکماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه
او را قبول کند پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبهٔ او را قبول کند پس فرمود

که یکروز بسیار است هرکه توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ
کرده اند و استدلال کرده اند باینکه نسخ پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه و اینکه
توبه کامل آنست که اقلا یکسال پیش از مرگ توبه کند و در یکسال تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یکماه
و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرموده و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که توبه
ریسمانیست که خدا بر آن بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را از مداومت
بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال
و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از انس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه اولیا و دوستان خدا از خطرهای مختلفست
و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشان نزد معرفتی و علمی است در اصل توبه ایشان
و منتهای امر آن و شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام آنست که باطن خود را بآب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایت خود باشد و نادم
بر گذشته اهتمام داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته
گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را
حفظ کند بر وفای بتوبه و نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت
و آنچه عبادات از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و شبها از برای عبادت
بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدای جل و علا یاری بجوید و سؤال کند که او را
مستقیم بر جاده حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک
شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست حق تعالی میفرماید که خدا
آنها را که راست گفتند و میدانند دروغ گو بوده و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که توبه کننده هرگاه اثر توبه براو
ظاهر نگردد او تایب نیست باید خصمان را از خود راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را
از شهوتها باز دارد و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب

وشکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت
و دلش نرم کرده از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بر بدنش بتفکر اجل اینست اثر توبه و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
پرسید که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را از خود راضی نکند تایب نیست کسی که توبه کند
و عبادت را زیاد نکند تایب نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را
تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و فراش خود را و بالش
خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و دل خود را گشاده نکند
و کف خود را فراخ نگرداند تایب نیست کسی که توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب
نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را بآخرت نفرستد تایب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم باشد توبه کار است و توبه
او مقبول است و حق تعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه نصوح
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آنست که توبه
کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت
که کدام از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگان کسی را که او را فتنها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه
کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کند آمرزیده شد پس بعد از توبه کار از سر
گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار از آن باز عود کرد در گناه و باز توبه کرد چگونست فرمود گمان
داری که مؤمن پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر گناه
کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هرچند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بر او بآمرزش
و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه او را و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند
توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند باین گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آن را
بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند که توبه ایست که ریشه خواهش شهوتها را از دل

زایل گرداند و ظلمت گناهانرا که در دل بهم رسیده است بنور طاعت و عبادات محو کنند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقابست
که لیکن اثرها بر طرف شود بلکه دل آدمی را تیره میکردانند و روح اینکس را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از این کس بیرون
داده آدمی را از جهات خاصه بسیار محروم میکردانند اگر دزدی بخانه درآید و مدتها آنخانه را با معارف متصرف باشد
یا مستی لسیران معموری را داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد
آنکه این دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بدر کنند بمجرد آنکه اینها بدر نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا
بدر نیاید و خرابیها را با صلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد و بحالت اول بر نمیکردد و همچنین دزد شهوات و
و دشمن مانند شیطان و مستی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را
ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب بیخبر در خواب غفلت باشد و چون بیدار شود و اخذ کند خانه را بیند خراب
و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای مزین بدود معاصی تیره گردیده
آنکه نادم و پشیمان گردد و بتیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه بملک غفار دزد غارتکر را از خانه بیرون کند
و او در کمین بنشیند و منتظر فرصت باشد که این خانه ویران آباد آن میکردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را آباد
کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار ازاله کند و رخنهای شیطان را از خانه ایمان
مسدود کرداند آنوقت شاید بحالت اول تواند برگردید بلکه بهتر از اول میتواند شد نظر کن باحوال انبیاء و مرسلین
که پیشوایان و بلند از برای ارتکاب مکروهی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم علیه السلام سیصد سال گریست تا آنکه
در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول شد حضرت داود علیه السلام آنقدر میکریست که گیاه از آب
دیده اش میروئید و آه آتشبارش میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل اینست و در این سخن بسیار است و ذیل این محل ذکر
آنها نیست **مطلب هفتم** در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب
بتوبه و خلافست در آنکه آیا عقلا بر خدا واجبست حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است
که حقتعالی بکرم خود کرده است و رحمتی است که نسبت بهمه عباد و بالنسبت باین امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حقتعالی

واجب

واجبست که عفو نماید خود بعضی به معتزله باول قایل شده اند و اشهرت بآنها قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمهم الله علیهم
و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است
و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که بمجرد ندامت و عزم بر عدم
عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته شدند
توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که بعضی را که بآن گناه کرده اند نمی پذیرند توبه ایشان مقبول نیست و در صحیفه کامله
حضرت سید الساجدین علیه السلام میفرماید که حمد میکنیم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشماریم آنرا مگر از فضل او
اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل
او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا در توبه برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است
بار الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتند پلکهای چشمان من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو
تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بیرون
و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزهای خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم
مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو هر آینه مستوجب نشوم باین احوال محو یک گناه از گناهان خود را
و اگر خواهی آمرزید در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز
واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی
که بجا آوردم آتش جهنم بود و امثال اینمضامین در ادعیه و اخبار بسیار است **مطلب هشتم** در بیان اموریست که حقتعالی
برای آنها مؤاخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است **اول** وسوسه و حدیث نفس است که باختیار
آدمی نباشد چنانکه کلینی رحمه الله از حمران روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند
بسیار شود حضرت فرمود که چیزی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن
دراج بآن حضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین

امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضاً بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد
بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود که بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق
شده بودی بنزد من نمی‌آمدی که اسلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق
کرده است تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که کی خدا را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آن خداوندی که ترا
بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمده از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد از این راه آمده است
که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هرگاه این حالت رو دهد خدا را به یگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت
صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود این والله که محض ایمانست
و ایضاً بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت از چیزها که در خاطر
او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد
پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله از امری که در خاطر ایشان در می‌آمد که اگر ایشان را از جای
بلندی بزیر افکنند یا ایشان را پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس
خود می‌یابید گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست این صریح و خالص ایمانست پس چون چنین امری
در خاطر شما خطور کند بگوئید آمَنّا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و حولی نیست از معاصی
و قوتی بر طاعت نیست مگر بخدا مؤلف گوید در آنکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته اند اول آنست که بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و
میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دویم آنکه
این محض ایمانست که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی
سیم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بلغزاند از شما را باین
وساوس اذیت میرسانند پس سبب این حالت محض ایمانست و معنی اول که از امام علیه السلام منقول است بهترین معانیست

و در امر توحید

و در امر توحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند اول آنکه مبدأ امر که او را این حالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری کند تا آنکه
باین کلمهٔ طیبه از ذنب برود دویم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او افتاده است از آنکه اله و آله دیگر باشد و تصریح میکند بآنکه الهی جز او نیست
سیم آنکه این کلمهٔ طیبه شیطان را می‌راند و دفع وسوسهٔ او از گویندهٔ آن میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه
افادهٔ آن میکند که سلسلهٔ ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد
متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود ششم معصیتی است که آدمی آنرا اراده کند و بعمل نیاورد حقتعالی بفضل خود
آنرا عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام فرمود
پروردگارا شیطان را مسلط گردانیدی بر من و شیطان را او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر
او نجات توانم یافت حقتعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم اینرا که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته
نمیشود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه
برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را می‌آمرزم گفت
پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را از برای ایشان مهیا کرده ام تا جان بگلوی ایشان برسد گفت پروردگارا بس است مرا و بسند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چهار خصلت حقتعالی مقرر فرموده است که کسی که باوجود اینها مستحق عذاب الهی
شود پس شقی و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسی که قصد کند حسنه را بعمل نیاورد بنیت نیک او خدا یک حسنه
برای او مینویسد و اگر بعمل آورد ده حسنه از برای او مینویسد و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود
و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسندهٔ حسنات است و در جانب راست اوست میگوید بملکی
که نویسندهٔ سیئات است و در جانب چپ اوست تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که اینرا محو کند
زیرا که حقتعالی میفرماید بدرستی که حسنات برطرف میکنند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته
نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفار بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات

میگوید پس گناه را بر این شخص مرحوم مؤلف گوید که شاید مطلب استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است
مذکور شده باشد و ایضاً بسند معتبر از امام زاده عبدالله روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی علیه السلام سؤال کردم که دو ملک
که در جانب راست و چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل آنها مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف
که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو یکی یکسانست گفت نه فرمود بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می آید ملک
دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که تو را با او کاری نیست که من قصد حسنه کرد پس اگر بجا آورد زبان او قلم اوست و آب دهان او
مداد اوست پس از برای او مینویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بد بو بیرون می آید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد
گناهی کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبانش قلم اوست و آب دهانش مداد اوست پس بر او مینویسد و بدانکه حقتعالی میفرماید إِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ
أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شماست
یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را بآن خدا پس می آمرزد از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است
و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالف است با احادیثی که در این مطلب و مطلب پیش گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس آدمی خاطر
میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسه ها و اراده گناه است و ممکنست باین روش
جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد به من یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگر چه باز منافی
قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعضی مبادی خطورات است که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی گفته است که جمعی گفته اند که این آیه
منسوخ است بقول حقتعالی لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و در این باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا
که تکلیف امری که در وسع طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلاً پس چون میتواند بود که حقتعالی تکلیف کند و بعد
از آن نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند
که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسه ها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و
بگفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله عفو کرده اند از این امت از آنچه فراموش کنند و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است
آنچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بر آن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بر آن و عقد قلب خود

بران میکند

بران میکنند با آنکه میتوانند خود را از آن نگاه دارد پس آن از جمله افعال قلبست و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانچه جزا میدهد بر فعل
جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حقتعالی بر آن عزم جزای
اصل طاعت را میدهد همچنانکه در اخبار آمده است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادامی که انتظار
میکشد و این از لطایف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مؤاخذه
بر افعال قلوب حقتعالی است وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی پیروی
مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشوند و باز فرموده است کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان
کند گناه کار است دل او و باز فرموده است که مؤاخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود و لیکن مؤاخذه میکند
شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است
وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که اشاره بدل نمود و فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجاست و حقتعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند که امور قبیحه فاش
شود در مؤمنان و محبت کار دل است و ایضاً کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است
از افعال قلوبست پس چون میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه بسیار در میان جمع آیات و اخبار گفته اند و تحقیقش
آنست که افعال قلوب بر چند قسم است اول آنست که محض خطور ببال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و این قسم اول است
که مذکور شد و حدیث نفس و آن که بر آن عقاب مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه
اراده بآن جزم شود و غالب اوقات آن نیز نسبت بعامه خلق اختیاری نیست مثل آنکه تحسین زنا یا لواطه میکند و بی اختیار خواهشی
در نفس او بهم میرسد اما اراده فعل آن ندارد و یا نظر میکند به پسر مقبول بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده معصیت
ندارد این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار
نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی بر تو است باآنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد
و اگر مبتدا عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار شده همچنانکه در حدیث وارد شده است که

از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از عشق آنحضرت فرمود که دلی چند اند که از یاد خدا خالی شده است حق تعالی محبت غیر خود را با آنها
چشانیده است سیم آنست که بعد از تصور عاجل و آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث
میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد رجا و خوف دنیوی مانع او از فعل نمیکردد و حصول عزم گاه است بعد از ترددات و تفکرات
بسیار میباشد و بعد از عزم و مجزوم کردیدن اراده باز ممکنست که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عاجز
رسد که آن فعل بر او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست و اما حکم عقل ظاهر اخبار
آنست که بر آن نیز عقاب نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقبست و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر
اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز ظاهر اخبار بسیار آنست که او را مؤاخذه بر آن عزم
نیست و بعضی از عامه به تفصیل قایل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که
کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد و از ترس خدا
نباشد یک گناه برای او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از رسول الله
صلی الله علیه و آله منقولست که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید
اگر سیئه را بعمل آورد برو بنویسید بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک کرده است مگر از برای من و ایضاً از آنحضرت
روایت کرده است که محشور نمیشوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را
بکشد یا زنا با زنی بکند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب
آنست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند
گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنمست فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد
شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکنست که نوشتن حسنه موقوف باشد
بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته شود و نه حسنه و حدیث دویم مجملست و صریح نیست و مثل
گفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث سیم ممکنست که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر

السندان

السندان و سعی او بر قتل خود شدن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشود میگویند بر سیئه عزم معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس
اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوبست از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی
نیست که با آنها سعی قلبیست یا تجسیم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن با ایشان و امثال اینها و اکثر
اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکنند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این
انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهرش آنست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات
ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند
همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت
و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبایر حق تعالی
آنها را میآمرزد پس آنچه خواجه نصیر رحمه الله در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح نیز مثل
این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه در تفسیر قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است مراد آنست
که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی
تجاوز کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است
تأثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزهایست که ثابت شده است
در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلاف
فرض بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصادف معصیت نشده است پس بمنزله آنست که
نیت معصیت کرده باشد و بس و بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه
حرمت شریعت کرده است و جرأت بر مولای خود نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب گفته اند که اگر صباحی را بیابد مدتی بخورد آن میدان شرب
و مسکر و شبیه بآن فعل حرامی که خواهد بعمل آورد شاید از برای محض نیت نباشد بلکه بانضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر
دیگر هست که محل نظر است اول آنکه زنی با کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن

معلوم شود که زوجه یا امّه او بوده است دویم آنست که زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعام را
دزدیده است و دیگری بپسندد و نداند که ملک اوست و بخورد یا بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه گوسفندی را ذبح
کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدّم است پس ظاهر شود
که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ شهید رحمه الله است و شیخ بهاء الدّین رحمه الله گفته است که بعضی از جمله این صور
شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد که نماز باطل است پس بعد از نماز معلوم
شود که ممزوج و قصب است یا مباحست و تردّد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که تردّدی نیست
در آنکه نمازش باطلست بلی صحّت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادات را مستلزم فساد نداند سیّم در بیان سایر
امور است که حقتعالی بر اینها مؤاخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست
که حقتعالی برداشته است از امّت من نه چیز را اوّل خطا یعنی امری که باختیار و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیر
بجانب آهو ما بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله بکند یا حاکم شرع در حکمی بکند و بذل جهد خود
در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست
امّا مؤاخذه دنیوی در بعضی هست و در اوّل دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت
لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلق ضامن دیت است
در مال خود و بعضی گفته اند اگر آنکسی که معالجه او میکند ابرای ذمّه او بکند ضمان از او ساقط میشود دویّم فراموشی است
یعنی عفو شده است بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هرچند اگر ترک رکنی کند در نماز از روی فراموشی اعاده
نماز باید بکند و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجده سهو لازم میشود سیّم آنچه ندانند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور
باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جاهل مسئله باشد
یا جاهل موضوع حکم امّا اکثر علما در موارد خاصّه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع
سجود که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصبیّت

مکان یا جامه

مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها رعایت نکند و نکاح در عدّه چنانکه سابقاً مذکور
شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحّص نکرده باشد ظاهرش عموم است
در جمیع احکام و ادلّه عقلیه بسیار بر این دلالت دارد چهارم چیزی که طاقت آن نداشته باشند چنانکه حقتعالی فرموده است
رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف
ما لا یطاق است و هرچند بر خدا قبیح و محالست که از حقتعالی واقع شود ممکنست دعا کردن بر سبیل تعبّد و بعضی گفته اند مراد
عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد و حقتعالی ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این امّت برداشته است
و اظهر آنست که مراد تکلیف شاقّه ایست که در امم سابقه بود و در این امّت حقتعالی تخفیف داده است و آسان کرده است
و در این حدیث ظاهراً این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشند بآن خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن
میته در وقتی که خوف هلاکت باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلویش بند
شده باشد و مانع دیگر حاضر نباشد و مداوای بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد
شده است بنا بر عدم جواز مداوای بحرام خصوصاً شراب حتّی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از
مسکر بچشم بکشد حقتعالی میلی از آتش بچشم او بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حقتعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است
و بعضی از علما مداوای بمسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرّمات را و اشهر جواز است خواه از قبل خودش باشد یا از قبل غیر
او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد سازد یا دیگری او را مجروح کرده باشد در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند
که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرّمات زیرا که حقتعالی فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ
وَلا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلافست و در بعضی
از روایات وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی کسی است که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت
دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز
نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال

وعادی در دست کمتر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه انقدر که سیر شود ششم چیزیست که آنرا برآن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت
چیزهائی که باکراه حلال میشود هفتم طیره است و آن عبارتست از تاثیر نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده اند
در وقتی که بسفر میرفته اند بمرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود بفال خوب میگرفته اند اگر بجانب چپ بدیدم تیر ایشان
بفال بد و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی روند و جنازه یا کشته بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه
در احادیث وارد شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را
چنینی امری بخاطر برسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از او متاثر نشود حقتعالی برآن مواخذه نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند
بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن دویم آنست که مراد رفع تاثیر آن باشد از این امت
ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام از عدم اعتنا بآن و توکل بر خدا و ادعیه
و اذکاری که روایت کرده اند از برای رفع آن سیم آنکه مراد برفع آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر
عامه فهمیده اند و این معنی از احادیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع
میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس از آن متاثر شود ممکنست تاثیری بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد
و اعتنا بشان او نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه در تفکر در خلق است و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که سه چیز است که نجات نیافته است از آنها پیغمبری پس هر که پست تر از اوست تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد
مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسهای شیطان باشد که
حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال و افعال ایشان
و حقتعالی برآن مواخذه نمیفرماید زیرا که دفع آن از نفس غالباً ممکن نیست لیکن واجبست بر او که باین گمان حکم نکند
و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند یا آنکه قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است
که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بد بردن بدرستیکه ظن
بد بردن دروغ ترین سخنهاست دویم آنست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدأ خلق

اشیاء و بآنکه کی خدا را آفریده است و مکرر اینجا گفته است و در کتابت و مثل اینها از اموری که تکلم کنند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه
در وسوسه گذشت سیم مراد در تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات
و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی میباشد و اینها
همه معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حقتعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست
ما لم ینطق بشفته یعنی مادام که تکلم کند بلب و در این مقام معنی اول ظاهرتر مینماید نهم حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست
و از بعضی احادیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند و اصلا معصیت نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی
انسب است زیرا که کم کسی است که خود را از این خاطرها تواند نگاه دارد و این تکلیف نسبت با کثر خلق موجب حرج است و ممکنست
که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حقتعالی قبیح است و صدورش از آن
محالست شاید مراد مقتضای مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان این امت
و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر
و تا امری را از برای مردم بیان نفرماید و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و اخبار بسیار وارد
شده است که حقتعالی برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود
و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حقتعالی وحی میکند بحفظه کرام که کاتبان اعمال عباد اند
منویسید گناهی بر بنده مؤمن من در وقت دلتنگی و زجر و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از معلی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت
صادق علیه السلام بودم مردی از آن حضرت سؤال کرد از شخصی که از او صادر میشود در حدت غضب آیا خدا او را مواخذه میکند حضرت
فرمود خدا از آن کریم تر است که او را از جا بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد
ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا
وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا
سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و شب

پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را و در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را در هر دویست درهم پنج درهم و تکلیف کرده است ایشان را
در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از همه اینها دارند خاتمه در بیان احوال عالم است بعد از انقضای امر قیامت ابن
بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت به تحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است در زمین
از روزی که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی زمین
پس ساکن گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او
و نه والله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح
کافران و عاصیان از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ار
واح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد
در بلاد او و خلق نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر
خواهد آفرید که او را به یگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان
سایه افکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شوند آسمانها و فرموده است آیا
مانده شدیم و به تنگ آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد خلقی است که بعد از قیامت خواهد
شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دویم فرمود که چون حق تعالی فانی میگرداند این
خلق را و این عالم را و ساکن میگرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالم را بغیر این عالم و خلق
تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را به یگانگی بپرستند و از برای ایشان خلق میکند زمینی را بغیر این زمین که ایشان
بر روی او باشند و آسمانها بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید که گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلق
بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عالمها
و آدمها بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمین امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات
نشده اند و منافات با ادله عقلیه و اصول قطعیه ندارد اما بحد تواتر نرسیده است که موجب جزم و قطع باشد و خبر بسیار وارد شده

که امور غریبه

که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از آنها قبول امتناع کند مبادرت برد و انکار منمایند و تکذیب قایل آنها مکنید و نادانش
را چاره کنید پس انکار اینها نمیکنیم و جزم بوقوعش نمیکنیم و در مرتبه تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد رساله حق الیقین بحمد رب العالمین
بتاریخ عشره شهر جمادی الآخر من شهور سنه ۱۱۰۹ احدی و عشرین و مائه بعد الالف من الهجرة النبویه صلی الله علیه و آله و چون بر حسب استعجال و در
هنگام تراکم و تزاحم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران و رای آنست که بر خود در صدد اعتراض در نیایند و چون تجدید و ترمیم اصول
مندرسه امامیه که سالها است که آثار آنها محو شده است و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله را قدوه خویش
ساخته و دست از آیات کریمه و اخبار متواتره و روایات معتبره برداشته اند و در این رساله حسب المقدور سعی نموده‌ام شکر آن را بکفران
مبدل نکرده اند و طالب غفران و دعای خیر یاد نمایند و الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین و لعنة الله
علی اعدائهم اجمعین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین تمت الرسالة الشریفة فی یوم جمعه دهم شهر رمضان المبارک من شهور سنه ۱۲۴۵
علی ید الحقیر الفقیر العاصی المحتاج الی رحمة الغفور العزیز ابن الحاج محمد تقی و کان هذا
من مجلدات ... و انا علی ید الحقیر من ... ملتمس منه الدعا بعفو الله ذنوبه
بالله و توسع رزقنا و کفر سیئاتنا و توفنا مع الابرار بمحمد و آله
الاخیار گر بهم برزده بینی خط ناخوب مکن
که مرا محنت ایام بهم بر زده است



